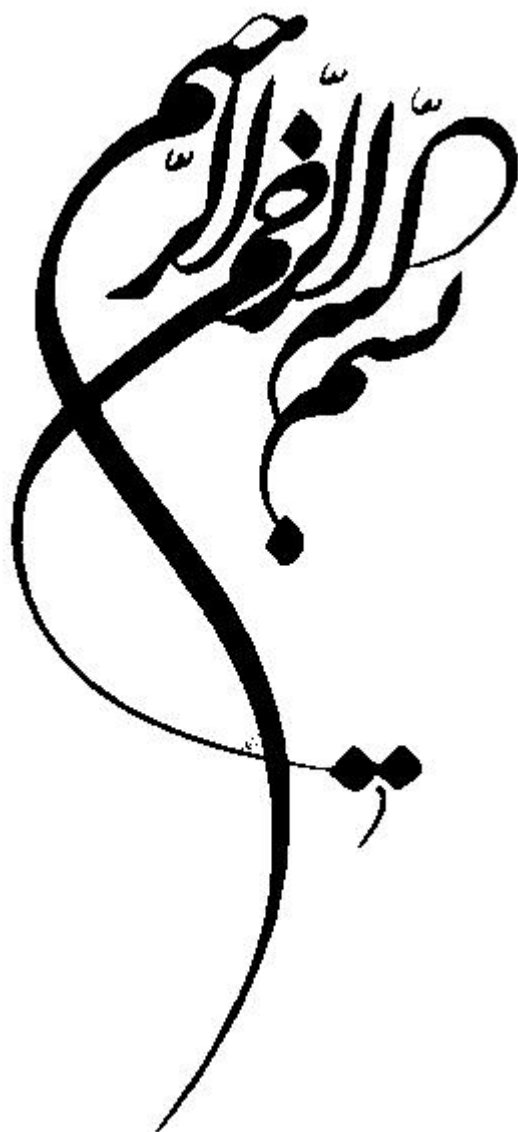




تفسیر حکیم جلد 1

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 1

تفسیر حکیم جلد 1

سوره فاتحة الكتاب

دربردارنده

7 آیه، 25 کلمه، 123 حرف

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 2

تفسیر آیه 1

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح و توضیح:

سرآغاز این کتاب با عظمت، که جز هدایت بندگان به راه خدا، و درمان دردهای فکری و روحی و روانی آنان، و تأمین خیر و خوشبختی و سعادت دنیا و آخرتشان هدفی ندارد، به نام خدای رحمان و رحیم است.

شروع کتاب به این صورت، آموزش و تعلیم حکیمانهای از سوی نازلکننده آن به همه انسانهاست، که هرکار و عملی و هرحرکت و کوششی را به نام او و با یاد او و با بهره‌گیری از نور الوهیت و رحمانیت و رحیمیت او آغاز کنند، تا به فرجامی مثبت، و پایانی پرخیر و برکت، و نتیجه‌های شیرین، و محصولی جاودان و ماندگار برسد.

قارئینکننده این آیه شایسته است، از طریق عقل و شعور و آگاهی، و به کارگرفتن هوش و درایت، و توجهی عمیق و نیتی دقیق و قلبی رقیق بکوشد، تا هنگام تلاوت آن که راهنما و نشان‌دهنده ذات دارنده همه کمالات و متصف به رحمانیت و رحیمیت است، به اندازه گنجایش وجودیاش، و سعه ظرفیتش نمونه‌های از کمالات خالقش و رحمانیت و رحیمیت آفریننده‌اش شود.

حضرت حق انسان را به استعداد دریافت کمالات آراسته نموده، و راه دریافت آن را از طریق وحی به او نشان داده است.

انسان بپیردیده می‌تواند به اندازه طاقت و ظرفیت وجودیاش متخلق به اخلاق حق شود، و در این زمینه مقام خلافت الهیاش را به ظهور برساند، و از

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 3

آنجا که تخلق به اخلاق حق برای همه شدنی است، از ناحیه معصوم فرمان به همگان داده شده که:

«تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» «1»

بر شما لازم است متخلق و آراسته به اخلاق خدا شوید.

انسان هنگام گفتن بسم الله الرحمن الرحيم چون با دقت عقلی و نظری صائب به مفهوم کلمه الله و رحمان و رحیم توجه کند از منیت و انانیت، و از زندان خود طبیعی، و تعلقات شیطانی، و بندهای هلاک کننده مادی که همه و همه زمینه خروج از بندگی و عبودیت است بیرون می رود، و از احساس مالکیت و اختیار استقلالی آزاد می گردد، و در سیطره معبود حق و فرمانهای او قرار می گیرد، و در این موقعیت نورانی و عرشی است که قرائتش نسبت به این آیه شریفه صادقانه و درست است، و از این که در پیشگاه مولایش دروغی از او سرزند در مصونیت و امان می ماند.

در این زمینه به روایتی بسیار مهم که از سلطان سریر ارتضا حضرت رضا (ع) در کتاب با عظمت توحید آمده به دقت بنگرید:

«سألت الرضا علی بن موسی (ص) عن بسم الله، قال: معنی قول القائل بسم الله ای اسم نفسی سمة من سمات الله عزوجل وهی العبادة قال: فقلت له: ما السمة؟ فقال: العلامة: «2» از حضرت رضا علی بن موسی (ص) از بسم الله پرسیدم، پاسخ داد معنی گفتار گوینده بسم الله این است: بر همه وجودم نشانی از نشانی های خداوند عزوجل

(1) - بحار ج 61 ص 129.

(2) - توحید صدوق باب 31 ص 229.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 4

را که همانا بندگی و عبودیت نسبت به اوست نقش می زخم، به حضرت گفتم: سمة چیست؟ فرمود: علامت و داغ.

این علامت و نشانه یعنی ظهور بندگی و عبودیت، و نابودی منیت و انانیت که از اتصال قلب و روح به بسم الله حاصل می شود روشنترین و زیباترین معیار شناخت حق از باطل است

آنجا که گوینده‌ای در شبانه‌روز در همه امورش بسم الله می‌گوید، و همه امورش جز به عنوان بندگی خالص از افق وجودش طلوع نمی‌کند حق جلوه‌گر است، و آنجا که گوینده‌ای در همه امورش عادت به بسم الله گفتن دارد ولی همه امورش مخلوط به ریا و فساد، و فسق و دیگر رذایل است باطل جولان دارد.

تکرار بسم الله در نمازهای واجب و مستحب، و گفتن آن در آغاز هر کاری و در شروع هر عملی برای تلقین و تقریر حقایق عظیمه‌ای چون الوهیت یعنی تنها معبود حقی که لایق پرستش است، و رحمانیت و رحیمیت در عمق جان و سر باطن و همه مشاعر است، و نیز به خاطر تحقق عملی آن حقایق در کشور وجود، و پابرجا شدن آن واقعیات در سراسر هستی انسان می‌باشد، و به عبارت دیگر برای پر شدن یاد خدا و ذکر محبوب که ذکر اکبر است و رحمانیت و رحیمیت او در عمق جان و در رگ و پی و در ظرف روان و قلب، و تقویت معنوی ظاهر و باطن و ایجاد رغبت و شوق و انگیزه مثبت برای اعمال نیک و اخلاق پسندیده و خلاصه هر حرکتی که مورد خوشنودی خداست، و در نهایت بازداشتن خویش با کمک گرفتن از مفاهیم این آیه کریمه از همه صفات و اعمال ناپسند است.

تردیدی نیست هر کاری و هر حرکتی با اتصال به مصداق این کلمات مبارکه: الله، رحمن، رحیم که وجود مقدس حضرت حق است انجام بگیرد، و خلوص و اخلاص در آن رعایت شود عنایات و الطاف و فیوضات و به ویژه رحمانیت و رحیمیت جناب حق برای به نتیجه رسیدن آن رفیق راهش می‌شود، و از ابتر

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 5

ماندن و نرسیدن به محصول و ثمر لازم مصون می‌ماند، و آن کار و عمل که از انسانی ضعیف و فقیر در زمانی کوتاه و محدود سر زده چون به یاد حق و برای حق بوده به بقای حق بقا پیدا می‌کند، و صورت جاوید و ابد به خود می‌گیرد، و خیر دنیا و آخرت از آن ظهور می‌کند و در قیامت به شکل نعمت خالد و خوشنودی جاوید حق در کنار انسان قرار می‌گیرد.

به یقین عمل و حرکتی که از انسان به نام او و به یاد او و برای او انجام می‌گیرد، آن عمل و حرکت در نظام آفرینش نابود و باطل نمی‌گردد، زیرا راهی برای نابودی و بطلان به حریم کاری که متصل به حق است وجود ندارد.

قرآن مجید هر حرکت و عملی که جدای از خدا و بی‌یاد و نام او و خلاصه برای غیر او صورت گیرد گرچه دارای ظاهری نیک و آراسته باشد نابود و باطل و در مسیر حبط شدن قلمداد می‌کند.

وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا: «1»

و ما به بررسی و حسابرسی هر عملی که (به عنوان کار مثبت و عمل خیر برای غیر ما) انجام داده‌اند می‌پردازیم، پس همه آنها را در عرصه گاه قیامت غباری پراکنده می‌سازیم!

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: «2»

آنان کسانی هستند که در آخرت نصیب و سهمی جز آتش بر آنان نیست و آنچه در دنیا [از کار نیک و عمل خیر انجام داده‌اند چون به یاد خدا و برای خدا نبوده] در آخرت تباه و باطل می‌شود.

(1) - فرقان 23.

(2) - هود 16.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 6

نهایتاً هر نیتی و هر کار و عملی بهره‌اش از بقاء و ماندگاری به اندازه اتصال آن به خدا، و به مقدار انجامش به نام او و به یاد اوست.

همه این حقایق اشاره به روایتی دارد که شیعه و اهل سنت در کتاب‌های خود از رسول خدا (علیهما السلام) روایت کرده‌اند:

«کل امری بال لم یبدء فیه باسم الله فهو ابتر:» «1»

هر کار با قدر و منزلتی، و هر عمل مهمی، و هر حرکت مثبتی که به نام خدا و با یادی گرفتن از او آغاز نشده باشد آن کار بی‌ثمر و بریده از خیر و برکت، و منقطع از خلود و بقاست.

اللَّهِ:

بر اساس مآخذ اشتقاق این کلمه مقدسه که از متخصصان ادبیات عرب نقل شده است، معانی و مفاهیم آن عبارت است از: معبود حق، سزاوار پرستش، تحیر و سرگردانی عقول در معرفت ذات او، وجودی که به یادش آرامش می‌یابند، ذاتی که بصائر و ابصار از درك حضرتش محجوبند، حقیقتی که در همه شئون فوق هر چیزی است، پناهگاه مخلوقات.

روح‌الجنان می‌گوید: الله در اصطلاح نام ذاتی است قادر بر اصول نعم، اصول نعم عبارت است از حیات، قدرت، شهوت، نفرت، کمال عقل، این امور را به این خاطر اصول نعم خوانند که نعمت منعم بدون آنها تمام و کامل نشود، و چون این نعمت‌ها برترین همه نعمت‌هاست سپاس و شکرش برترین شکرهاست، و تحقق برترین شکرها به میان آوردن برترین عبادت‌ها از سوی گیرنده نعمت‌ها به پیشگاه حضرت الله دهنده اصول نعمت‌هاست. «2»

(1) - المیزان ج 1، ص 14.

(2) - روح الجنان با تصرف در عبارات ص 34.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 7

و به عبارت زیباتر و کامل‌تر، الله کلمه‌ای است که دلالت دارد بر ذاتی که مستجمع همه صفات کمالیه است.

الله به فرموده حضرت امام حسن عسگری (ع) همان وجودی است که همه مخلوقات به هنگام شدائد و سختی‌ها و احتیاجات و نیازمندی‌ها و ناامیدی از ما سوی الله، و بریدن رابطه از هر چه که غیر اوست به سوی او واله و شیدایند، گوینده بسم الله اظهار می‌کند: بر همه امورم از خدا یاری می‌طلبم، خدائی که پرستش و بندگی جز برای او شایسته نیست، خدائی که دادرس است، آنگاه که از او دادخواهی شود، پاسخگوست هرگاه خوانده شود. «1»

رحمن:

رحمن به گفته گروهی از اهل لغت، و بسیاری از مفسران قرآن صیغه مبالغه است. «2» از لغت رحمن، مهربانی و رحمتی که فراگیر نسبت به کل شیئی است استفاده می‌شود، و این همان حقیقتی است که در ابتدای دعای کمیل به آن اشاره شده است:

«اللهم انی اسألك برحمتك الی وسعت کل شیء.»

رحمانیت حضرت او اقتضا دارد که نسبت به همه موجودات چه در مرحله افاضه وجود، و چه در عنایت کردن رزق، و فراهم آوردن وسایل و ابزار زندگی تفضل و احسان نماید، و همه امور دنیای آنان را برابر با نیازشان و گاهی بیش از نیازشان تدبیر فرماید:

رحمانیت حق در خیمه حیات همه انسان‌ها چه مؤمن و چه کافر چون دیگر موجودات جلوه کامل دارد.

(1) - توحید صدوق: 231 باب 31 حدیث 5.

(2) - البیان: 456، المیزان ج 1، ص 16، روح الجنان 35.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 8

آری رحمانیت او نسبت به کل شیئی فراگیر، و برای همه موجودات سفره عام است.

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى: «1»

[خدای] مهربان بر تخت فرمان روائی و تدبیر امور آفرینش چیره و مسلط است.

قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا: «2»

بگو آنان که در گمراهی قرار دارند باید خدای مهربان [بر پایه سنت جاری خود] به آنان مهلتی معین دهد.

الرَّحْمَنُ، عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ: «3»

[خدای] رحمان، قرآن را تعلیم داد، انسان را آفرید، به او بیان آموخت

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا: «4»

روزی را یاد کن که پرهیزکاران را به ضیافت و میهمانی خدای رحمان گرد می آوریم.

از این آیات شریفه استفاده می شود که رحمن دلالت بر رحمت عامه دارد و شامل همه موجودات و هر انسانی چه مؤمن و چه کافر است.

امیرالمؤمنین (ع) در روایتی می فرماید:

«الرحمن: الذی یرحم ببسط الرزق علینا:» «5»

رحمن یعنی آن ذات مقدسی که با گستردن سفره روزی بر همه ما رحمت و مهر می ورزد.

(1) - طه: 5.

(2) - مریم: 75.

(3) - رحمن: 1 - 4.

(4) - مریم: 85.

(5) - مجمع البیان ج 1، ص 91.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 9

و در روایتی آمده:

«الرحمن: العاطف علی خلقه بالرزق و لم یقطع عنهم مواد رزقه و ان انقطعوا عن طاعته:» «1»

رحمن همان کسی است که شدیداً برای بخشیدن روزی به بندگان متمایل است و مواد روزی خود را از آنان قطع نکند، گرچه آنان از اطاعتش جدا گردند.

حکیم بزرگ حاجی سبزواری می‌فرماید: رزق هر مخلوقی مواد و عناصر و حقایقی است که قوام و برپائی آن مخلوق و کمالش به اوست، رزق بدن نعمت‌های مادی است که رشد و کمال بدن به آنها تکیه دارد، و رزق حس ادراک محسوسات است، و رزق خیال ادراک خیالیات است که عبارت از صورت‌ها و اشباح است، و رزق قوه وهم معانیه جزئیه، و رزق عقل معانی کلیه و علوم حقه و معارف مبدئیه و معادیه است، و خلاصه رزق هر موجودی به تناسب وجود اوست «2» که از سفره رحمانیت حضرت حق ارتزاق می‌کند.

در روایت است: از رحمت اوست که چون نیروی برخاستن و غذا خوردن به هنگام کودکی از کودک گرفته شده است، به جای آن تاب و توان به مادرش داد، و او را به کودکش دلسوز و مهربان آفرید تا به تربیت و پرستاری‌اش قیام کند و چنانچه دست روزگار مادری از مادران را سنگدل و بی‌عاطفه پرورید، تربیت و پرستاری طفل ناتوان را بر دیگر مؤمنان واجب نمود.

و از آنجا که نیروی تربیت و قیام به مصالح فرزند از شالوده وجود برخی از حیوانات گرفته شده، آن تاب و توان لازم را در خود اولاد و فرزندانشان

(1) - تفسیر امام حسن عسکری: ص 32.

(2) - شرح الاسماء: 55.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 10

جایگزین نمود، که در زاد روزش پپای خیزد و به دنبال روزی مقدرش به راه افتد. «1» در قطعه‌ای پر مغز آمده است:

«الرحمن: العاطف علی خلقه بالرزق لهم، ودفع الآفات عنهم، لا یزید فی رزق المتقی لقبل تقواه، ولا ینقص من رزق الفاجر لقبل فجوره بل یرزق الكل بما یشاء.» «2»

رحمن وجود پر فیضی است که به آفریده‌هایش با بخشیدن روزی به آنان و دفع بلاها و آفات از ایشان تمایل شدید دارد، در روزی پرهیزکار از ناحیه پرهیزکاری‌اش نمی‌افزاید، و از رزق بدکار از ناحیه بدکاری‌اش نمی‌کاهد، بلکه همه را به آنچه اراده کند روزی می‌دهد.

نکته‌ای دقیق

[مهریانی‌های موجودات به ویژه] بشر که گل سرسبد آن، مهر مادر یا پدر است به فرزند خود مهر حقیقی نیست زیرا:

اولاً این مهر را خدا در دل آنان انداخته است، بنابراین مهر بالاصالة نیست و بالتبع است «لذا به اندك پیش آمدی هزارها كودك به دست هزارها مادر یا پدر كشته شده‌اند.»

ثانیاً در حقیقت این لطف‌های مادرانه و پدرانه و یا حاکمانه مهر حقیقی نیست بلکه مهر نفاست، زیرا هر کدام نسبت به محاسبه فرضی خودشان و ارضاء احساسات درونی‌شان به فرزند خود یا به دیگری لطفی می‌کنند و خلاصه حس

(1) - تفسیر فاتحة الكتاب علامه امینی 133.

(2) - روح البیان ج 1، ص 8.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 11

درونی خودشان را خوشنود می‌نمایند و سلسله جنبان مهر حقیقی نیستند و فقط مهر حقیقی از خداست و بس سعدی در گلستان باب اول می‌گوید:

[یکی را از ملوک ماضی، مرضی هایل بود که اعادت ذکر آن ناکردن اولی.

طایفه حکما متفق شدند که مر این درد را دوائی نیست مگر زهره آدمی‌ئی به چندین صفت موصوف، به فرمود طلب کردن، دهقان پسری یافتند بر آن صورت که حکیمان گفته بودند. پدر و مادرش را بخواند و به نعمت بی‌کران خشنود گردانید و قاضی فتوا داد که خون یکی از آحاد رعیت ریختن، سلامت نفس پادشاه را روا باشد.

جلاد قصد کرد، پسر سر به سوی آسمان کرد و تبسم کنان چیزی به زیر لب در، همی‌گفت.

پرسیدش که در این حالت چه جای خندیدن است؟ گفت: ای پادشاه ناز فرزندان بر پدران باشد و دعوی پیش قاضی برند و داد از پادشه خواهند، اکنون پدر و مادر به علت حطام دنیا مرا به خون در سپردند و قاضی به کشتنم فتوا داد، و سلطان مصالح خویش اندر هلاک من همی بیند به جز خدای عزوجل پناه نمی بینم.

سلطان را دل از این سخن به هم برآمد و آب در دیده بگردید و گفت: هلاک من اولی تر است از خون بی گناهی ریختن:

سر و چشمش بیوسید و در کنار گرفت و نعمت بی اندازه بخشید و آزاد کرد. گویند هم در آن هفته شفا یافت.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 12

اکنون ملاحظه و دقت شود که: خنده از لشگرهای خداست، آن بیان شیوای دهقان پسر را خدا بر زبان پسر روان کرد، انقلاب سلطان از خدای مقلب القلوب است، شفا یافتن سلطان از خداست. «1» الرَّحِيم:

بزرگان اهل لغت، و متخصصان تفسیر بر این عقیده اند که لفظ رحیم صفت مشابه است، «2» بنابراین دلالت بر دوام و ثبوت، و عدم انفکاک از ذات دارد، و حقیقتی است که لازمه ذات آن وجود مقدس است.

رحیم مانند رحمن مشتق از رحمت است، که در مخلوق عبارت از نرمی و نرم خوئی و رقت قلب، و در حضرت خالق به معنای احسان محض است.

در روایت آمده است:

«ان الرحمة من الله انعام وافضال و من الآدميين رقة وتعطف:» «3»

بی تردید رحمت از سوی خدا عطا و بخشش و احسان و فضل است، و از جانب آدمیان رقت قلب و نیکی نمودن است.

مفهوم رحمت رحیمیه چنان که از آیات قرآن مجید و روایات و دعاها و معارف الهیه استفاده می شود مانند مفهوم رحمن عام است و اختصاص به مؤمنان تنها در قیامت ندارد.

عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ: «4»

(2) - المیزان: ج 1، ص 16، البیان: 457.

(3) - مفردات راغب: 191.

(4) - اعراف: 156.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 13

عذابم را به هر کس که بخواهم می‌رسانم و مهر و رحمت هم چیز را فرا گرفته است.

«یا رحمن الدنيا والآخرة ورحيمها:» «1»

ای رحمت‌گر دنیا و آخرت و احسان‌کننده در هر دو جهان.

«رحمتی تغلب علی غضبی:» «2»

وابستگی اراده‌ام به رساندن رحمت بر بندگانم، بیش از وابستگی اراده‌ام به ایصال عقوبت به آنان است.

به این نکته بسیار مهم باید توجه داشت که غضب حق که عبارت از عذاب و عقوبت اوست به اعتبار گناه و معصیت بندگان است، اگر معصیتی و فسق و فجوری و عناد و انکاری در کار نبود، یقیناً خشم و غضبی هم که در حقیقت عذاب و عقاب است در میان نبود.

امیرالمؤمنین (ع) در دعای کمیل می‌گوید:

«فبا یقین اقطع لولا ما حکمت به من تعذیب جاحدیک و قضیت به من اخلاص معاندیک لجعلت النار کلها برداً و سلاماً.»

پس قاطعانه یقین دارم که اگر فرمانت در به عذاب کشیدن منکران نبود، و دستورت به همیشگی بودن دشمنانت در آتش صادر نمی‌شد هر آینه سراسر دوزخ را سرد و سلامت می‌نمودی.

حضرت عسگری (ع) می‌فرماید:

... و از رحمت اوست که صد رحمت جلوه داد، از آن صد رحمت یکی را در همه خلایق و آفریده‌ها قرار داد، و به سبب آن مردم به یکدیگر مهربان و

(1) - صحیفه سجاده دعای 54.

(2) - مجمع البحرین جلد دوم ص 160.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 14

دلسوزند و مادر به فرزندش مهربان! و به همین خاطر در جهان حیوانات همه ماده‌ها بر اولادشان گرایش و عطوفت دارند، پس هنگامی که رستخیز فرا رسد آن يك رحمت را به نود و نه بخش دیگر بیفزاید و با آن به امت بزرگ محمد (علیها السلام) احسان نماید، آنگاه درباره کسانی از اهل این ملت که برای ایشان خواهان شفاعت‌اند شفاعت قبول افتد تا این که فردی نزد مؤمن شیعه آید و گوید شفاعتم کن و او گوید: بر من چه حقی داری که از تو شفاعت نمایم؟ گوید: روزی تو را آب دادم و آنچه را اتفاق افتاده به یادش آورده پس شفاعتش کند و شفاعتش نسبت به او پذیرفته شود.

و دیگری می‌آید و می‌گوید به راستی بر تو حقی دارم، پس شفاعتم کن می‌گوید: حق تو بر من چیست؟ پاسخ می‌دهد ساعتی در روز گرم به سایه دیوارم پناهنده شدی! پس شفاعتش کند و شفاعتش درباره او قبول افتد و همواره شفاعت نماید تا جایی که شفاعت او درباره آشنایان و هم‌نشینان و همسایگانش پذیرفته شود، و بی‌تردید مؤمن نزد خدا از آنچه گمان برید گرامی‌تر است. «1» از تابعین صحابه نقل شده: حضرت او به همه انسان‌ها چه مؤمن چه کافر در موضع رحمانیت است، به این معناست که: آفریننده و روزی‌دهنده همه است.

و نسبت به مؤمنان در موضع رحیمیت است به این معناست که در طاعت و عبادت توفیق دهنده به آنان است، و رساننده ایشان به درجات بهشت است، و فریاد رسشان در تاریکی قبر است، و دادریشان در حسرت قیامت است، و نیز هنگامی هراس پرونده خواندن و ترس از میزان و صراط و آتش سوزان دوزخ یار و مددکار آنان است.

در آثار اسلامی و معارف الهی آمده است: چون بنده مؤمن را در قبر گذارند، و دهانه قبر را بپوشانند و استوار سازند، و هم‌نشینان و دوستان و دیگر افراد با

(1) - تفسیر فاتحه الكتاب، علامه امینی، ص 135.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 15

تنها گذاردن او در قبر بازگردند حضرت حق از روی مهر و رحیمیت و لطف بندهنوازی به او خطاب نماید:

«عبدی بقیت فریداً وحیداً»

بنده من در این کنج لحد تنها ماندی!!

دوستان و یارانی که به خاطر آنان نسبت به من عصیان می‌ورزیدی و خوشنودی ایشان را بر خوشنودی من ترجیح می‌دادی تو را تنها گذاشتند!!

«فانا ارحمك اليوم رحمة تتعجب الخلاق منها»

امروز تو را به رحمت ویژه‌ای و به تفضل و احسان خاصی مورد مهر و لطف قرار دهم که همه خلایق از آن در شگفت آیند:

سپس به فرشتگان خطاب آید: ای فرشتگان من این غریبی است بی کس و یار، و جدا افتاده‌ای است از وطن و دیار، و دور شده‌ای است از یاران و همنشینان، اکنون در کنج لخدمیه‌مان من است، آنچه در توان شماس به او کرم و احسان آورید و دری از بهشت به رویش بگشائید و قبر او را فراخ و روشن سازید، و انواع گلها و سفره‌های روزی نزد او حاضر کنید و پس از آن او را به من واگذارید که به مقتضای

«الله مونس کل وحید»

تا روز قیامت مونس و همنشین او خواهم بود. «1»

آثار بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

باء در ابتدای این آیه شریفه از حروف جاره است، و حروف جاره برای معنای مفعولیت وضع شده‌اند، زیرا معانی افعال را به سوی اسماء می‌کشانند.

(1) - منهج الصادقین، ج 1، ص 99.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 16

اگر فاعل فعل مثبت، و انجام دهنده کار صحیح در صورتی که مؤمن باشد، در ابتدای کار و شروع عمل با نیتی پاک و قلبی صادق و توجهی عمیق، زبانش گویای این آیه شریفه و شعار حکیمانه شود، آیه با قدرت معنوی‌اش فعل فاعل، و عمل عامل، و کوشش تلاش‌گر را به سوی حرم حق می‌کشاند، و در آنجا زلف عمل را به زلف قبولی خدای مهربان‌گره می‌زند و آن را تا قیامت در حفاظ امن حضرت رب قرار می‌دهد، تا زمان برپا شدن قیامت به صورت خوشنودی حق، و بهشت جاوید به عمل‌کننده باز گردد.

و أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ يَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ: «1»

و نماز را برپا دارید، و زکات پردازید، و آنچه از کار نیک برای خود پیش فرستید، آن را نزد خدا خواهید یافت بی‌تردید خدا به آنچه انجام می‌دهید بیناست.

نماز حقیقی است که بدون سوره فاتحه کتاب محقق نمی‌شود، چنان‌که از پیامبر اسلام روایت شده است:

«لا صلاة الا بفاتحة الكتاب:» «2»

نماز محقق نمی‌شود مگر به قرائت کردن فاتحه کتاب و نیز از آن حضرت روایت شده است:

«كل صلاة لم يقرء فيها بفاتحة الكتاب فهي خداج:» «3»

(1) - بقره، 110.

(2) - تفسیر کبیر، ج 1، ص 191-190.

(3) - تفسیر کبیر، ج 1، ص 191-190.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 17

هر نمازی که فاتحه الكتاب در آن خوانده نشود ناقص و از بلندای پذیرش حق ساقط است.

و نیز آن دارنده دانش کامل و بصیرت جامع و مهبط وحی، و رهبر امت فرمود:

«لا تجزى صلاة لا يقرء فيها بفاتحة الكتاب:» «1»

نمازی که در آن فاتحه الكتاب قرائت نشود کافی از تکلیف و مجزی از مسئولیت نیست.

و سورهی فاتحه الكتاب بر اساس بیان قرآن مجید و فرقان عظیم مرکب از هفت آیه است:

وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ: «2»

و به راستی هفت آیه از مثانی [که سورهی حمد است] و قرآن بزرگ را به تو عطا نمودیم.

بحثی که برخی از علمای اهل تسنن مطرح کرده‌اند که: آيا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ جزء سوره فاتحه است یا جزء سوره نیست و گروهی آن را جزء سوره و برخی خارج از سوره شمرده‌اند با توجه به آیه شریفه **وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي**، بحثی بی‌مورد و باطل است، و نباید هیچ اعتنائی به آن داشت.

(1) - تفسیر کبیر، ج 1، ص 191.

(2) - حجر، 87.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 18

بِسْمِ اللَّهِ بی تردید آیه‌ای از سوره مبارکه فاتحه است و علمای امامیه بر اساس آیه **وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي** و روایات اهل بیت که ردّ گفتار برخی از اهل سنت است اجماع و اتفاق بر این حقیقت دارند، و در میان آنان مخالفی با این مسئله نیست.

از آنجا که حق از میان طوفان باطل خود را نشان می‌دهد، روایات مهمی از طریق علمای مشهور اهل سنت، و روایانی که به شدت مورد اطمینان آنان‌اند در کتاب‌های قابل توجهشان نقل شده که آن روایات با قاطعیت ثابت می‌کنند **بِسْمِ اللَّهِ** بدون شك جزء سوره‌ی فاتحه‌ی کتاب است و نماز در صورت ترك آن به یقین باطل است، و این عمل ملکوتی بدون **بِسْمِ اللَّهِ** به پیشگاه حق نمی‌رسد، و آن قدرت و توانی که می‌تواند نماز را که فعل مکلف و عمل مؤمن است به حریم قبولی حق بکشانند **بِسْمِ اللَّهِ** است.

شافعی که از فقهای بزرگ اهل سنت است از مسلم، از ابن جریح از ابن ابی‌ملیکه از ام سلمه روایت می‌کند که:

پیامبر فاتحه‌ی کتاب را خواند و **بِسْمِ اللَّهِ** را يك آیه حساب کرد، «1» سعید مقبری از پدرش از ابوهریره نقل کرده که پیامبر فرمود:

«فاتحه‌ی کتاب سبع آیات اولاهن **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**.» «2»

فاتحه‌ی کتاب هفت آیه است شایسته‌ترینش **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** می‌باشد.

(1) - تفسیر کبیر، ج 1، ص 196.

(2) - تفسیر کبیر، ج 1، ص 196.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 19

ثعلبی که از دانشمندان معروف اهل سنت است با سلسله سند روایتی خود نقل می کند: امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب هنگامی که در نماز سوره ی فاتحه را شروع می کرد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را می خواند، و همواره به مردم می گفت: کسی که قرائت بِسْمِ اللَّهِ را ترك کند نماز را ناقص گذاشته است. «1» همه مکلفان مسئول انجام واجبات به صورت کامل هستند، و اگر غیر آن را انجام دهند در حقیقت به تکلیف الهی خود عمل نکرده اند.

ابوهریره که از راویان بسیار مورد اطمینان اهل سنت است می گوید: با رسول خدا در مسجد بودم، با اصحابش گفتگو داشت ناگهان مردی وارد مسجد شد و شروع به نماز کرد، پس از تکبیرة الاحرام «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» گفت سپس فاتحة الكتاب را از الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ قرائت کرد، پیامبر هنگامی که نمازش را بدون بِسْمِ اللَّهِ دید، فرمود: ای مرد نماز را از خود بریدی و قطع کردی، و این آیه مبارکه را از این شجره طیبه جدا نمودی، آیا ندانستی که بِسْمِ اللَّهِ جزء حمد است، کسی که آن را ترك کند یقیناً آیه ای از سوره حمد را ترك نموده، و هر کس آیه ای از این سوره را ترك کند نمازش را از درخت تکلیف بریده، نماز جز به فاتحة الكتاب محقق نمی گردد و هر کس آیه ای از آن را نخواند نمازش بی تردید باطل است! «2»

(1) - تفسیر کبیر، ج 1، ص 196.

(2) - تفسیر کبیر، ج 1، ص 197.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 20

خواندن بِسْمِ اللَّهِ در ابتدای سوره فاتحة الكتاب بر اساس فرمان واجب حق در آیه اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ «1» واجب است، و هنگامی که به این صورت وجوبش ثابت است، لازم می آید که آیه ای از سوره ی فاتحة الكتاب باشد.

فخر رازی که از دانشمندان بزرگ و معروف اهل سنت است، و در تفسیر قرآن فردی برجسته و قابل توجه است در جلد اول تفسیرش می گوید:

روش علی بن ابی طالب در همه نمازهایش بلند خواندن آیه بِسْمِ اللَّهِ بوده است و این دلیل و برهانی قوی نزد من، و استوار و پابرجا در حریم عقل من است که به خاطر سخنان مخالفان از صفحه وجود من و عقل من زدوده نمی شود. «2»

عمل علی ثابت می کند که بِسْمِ اللَّهِ آیه ای قطعی و حتمی از سوره مبارکه حمد است.

و نیز می گوید شك نداریم که هر گاه میان قول انس و ابن مغفل که می گویند پیامبر بِسْمِ اللَّهِ را در ابتدای فاتحه نمی خواند، و قول علی بن ابی طالب که همه عمرش در همه نمازهایش بِسْمِ اللَّهِ را در ابتدای فاتحه می خواند تعارض واقع شود انتخاب قول علی و تکیه بر گفتارش که بِسْمِ اللَّهِ را آیه ای از سوره می شمرد شایسته تر است. «3»

و نهایتاً فخر رازی با قطعیت و یقین و با ایمان و اعتقاد می گوید:

(1) - علق، 2.

(2) - تفسیر فخر رازی، ج 1، ص 204.

(3) - تفسیر فخر رازی، ج 1، ص 206.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 21

«ان الدلائل العقلیه موافقه لنا، وعمل علی بن ابی طالب (ع) معنا، و من اتخذ علیاً اماماً لدینه فقد استمسک بالعروة الوثقی فی دینه و نفسه.» «1»

دلایل عقلیه که بِسْمِ اللَّهِ را جزء سوره فاتحه می دانند موافق مقالات و روایات و گفتار ماست، و عمل و روش علی بن ابی طالب همراه ماست، و هر کس علی را امام و پیشوا برای دین و دینداری اش انتخاب کند، یقیناً به دستگیره استوارتر در دینش و نسبت به وجودش چسبیده است.

بنا بر آیه وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي و روایات مهمی که بِسْمِ اللَّهِ را جزء سوره فاتحه می دانند و به ویژه روایت بسیار معروف و مشهوری که فریقین از رسول خدا نقل کرده اند که:

«كل امر ذی بال لم یبدء فیہ باسم الله فهو ابتر.» «2»

هر کار با قدر و منزلتی به نام خدا آغاز نشده باشد آن کار بی ثمر و بریده از خیر و برکت و منقطع از خلود و بقاست.

نمازی که در آن سوره حمدش بدون بِسْمِ اللَّهِ خوانده شود ابتر و بریده از برکت، و منقطع از خلود و بقا و نهایتاً ساقط و باطل و قابل پیش فرستادن نیست، پس کسی که نمازهایش ابتر است در قیامت آنها را نزد خدا نخواهد یافت و برای او دست مایه جلب خوشنودی حق، و سبب ورود به بهشت وجود ندارد.

(1) - تفسیر فخر رازی، ج 1، ص 207.

(2) - المیزان، ج 1، ص 14.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 22

این قدرت و نیروی معنوی بِسْمِ اللَّهِ است که بقیه اجزاء نماز را به حریم حضرت محبوب می کشاند و آن را چنانچه با اخلاص انجام گرفته باشد به قله قبولی می رساند، و شایسته پاداش می نماید.

بنابراین، فرمان و حکم واجب

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ يَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ. «1»

و نماز را برپا دارید و زکات بپردازید و آنچه از کار نیک برای خود پیش فرستید آن را نزد خدا خواهید یافت.

شامل نماز کامل و جامع می شود نمازی که برترین آیه ای «2» که در آن قرائت می شود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ است، و شامل زکاتی می گردد که مکلف با نیتی صادقانه و قصدی پاک و به نام خدا و به یاد خدا در موارد معینش هزینه کند.

پیش آمدها سبب زدوده شدن گناه از پرونده است

حضرت صادق (ع) در این زمینه در رابطه با آیه شریفه بسمله حدیث مهمی به این عبارت دارند:

«و لربما ترك بعض شيعتنا في افتتاح امره بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فيمتحنه الله عزوجل بمكروه لينبئه على شكر الله تبارك وتعالى

(1) - بقره، 110.

(2) - نورالثقلین، ج 1، ص 7.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 23

والثناء علیه و یحق عنه وصمة تقصيره عند تركه قول بسم الله الرحمن الرحيم: «1»

چه بسا برخی از شیعیان و پیروان ما در آغاز کارشان بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را ترك می کنند، در نتیجه خدا به بلا و حادثه دچارش کند برای این که بیدار و آگاهش سازد تا سپاس و شکر او را به جای آورد، و در آن بلا و حادثه لکه ننگ و تقصیر و کوتاهی او را به هنگام ترك بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بزدايد.

مصدق عینی این روایت داستان شگفت آور زیر است:

عبدالله بن یحیی به محضر مبارک امیرالمؤمنین (ع) وارد شد، در برابرش يك صندلی بود، حضرت به او فرمان نشستن داد، او هم به روی آن نشست بناگاه صندلی کج شد و عبدالله با سر به زمین آمد، و سرش شکست و اندکی استخوان سرش نمایان شد و خون جاری گشت!

امیرالمؤمنین (ع) فرمان داد آب آوردند، خون سر او را شست، سپس فرمود: نزدیک من آی، نزد حضرت آمد، امام دست خود را بر آن زخم که استخوانش نمایان بود گذاشت. عبدالله از درد بی تاب شد، امام دستش را بر آن مالید و آب دهان مبارکش را روی آن گذاشت، با این لطف و محبت امیرالمؤمنین زخمش بهبود یافت، آن چنان که گوئی جراحی به او نرسیده است.

پس از آن حضرت فرمود: ای عبدالله حمد و ستایش ویژه خداوندی است که پاک کردن گناه شیعیان ما را در دنیا به رنج و محنتشان قرار داده است، تا

(1) - نورالثقلین، ج 1، ص 6.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 24

فرمانبری و طاعت آنان را برای ایشان بی آلاش و سالم نماید و شایسته اجر و ثواب آن شوند.

عبداللہ گفت: یا امیرالمؤمنین آیا به راستی ما جز در دنیا به گناهانمان مجازات نمی شویم، فرمود آری همین طور است آیا نشنیدی که رسول خدا (علیہما السلام) فرمود:

دنیا زندان مومن است و بهشت کافر!

خدا شیعیان ما را [به خاطر محنت و رنجی که در این دنیا متحمل اند و به خاطر آمرزشی که نصیب آنان فرموده است] حتماً از گناهان پاک و پاکیزه می گرداند، بر این اساس است که می فرماید:

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَغْفُوا عَنْ كَثِيرٍ: «1»

و آنچه از حادثه و پیش آمد به شما می رسد به سبب اعمالی است که مرتکب شده اید و از بسیاری از آن اعمال گذشت می کند.

تا هنگامی که به آستان رستاخیز در آیند، در آنجا طاعات و عباداتشان بر آنها سرشار شود، و دشمنان محمد (علیہما السلام) و نیز دشمنان و بدخواهان ما را بنا به فرمانبری و طاعتی که از آنان سر می زند در دنیا پاداش و جزا می دهد اگر چه طاعتشان بی وزن و بی ارزش است، چون خلوصی همراهش نیست، تا هنگامی که به آستان رستاخیز در آیند گناه و کینه آنان [که از محمد و یاران خویش در دل داشتند] بر آنان باز گردد و به خاطر آن در آتش افکنده شوند!

و هر آینه شنیدم محمد (علیہما السلام) می فرمود:

(1) - شوری، 30.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 25

در زمان گذشته دو نفر بودند یکی از آنان مطیع و مؤمن به خدا بود و دیگری کافر که آشکارا به دشمنی دوستان خدا و به دوستی دشمنانش می پرداخت و برای هر يك فرمانروائی عظیمی در گوشه‌ای از زمین بود.

آن کافر که دشمن خدا بود بیمار شد، و در غیر وقتش هوس ماهی کرد، زیرا آن نوع ماهی در آن هنگام چنان به گرداب‌ها جاگرفته بود که به دست آوردنش امکان نداشت بنابراین پزشکان او را از زندگی و ادامه حیاتش ناامید کرد و گفتند: جانشین و قائم مقام خود را معین کن که تو از اهل گورستان پاینده‌تر نیستی، همانا شفایت و درمان بیماری‌ات در این ماهی است که به آن میل و اشتها داری و بر آن نیز راهی نیست.

در این هنگام خدا فرشته‌ای برانگیخت و به او فرمان داد که آن ماهی را از جایش بر انگیزد و به طرفی سوق دهد که به دست آوردنش آسان گردد، در نهایت ماهی را برایش گرفتند و او آن را خورد و از بیماری بهبودی یافت و در حکومتش سال‌های سال پس از آن بر جای ماند.

سپس تقدیر حق چنین واقع شد که آن پادشاه مؤمن بیمار شد همانند بیماری آن کافر، در زمانی که جنس آن ماهی از سواحل و کنار دریا که به دست آوردنش آسان بود به سوی دیگر نمی رفت، نهایتاً آن پادشاه مؤمن هوس آن ماهی را کرد و پزشکان برایش توصیف کردند و گفتند:

آسوده خاطر باش، اکنون وقت آن است که از آن ماهی برای صید کنند و از آن بخوری و از بیماری رهائی یابی.

در این هنگام خدا آن فرشته را برانگیخت و به او فرمان داد که جنس آن ماهی را از سواحل و کرانه‌ها به گرداب‌ها براند، تا دسترسی به آنها ممکن نشود، در نتیجه آن ماهی به دست نیامد تا آن مؤمن در آرزو و هوس آن ماهی و بهبود

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 26

نیافتنش از بیماری جان به جان آفرین تسلیم کرد، و از این جریان فرشتگان آسمان و اهل آن سامان به شگفتی فرو رفتند تا آنجا که نزدیک بود در فتنه و آزمایش افتند، چون خدای متعال (از روی احسان و حکمتش) بر آن کافر آنچه را که بر آن راهی نبود آسان گردانید و بر آن مؤمن آنچه را که به آسانی بر آن راه بود غیر ممکن ساخت!

آنگاه خدا به فرشتگان آسمان و پیامبر آن زمان به وحی خویش فرمود:

بی تردید منم خدای کریم، احسان کننده، توانا، آنچه عطا کنم زیانم نرساند، و آنچه باز دارم از من نکاهد و به اندازه‌ی ذره‌ای به کسی ستم نکنم.

اما کافر، از این که به دست آوردن ماهی را در غیر زمانش برای او آسان نمودم، جهتش فقط این بود که پاداش کار نیکی باشد که او انجام داده بود [چون بر عهده من است که از هیچ کس حسنه‌ای را از بین نبرم] تا به رستاخیز در آید و هیچ حسنه‌ای در نامه عملش نباشد و به کفر خویش وارد آتش شود.

و بنده فرمانبر خود را از آن ماهی باز داشتم به سبب خطائی که از او سر زده بود، و با منع و ردّ آن میل و هوس و از بین بردن آن دارو، پاک شدنش را اراده کردم و خواستم که به آستان من در آید و جرم و گناهی در پرونده‌اش نباشد و پاک و پاکیزه وارد بهشت شود!

در این هنگام عبدالله بن یحیی گفت: یا امیرالمؤمنین به حقیقت بال و پرم دادی و به من حقایقی آموختی پس اگر مصلحت بدانی گناه را که در اینجا به آن امتحان شدم به من بنمایان تا هم چنان تکرارش نکنم.

فرمود: لحظه‌ای که روی صندلی نشست **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** نگفتی نتیجه این شد که به خاطر نسیان و سهوت از آنچه به آن دعوت شدی [که در ابتدای هر کارت **بِسْمِ اللَّهِ** بگو] خدا به این پیش آمد زمینه پاک شدن از

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 27

گناه (ترك نام و یاد خدا) را برایت قرار داد، آیا ندانستی که رسول خدا (علیهما السلام) از جانب خدای عزوجل فرمود:

هر اقدام قابل توجه که در آن یادی از بسم الله نشود ناقص و بریده «از خیر» است!

گفتم: آری پدر و مادرم فدایت، پس از این ترکش نمی کنم فرمود: در این صورت از آن بهره‌مند و سعادتمندی.

حضرت عسگری از پدراناش از امیرالمؤمنین (ع) روایت می کند که آن حضرت می فرماید: از رسول خدا شنیدم می گفت:

که خدای عزوجل به من فرمود: ای محمد:

و لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ. «1»

و به فاتحه الكتاب منت ویژه جداگانه‌ای بر من گذاشت، و آن را همسنگ و هم‌تراز قرآن - که از جلال و عظمت دریای مواج است - قرار داد و بی‌تردید فاتحه الكتاب بزرگ‌ترین و شریف‌ترین چیزی است که در گنج‌های عرش است و به راستی خدا محمد را به آن اختصاص داد و شرافت و بزرگی بخشید و در آن هیچ يك از پیامبرانش را با او شريك نگردانید جز سلیمان که [بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ] را به او عطا فرمود آیا نمی‌بینی که از زبان بلقیس می‌آورد آنگاه که گفت:

«إِنِّي أُلْقِي إِلَيْكَ كِتَابَ كَرِيمٍ» إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: «2»

(1) - حجر، 87.

(2) - نمل، 30.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 28

هشدار (ای شنوندگان) کسی که آن را بخواند و به حکومت و دوستی و ولایت محمد و آلش که پاکان روزگارانند معتقد باشد، و مطیع فرمانشان و مؤمن به ظاهر و باطنشان خدای عزوجل به هر حرفی از آن حسنه‌ای به او مرحمت کند که هر حسنه بالاتر و برتر از دنیا و آنچه در او - از انواع مال و منال و خیر است - است و هر که به خواننده‌ای که آن را می‌خواند گوش فرا دهد برای او يك سوم پاداشی است که برای خواننده مهیاست بنابراین باید هر يك از شما در افزایش این خیر و عنایت که رایگان به شما روی‌آور است بکوشد پس برای شما غنیمتی است هشدار که زمانش منقضی نگردد که در آن صورت غم و اندوه و ندامت و حسرت در دل‌هایتان باقی بماند. «1» چنان که ذات الله شریف‌ترین ذات‌هاست، پس هم چنان ذکر و یادش شریف‌ترین اذکار و یادها و نامش شریف‌ترین نام‌هاست، و چنان که وجودش بر همه وجودات دارای سبقت و پیشی است، واجب است ذکر و یادش دارای سبقت و پیشی بر همه اذکار و یادها باشد، و نامش پیش از همه نام‌ها قرار گیرد. «2» چون وجودش را که شریف‌ترین وجودهاست و ذکر و نامش را که برترین ذکرها و نام‌هاست در ابتدای هر کاری یاد کنند آن کار دارای خیر و برکت می‌شود، و به نتیجه و محصول می‌رسد.

چهار نهر بهشتی

کتاب خدا در يك آیه از چهار نهر که پاداشی برای اهل تقوا و پرهیزکاری است نام می برد:

(1) - نورالثقلین، ج 1، ص 5.

(2) - تفسیر کبیر، ج 1، ص 103.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 29

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ ... «1»

صفت بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده [چنین است] در آن نهرهایی است از آبی که طعم و رنگش بر نگشته، و نهرهایی از شیر که مزه اش دگرگون نشده، و نهرهایی از شراب که برای نوشندگان مایه لذت است، و نهرهایی از عسل خالص است، و در آن بهشت از هر گونه میوه ای برای آنان فراهم است و نیز آمرزشی از سوی پروردگارشان ویژه ی آنان است.

از رسول خدا روایت شده که فرمود: شی که مرا به عالم بالا بردند همه بهشت به من ارائه شد در آن چهار نهر دیدم، نهری از آب و نهری از شیر، و نهری از شراب و نهری از عسل.

به جبرئیل گفتم این نهرها از کجا می آید و به کجا می رود؟ گفت به سوی حوض کوثر می رود ولی نمی دانم از کجا می آید؟ از خدا بخواه که تو را به مبدا آنها آگاه کند یا محلی را که نهرها از آن جاری است به تو نشان دهد، پیامبر دعا کرد پس از دعا فرشته ای به محضر حضرت آمد و به او سلم داد و گفت: دیده بر بند من دیده فرو بستم سپس گفت دیده ات را باز کن من دیده گشودم خود را کنار درختی دیدم و آنجا چشم به گنبدی از درّ سپید افتاد که دری از طلای قرمز داشت و قفلی بر آن در بود.

(1) - محمد، 15.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 30

بزرگی و عظمت گنبد در حدی بود که اگر همه‌ی جن و انس را در آن قرار می‌دادند چون پرنده‌ای می‌ماندند که بر کوهی نشسته، نهایتاً دیدم این چهار نهر از زیر آن گنبد جاری است، هنگامی که خواستم باز گردم آن فرشته به من گفت: چرا وارد گنبد نمی‌شود؟ گفتم چگونه وارد شوم در حالی که بر در آن قفلی است که کلیدش نزد من نیست!

فرشته گفت: کلیدش بسم الله الرحمن الرحيم است زمانی که به آن قفل نزدیک شدم و گفتم: بسم الله الرحمن الرحيم قفل باز شد، وارد گنبد شدم دیدم این چهار نهر از چهار ستون قبه جاری است و بر هر چهار ستون بسم الله الرحمن الرحيم نقش بود، نهر آب را از میم بسم الله و نهر شیر را از هاء الله و نهر شراب را از میم رحمان و نهر غسل را از میم رحیم در جریان دیدم دانستم که ریشه این چهار نهر از آیه شریفه بسمله است پس خدای عزوجل گفت: ای محمد هر کس از امت با قلبی پاک و خالص از ریا مرا با این اسم‌ها یاد کند و به زبان بگوید بسم الله الرحمن الرحيم، او را از این نهرها می‌چشانم. «1»

نقطه‌ی زیر باء بسم الله

پیش از آن که به روایت بسیار مهم نقل شده از امیرالمؤمنین (ع) در رابطه با نقطه باء بسم الله اشاره شود، لازم می‌دانم مقدمه استواری را که از قرآن مجید و روایات نظام داده‌ام ارائه کنم، تا دریافت حدیث نقطه سهل و آسان گردد.

خدای مهربان همه حقایق و علومی که در قرآن است، و به ویژه اسرار بسیار پیچیده‌ای که در این گنجینه عرشی است، و رموز پنهانی که در این خزینه دانش ملکوتی است که آنها را بر احدی از بندگان پیش از پیامبر اسلام آشکار

(1) - روح البیان، چاپ دار احیاء التراث، ج 1، ص 28.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 31

نساخت در آسمان قلب محمد هم چون خورشیدی پرفروغ طلوع داد، و به همین خاطر در جای جای از قرآنش او را به عنوان معلم قرآن معرفی نمود.

يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ. «1»*

خدای عزیز نه تنها همه حقایق و علوم و اسرار و رموز قرآنی را به عنوان برترین نعمت معنوی به پیامبرش ارزانی داشت، بلکه دانش غیب یعنی دانش آنچه بوده و آنچه خواهد بود و آگاهی به باطن مُلک و ملکوت را نیز به آن حضرت به خاطر شایستگی و لیاقتش و سعهی وجودی‌اش و نورانیت و طهارت باطنی‌اش عطا فرمود:

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا (26) إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ: «2»

او دانای غیب است و هیچ کس را بر غیبش آگاه نمی‌کند مگر رسولی را که [برای آگاه شدن از غیب] انتخاب کرده است.

آری صفا و نورانیت به ویژه طهارت فکری و قلبی و روحی پیامبر بزرگوار اسلام اقتضا کرد که به توفیق حضرت حق جامع همه علوم قرآنی و اسرار و رموز ملکوتی و به ویژه علم غیب شود.

روایات بسیار مهمی که در کتاب‌های فریقین از قول حضرت نقل شده که در آن روایات از حوادث پس از خودش تا قیامت خبر داده، و به ویژه در پاره‌ای از آن روایات به ریز حوادث اشاره نموده و از مجموعه آن روایات تعبیر به اخبار

(1) - بقره، 129 - آل عمران، 164 - جمعه، 2.

(2) - جن، 27 و 26.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 32

غیبی شده، نشانگر قطعی این حقیقت است که حضرت از جانب خدا بر اساس آیه‌ای که از سوره جن گذشت آگاه به غیب بوده است.

در این بخش به نمونه‌ای اندک از غیب‌گوئی‌های رسول اکرم اشاره می‌کنم، تا بر یقین شما به آگاه بودن آن حضرت از غیب افزوده گردد:

«یا اباذر تعیش وحدک و تموت وحدک و تدخل الجنة وحدک، یسعدک قوم من اهل العراق یتولون غسلک و تجهیزک و دفنک.» «1»

ای ابوذر تو در آینده تنها زندگی خواهی کرد، و تنها و غریب خواهی مرد، و تنها وارد بهشت خواهی شد، خوشبختی و سعادت به خاطر تو نصیب گروهی از اهل عراق خواهد شد که دست اندرکار غسل و کفن و تجهیز تو گردند!

آیا این پیش‌گوئی پیامبر با تبعید ابوذر به وسیله حکومت زمانش به بیابان خشک و سوزان ریزه، و مرگ او در غربت و تنهایی به سبب گرسنگی و تشنگی و تجهیزش به دست کاروانی از عراق که از مکه به مدینه می‌رفت به وقوع نپیوست؟

«یا علی انک باق بعدی و مبتلی بامتی، و محاصم یوم القیامة بین یدی الله فاعدد جوابا، فقلت بابی انت و امی بین لی ما هذه الفتنة التي یتولون بها، و علی ما اجاهدکم بعدک؟»

فقال انک ستقاتل بعدی الناکثة والقاسطة و المارقة و حلاهم و سماهم رجلا رجلا» «2»

(1) - مکارم الاخلاق طبرسی 500، بحار ج 77 ص 46.

(2) - میزان الحکمه ج 1، ص 383.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 33

یا علی پس از من زندگی‌ات ادامه پیدا می‌کند و به اتمم مبتلا می‌شوی و قیامت در پیشگاه حق با آنان به محاکمه برمی‌خیزی، برای آن روز جواب آماده کن.

گفتم: پدر و مادرم فدایت این فتنه‌ای که امت به آن دچار می‌شوند برانم بیان کن و این که بر چه چیزی با آنان به جهاد برخیزم؟

فرمود: پس از من با ناکثین و قاسطین و مارقین [بیعت شکنان، روی گردانان از حق، بیرون روندگان از دین] جنگ خواهی کرد، سپس نام فرد فرد آنان را به من گفت،

آیا این غیب گوئی پیامبر با جنگی که طلحه و زبیر در بصره و معاویه در صفین و خوارج در نحران به امیرالمؤمنین تحمیل کردند به وقوع نپیوست؟!

«الساعة تكون عند خبث الامراء، و مدهانة القراء و نفاق العلماء، و اذا صدقت امتي بالنجوم، و كذبت بالقدر و ذلك حين يتخذون الكذب ظرفا، و الامانة مغنما، و الزكات مغرما، و الفاحشة اباحة، و العباداة تكبر او استطالة على الناس، و حينئذ يفتح الله عليهم فتنة غبراء مظلمة فيتيهون فيها كما تاهت اليهود:» «1»

آن روزگار هنگامی است که حکمرانان آلوده و پلید باشند، قاریان به سازش با بدکاران برخیزند، دانشمندان در گردونه نفاق قرار گیرند، اتم منجمان یاهو گو را تصدیق نمایند، و تقدیرات حکیمانه حق را تکذیب کنند، در آن زمان دروغ را مهارت، خیانت در هر امانت را غنیمت، زکات را تاوان و غرامت، و گناهان و زشتی را مباح دانند، و عبادت را باری سنگین شمرده، و با منت نهادن بر مردم انجام دهند، در آن زمان خدا فتنه جانگاهی را بر آنان مسلط می کند که در فضای آن فتنه سرگردان و متحیر شوند چنان که قوم یهود در بیابان تیه سرگردان شدند.

(1) - روزگار رهائی ج 2 ص 779.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 34

آیا این زمان که همه این اموری که در روایت بیان شده گریبان بیش از نود درصد از مردم را گرفته مصداق پیش گوئی پیامبر بزرگ اسلام نیست؟!

در این روزگار از بزرگترین و خطرناکترین فتنهها فتنه زانی است که از مبدء و معاد، ایمان و اخلاق، عفت و پاکدامنی، کرامت و اصالت دورند و جز خودآرائی، طنازی، عشوه گری، برای به دام انداختن جوانان و مردان، و از هم پاشیدن نظام خانواده، و رواج فساد و فحشا و منکرات شغلی ندارند، زانی که پیامبر اسلام در يك جمله کوتاه دردمندانه به عنوان کانون فتنه از آنان خبر داده و نسبت به کار و اهداف پلیدشان پیش گوئی نموده است!

«ما ترك بعدی فتنه اضر على الرجال من النساء:»¹

پس از من هیچ فتنه‌ای رخ نشان نمی‌دهد که برای مردان زیان‌بارتر از فتنه زنان باشد.

وضع فعلی اکثر زنان جهان در غرب و شرق: لولیدن در میان مردان، حضورشان به صورت نیمه عریان در مجامع و محافل، کارگردانی مراکز فحشا و منکرات، به جاسوسی گرفتنشان بر ضد ملت‌ها و اشخاص، بهره‌گیری از عکس‌های شهوت برانگیزشان، در تبلیغات، هجومشان به هنرپیشگی با اهدای پلید و آلوده، پرکردن ساعات ماهوارها و سایت‌ها به زشت‌ترین وضع، قرار گرفتنشان در پست‌های کلیدی همراه با بازی‌گری‌های سیاسی، بی‌وفائی و خیانت نسبت به همسران، بی‌تفاوتی نسبت به فرزندان بخاطر تأمین هوا و هوس‌ها و شهوات فردی، میدان‌داری بی‌قید و شرط در شهوات جنسی و تفسیر و توضیحی بر کلمه (فتنه) است.

(1) - روزگار رهائی، ج 2، ص 738.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 35

که در روایت پیامبر که به عنوان خبر غیبی و پیش‌گوئی از آن حضرت صادر شده آمده است.

«ما ترك بعدی فتنه اضر على الرجال من النساء»

دانش و بینش اهل بیت و امامان معصوم

از آیات شریفه قرآن چون آیه: **فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ*** که به تاویل و تفسیر پیامبر که از طرف خدا معلم و مفسر قرآن است، اهل ذکر حضرت او و امامان از اهل بیت هستند، «1» و آیه: **وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاٰسِخُونَ فِي الْعِلْمِ** که به توضیح حضرت صادق امیرالمؤمنین و امامان پس از او می‌باشند «2» و روایات متقن و استواری که گویای این حقیقت‌اند که امامان معدن دانش، و شجره نبوت و محل رفت و آمد فرشتگان‌اند «3» و نیز بیانگر این واقعیت‌اند که امامان دانش پیامبر و همه انبیاء و اوصیائی که پیش از آنان بودند به ارث بردند، «4» و پیروی از آنان بر همگان تا قیامت واجب است، «5» و آنان والیان امر خدا و گنجینه دانش پروردگارند، «6» و خلفای انتخابی حق در زمین هستند، «7» و نور خدا «8» و ارکان

(1) - کافی چاپ اسلامیة ج 1، ص 164.

(2) - کافی ج 1، ص 166.

(3) - کافی ج 1، ص 172.

(4) - کافی ج 1، ص 174.

(5) - کافی ج 1، ص 142.

(6) - کافی ج 1، ص 148.

(7) - کافی ج 1، ص 149.

(8) - کافی ج 1، ص 150.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 36

زمین، «1» و حامل همه علوم فرشتگان و پیامبران و رسولانند، «2» به روشنی و بی تردید و شک استفاده می شود که پیامبر اسلام همه علوم خود را به اذن خدا به خاطر نورانیت و صفا و طهارت باطنی اهل بیت و امامان معصوم به آنان منتقل کرد که حجت الهی در وجوب طاعت از آنان بر همگان تمام باشد و در دنیا و آخرت نسبت به انحرافات که سر راه زندگی مردم قرار می گیرد عذر و بهانه قابل قبولی در پیشگاه خدا نداشته باشند.

لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ: «3»

تا مردم را [در دنیا و آخرت نسبت به انحرافشان] در برابر خدا عذر و بهانه ای نباشد.

بر این اساس این اهل بیت و امامان معصومانند که با دریافت همه علوم از آن حضرت در مسئولیتی که در رابطه با رسالت از پروردگارش داشت تدبیر نمودند، و روی بصیرت و بینشی که در کار خود داشتند، و هدایتی که از سوی خداوند در

آستان پر ارزششان تجلی داشت، در اقیانوس بی کران یقین و اطمینان و باور و ایمان فرو رفتند و در حمل علوم و معارف الهی به عالی ترین مقام، و بالاترین قله کمال رسیدند.

امیرالمؤمنین (ع) اول فردی از اهل بیت است که در علوم گوناگون به ویژه تبیین و تفسیر قرآن که خود دریائی بی نهایت از علم و دانش و اسرار و رموز و معارف و حقایق است سخن گفت و او پس از پیامبر بر پایه دانشی که از

(1) - کافی ج 1، ص 152.

(2) - کافی ج 1، ص 199.

(3) - نساء، 165.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 37

حضرت رسالت پناه به ارث برد، در آیات قرآن و تاویل و تفسیرش از همه تا قیامت داناتر و آگاه تر است.

از ابن مسعود روایت است که: همانا قرآن بر هفت حرف «هفت ریشه و اساس علم که مایه همه علوم است» نازل شده، از آن حرفی نیست مگر این که برایش ظاهری و باطنی است و بی تردید علی (ع) کسی است که دانش و باطن نزد اوست.

مؤلف کتاب فتوحات اسلامیة می نویسد:

علی رضی الله عنه چنان بود که خدا دانش فراوان و کشفیات زیادی به او عطا کرده بود.

ابوظفیل گفته: دیدم علی ضمن سخنرانی می گوید:

از من هر چه بخواهید از کتاب خدا بپرسید والله قسم آیه ای نیست مگر این که من داناتر از شب نازل شده یا روز، در هامون یا کوه؟! و اگر می خواستم هفتاد شتر از تفسیر فاتحة الكتاب بار می کردم!!

ابن عباس رضی الله عنه گفته:

دانش رسول خدا از دانش خدای تبارک و تعالی است و دانش علی از دانش پیامبر است و دانش من از دانش علی است و دانش من و دانش اصحاب محمد در برابر دانش علی چیزی نیست جز مانند قطره‌ای در هفت دریا!!

و نیز ابن عباس گفته:

بی‌تردید نه دهم از علم و دانش به علی بن ابی طالب داده شده و سوگند به خدا مسلماً در یک دهم دیگر نیز شریک مردم است. «1»

(1) - تفسیر سوره فاتحه علامه امینی 18- 19.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 38

با توجه به دانش و بینش سرشار امیرالمؤمنین (ع) است که ابن عباس می‌گوید: حضرتش از ابتدای شب تا پایان آن برای من تفسیر فاتحه کتاب می‌گفت، هنوز از تفسیر باء بِسْمِ اللَّهِ نگذشته بود و پس از آن فرمود: من آن نقطه‌ام که زیر باء بِسْمِ اللَّهِ است.

از خود امیرالمؤمنین روایت است که: آنچه در همه کتاب‌های خداست در قرآن است، و آنچه در همه سوره‌های فرقانی قرار دارد در آیه بسمله نهاده شده، و آنچه در بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مندرج است باء بِسْمِ اللَّهِ مشتمل بر آن است، و آنچه که در باء بسم ثابت است نقطه با دال بر آن است و منم آن نقطه‌ای که زیر باء بسم الله است. «1» و این حقیقت بدان معناست که چون همه علوم و معارفی که به صورت کتبی در همه اعصار نظام یافته از نقطه شروع شده و به عبارت دیگر از دل نقطه بیرون آمد و نقطه برای همه علوم و معارف کتبی به منزله چشمه است که علوم و معارف از آن منتشر شده است، پس امیرالمؤمنین (ع) نسبت به همه علوم و معارف به ویژه حقایق قرآنی چون چشمه فورانکننده‌ای است که هرگونه دانشی از آن حضرت به همه جهان منتشر شد، چنان که خود حضرت در خطبه شفشقیه فرموده:

«ینحدر عنی السیل:» «2»

دانش و علم از همه جوانب وجود من سیل وار سرازیر می گردد و به دیگر عبارت امام (ع) قرآن ناطق است که با معرفت کاملش به ظاهر و باطن همه آیات بیان گر حقایق و معانی و مفاهیم و رموز و اسرار کتاب، و با به کارگیری آیاتش قرآن عینی و انسانی با همه وجود هم سو و هماهنگ با کتاب خداست.

(1) - تفسیر فاتحه کتاب نوشته یکی از دانشمندان بعد از عصر فیض کاشانی 43.

(2) - نهج البلاغه خطبه.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 39

برکات مفهوم الله، رحمان، رحیم

سالکان مسلک حق، و عارفان کشور معرفت، و راه یافتگان به وادی حقیقت گفته اند: انسان دارای قلب و نفس و روح است، قلب را تمنای معرفت و آگاهی و ایمان است، نفس را هوای رزق احسان است، و روح را داعیه رحمت و رضوان.

هر يك از قلب و نفس و روح بوسیله اسمی از این اسما در صورت اتصال عملی به مفاهیم این حقایق خط و نصیب ویژه خود را می یابند، دل از توجه به مسمای لفظ الله که ذات مستجمع جمیع صفات کمال است معرفت و ایمان به دست آورد، و نفس با بکار گرفتن مهر و رحمت که شعاعی از رحمانیت است به رزق و احسان حضرت رحمان رسد، و روح با اثر گرفتن از رحیمیت حق که جلوه تامش، قرآن و رسالت و ولایت است غرقه روح و ریحان شود.

صاحب تفسیر فاتحه الکتاب که از دانشمندان بعد از عصر فیض کاشانی است از مفاتیح الغیب نقل می کند که:

راههای ورود و سوسه های شیطان در باطن انسان سه راه است: هوا، غضب، شهوت.

هوا نشأ ظهور کفر و بدعت است، غضب سبب پدید آمدن کبر و خودپسندی است، شهوت علت بروز حرص و بخل است.

«بی تردید فرد و خانواده و جامعه اگر آلوده به هوا پرستی، و خوی خشم و درندگی، و شهوت بی مهار باشد، در همه جوانب و شئون زندگی دچار فسق و فجور و گناه و معصیت، و حق کشی و ظلم و ستم، و پستی و بی بند و باری، و هرزگی و تجاوز، و رذالت و زورگوئی می گردد.»

حضرت حق که از هر کسی به انسان مهربان تر است، و جز خیر و سعادت و سلامت و خوشبختی انسان را نمی خواهد این سه نام مقدس را تعلیم انسان داد،

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 40

تا با معرفت به مفهوم هر سه نام، و اتصال به حقیقت هر سه اسم راههای ورودی و سوسه شیطان و عوامل انحراف و گمراهی بسته شود، و آدمی را از حرکت در وادی ضلالت و انحراف باز دارد.

هر که توجه کند که الله یعنی ذات دارنده همه صفات کمال و اسماء حسنی اوست، آفرینش به اراده حضرتش سر از نیستی به میدان هستی بیرون آورد، آنچه در پهن دشت آفرینش وجود دارد به خواست او قدم در دایره وجود گذاشت، هر چرخه در عالم خلقت به مشیت او می گردد، هر گیاهی به اشاره حکیمانه او سر از خاک بیرون می کشد، و هر جاننداری به هدایت او مسیر حیات را می پیماید، یقیناً از فرمان هوا و هوس که معبود گمراهان و نادانان، و کارگردان تیره بختان است و آیه شریفه

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ «1»

شاهد بر آن است رخ بر تابد و سر ارادت از آستان زیانبارش پیچد، و تا ابد دست از دامان دوزخی اش برچیند.

و هر که بیدار گردد که رحمان حضرت اوست، که با رحمانیتش می آفریند. و روزی می بخشد، و احسان می کند، و فضل و عنایت در فضای زندگی می افشاند، و باران لطف و محبت می بارد، و با دریائی بی نهایت از عشق معیشت جانداران را اداره می کند، و نطفه را در رحم به صورت طفلی آراسته درمی آورد، و با عنایت ویژه اش جنین را تندرست و سالم از دهانه کوچک رحم به فضای با عظمت جهان وارد می کند، و در سینه مادر برای تغذیه او شیری که سرشار از مواد لازم برای بدن کودک است قرار می دهد و قلب پدر و مادر را برای حفظ و رشد و

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 41

تریت او نسبت به او پر از مهر و محبت می کند و از غضب که منشأ کبر و خودپسندی و خوی درندگان است، احتراز می نماید و سر ارادت و تعظیم و فروتنی و خاکساری به آستان او می گذارد، و با همه بندگان خدا از هر آئین و ملتی که هستند به مهریانی و رأفت و رحمت و تواضع معامله می نماید و هرگز گرد بزرگ منشی و تکبر و عجب و خودپسندی که اخلاق شیاطین و دور افتادگان از وادی هدایت است نمی گردد.

و هر کس عارف به این حقیقت شود که رحیم اوست، و رحیمیت و مهریانی اش همیشگی و جاوید است، و رحیمیتش اقتضا نموده که به انسان عقل و وجدان عنایت کند، و برای هدایتش به سوی راه راست پیامبران را برانگیزد، و امامان معصوم را چراغ پرفروغ مسیر حیاتش قرار دهد و کتابی چون قرآن که قانون اساسی زندگی است در آغوش حیات او بگذارد، و به خاطر ایمان و عمل صالح بهشت جاوید را در قیامت همراه رضایت و خوشنودی اش را برای او مقرر کند، از شهوت بی مهار و خواسته های بی محاسبه، و لذت های حرام دست بردارد و با تشبه به بهائم که سرگردان وادی شهوت اند بر خود ظلم و ستم روا ندارد.

ارباب سلوک گفته اند: نام مبارك رحیم را در این شدن از آفات، خصوصاً از خشم حاکمان و اهل کینه و عدوان خاصیتی عجیب است.

ابن عباس از حضرت رسول روایت کرده که: چون آموزگاری به کودکی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بیاموزد در آن ساعت از جانب حق به دبیران دبیرخانه ازلی خطاب رسد که سه برات آزادی از دوزخ بنویسید:

یکی به نام کودک، دوم برای پدر و مادرش، سوم برای آموزگارش!!

امیرالمؤمنین (ع) می فرماید من از رسول خدا شنیدم که چون در ورطه سختی و شدت گرفتار آمدی، و در مخاطره و مهلکه قرارگیری زبان به «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 42

الرَّحِيمِ و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم» بگشای که از برکت این کلمات، آفات و بلیات از تو روی بگرداند و محفوظ و مصون مانی.

رهائی و نجات از برکت بسم الله

آورده‌اند که بشر حافی در بدایت جوانی، رندی بود پرده حیا از پیش برداشته، و به شوخ چشمی و بی‌باکی رایت فاسقی و ناپاکی برافراشته، پیوسته مسکن او در خرابات و مصاحب خراباتیان بودی و اسباب فساد مهیا ساختی، هر شام در پرده ظلام جان معصیت به کام رسانیدی، و هر صبح از چنگ خمیده قامت، نوای حی علی الصبح شنیدی.

روزی افتان و خیزان چنان که عادت مستان و طریق هواپرستان باشد، در کوچه‌ای می‌گذشت، ناگاه در میان راه کاغذ پاره‌ای دید افتاده و بسم الله الرحمن الرحيم بر آن نوشته، نفس بی‌ادب چشم احترام فرو بسته خواست که بگذرد، ناگاه پاسبان قصر دل که مدد توفیق ربانی است نهب بر او زد که ای بشر، دلیری بسیار کرده‌ای، خدای خود را بی‌شمار رنجانده‌ای، راه صلح گشاده دار و بیش از این بر دل تیره پرده غفلت مگذار، ای غافل از نام دوست برگزشتن ناجوانمردی تمام، و با اسماء الهی بی‌حرمتی کردن در مذهب مردی و مروت حرام.

این نکته در دل بشر اثر کرد، دست بر دو آن کاغذ را از خاک برداشته، بوسید و بر دیده مالید و با مقداری عطر، مطیب و خوشبو گرانید در موضعی پاک نهاد و سپس روی به خرابات آورده در گوشه مصطبه مأوی گرفت و مشغول عمل خود گردید، لطف ازلی حسن معامله او را پسندیده، توفیق را رفیق او گردانید تا آن که به دست موسی بن جعفر (ع) توبه نمود.

داستان توبه‌اش چنین است: که آن حضرت از پیش خانه بشر گذشت و آواز ساز و غلغله دف شنید، کنیزکی را به در خانه دید، از آن کنیزك پرسید صاحب

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 43

تو آزاد است یا بنده؟ کنیزك گفت: آزاد، آن سرور فرمود: راست گفتی اگر بنده بود بندگی می‌کرد و بی‌ادبی نمود، و گستاخی نمی‌کرد! و از خدای تعالی اندیشه می‌کرد، سپس از آنجا گذشت، کنیزك به درون خانه رفت و گفتگوئی که میان او و حضرت شده بود برای ارباب خود بشر بازگو کرد، بشر با شنیدن گفتار امام از خواب غفلت بیدار شد و با پای برهنه از خانه بیرون دوید و با شتاب تمام دنبال آن حضرت روان شد، تا به محضر آن مربی حقیقی و هدایت‌گر واقعی

رسید، خود را در پای مبارك حضرت انداخت و بر دست همایون او رایت ندامت و توبه برافراخت، و همواره پای برهنه بود تا به عالم بقا رخت کشید! بشر به خاطر حرمت نهادن به اسم حضرت حق محتشم و محترم هر دو سرای شد و دبدبه عزت و طنطنه حشمتش در افواه و السنه افتاد.

بنده مؤمن که پیوسته به دل و جان «و به عمل و اخلاق» این نام «و مفهومش، و این اسم و معنایش» را برمی دارد و به عطر اخلاص معطر می گرداند و در درج دل محفوظ می دارد بنگر «که از سوی صاحب اسم که رحمانیت و رحیمیتش ظاهر و باطن هستی را فرا گرفته» چه روح راحتی و چه بشارت و کرامتی یابد؟! «1»

رابطه سوره حمد میان رب و عبد

شیخ طوسی بزرگ فقیه و اصولی و مفسر کمنظیر در کتاب امالی، و چهره برجسته حدیث شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا از حضرت عسگری از پدراناش از امیرالمؤمنین (ع) روایت می کند که آن حضرت فرمود:

رسول خدا گفت: خدای عزوجل فرمود: فاتحة الكتاب را میان خود و بندهام تقسیم کردهام، نیمی برای من و نیمی برای بندهام و حق اوست هر آنچه بخواهد.

(1) - تفسیر فاتحة الكتاب 78.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 44

هنگامی که بگوید: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ خدا می گوید: بندهام به نام من آغاز نمود، بر من سزاوار است که امورش را به نفع او به نتیجه برسانم و در احوالش برکت قرار دهم.

چون بگوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ خدا می گوید: بندهام مرا ستایش کرد، و دانست که یقیناً همه نعمتهائی که در اختیار اوست از سوی من است و بی تردید بلاهائی که از او برطرف می کنم به نیروی فضل و احسان من است، شما را «ای فرشتگان»، گواه می گیرم که به نعمتهای دنیایش نعمتهای آخرت را نیز بیفزایم، و بلاهای آخرت را از او بگردانم، چنان که بلای دنیا را از او برطرف نمودم.

زمانی که بگوید: الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ خدای جل جلاله می گوید: بندهام گواهی داد که من رحمان و رحیم، شما را «ای فرشتگان» گواه می گیرم که: بی تردید از رحمت بهره‌ای فراوان و نصیبت را بسیار می دهم.

هنگامی که بگوید: مَا لِكَ يَوْمَ الدِّينِ خدای جل جلاله می فرماید: شما را گواه می گیرم هم‌چنان که اعتراف نمود، من مالک روز پاداشم، البته حسابش را روز حساب آسان گردانم و از بدی‌هایش گذشت کنم.

چون بگوید: إِيَّاكَ نَعْبُدُ خدای عزوجل می گوید:

بندهام راست گفتم، فقط مرا بندگی می کند. شما را گواه می گیرم که حتماً برای بندگی‌اش آن چنان پاداشی دهم که هر کس بندگی‌اش را نسبت به من مخالفت کند افسوس و غبطه بخورد.

زمانی که بگوید: وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ، خدای عزوجل می فرماید: بندهام فقط از من کمک خواست و به من پناهنده شد، شما را گواه می گیرم که بی تردید

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 45

مددکار اویم و قطعاً در سختی‌ها به دادش می‌رسم و روز گرفتاری‌اش یقیناً دست او را می‌گیرم.

چون بگوید اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ تا آخر سوره خدای عزوجل می گوید: این بنده من است و برای اوست آنچه بخواید: دعای بندهام را مستجاب کردم و آنچه خواست به او عطا نمودم و او را از آنچه در هراس و نگرانی است امان دادم.

«1»

(1) - عیون احبار الرضا، ج 1، ص 300. نورالثقلین، ج 1؛ ص 4. بحار، ج 92، ص 227 - 226.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 46

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

حقیقت ثنا و همه ستایش‌ها ویژه خداست، آن که مالک و مربی همه جهان‌ها و جهانیان است.

شرح و توضیح

لغت شناسان لفظ مدح و شکر و حمد را سه واژه متفاوت و جدای از هم دانسته، و موارد به کارگیری هر کدام را در جای خاص خودش اعلام داشته‌اند.

مدح: ستودن جماد و نبات و جاندار است، چه این که این ستودن از روی اختیار باشد، یا از باب اضطرار و ناچاری.

شکر: سپاسگزاری نسبت به نعمت‌هایی است که از سوی خدا به انسان و به دیگران عطا می‌شود.

رَبِّ أَوْزَعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ «1»

پروردگارا به من الهام کن و مرا برانگیزان تا سپاس نعمتی را که به من و پدر و مادرم عطا کرده‌ای به جای آورم.

حمد: ثنا گفتن و ستودن افعال زیبایی است که از فاعل بر اساس اختیار صادر شده باشد.

«الحمد، هو الثناء على الجميل الاختياري»

(1) - نمل، 19.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 47

و چون حضرت حق کمال مطلق است و همه صفاتش علویا و همه اسمائش حسنی است و نهایتاً سرچشمه و مبدء همه زیبایی‌هاست و آنچه به اراده و قدرت و حکمت او بر صفحه هستی پدیدار شده زیبا و نیکوست.

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ: «1»

خدا همان وجود مقدسی است که هر چیزی را آفرید زیبا و نیکو ساخت.

پس به دلالت الف و لام الحمد که به گفته اهل فن الف و لام جنس یا استغراق است ماهیت و حقیقت ستایش یا همه ثناها و ستایش‌ها که از ازل بود و تا ابد نیز خواهد بود ویژه و سزاوار و لایق حضرت اوست. بر این حساب نسبت به هر کس ثنا و ستایش شود، در حقیقت نسبت به جناب او شده که سرچشمه همه زیبایی‌هاست.

همه‌ی ستایش‌ها ویژه اوست

حضرت حق که مبدء هر کمال، و مرجع هر جلال، و منشأ همه زیبایی‌ها و نقاش همه نقش‌های صفابخش دل‌هاست باید حقیقت حمد، یا همه افراد حمد، و کل ستایش‌ها و جمیع ثناها متوجه بارگاه احدیتش و پیشگاه صمدیتش گردد.

در روایت و حدیثی استوار از امام به حق ناطق، جعفر بن محمد الصادق، (ص) آمده که: آن حضرت فرمودند: استر پدرم گم شد، ایشان اظهار کرد: اگر حق تعالی آن گم شده را به من بازگرداند او را ستایشی کنم که پسند عتبه جلال افتد، و آن همه ستایش‌هاست.

پس به اندک وقتی استر را یافتند و با زین و لجامش به محضرش حاضر نمودند، حضرت بر آن سوار شد و سر به عالم ملکوت برداشت و گفت:

(1) - سجده، 7.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 48

الحمد لله، به آن حضرت گفتند: شما فرموده بودید که پس از دریافت گم شده حضرت حق را ثنائی گوئید که موجب رضایش شود و لایق پیشگاهش باشد و جز به کلمه الحمد لله تکلم نکردید، فرمود: از ثنا و ستایش او چیزی را ترك نکردم

و امری را باقی نگذاشتم، زیرا به این کلمه طیبه همه ثناها و محامد را نثار بارگاه عزتش کردم، و ستایشی نیست مگر این که در این کلمه داخل است، «1» و این روایت اشاره به این دارد که الف و لام برای استغراق است.

این کلمه طیبه به عدد درجات بهشت دارای هشت حرف است، کسی که این هشت حرف را از صفا و پاکی دلش بگوید «و نسبت به آن خلوص ورزد و به لوازمش که یکی از آنها طاعت و عبادت حق است ملتزم باشد» لایق هشت درجه بهشت می شود. «2»

نگاهی به سه حقیقت

مسافران وادی حق یقین، و عاکفان حریم معانی قرآن مبین و روشن بینان کشور دین که برای به دست آوردن لؤلؤ و مرجان دریای بی کران معنویت غواصانی تیزبین هستند می فرمایند: لفظ الحمد لله از سه صورت بیرون نیست:

یا جنبه اخباری دارد یا امری، یا ابتدائی و افتتاحی، اگر به عنوان اخبار باشد باید بدین گونه معنا شود: ستایش همه ستایش گران، و ثنای همه ثناگویان و سپاس همه سپاسگزاران و ذکر جمیع ذاکران ویژه خداست، و جز او شایسته این حقایق نباشد.

(1) - کشف الغمة، ج

(2) - تفسیر کبیر ج 1، ص 220.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 49

و اگر جنبه امری داشته باشد چاره‌ای نیست جز این که فعل امری را پیش از آن در تقدیر بگیریم، و مناسب ترین فعل در این زمینه فعل قول است، چه این که در آیاتی از قرآن فعل قول در چند موضع با کلمه حمد آمده:

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ «1»*

پس در آیه شریفه **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** باید فعل قولوا را در تقدیر گرفت، بنابراین مقصود از این امر تعلیم حضرت حق به بندگان است که ثنا و ستایش مرا در برابر افعال زیبایم که از جمله آنها انواع نعمت‌هایم بر شماست به ذکر **الْحَمْدُ لِلَّهِ** ادا کنید، که در انجام وظایف ثنا خوانی و سپاس دارای نسبت به من، کلمه‌ای جامع‌تر و بهتر از این نیست، و در حقیقت می‌گویی: ستایش و سپاس خدا را که از غایت لطف و کرم هم نعمتم بخشید، و هم ثنا و سپاسش را به من تعلیم می‌دهد. و اگر به عنوان ابتدا و افتتاح است و جنبه اخباری و امری ندارد معنا این می‌شود که: ای بندگانم شایسته‌ترین چیزی که باید امورتان را به آن افتتاح کنید الحمد لله است، و تلقین این کلمه به بندگان برای این است که ثواب و پاداش فراوانی به آنان برسد، ثوابی که وزنش و کثرتش با وزن و کثرت نعمت‌ها قابل مقایسه نیست، چه این که نعمت‌های حق به بنده‌اش گرچه قابل شمارش نیست ولی متناهی و محدود است و ثنا و ستایش و سپاسی که از **الْحَمْدُ لِلَّهِ** استفاده می‌شود نامحدود و غیر متناهی است و چون زلف نعمت‌های محدود را که در برابرش ثنای نامحدود آمده از زلف این ثنای نامحدود باز کنند آنچه در برابر نعمت‌های محدود فانی و از دست رفتنی می‌ماند

(1) - اسرا 111 - مؤمنون 28 - نمل 59 - 93 عنکبوت 63 - لقمان 25.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 50

نامتناهی و باقی است، پس گویا حضرت رب العزّة در ابتدای قرآن به بنده‌اش خطاب می‌کند: **الْحَمْدُ لِلَّهِ** به میان آر تا آنچه از این ثنای نامتناهی در برابر نعمت قرار گیرد به حساب سپاسگزاری گذارم و آنچه بماند چون طاعت غیر متناهی و نامحدود است بر آن ثواب ابدی و پاداش و کرامات سرمدی عطا کنم تا تو را هم نعمت داده باشم، هم توفیق ثنا و سپاس و هم پاداش و ثواب بی‌نهایت!! «1» گفته شده: اول کلمه‌ای که حضرت آدم پدر همه انسان‌ها به زبان جاری کرد **الْحَمْدُ لِلَّهِ** بود، و آخرین کلمه‌ای که اهل بهشت بر زبان جاری می‌کنند **الْحَمْدُ لِلَّهِ** است.

هنگامی که روح از جانب حق در باطن آدم قرار گرفت، عطسه زد و گفت: **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**.

و بهشتیان چنان که در قرآن مجید آمده:

وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ: «2»

و پایان بخش نیایششان **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** است.

روی این حساب افتتاح هستی انسان بر پایه حمد است، و پایانش که نقطه شروع زندگی دیگر است و آن زندگی جاوید و سرمدی است بر اساس حمد است. «3» به وجود آمدن هر چیزی در خیمه هستی محصول وجود بخشی خدا و

(1) - تفسیر فاتحه الکتاب یکی از دانشمندان پس از عصر فیض کاشانی، 101 با اندکی توضیح و تصرف در عبارت.

(2) - یونس 10.

(3) - تفسیر کبیر ج 1، ص 225.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 51

فضل و احسان و رحمت اوست، پس وجودی که حضرت حق به هر موجودی بخشیده، نعمتی عظیم است که منشأ آن اراده و خالقیت و فضل و احسان اوست، و موجودی در عالم ارواح و اجسام و عوالم بالا و عوالم پائین نیست مگر این که از سوی حق بر او نعمت و رحمت و احسان قرار دارد و نعمت و رحمت و احسان «به حکم عقل و فطرت و وجدان» سبب حمد و سپاس است، بنابراین هنگامی که عبد می گوید: **الْحَمْدُ لِلَّهِ** نمی تواند و نمی شود مراد مقصودش این باشد که ثنا و ستایش و سپاس و شکر بر نعمتهائی که به شخص من رسیده، بلکه به طور قهری مراد این می شود که: ستایش و سپاس بر همه نعمتهائی که از حضرت حق صدر شده است و معنای **الْحَمْدُ لِلَّهِ** عبد در حقیقت این است: **الْحَمْدُ لِلَّهِ** بر نعمتهایش که آنها را به همه موجوداتی که آفریده عنایت فرموده و **الْحَمْدُ لِلَّهِ** بر هر چه که از نور و ظلمت، سکون و حرکت، عرش و کرسی، جن و انس و ذات و صفت و جسم و عرض به وجود آورده، آن هم حمد و سپاسی تا ابد و تا روزگاران بی نهایت. «1» از حضرت علی بن الحسین (ص) روایت است:

«من قال، الحمد لله فقد ادى شكر كل نعمة الله تعالى.» «2»

کسی که بگوید: الحمد لله، شکر همه نعمتهای خدای متعال را ادا کرده است.

و از حضرت رضا (ع) روایت است که فرمود:

(1) - تفسیر کبیر ج 1، ص 223.

(2) - نورالثقلین ج 1، 12، 13.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 52

«الحمد لله انما هو اداء لما اوجب الله عزوجل على خلقه من الشكر، و شكر لما وفق عبده من الخير:» «1»

الحمد لله گفتن ادای سپاسی است که خداوند عزوجل بر بندگان واجب نموده، و شکر هر خوبی و خیری است که بنده اش را به آن موفق فرموده است.

نکته ای مهم

این که کلمه الله به حمد اختصاص داده شده به خاطر این است که لفظ الله لفظی جامع و کامل و در بردارنده معانی همه صفات کمالیه حق است، و از آنجا که صفات بی نهایت است و هر صفتی مقتضای حمدی است پس الحمد با اتصالش به کلمه الله ستایش و حمدی بی نهایت است، بنابراین هر کس **الْحَمْدُ لِلَّهِ** بگوید به جمیع محامد و همه ستایش ها که نهایتی ندارد خدا را حمد نموده است.

سعید بن قماط از فضل روایت کرده که خدمت حضرت صادق (ع) گفتم: دعائی که مشتمل بر همه مقاصد دنیا و آخرت باشد به من بیاموز، حضرت فرمود:

حق تعالی را به لفظ حمد ستایش کن! «2» حضرت صادق (ع) از رسول خدا روایت می کند که آن حضرت فرمود: چون بنده مؤمن بگوید: «الحمد لله كما هو اهله و مستحقه» فرشتگان از نوشتن پاداش

(1) - نورالثقلین ج 1، 12، 13.

(2) - تفسیر فاتحة الكتاب 105 - 106.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 53

آن عاجز باشند، خطاب حضرت حق در رسد که چرا ثواب این کلمه را که بنده من به زبان جاری ساخت در نامه عملش ننوشتید؟ گویند خدایا ما چه دانیم که ثواب حمدی که سزاوار تو باشد در چه مرتبه‌ای است تا بنویسیم خطاب رسد شما این جمله را ثبت کنید که بر عهده من است ثوابی که در خود من است به او کرامت کنم. «1»

آورده‌اند که: نوح پیغمبر چون از طعام خوردن فارغ شدی **الْحَمْدُ لِلَّهِ** بر زبان جاری ساختی، و چون سوار کشتی شد همین کلمه را گفت، پس به این خاطر حضرت رب العزه در حق او فرمود:

إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا: «2»

یقیناً او بنده‌ای بسیار سپاسگزار بود.

از حضرت رسالت پناهی روایت است که: سبحان الله نصف میزان است و الحمد لله همه آن. «3»

داستانی شگفت از اثر الحمد لله.

عکرمه از وهب بن منبه روایت کرده است که: در بنی اسرائیل عابدی بود، دامن انقطاع از صحبت خلق در چیده، و سر عزلت در گریبان خلوت کشیده، چندان رقم طاعت در صحایف اوقات خویش ثبت گردانیده که فرشتگان آسمانها او را دوست گرفتند، و جبرئیل که محرم سرا پرده وحی بود در آرزومندی زیارت وی از حضرت عزت التماس نزول از دایره افلاک به مرکز خاک نمود.

(1) - تفسیر فاتحة الكتاب 105 - 106.

(2) - اسراء 3.

(3) - تفسیر فاتحة الكتاب 106.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 54

فرمان در رسید که: ای جبرئیل در لوح محفوظ در نگر تا نام وی کجا بینی؟ جبرئیل نگاه کرد، نام عابد در جریده اشقیا مرقوم دید، از نقش بندی قضا شفگتزرده شد، عنان عزیمت از زیارت وی باز کشید و گفت: الهی کس را با حکم تو طاقت نیست و مشاهده این بوالعجیبها را قوت نه!

خطاب آمد که: ای جبرئیل چون آرزوی دیدن وی داشتی و مدتی بود که تخم این هوس در مزرعه وجود خود می کاشتی اکنون برو تا او را ببینی و از آنچه دیدی وی را آگاه کن.

جبرئیل (ع) در صومعه عابد فرود آمد، او را دید با تنی ضعیف و بدنی نحیف، دل از شعله عشق سوخت و سینه از آتش محبت افروخته، گاهی قندیل وار پیش محراب عبادت و طاعت سوزناک ایستاده، و زمانی سجاده صفت، از روی تواضع به خاک تضرع افتاده، جبرئیل به او سلام کرد و گفت: ای عابد خود را مرنجان که نام تو در لوح محفوظ داخل صحیفه تیره بختان است! عابد از شنیدن این سخن چون گلبرگ تازه و شاداب که از وزش نسیم سحری شکفته شود، لب به خنده گشود، و چون بلبل خوش نوا که در مشاهده گل رعنا نغمه شادی سراید زبان به گفتار الحمدلله در حرکت آورد!

جبرئیل گفت: ای پیر فقیر با چنین خبر دل سوز و پیام غم اندوز تو را ناله استرجاع می باید، نعره الحمدلله زنی؟!!

تعزیت روزگار خود می باید داشت، نشانه تهنیت و مسرت اظهار می کنی؟

پیر گفت از این سخن در گذر که من بنده ام و او خدای من بنده را با خواست خدا خواستی نباشد، و در پیش ارادت او ارادتی نماند، هر چه خواهد کند، زمام اختیار در قبضه قدرت اوست، و هر جا خواهد ببرد، عنان اقتدار در دست مشیت اوست، الحمدلله اگر در بهشت او را نمی شایم باری برای هیمة

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 55

دوزخ بکار آم، جبرئیل را از حالت عابد گوئی رقت و زاری آمد و به آن حال به مقام خود بازگشت.

فرمان حضرت محبوب به وی در رسید که: ای جبرئیل در لوح نگر تا ببینی که دبیر

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ: «1»

خدا هر چه را بخواهد محو می کند، و هر چه را بخواهد ثابت و پابرجا می نماید.

چه نقش انگیزنده و مصور

إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ: «2»

خدا هر چه را بخواهد انجام می دهد.

چه رنگ ریخته

جبرئیل نظر کرد نام عابد را در صحیفه سعادت به قلم نقاش ازل منقوش دید، وی را حیرت و شگفتی دست داد، گفت: الهی در این داستان چه رازی است، و در تبدیل مجرمی به مجرمی چه حکمت است؟ پاسخ آمد: ای امین اسرار وحی وای مهبط انوار امر و نهی، چون زاهد را از آن حال که نامزد وی بود خبر کردی، ننالید و جبین جزع بر زمین نمالید، بلکه قدم در کوی صبر نهاد و به حکم قضای من رضا داد، و کلمه الحمد لله بر زبان راند و مرا به همه محامد و ستایش ها خواند، کرم من اقتضای آن کرد که به برکت گفتار الحمد لله نامش از فرقه تیره بختان زدودم و در زمره نیک بختان ثبت کردم. «3»

(1) - رعد 39.

(2) - حج 18.

(3) - تفسیر فاتحه الكتاب 107.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 56

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ:

در جواهر التفسیر گفته: ارباب حمد سه گروه اند:

اول- اهل نفوس که عوام‌اند «و از حقایق و معارف عالیه بی‌خبر» حمد اینان بر نعمت‌های الهی است و توقع این طایفه یا افزون شدن نعمت است یا حفظ آن و بهره اینان همان است.

دوم- ارباب قلوب که خواص‌اند، و حمد ایشان بر اصناف الطاف هدایت و اقسام اکرام کرامت و ولایت است و پاداش اینان ظهور نور مکاشفه است.

سوم- اصحاب اسرار که اخص‌اند و حمد این طایفه بر مشاهده تجلیات جمال است که علی‌الدوام بر اینان ظاهر می‌شود، و اگر چه صاحب این مرتبه رسیدن به پاداش را میل ندارد، ولی مراد او بی‌خواهش و درخواست حاصل است و به مقصود خود بی‌قصد تکلف واصل.

و این عبادت احرار و آزادگان است، که صف پیشاپیش اینان در آزادی طاعت و عبادتشان از طمع در بهشت و بیم از دوزخ پیامبران و امامان معصوم‌اند.

حضرت صادق (ع) می‌فرمایند:

«العباد ثلاثة: قوم عبدوا الله عزوجل خوفاً فتلك عبادة العبيد، و قوم عبدوا الله تبارك و تعالى طلب الثواب، فتلك عبادة الاجراء، و قوم عبدوا الله عزوجل حباً له فتلك عبادة الاحرار، و هي افضل العبادة.» «1»

عبادت کنندگان سه گروهند: گروهی خدای عزوجل را از روی ترس عبادت می‌کنند، نهایتاً این عبادت بردگان است، و گروهی خدای تبارک و تعالی به

(1) - اصول کافی ج 2، ص 68، باب العبادة.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 57

خاطر دریافت پاداش بندگی می‌کنند، این عبادت مزدوران است، و قومی خدای عزوجل را به سبب عشق به او عبادت می‌نمایند، این عبادت آزادگان است، و این برترین نوع عبادت و بندگی است.

قیصری حمد کامل و حقیقی را مرکب از سه حقیقت می‌داند:

«حمد قولی، حمد فعلی، حمد حالی.»

حمد قولی و گفتاری و ثناء و ستایش حضرت او به آن گونه‌ای که خودش را با زبان پیامبرانش علیهم السلام ثنا گفته است، حمد فعلی انجام اعمال بدنیه از عبادات و خیرات برای طلب رضای خدا، و توجه به پیشگاه کریمانه اوست، زیرا حمد بی‌نظور که با زبان بر انسان واجب است به همان گونه به همه اعضا و جوارح و در هر احوال واجب است، چنان که پیامبر می‌گفت:

«الحمد لله على كل حال»

و این حمد تحقق نمی‌یابد مگر با بکار گرفتن همه اعضا به صورت مشروع در هدفی که برای آن آفریده شده‌اند، این بکار گیری باید به عنوان عبادت حق و اطاعت امر او باشد، نه برای لذت نفس و خوشحالی او. حمد حالی به حسب روح و قلب است و آن اتصال روح و قلب به کمالات علمی و عملی و تخلق به اخلاق الهیه است، زیرا همه مردم به دعوت پیامبران مأمور به تخلق به اخلاق خدای متعال هستند، تا جائی که این کمالات راسخ در ذات و نفوسشان شود. «1»

(1) - روح البیان ج 1، ص 32.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 58

این آیه شریفه که معنا و مفهومش چون اقیانوسی بی‌کران است علاوه بر سوره حمد در پنج سوره دیگر به ترتیب زیر به دنبال سلسله‌ای از حقایق ذکر شده است:

در سوره انعام به خاطر قطع شدن ریشه ستم‌گران به دست مؤمنان رزمنده و جهادگر به اراده و اذن خدا. «1» در سوره یونس به خاطر نعمت‌های جاویدی که به بهشتیان به پاداش اعمال صالحانشان عنایت شده. «2» در سوره صافات پس از یاد از پیامبران که از اعظم نعمت‌های معنوی حق بر انسان‌اند. «3» در سوره زمر پس از پایان دآوری به حق در میان اهل قیامت. «4» در سوره مؤمن پس از امر به عبادت خالصانه و دور از ریا و شرك. «5»

رَبِّ الْعَالَمِينَ:

رب، در لغت عرب به معنای مالک، مربی، مدبر، صاحب و سید و سرور است.

عالمین، به معنای جهانها و جهانیان است، و دلیل این معنا را گفتگوی فرعون و موسی دانسته‌اند:

(1) - انعام 45.

(2) - یونس 10.

(3) - صافات 182.

(4) - زمر 75.

(5) - مؤمن 65.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 59

قَالَ فِرْعَوْنُ وَ مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ؟ قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ: «1»

فرعون به موسی گفت پروردگار عالمین چیست؟ موسی پاسخ داد پروردگار آسمانها و زمین و مخلوقات میان آنهاست.

و احتمال قوی داده‌اند در بسیاری از آیات به قرینه مورد، به معنای جهانیان یعنی همه انسانها یا انسانها و جن باشد.

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَتِي فُضِّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ: «2»

ای بنی اسرائیل نعمت‌های مرا که به شما عطا کردم و اینکه شما را بر جهانیان (زمان خودتان) برتری دادم یاد کنید.

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ: «3»

بی‌تردید خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را (به خاطر شایستگی‌های ویژه‌ای که در آنان بود) بر جهانیان برگزید.

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ: «4»

(1) - شعراء 23- 24.

(2) - بقره 47.

(3) - آل عمران 33.

(4) - آل عمران 42.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 60

یاد آر هنگامی که فرشتگان به مریم گفتند: ای مریم بی تردید خدا تو را برگزیده و از همه آلودگی‌های ظاهری و باطنی، پاک نموده، و تو را بر همه زنان جهانیان برتری داده است.

در توضیح کلمه شریفه العالمین، بنابر برخی آیات و روایات به نظر می‌رسد ترجمه به جهات و جهانیان مناسب‌تر باشد به ویژه اگر نام با عظمت رب، چنان که در آیه کریمه سوره حمد آمده به آن اضافه شده باشد، **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**.

در زمینه این معنا به حدیث بسیار مهمی که رئیس محدثین مورد وثوق همه فقها و علمای شیعه شیخ صدوق در کتاب شریف عیون اخبار الرضا به نقل تفسیر بسیار با ارزش نورالثقلین روایت کرده توجه کنید.

مردی به محضر حضرت رضا (ع) آمد و گفت: پسر پیامبر خدا از **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** مرا خبر ده که تفسیرش چیست؟

حضرت فرمود: پدرم از جدم از حضرت باقر از پدرش زین العابدین برایم روایت کرد که مردی حضور امیرالمؤمنین (ع) آمد و گفت: ای امیرمؤمنان مرا از **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** آگاه کن که تفسیرش چیست، فرمود: **الْحَمْدُ لِلَّهِ** آن است که خدا پاره‌ای از نعمت‌ها را که به بندگانش ارزانی داشته سر بسته به آنان شناسانیده است، چون به تفصیل به شناسائی همه آنها قدرت ندارند، زیرا نعمت‌ها و عطاهاش بیش از آن است که به شماره درآید و شناخته شود، از این جهت به آنان فرمود: بگوئید: ستایش و ثنا ویژه خداست بر نعمت‌هایی که به ما عنایت فرمود.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 61

رَبِّ الْعَالَمِينَ یعنی مالک و صاحب اختیار جهانهاست و جهانها گروه اجتماعات از همه مخلوقات از جمادات و جانداران است.

اما جانداران و صاحبان حیات، خدا آنان را در حیطه توان و قدرتش زیر و زیر می کند، و از روز و رزقش به آنان می خوراند، و در سایه حمایتش نگاه می دارد و بر آنان محیط است، و بر پایه مصلحتش همه را تدبیر می کند.

و اما جمادات: حضرت اوست که با دست قدرتش آنها را حفظ می کند. و آنچه را که به هم پیوند و پیوستگی دارد از سقوطشان جلوگیری می نماید، و آنچه که در حال انهدام و سقوط است مانع از اتصال و پیوند آن است.

آسمان را از افتادن بر زمین جز با اجازه و اذنش حفظ می نماید، و حافظ و نگهدار زمین است که فرو نیفتد، به راستی که او به بندگانش رأفت و رحمت دارد.

فرمود: و رَبِّ الْعَالَمِينَ: مالک و خالق و روزی رسان به آنان است، از جایی که می دانند، و از آنجا که نمی دانند. پس رزق و روزی معلوم و تقسیم شده است، فرزند آدم به هر روش و آئین که می خواهد در دنیا رفتار کند، در هر حال و موقعیتی که هست، رزق و روزی به او می رسد، پرهیزکاری پرهیزکار زیادش نمی کند، و تبه کاری بدکار کاهش و نقصانش نمی دهد.

میان بنی آدم و روزی اش پرده ای است که روزی جویای اوست. تا آنجا که اگر یکی از شما در طلب روزی اش درنگ نماید، روزی اش به جستجوی اوست، چنان که مرگ در طلب وی است. «1» رَبِّ

(1) - نورالثقلین ج 1، ص 14.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 62

این اسم شریف و نام عظیم در رابطه با حضرت حق جلت ثناء بنابر نظر اهل تحقیق، و لغتشناسان ماهر، و سالکان طریق به معنای مالک و مدبر و خالق است که به همه مخلوقات توجه تربیت تکوینی و رشد دادن طبیعی و به انسان که استعداد خلافت از او، و فراگیری علم و دانش، و قرارگرفتن در گردونه هدایت، و رسیدن به اوج کرامت را داراست.

توجه تربیت تکوینی و تشریعی دارد تا موجود در سایه این توجه به کمالی که لازمه وجود اوست برسد.

راغب اصفهانی در کتاب علمی المفردات که توضیحی بر لغات قرآن مجید است در معنای رب می گوید:

«الرب فی الاصل، التزیة و هو انشاء الشیء حالا فحالا الی حد التمام.»

رب در اصل و ریشه، به معنای تربیت و رشد دادن است، و آن در حقیقت ایجاد شیئی به صورت تدریج تا رساندنش به حد کمال است.

رسیدن شیئی به حد کمال، در سایه تربیت تکوینی، یا تشریعی از آثار ربوبیت حضرت حق است.

آنان که با ایمان و یقین، و با بصیرت و روشن بینی به مفهوم و معنای کلمه رب نظر کردند، حق را مالک واقعی و خود را بنده گوش به فرمان و مملوک او به حساب آوردند، و تربیت تشریعی او را که طلوعش از افق نبوت و امامت و تجلی گاهش کتاب های آسمانی به ویژه قرآن است برترین و کامل ترین تربیت لمس کردند، و دانستند که آزادی واقعی قرار داشتن در عرصه مملوکیست او، و به دست آوردن کمالات انسانی در قبول تربیت تشریعی اوست.

کلمه رب در چشم انداز ارباب سلوک، و اهل قلوب، و عارفان عاشق، و راهروان صادق اسم اعظم است چه آن که هر اسمی از اسماء الهی را از نظر لفظ

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 63

مقلوب و برعکس کنند، اطلاقی بر حق تعالی نکنند، و اسم رب را چون مقلوب و برعکس نمایند برّ شود و آن را از اسماء الهی شمرند.

و گروهی کثرت دعوت داعیان را به این اسم، دلیل اعظمیت آن دانند، چه این که پیامبران و اولیاء خاص حق یعنی اهل بیت پیامبر در وقت دعا حضرت کبریا را به این نام یاد کرده اند، و مالک و مدبر و صاحب و سید و مربی خود را در هر مرتبه و شأنی که بودند جز او ندانستند و به مالکیت او که مالکیت ذاتی است، و سروری و تدبیر و مربی بودنش نسبت به خود مباهات و افتخار داشتند.

امام عارفان، مولای مؤمنان، محبوب عاشقان، اسدالله الغالب علی بن ابی طالب به پیشگاه حضرت رب العزّه عرضه می داشت:

«الهی کفی بی عزا ان اکون لك عبداً، وكفی بی فخرًا ان تكون لی رباً، انت کما احب، فاجعلنی کما تحب:» «1»

خدای من، از نظر عزت همین مرا بس که بنده و مملوک تو باشم، و از نظر فخر و مباهات همین مرا بس که تو مالک و مربی من باشی، تو آن چنانی که من دوست دارم، مرا چنان کن که تو دوست داری.

بعثت پیامبران جلوه ربوبیت حق است.

وجود مقدسی که مالک و صاحب حقیقی انسان است، و مالکیتش همراه با تدبیر امور زندگی انسان و توجه تربیتی به اوست، ربوبیتش اقتضا کرد که پیامبران را که مبلغ رسالات او هستند، برای هدایت و راهنمایی و تربیت و رشد انسان و تأمین خیر دنیا و آخرتش و رساندنش به اوج کمال و عرصه خوشنودی حق و

(1) - مفاتیح الجنان انتشارات فارابی ص 218.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 64

نهایتاً به بهشت آخرت که محصول ایمان و عمل صالح است برگزیند و آن بزرگواران دلسوز و مهربان را رفیق راه زندگی انسان نماید.

حضرت نوح هنگامی که قومش از روی تکبر و لجاجت و عناد و دشمنی به گفتند:

إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ: «1»

بی تردید ما تو را در گمراهی آشکار می بینیم!!

پاسخ داد:

يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ: «2»

ای ملت من، هیچ گمراهی و انحرافی در من نیست، بلکه به طور یقین من فرستاده‌ای از سوی مالک و مربی جهانها و جهانیانم.

وَ إِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ ... «3»

و یاد کن هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به اموری (دشوار و سخت) آزمایش کرد، پس او همه را به طور کامل به انجام رسانید، پروردگارش گفت: من تو را برای همه مردم پیشوا و امام قرار دادم.

خداوند هنگامی که به موسی و برادرش هارون مأموریت داد برای هدایت فرعون و قومش به سوی مصر رهسپار شوند به هر دو خطاب کرد:

فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ: «4»

(1) - اعراف، 60.

(2) - اعراف، 61.

(3) - بقره 124.

(4) - شعراء 16.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 65

خود را به فرعون برسانید و بگوئید: بی تردید ما فرستاده مالک و مربی جهانها و جهانیانیم.

عیسی و انجیلش نیز مانند پیامبران اولوالعزم پیش از خودش از سوی حضرت رب به عنوان فرستاده‌ای که بر همه مردم جهان واجب است به او ایمان بیاورند مطرح است.

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ مَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ ... «1»

(شما مردم از روی صدق نیت)، بگوئید ما به خدا و آنچه به سوی ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و یعقوب و نوادگان «دارای مقام نبوت» آنان فرو آمده، و به آنچه به موسی و عیسی و آنچه به پیامبران از ناحیه مالک و مربی‌شان داده شده ایمان آوردم.

اشراف و سران قوم عاد که مذهبی جز کفر نداشتند به حضرت هود گفتند: ما تو را در سبک مغزی و نادانی می‌بینیم و تو را از دروغگویان می‌پنداریم!!

حضرت در پاسخ آن نامرد مردمان گفت:

يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَ لِكَيِّ رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ: «2»

ای ملت من، در وجود من هیچ سبک مغزی و نادانی نیست، بلکه بدون تردید من فرستاده‌ای سوی مالک و مربی جهانها و جهانیان هستم.

(1) - بقره 136.

(2) - اعراف 67.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 66

پاداش رسالت پیامبران فقط بر عهده حضرت رب است

پیامبران الهی با شوق و رغبتی بسیار برای ادای مسئولیت بسیار سنگین خود، که همانا نجات مردم از کفر و شرک، و آراستن آنان به ایمان و عمل صالح بود، تا نثار جان خود قدم پیش نهادند و از تبلیغ دین الهی در هیچ زمینه‌ای فروگذار نکردند.

پاداش زحمات آنان، آن هم زحماتی طاقت‌فرسا در بیدار نمودن و هدایت کردن مردم، که هر ساعت و هر روز با رنج‌ها و مشقت‌های فراوان همراه بود، به خاطر ارزش و عظمتی که داشت، از عهده ملت‌هائی که در میانشان مبعوث به رسالت می‌شدند بر نمی‌آمد، مگر نه این است که امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

«ان رسول الله قال لی يوم الخیر: لان یهدی الله بك رجلا واحدا خیر لك مما طلعت علیه الشمس:» «1»

پیامبر خدا روز خیر به من گفت: این که خدا يك نفر را به وسیله تو هدایت کند، برای تو بهتر است از آنچه آفتاب بر او طلوع می کند!

پیامبران ملت ها و امت های زمان خود، و بسیاری را پس از خود با امواج نورانی تعلیماتشان که عددشان بر کسی روشن نیست هدایت کردند، چه کسی جز مالک خزائن آسمان ها و زمین که هزینه کردنش از خزائنش نمی کاهد می تواند از عهده پاداش زحمات پیامبران برآید.

آری او که مالک آسمان ها و زمین، و ملک ملکوت و غیب و شهود و همه هستی و اجزاء آن است، و همواره ایجاد و اختراع و گستردن آفرینش در دست قدرت اوست، و پهنای بهشت عنبر سرشتش پهنای آسمانها و زمین است و آنچه

(1) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 4، 13.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 67

نعمت در اوست ابدی و کم شدنی نیست پاداش پیامبران را بهتر و بیش از زحمات آنان به آنان عنایت می کند.

پیامبران به صراحت به ملت ها اعلام کردند که ما هیچ اجر و پاداشی از شما نمی خواهیم زیرا شما را قدرت پاداش دادن به ما نیست، ارزش کار ما که تبلیغ دین و هدایت شماست از نظر عظمت و کیفیت در قله ای قرار دارد که جز خدا کسی قدرت پاداش دادن به آن را ندارد، پس چشم ما به پاداش مالک و مری جهانها و جهانیان است.

نوح و هود و صالح و لوط و شعیب چنان که در سوره شعراء آیات 109 - 127 - 145 - 164 - 180 مطرح است به ملت های خود گفتند:

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ*

من از شما «در برابر زحماتی که برای ابلاغ رسالتم متحمل شدم» هیچ پاداشی درخواست نمی کنم، پاداش من فقط برعهده مالک و مری جهانها و جهانیان است.

جادوگران زمان موسی با اژدها شدن عصا آگاه به ربوبیت شدند.

فرعون که برای شکست دادن موسی به جادوگران پر قدرت خود دلگرم بود به آنان گفت:

حیله و نیرنگتان را گرد آورید، آنگاه صف کشیده بیائید که مسلماً امروز کسی کامیاب و پیروز است که برتری بر موسی و هارون داشته باشد.

ساحران وقتی به میدان معهود قدم گذاشتند گفتند: ای موسی یا تو عصایت را می افکنی، یا ما نخستین کسی باشیم که ابزار و وسایل خود را می افکند؟

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 68

موسی گفت: بلکه شما بیفکنید، پس وقتی افکندند ناگهان ریسمانها و چوبدستی هایشان بر اثر جادویشان در خیال چنان وانمود شد که با سرعت به راه افتادند.

موسی در دلش ترسی احساس کرد، به او گفتیم مترس که بی تردید تو در همه امورت برتری.

آنچه را در دست داری بیفکن تا همه ساخته هایشان را ببلعد، یقیناً آنچه را ساخته اند واقعیت ندارد فقط نیرنگ جادوگراست، و جادوگر هر جا درآید پیروز نمی شود.

چون عصایش را انداخت و ساخته های جادوگران را بلعید، جادوگران از عظمت کار دریافتند که این کار امری است که فقط به اراده مالک و خالق و مدبر هستی صورت گرفته، و از عهده هیچ بشری بر نمی آید، و ربطی به سحر و جادو هم ندارد، و اگر موسی در ارتباط با مالک و مربی آفرینش نبود، این واقعه یقیناً صورت نمی گرفت، بر اساس این دریافت صحیح نسبت به ربوبیت حضرت حق بود که سجده کنان به رو در افتادند و گفتند:

ما به رب هارون و موسی از روی صدق و یقین ایمان آوردیم. «1»

دشمن هم به ربوبیت حضرت او آگاه است.

خدای مهربان نسبت به خطرهایی که متوجه فکر و اندیشه، و اعمال و اخلاق و به ویژه قلب انسان است به انسان در بسیاری از آیات قرآن هشدار می دهد، و کانون همه آن خطرات را شیطان دانسته و او را به عنوان دشمن آشتیناپذیر او معرفی می کند.

(1) - ترجمه و توضیح آیات 64 تا 70 سوره طه.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 69

إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا: «1»

بی تردید شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است.

او پس از این که در ارتباط با امتناع از سجده بر آدم از مقام معنوی اش سقوط کرد، و از پیشگاه حضرت حق طرد شد. و به لعنت ابدی گرفتار گشت با توجه به یقینی که به ربوبیت حضرت حق داشت و می دانست که تنها مالک هستی و مدبّر شئون موجودات، و متصرف در زمان و مکان و چیره بر همه امور وجود مقدس اوست با توسل به ربوبیت و مالکیت آن ذات اقدس، درخواست مهلت زنده ماندن تا روز قیامت را از درگاه رب العزّه نمود.

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ: «2»

شیطان گفت ای مالک و سرور من، مرا تا روزی که همگان برانگیخته می شوند مهلت ده، خدا گفت: تو از مهلت یافتگانی تا روز آن زمان معین.

رزق و روزی معلول ربوبیت حضرت حق است

خورشید بر سطح دریاها می تابد، از روی سطح آب بخار به طرف بالا حرکت می کند، در فاصله ای معین میان هوا و زمین ابر تشکیل می شود، پس از فعل و انفعالات شگفت آور، ابرها به صورت منابعی عظیم از برف و تگرگ و باران در می آید، سپس به اذن حضرت او که مالک آسمانها و زمین و هر چه میان آنهاست، برف و باران بر زمین می بارد، و همه مواد حیاتی و غذایی پس از باریدن برف و باران در کره زمین فراهم می گردد.

(1) - اسراء، 53.

(2) - حجر، 36 - 38.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 70

وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا، لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَبَاتًا، وَ جَنَّاتٍ أَلْفَافًا: «1»

و از ابرهای متراکم و باران زا، آبی ریزان نازل کردیم، تا به وسیله آن دانه و گیاه برویانیم، و باغ‌هایی از درختان به هم پیچیده و انبوه بیرون آوریم.

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنبِتُوا شَجَرَهَا «2»

(آیا معبودانی که به جهل و نادانی انتخاب کرده‌اید نقشی در زندگی شما دارند) یا آن که آسمان‌ها و زمین را آفرید، و به سود شما از آسمان آبی نازل کرد که به وسیله آن باغ‌هایی شاداب و با طراوت رویاندم، که از عهده شما بر نمی‌آید درختی از آن باغ را برویانید!

آیا در حوصله و قدرت کسی هست که فعل و انفعالات سه ماهه بهار و سه ماهه تابستان را حساب کند، و میلیارها حادثه پر فایده‌ای را که در بستر طبیعت به جریان می‌افتد تا حبه‌ها و حصه‌ها و دانه‌های نباتی پس از باران آسمانی سر از زمین بیرون آورد، و هر يك تبدیل به ده‌ها و صدها و هزارها مثل خود شود، تجزیه و تحلیل کند؟!

ما دورغنائی از جهان طبیعت را که گوشه‌ای از آن آسمان و زمین است مشاهده می‌کنیم که بر اثر همیاری و همبستگی عناصر غیر قابل شماره در این آسمان و زمین دانه‌ها و نباتات و محصولات و ثمرات پس از رشد لازم در اختیار ما قرار می‌گیرند، و ما از آنها برای حفظ حیات و تداوم آن بهره می‌گیریم.

(1) - نبأ، 14 - 16.

(2) - نخل، 60.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 71

اگر به دقت بنگریم به این حقیقت که قرآن مجید هم گویای آن است پی می‌بریم که همه این امور جلوه مالکیت و توجه تربیتی حضرت رب العزه در پهن دشت هستی است و اگر يك لحظه این توجه تربیت تکوینی را از سفره طبیعت باز دارد، خیمه حیات سرنگون می‌شود، و بساط زندگی موجودات زنده بر باد می‌رود، و سطح کره خاک به گورستانی خاموش که در هر گوشه‌اش میلیون‌ها مرده متعفن افتاده تبدیل می‌گردد!!

قرآن مجید درباره‌ی رزق و روزی با توجه به سطور گذشته می‌فرماید:

و فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ فَو رَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلٍ مَا أَنْتُمْ تَنْطِفُونَ «1»

رزق و روزی شما و آنچه به آن وعده داده می‌شوید در آسمان است.

پس سوگند به مالک و مدبر آسمان و زمین که آنچه را که وعده داده می‌شوید یقینی و درست است، همان‌گونه که شما هنگام سخن گفتن یقین دارید سخن می‌گوئید.

کثرت مشرق‌ها و مغرب‌ها جلوه ربوبیت است.

مالك و مدبر زمین و همه ستارگان آسمانی تدبیرش اقتضا کرد، که زمین و مجموعه ستارگان را کروی شکل بیافریند و همه آنها را در گردونه دو حرکت وضعی و انتقالی قرار دهد، کروی بودن آنها و گردش وضعی‌شان در هر منظومه‌ای به دور خورشید خاص آن منظومه سبب پدید آمدن مشرق‌ها و مغرب‌ها در هر کره‌ای شد.

(1) - ذاریات، 22 - 23.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 72

قرآن مجید که ابتدای نزولش در مکه بود، سرزمینی که به خاطر سایه ظلمانی بی‌سوادى يك خواننده و يك نویسنده نداشت در يك آیه به این پدیده طبیعی یعنی مشارق و مغارب هر کره‌ای با اتصالش به ذکر ربّ اشاره کرد، که باید آن را جزء معجزات علمی این کتاب به حساب آوریم.

قَالَ أَقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ «1»

به مالك و مدبر مشارق و مغارب سوگند كه ما (بر هر كاری) توانائیم.

ولایت امیرالمؤمنین (ع) جلوه تام ربوبیت تشریعی است.

مالك جهانها و جهانیان كه مصالح مملوك خود را حكیمانه تدبیر می كند و در این زمینه به انسان توجه ویژه ای دارد، نپسندید كه زحمات پیامبرش در تبلیغ و تبیین قرآن و اموری كه پس از او در جهت تكمیل هدایت امت و رشد و كمال آنان ضروری و لازم است هدر رود، و چراغی كه پیامبر در سایه وحی برای نجات مردم از تاریکی ها برافروخت، و همه لحظات عمر پرمایه و با ارزشش را برای روشن نگاه داشتن آن هزینه كرد خاموش شود.

واجب عقلی و ضرورت شرعی بود كه آن حضرت برای حفظ آثار زحماتش، و تداوم روشنی چراغ هدایت، و در امان ماندن امت از انحراف جانشینی را كه از هر جهت قدرت مدیریت امور امت را داشته باشد، و در علم و عمل، و تقوا و پاکی، و سلامت روح و جان، و صداقت و شجاعت هم سنگ خودش باشد انتخاب و به امت معرفی نماید و اطاعت و پیروی از او را واجب الهی اعلام كند، و مخالفت با او را مساوی كفر و ارتداد بشمارد.

(1) - معارج، 40.

تفسیر حكیم، ج 1، ص: 73

مالك و مربی جهانها و انسان بر اساس این ضرورت به پیامبرش اعلام كرد كه کسی برای این مقام كه مقام امامت و ولایت و سرپرستی امت است جز علی بن ابی طالب شایستگی و لیاقت ندارد، و اوست كه از هر جهت می تواند ربوبیت تشریعی را در امت تداوم بخشد و راه تو را ادامه دهد، و جامعه نوپای اسلامی را از خطرات سنگینی كه از ناحیه یهودیت و مسیحیت و نفاق متوجه امت است حفظ نماید، و آئین الهی را از ضربه تحریف نگاه دارد.

این معنا در ضمن يك آیه كه به اتفاق همه دانشمندان و علما و حكما و عرفای شیعه، و منصفین از مفسران و بزرگان اهل سنت در حق علی بن ابی طالب نازل شده اعلام شد:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ: «1»

ای پیامبر حکمی که از سوی پروردگارت، [مالک و مری و مدیریت، درباره ولایت و رهبری علی بن ابی طالب] بر تو نازل شده است به مردم برسان و اگر به انجام این کار بر نخیزی رسالت خدا را که بر عهده تو بوده نرسانده‌ای، [نگران حسودان و دشمنان مباش] خدا تو را حفظ می‌کند، بی‌تردید خدا گروه ناسپاسان [نسبت به ولایت و رهبری را به خاطر این که می‌داند از شدت حسادت و کینه به پذیرفتن آن تن در نمی‌دهند] به صراط مستقیم و خوشبختی و سعادت هدایت نمی‌کند!

حضرت باقر و حضرت صادق (ص) می‌فرمایند:

(1) - مائده، 67.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 74

خدا به رسول خود وحی کرد که: علی بن ابی طالب را (برای رهبری امت و تداوم حکومت عدل) جانشین خود قرار دهد، پیامبر بیم داشت که ابلاغ این حقیقت عظیم بر برخی از صحابه گران آید!! لذا خداوند برای تشجیع به آشکار شدن این امر حیاتی و تهدید به این که اگر آن را ابلاغ نکند اصل رسالت خدا را به مردم نرسانیده است، فرمان عملی ساختن جانشینی علی (ع) را صادر کرد.

مفسر بزرگ، امین الاسلام طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: عیاشی در تفسیر خود از ابن‌عمیر، او از ابن‌اذنیه او از کلی او از ابوصالح او از ابن‌عباس و جابر بن عبدالله نقل نموده که گفته‌اند: خدا به فرستاده خود رسول بزرگوار اسلام فرمان داد علی بن ابی طالب را به جانشینی خود منصوب نماید و پیامبر از این موضوع می‌ترسید که چنانچه پسر عموی خود را به این مقام منصوب نماید مورد طعن قرار گیرد، خداوند طیّ نزول این آیه فرمان به این معنی داد و رسول خدا در روز غدیر خم به ولایت علی قیام نمود، و نیز ابوالحمد از حاکم ابوالقاسم حسکانی در کتاب شواهد التنزیل طیّ اسنادی از ابوعمیر و نیز در همین کتاب به سندی از حیان بن علی علوی او از ابوصالح او از ابن‌عباس روایت کرده که: گفته‌اند: این آیه در شأن علی (ع) نازل شده و رسول خدا علی بن ابی طالب را بر روی دست بلند کرد و فرمود:

«من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»

هر کس من سرپرست و رهبر و مولای او هستم، علی رهبر و مولای اوست، خدایا دوست بدار هر که او را دوست بدارد، و دشمن دار هر که او را دشمن باشد. «1»

(1) - نمونه بینات در شأن نزول آیات، 301.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 75

چنانچه حضرت ربّ العزّه به این خاکروبه آستان اهل بیت عنایت کند که این تفسیر را به پایان برساند در ضمن تفسیر و توضیح این آیه شریفه مفصل و مشروح مطالب استواری را بر اساس آیات قرآن و روایات شیعه و سنی انشاءالله به رشته تحریر خواهم کشید.

توسل پیامبران و اهل بیت به نام مبارك رب

از آنجا که معنا و مفهوم ربّ مالك و مربی و صاحب است، و برای احدی جز حضرت حق مالکیت ذاتی وجود ندارد و بر این اساس همه مخلوقات غیبی و شهودی مملوک حقیقی او هستند، و نیز هیچ فرهنگی در تحقق تربیت و رشد و کمال به معنای واقعی اش کامل تر و استوارتر از فرهنگ و آئین حق نیست و بر این پایه مربی و معلمی برای موجودات به ویژه انسان چون پروردگار بزرگ هستی وجود ندارد، و هم چنین کسی در این عرصه گاه هستی جز خدا در خلوت و جلوت همراه و صاحب انسان نیست، و همه این معانی و مفاهیم در عمق قلب و عقل و جان پیامبران و اهل بیت علیهم السلام ظهور تام و تمام داشت، آن بزرگواران در همه امورشان توسل به این نام مبارك را در پیشگاه حق برای پیشبرد اهدافشان، و گره گشائی از مشکلاتشان، و رسیدن به حوائجشان، و اجابت دعایشان و به دست آوردن مقامات و منازل و درجات آخرتشان شفیع قرار می دادند و با شفاعت مسمی و حقیقت این نام که ذات اقدس رب است به خواسته هایشان می رسیدند.

«و استشفع بك الى نفسك.»

و به مقام حضرتت خودت را شفیع می آورم

آدم:

قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ: «1»

(1) - اعراف، 23.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 76

آدم و همسرش گفتند: ای مالک و مربی و صاحب ما، پر واضح است که ما در (خوردن از شجره منهیة) بر خود ستم ورزیدیم و چنانچه ما را مورد آموزش قرار ندهی و به ما ترحم نکنی مسلماً از زیانکاران خواهیم بود.

خدای مهربان با این توسلی که آنان به میان آوردند بر اساس آیه.

فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ: «1»

توبه آنان را پذیرفت، و مقامات از دست داده را به آنان برگردانید.

نوح:

وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا: «2»

و نوح گفت: ای مالک و مربی و صاحب من، هیچ يك از کافران و ناسپاسان به نعمت خود را بر روی زمین باقی مگذار.

خدای مهربان با توسلی که نوح از طریق این نام مبارك داشت بر اساس آیه

إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ: «3»

همه کافران و ناسپاسان را در آب فراوانی که از آسمان فرود آورد و از زمین جوشانید غرق کرد و به چاه نابودی و هلاک در انداخت.

ابراهیم و اسماعیل

این دو پیامبر بزرگ پس از به پایان رسانیدن بنای خانه کعبه در زمینی محدود و بسیار سوزان و خشک که از آب و هرگونه گیاه و ثمری بی بهره بود، و جز ریگ و سنگ و سنگلاخ و کوه‌هایی دایره‌وار آن را در آغوش نداشت، و کسی حاضر نبود با این شرایط در آنجا خیمه زندگی برپا کند برای آباد شدن آن منطقه

(1) - بقره 37.

(2) - نوح 26.

(3) - انبیاء 77.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 77

و فراهم شدن شرایط زندگی، و سرازیر شدن انواع میوه‌ها و محصولات به آن مکان مقدس، و ظهور پیامبری بزرگ در آینده برای هدایت مردم و رساندن هدایتش به جهانیان دست به دعا برداشتند و با توسل به این نام مبارك به درگاه خدا گفتند:

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ... «1»

رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: «2»

یاد کن هنگامی که ابراهیم گفت: ای مالک و مربی و صاحب من این مکان را شهری امن قرار ده، و اهلش را آنان که به خدا و روز قیامت مؤمن هستند از هر نوع میوه و محصول روزی بخش خدا فرمود: [دعایت را درباره مؤمنان اجابت کردم ولی] هر که کفر ورزد بهره اندکی به او خواهم داد

ابراهیم و اسماعیل گفتند: ای مالک و مربی و صاحب ما (در آینده) در میان مردمان این منطقه پیامبری از خودشان برانگیز که آیات را بر آنان بخواند، و قرآن و حکمت تعلیمشان دهد و از رذایل (نفسی و اخلاقی) پاکشان نماید، زیرا تو توانای شکست ناپذیر و حکیمی.

خدای مهربان با توسل آنان به این نام مبارک دعای پدر و پسر را مستجاب کرد.

(1) - بقره 126.

(2) - بقره 129.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 78

در آن بیابان سوزان و بی آب و علف شهر با عظمتی در آغوش امنیت به وجود آمد و همه شرایط زندگی برای مردم از هر قوم و ملیتی فراهم شد، تا جائی که امروز از شهرهای معروف و پرآوازه جهان است، و هر سال میلیون ها نفر برای زیارت کعبه به آن شهر می شتابند، و آنجا را از انواع میوه ها و محصولات که از همه جای دنیا به سوی آن سرازیر است بهره مند می بینند.

و نیز در آن شهر به دعای آنان، وجود مبارک محمد بن عبدالله را به رسالت برگزید، تا چراغ پر فروغ هدایت را برای جهانیان برافروزد و مکتبی را در سایه وحی ارائه دهد که کامل ترین مکتب در همه روزگاران است.

یوسف

این پیامبر بزرگ و حاکم عدالت پیشه، و نجات بخش مستضعفان، و منبع اخلاق و کرامت پس از سر و سامان دادن به اوضاع مصر، و دیدار با پدر و مادر و برادران، در ضمن این که حکومت خود و دانش تعبیر خواب را از جلوه های ربوبیت حق بر خویش اعلام کرد با توسل به این نام مبارک درخواست عظیمی از خدای مهربان نمود و خدای عزیز هم به خواسته او پاسخ داد.

رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ: «1»

ای مالک و مربی و صاحب من، تو بخشی از حکومت را به من عطا کردی، و برخی از تعبیرهای خواب را به من آموختی، ای پدید آورنده آسمانها و زمین

(1) - یوسف 101.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 79

تو در دنیا و آخرت سرپرست و یار منی، جانم را در حالی که تسلیم توام بگیر و به شایستگان ملحقم کن.

موسی

این پیامبر بزرگ برای مجهز شدن به ابزار و وسایل مبارزه با فرعون که از قدرت‌های کم نظیر آن روزگار بود، و موسی از سوی حق موظف شد به تنهایی برای تبلیغ دین حق به سوی او برود با توسل به این نام با عظمت ابزار و وسائل لازم را درخواست کرد و خدای مهربان هم درخواست او را اجابت فرمود:

رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي، وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي، وَ اخْلُكْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي، يَفْقَهُوا قَوْلِي، وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي، هَارُونَ أَخِي، اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي، وَ اشْرِكْهُ فِي أَمْرِي «1»

ای مالک و مربی و صاحب من، سینه‌ام را [برای تحمل این مسئولیت سنگین] گشاده گردان، و کارم را برایم آسان ساز، و گره‌ای را [که مانع روان سخن گفتن من است] از زبانیم بگشای، تا سختم را بفهمند، و از خاندانم دست یاری برایم قرار ده، هارون برادرم را، پشتم را به او محکم کن، و وی را در کارم شریک گردان.

حضرت حق پس از توسل موسی به این نام به او اعلام کرد:

قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى: «2»

ای موسی به یقین همه خواسته‌هایت به تو عطا شد.

سلیمان

این پیامبر بزرگ و سلطان عادل و منبع تواضع و فروتنی پس از به دست آوردن حکومتی ویژه به توفیق حق و آگاهی از نطق حیوانات با توسل به نام ربّ اموری مهم را از خدا خواست:

(1) - طه، 25 - 32.

(2) - طه، 36.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 80

رَبِّ أَوْزَعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ
الصَّالِحِينَ: «1»

ای مالک و مربی و صاحب من، به من الهام کن تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم عطا کرده‌ای به جای آورم، و این که کار شایسته‌ای که آن را به پسندی انجام دهم، و مرا به رحمت در میان بندگان شایسته‌ات در آور.

زکریا

این چهره برجسته و بزرگ خود و همسرش تا رسیدن به دوران پیری و کهولت از داشتن فرزند محروم بودند، و هر دو در آتش آرزوی فرزند می سوختند، نهایتاً با توسل به این نام مبارک و شفیع قرار دادن مسمی و حقیقت آن به سوی حضرت حق درخواست فرزند کرد، و خدای مهربان هم به او و همسرش که طبیعتاً به خاطر پیری نازا شده بود یحیی را به آنان عنایت فرمود:

قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْباً وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيّاً وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِراً فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً ... «2»

گفت: ای مالک و مرپی و صاحبم به راستی استخوان‌هایم سست شده، و موی سرم از پیری سپید گشته و پروردگارم هیچ‌گاه نسبت به دعا در پیشگاهت از اجابت محروم نبودم.

(1) - نمل، 19.

(2) - مریم، 4-5.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 81

و همانا من پس از خود از خویشاوندانم بیمناکم و همسر نازا بوده، پس مرا از سوی خود فرزندی عطا کن.

حضرت حق در پاسخ درخواستش به او خطاب کرد:

يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا: «1»

ای زکریا ما تو را به پسری که نامش یحیی است مژده می‌دهیم که پیش از این هم نامی برای او قرار نداده‌ایم.

عیسی

این پیامبر بزرگ بنا به درخواست حواریون خود، که مائده آسمانی خواستند تا دل‌هایشان در مرحله ایمان آرامش یابد، و معجزه‌ای بر صدق نبوت عیسی باشد با توسل به این نام شریف به درگاه حضرت حق دست دعا برداشت و گفت:

اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوَّلِنَا وَ آخِرِنَا وَ آيَةً مِنْكَ وَ ارْزُقْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ: «2»

خدایا ای مالک و مرپی و صاحب ما از عالم بالا سفره‌ای پر از غذا نازل کن تا عیدی باشد برای اهل زمان ما و نسل آینده ما و نشانه‌ای از سوی تو (بر صدق نبوت) و ما را روزی بخش که تو بهترین روزی دهندگانی.

حضرت حق از برکت این توسل دعای عیسی را به اجابت رسانید و به او فرمود:

(1) - مریم، 7.

(2) - مائده، 114.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 82

إِنِّي مُنَزَّلُهَا عَلَيْكُمْ «1»

من بی تردید آن سفره پر از غذا را بر شما نازل می کنم.

پیامبر اسلام

خدای مهربان که مستقیماً پیامبر اسلام را در حیطه تربیت خود داشت و همه حقایق را به او تعلیم داد به حضرتش فرمان داد برای افزون شدن بهترین و برترین و سودمندترین نعمت که دانش و آگاهی و بصیرت و بینائی است دعا کند و در دعایش به این نام مبارك متوسل شود.

وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا: «2»

و بگو: ای مالک و مربی و صاحب من بر دانش و آگاهی من بیفزای.

دعایش مستجاب شد و به عرصه گاه همه حقایق راه یافت، و به فرموده امیرالمؤمنین داناترین دانایان نسبت به خدا شد «3» و یقیناً کسی که داناترین دانایان نسبت به خدا باشد قلبش حاوی علوم مُلکی و ملکوتی است، و بر این اساس باید اذعان کرد که حضرتش از همه فرشتگان و پیامبران و جن و انس به حقایق غیبی و شهودی داناتر بود.

اهل بیت

مجموعه دعاهائی که از اهل بیت رسالت در معتبرترین کتاب های دعا روایت شده، مانند دعای کمیل علی (ع)، دعای عرفه حضرت حسین، و دعای ابوحمزه حضرت سجاد، دعای جوشن کبیر، دعای بحیر، اکثر دعاهای ماه رمضان، دعای

(1) - مائده، 115.

(2) - طه، 114.

(3) - عرفان اسلامی، ج 11، ص 218.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 83

پس از زیارت حضرت رضا که گنجینه ناشناخته‌ای است، توسل به کلمه مبارکه ربّ جزء ارکان و اصول دعاست، یقیناً این نوشتار اگر بخواهد موارد استعمال کلمه رب را بیاورد و به تفسیر و توضیح آن دست یازد، به چند مجلد ضخیم خواهد رسید، روی این حساب به نمونه‌های بیان شده اکتفا می‌کند و از خوانندگان می‌خواهد که به معنا و مفهوم و مصداق این اسم اعظم بیندیشند و دل و جان در گرو آن دهند تا قفل‌ها بسته زندگی‌شان با این کلید گشوده شود، و حوائج دنیائی و آخرتی‌شان برآورده گردد، و همای سعادت دنیا و آخرت بر بام حیاتشان بنشیند.

علمین

این کلمه جمع عالم است و بنا به گفته برخی از بزرگان مشتق از علامت به معنای نشانه است. «1» عالم به معنای هر موجودی جز خداست، و وجود هر چیزی جز خدا نشانه و دلیل وجود خداست.

ما هنگامی که کوچک‌ترین ذره را که از آن کوچک‌تر وجود ندارد، و بزرگ‌ترین کهکشان یا سحابی را در روشنائی بی‌نظیری چون عقل با بکار گرفتن ابزار و وسایل علمی مورد دقت قرار دهیم می‌بینیم بر سراسر وجود آن ذره کوچک، و بر بزرگ‌ترین کهکشان نظمی خاص حاکم است، و برای هر يك از آن دو هدف یا اهداف مثبتی معین است، که آن نظم ویژه و هدف یا اهداف مثبت نشان دهنده این حقیقت است که آنها را دانائی قادر، وجودی توانا، حکیمی علیم، عادل لطف، کریمی مدبر، به وجود آورده است، و با هیچ دلیل و منطقی

(1) - تفسیر فاتحه الکتاب یکی از دانشمندان پس از فیض کاشان 113.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 84

نمی‌توان آن را به تصادف نسبت داد، و به قول کرسی مورپسن نویسنده راز آفرینش انسان: «اگر بخواهیم بگوئیم همه این نظم و ترتیبات تصادفی بوده، قطعاً بر خلاف منطق ریاضی (که اساسی‌ترین و روشن‌ترین منطق است) استدلال کرده‌ایم.»

«1» آیا در همه جهان يك نفر هست که در کنار فطرت و وجدان و عقلش، خود را به این مسئله به طور جدی قانع کند که جهان هستی با موجودات گوناگون بی‌شمارش، و با نظم حیرت‌انگیزی که در خیمه حیات آنان حاکم است، و با اهداف مثبت و روشنی که دارند، و همه با هم میلیاردها سال است چون کارخانه‌ای دقیق سر پا هستند از روی اتفاق و تصادف به وجود آمده باشد؟!!

«خوب است در این زمینه محور دقت خود را فردی قرار دهیم که پس از تولد بلافاصله از اجتماع برکنار شده، و در آغوش طبیعت در جزیره‌ای که دست بشر به آن راه نیافته است با وسایل طبیعی بزرگ شده و به حدّ رشد رسیده است. روزها در اطراف جنگل‌ها و چمن‌ها، و جویبارهای جزیره گردش می‌کند و درباره‌ی جهان طبیعت برابر استعداد خود اندیشه و فکر می‌نماید.

این شخص می‌بیند برگ‌هایی که از درختان جدا می‌شوند به طور نامنظمی در اطراف متفرق شده و هرگز صورت منظمی به خود نمی‌گیرند، باز ملاحظه می‌کند که در اثر ریزش تخم و دانه‌های گیاهان در گوشه و کنار، نباتاتی می‌رویند، ولی هرگز آنها صفوف منظم و مرتبی را تشکیل نمی‌دهند، که از وضع قرار گرفتن آنها بتوان استفاده خاصی کرد.

(1) - راز آفرینش انسان 44.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 85

باز می‌بیند در کناره‌های نهرها در اثر برخورد آب، دندانها و بریدگی‌هایی ظاهر می‌شوند.

این بریدگی‌ها معمولاً به صورت‌های غیر منظم و غیر قابل استفاده می‌باشند، هم چنین در اثر ریزش آب از نقاط بلند، سنگ‌های کوچک و بزرگی که در مسیر آنها قرار دارد به پائین می‌ریزند، و موقعی که آب به وسط جلگه‌های هموار می‌رسد و فشار آن کم می‌شود، در گوشه و کنار رودخانه متوقف می‌شوند، البته ممکن است آنها در کنار یکدیگر یا بر روی هم قرار گیرند ولی هرگز به صورت يك کلبه محقر یا يك خانه کوچکی بیرون نمی‌آیند.

مجموع این تجربیات، این درس ساده را به آن شخص مورد بحث می‌آموزد که:

1. تصادفات روزانه، حرکات بی‌شعور و فاقد اراده حوادث کور و کر طبیعی نمی‌تواند مظهر آثار قابل استفاده و منشأ ظهور سازمان مرتب و موزونی گردند، و چنانچه گاهی بر حسب تصادف نمونه ناقصی از آن پیدا شود قطعاً در برابر باقی قابل اعتنا نخواهد بود.

2. برای این که بتوان از حرکات و حوادث گوناگون استفاده معینی کرد، لازم است آنها را به کمک قصد و اراده و به ضمیمه فهم و شعور در مجرای مخصوصی به سوی هدف حساب شده‌ای سیر داد.

روی همین اصل اگر يك روز این انسان طبیعی را که در جزیره دور دستی سکونت داده‌ایم، در موقعی که خواب است به جزیره دیگری که از هر جهت با جزیره‌ی اول شباهت دارد، جز این که در وسط آن يك دستگاه عمارت ساده، و چند خیابان و باغچه مشجر و گل کاری شده وجود دارد، انتقال دهیم به محض این که چشم باز کند و نظری به وضع جدید بیندازد فوراً به وجود يك عامل

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 86

«عقل و شعور» پی می‌برد که این طرح زیبا و ظریف را به خاطر زیبایی و یا منافع دیگر آن ریخته است و هرگز به فکر او نمی‌گذرد که مهندس این ساختمان «تصادف» و سازنده‌اش «اتفاق» و باغبان و گلکارش «پیش‌آمدهای ناگهانی» بوده است.

روشن است هر اندازه این شخص به رموز معماری و باغبانی آشناتر شود، به وجود آن نیروی عقل و شعوری که در این ساختمان مؤثر بوده است بیشتر ایمان پیدا می‌کند و به عبارت ساده‌تر:

«میزان ایمان او همان میزان علم و دانش اوست.» «1»

بر این حساب که لفظ عالمین مشتق از علامت است باید گفت: همه موجودات جهان هستی نشانه و دلیل وجود خداست پس به شماره و تعداد موجودات هستی، بر وجود الله که مستجمع همه صفات کمال است دلیل و نشانه وجود دارد.

و فی کل شیء له آیه دلیل علی انه واحد

و در هر چیزی و هر مخلوقی بر وجود مقدس او نشانه و علامتی است که محکم‌ترین دلیل است بر این که حضرتش یگانه و فرد است و شریک و مثل و مانند ندارد.

سیطره مالکیت و تدبیر وجود مبارک او و توجه تربیتی و ربوبیتش چه تکوینی و چه تشریعی بر همه موجودات عالم هستی سایه دارد. موجوداتی چون افلاک و کواکب و سحابی‌ها و کهکشان‌ها و عرش و کرسی و لوح و قلم و سدره المنتهی، و ارواح و مجردات و جواهر و اعراض، و زمین و آنچه در آن است مانند کوه‌ها،

(1) - فیلسوف نماها 190.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 87

دریاها، معادن، نباتات، اشجار، و حیوانات و به ویژه انسان که همه و همه نام برده‌ها گوشه‌ای بسیار اندک از موجودات بی‌شمار او هستند موجوداتی که مجموعاً در دل کلمه عالمین جای دارند، که اگر بخواهند پدید آمدن هر یک و عوامل تداوم حیاتشان، و جایگاهی که در کارگاه هستی دارند، و ارتباطی که با دیگر موجودات برای آنها قرار داده شده، و سودشان را در خیمه حیات به رشته تحریر در آورند، آن هم بر فرض این که تک تک موجودات از دانه دانه اتم‌ها و سلول‌ها و جهان‌های دور دست و هر مخلوقی که در آنهاست شناسائی شود سر از تعداد کتابی بیرون می‌آورد که شماره کردن آن از عهده‌ی احدی تا روز پایان جهان و تبدیل شدن آن به قیامت کبری و محشر عظیمی بر نمی‌آید!!

با اندک شناختی که دانشمندان شرق و غرب از موجودات دارند، آن هم موجوداتی که با هزاران وسایل و ابزار علمی توانسته‌اند به آنها دسترسی پیدا کنند، و شناخت و علم خود را در میلیون‌ها کتاب قرار داده‌اند و می‌گویند نسبت دانش ما

به آنچه آگاه شده‌ایم در برابر آنچه نمی‌دانیم نسبت صفر در برابر عدد بی‌نهایت است، آنکه انس با قرآن دارد به عظمت این آیه شریفه پی می‌برد:

وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمْدُهِ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ: «1»

اگر [برای نوشتن کلمات خدا که در حقیقت مخلوقات او هستند] آنچه درخت در زمین است قلم باشد و دریا مرکب و هفت دریای دیگر آن دریا را پس از پایان یافتنش و برای نوشتن نویسندگان، مدد رسانند کلمات خدا [یعنی تعداد موجوداتش] پایان نپذیرد، یقیناً خدا «در آفریدن و حفظ آفریده‌هایش و رشد و تربیت آنها» توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

(1) - لقمان، 27.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 88

شعاعی از تربیت و تدبیر حق

بی‌تردید تربیت و تدبیری که از ناحیه ربی هستی متوجه جهانها و جهانیان است، چه آن که تکوینی باشد یا تشریعی با تربیت و تدبیر غیر او تفاوت اساسی دارد.

1. وجود مبارك او در تربیت موجودات، نسبت به خودش هیچ سود و هدفی را در نظر ندارد، بلکه همه اهداف تربیتی و سودی که از آن حاصل می‌شود نصیب موجود تربیت شده می‌گردد.

ولی غیر او هر کس را و هر چه را تربیت می‌کند، هدفش سودبری، یا ثواب آخرتی، یا شهرت، یا قرار گرفتن در معرض مدح و ثناست.

2. غیر او هر کس را و هر چه را تربیت می‌کند، به مایه‌های بدنی و مغزی و عصبی و انرژی‌های دیگرش، یا به مایه‌های مالی و مادی او نقصان وارد می‌گردد، ولی حضرت او در تربیت جهان و جهانیان به چیزی از وجودش و خزینه‌هایش نقصان نمی‌رسد، و کمبودی پدید نمی‌آید.

وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ: «1»

خزینہ‌های آسمان‌ها و زمین در تصرف و مالکیت خداست.

محتویات این خزینہ‌ها میلیارها سال است در راه تربیت و رشد موجودات هزینه می‌شود، نه این که به هیچ يك نقصانی نرسیده است بلکه لحظه به لحظه توسعه یافته و به آن افزوده شده است.

و السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ: «2»

و آسمان‌ها را به قدرت و نیرو بنا کردیم و بی‌تردید ما وسعت دهنده و گستراننده‌ایم.

(1) - منافقون 7.

(2) - ذاریات 47.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 89

3. هر نیکوکاری غیر او هنگامی که از طرف مقابلش مورد اصرار و پافشاری قرار می‌گیرد، بالاخره دچار تنگ حوصلگی، و احتمالاً ناراحتی عصبی می‌شود، و او را از خود رانده، و عطایش را از وی منع می‌کند، ولی حضرت او عاشق اصرار و پافشاری بندگان در دعا و درخواست‌های آنان است، و هر چه را با اصرار بیشتر از او بخواهند با کمال محبت عطا می‌کند چنان که پیامبر فرموده:

«ان الله يحب الملحين في الدعاء.»

خدا اصرار کنندگان در دعا را دوست دارد.

4. هر نیکوکاری زمانی که از او بخواهند عطا می‌کند و چه بسا بعضی از اوقات از او درخواست می‌کنند ولی او پاسخ نمی‌دهد، ولی حضرت او پیش از درخواست هم لطف و عنایت می‌کند، به اکثر موجودات بدون اینکه از او درخواست

کنند رزق و روزی و آنچه لازمه حیاتشان باشد عنایت می‌فرماید، و به اکثر انسان‌ها با این که به او ایمان ندارند و زبان درخواست و دعایشان بسته است مرحمت و لطف می‌کند.

5. هر نیکوکاری احسان و عطایش به سبب تهیدستی، یا دور بودن از تهیدستان یا نهایتاً به خاطر مرگش قطع می‌شود، ولی احسان حضرت او که حی و قائم و ابدی و همیشگی و جاوید و سرمدی است هرگز از مخلوقات قطع نمی‌گردد.

6. نیکی هیچ نیکوکاری عام و فراگیر نسبت به همه نیست، ولی احسان و نیکی وجود مبارک او بی‌دریغ به همه موجودات می‌رسد چنان که خود فرموده:

و رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ «1»

(1) - اعراف 156.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 90

با توجه به این حقایق ثابت است که حضرت او پرورش دهنده جهانها و جهانیان و به فرموده خودش ربّ العالمین و نسبت به همه موجودات که مملوک او هستند محسن و نیکوکار است، و توجه تربیتی و اخلاق احسانی او نسبت به جهانها و جهانیان فراگیر است و ذره‌ای از ذرات عالم از بهره گرفتن از این سفره گسترده پایان ناپذیر محروم نیست و محروم نمی‌شود. «1»

گوشه‌ای از جلوه‌های ربوبیت حضرت رب

در این بخش هیچ چاره‌ای نیست مگر این که به اندکی از جلوه‌های ربوبیت او که دریائی بی‌ساحل و بحری بی‌پایان است اشاره شود که تفصیل و توضیحش کتابی به وسعت آفرینش و طول و عرض و حجم جهان خلقت می‌خواهد، حتی باید اقرار کرد که جلوه و آثار تربیتی و ربوبیتش در ذره‌ای از ذرات، اگر بخواند به طور کامل در نوشته‌ای در آید از چندین کتاب سر بیرون می‌آورد!

در کتاب فیلسوف نما آمده:

پیش از پاستور مردم تصور می کردند که موجودات جاندار و زنده منحصر به همین حیواناتی است که با چشم های خود می بینیم، ولی بعداً در اثر تجربیات و زحمات دانشمند نامبرده ثابت شد که در محیط اطراف ما موجودات بی شماری زندگی می کنند که در اثر کوچکی از نظرهای ما پنهان اند و هر کدام به نوبه خود دارای مشخصات و زندگانی مخصوصی هستند، يك قطره ناچیز آب برای آنها حکم دریاچه بزرگی را دارد که عده زیادی از آنها در اعماقش مشغول شناوری و مبارزه و جنگ و جدال اند.

(1) - تفسیر کبیر با توضیح بیشتر، ص 230.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 91

گرچه صدها سال پیش از تولد پاستور و فراهم شدن وسایل آزمایشی، یکی از بزرگ ترین پیشوایان اسلام و امامان شیعه یعنی حضرت علی بن موسی الرضا (ع) صریحاً وجود این حیوانات ذره بینی را به یاران خود خبر داد و در کتاب هائی که تقریباً نزدیک به عصر آن بزرگوار نوشته شده این روایت از آن حضرت نقل شده است:

فتح بن یزید جرجانی که از دوستان آن حضرت بود خدمتش رسید و گفت: منظور شما از این که می گوئید خدا «لطیف و بصیر» است، چیست؟ اگر چه اجمالاً می دانم که لطف خدا با لطف انسان تفاوت دارد، ولی دوست دارم تفصیل آن را هم بدانم، حضرت رضا (ع) در پاسخ او فرمود:

این که می بینی به خدا می گوئیم «لطیف» برای این است که از موجودات دقیق با خبر است، آیا نمی بینی آثار صنعت او را در گیاهان کوچک و غیر کوچک، و حیوانات ریز مثل پشه و کوچک تر از پشه و کوچک تر از آنها، آن حیواناتی که هیچ گاه چشم آنها را نمی بیند، و در اثر کوچکی نر و ماده و بچه نوزاد و بزرگ آنها از هم تمیز داده نمی شوند، سپس اضافه می نماید که این حیوانات در امواج دریاها و در میان پوست های درختان و در بیابانها و دشت ها وجود دارند و با طرز خاصی، مطالب میان آنها و مولودهایشان رد و بدل می شود، و در اثر کوچکی نه با چشم دیده می شوند و نه با دست احساس می گردند! «1» این حیوانات ذره بینی به اندازه ای کوچک اند که اگر صدها از آنها را در کنار یکدیگر قرار دهند به زحمت با چشم دیده می شوند، ولی در عین حال هر يك برای خود سازمان منظم و اجزاء مختلفی دارد و از چندین طبقه که هر طبقه به ویژه «هسته» دارای ساختمان پیچ در پیچ و تو بر توئی است تشکیل می شود،

(1) - اصول کافی عربی چاپ اسلامیة، ج 1، ص 93، تألیف محمد بن یعقوب کلینی، متوفای سال 328 - 329.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 92

بسیاری از آنها دارای دنباله‌ها و پاروهای مخصوصی هستند که به وسیله‌ی آن با سرعت در آب حرکت می‌کنند! گروهی از آنها منشأ تولید امراض و بیماری هستند، ولی بسیاری از آنها مفید و سودمندند و خدمات بزرگی به عالم انسانیت می‌کنند، بعضی از آنها پس از مردن حالت تحجر پیدا کرده و داورهای طبی و صنعتی و یا سنگ‌های قابل استفاده می‌سازند (طباشیر و گل سفید و سنگ‌های مخصوصی که در برخی از نقاط آفریقا یافت می‌شود و برای صیقل دادن اجسام از آن استفاده می‌کنند از بقای همین حیوانات است)

[و این همان جلوه تریقی و ربوبیتی حضرت رب العالمین است که به این صورت در جهان طبیعت رخ می‌نماید.]

قابل توجه اینجاست که صدها میلیون از افراد آنها باید دور هم گرد آیند تا به قدر يك دانه نخود از این سنگ را تشکیل دهند!

قدرت مقاومت بعضی از آنها در برابر مشکلات بسیار زیاد است به طوری که می‌توانند مدت‌های طولانی در محیط‌های نامناسب و نامساعد زندگی کنند و سرعت تولید مثل آنها به اندازه‌ای است که در مدت کوتاهی هر يك از آنها چندین هزار مثل خود را تولید می‌کنند.

خونی که در بدن انسان و حیوانات جریان دارد میدان جولان دو دسته از این حیوانات ذره‌بینی است:

دسته اول همان گلبول‌های قرمز رنگ است که مأمور تغذیه سلول‌ها و رسانیدن اکسیژن و سایر گازهای لازم و جمع‌آوری گازهای سمی از قبیل گاز کربنیک می‌باشد. این دسته از گلبول‌ها مانند مادرهای مهربان با دقت و دل‌سوزی هر چه تمام‌تر به تمام سلول‌های بدن سرکشی کرده و احتیاجات حیاتی آنها را تامین می‌کنند.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 93

دسته دوم گلبول‌های سفید است که به منزله يك ارتش مسلح ورزیده و ذخیره‌های روز خطرناك می‌باشند. همین که بخشی از عضلات و پوست بدن آسیب دید، و خراش و بریدگی در آن پیدا شد، و این حصار غیر قابل نفوذ بدن در برابر دشمنان خونخوار یعنی میکرب‌های خارجی شکسته شد فوراً در محل حادثه اجتماع می‌کنند و راه ورود را بر دشمن می‌بندند. به این وسیله از هجوم آنها به داخل جلوگیری به عمل می‌آورند و تا آخرین نفس در مقابل آنها مقاومت به خرج می‌دهند!

از این جالب‌تر جنگ‌های خونینی است که در میان آنها و این دشمنان خونخوار که گاهی به وسیله غذا و زمانی به وسیله هوا وارد بدن انسان می‌شوند اتفاق می‌افتد، در این مبارزه حیاتی که سرنوشت انسان را روشن می‌کند گلبول‌های سفید قد مردانگی علم کرده و تا آخرین قطره خون در راه کشور عزیز بدن جان فشانی می‌کنند.

به محض ورود يك میکرب در محوطه خون، این سربازان فداکار حلقه محاصره‌ای در اطراف آن تشکیل می‌دهند و تا آن بیگانه بیاید دست و پای خود را از هم بشناسد با چابکی او را می‌بلعند، در صورتی که نفرات مهاجمین زیاد باشد گلبول‌های مزبور به سم‌پاشی و ریختن مواد شیمیائی مخصوصی که حریف را هلاک یا نیمه جان کند می‌شوند، بعضی اوقات هم بدن نیمه جان آنها را به زندان‌های مخصوصی که به نام غده‌های لنفی معروف است تحویل می‌دهند.

شما را به حقیقت سوگند آیا هیچ عاقلی می‌تواند این جریانات را که گوشه‌ای از میلیارها جریان در بدن است معلول تصادف بداند و هیچ نیروی حکیمانه و قدرت فوق‌العاده‌ای در آن مؤثر نشمارد؟!

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 94

آری حضرت رب‌العالمین است که با توجه تربیتی و مدبرانه خود هر موجودی را برای هدف یا اهداف مثبتی تربیت می‌کند، و آن را در جایگاه ویژه‌اش در عالم طبیعت قرار می‌دهد، اینجاست که باید به تعداد همه موجودات هستی با تمام وجود فریاد زد الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

فاصله زمین با خورشید نزدیک به صد و پنجاه میلیون کیلومتر است. و این فاصله‌ای است در حدّ اعتدال و به همین خاطر نه در فصل گرما آن چنان گرم می‌شود که دریاها به سرعت تبخیر شوند و کویری خشک از آنها بر جای بماند، و موجودات زنده از شدت گرما بسوزند و فروغ حیاتشان خاموش گردد، و نه در فصل سرما آن چنان سرد می‌شود که آب همه دریاها منجمد شود، و نباتات و گیاهان و درختان و موجودات زنده از شدت سرما خیمه حیاتشان سرنگون گردد، تدبیر حکیمانه و توجه ربوبی حضرت ربّ میان خورشید و زمین این فاصله‌ی مناسب را برقرار کرده تا همه موجودات از برکت این فاصله به وجود آیند و به موجودیت خود تداوم بخشند.

هوا به طور مساوی در تمام اطراف کره زمین به اندازه حدوداً صد کیلومتر زمین را در آغوش محبت گرفته و همراه او با حرکتی معین در فضای با عظمت در مسافرت است.

هوا ترکیبی حساب شده از اکسیژن و ازت است و مسئولیت اکسیژن سازی و کربن گیری در حدی که کم و زیادی در این ترکیب راه پیدا نکند به عهده نباتات است و دفع سمومش به وسیله حیوانات زهردار!

هوا در تکوّن موجودات چه در بخش عناصر، چه در بخش نباتات و چه در بخش جانداران از عوامل بسیار مؤثر و در تداوم بخشیدن به عنصر حیات، ماده‌ای ریشه‌ای و اساسی است.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 95

هوا اگر در چند لحظه از کره زمین فاصله بگیرد، چراغ حیات خاموش می‌شود، و هیچ گیاه و جاندار بر جای نمی‌ماند.

هوا در برابر سنگ باران‌های آسمانی سپری محافظ و نیروئی مدافع، و عامل بسیار با ارزشی است که کره زمین و موجوداتش را از خطرات حفظ می‌کند.

زمین برای پدید آمدن شب و روز و پیدایش چهار فصل دارای دو نوع گردش وضعی و انتقالی است این دو گردش با سرعتی حساب شده و معین و در اندازه‌ای بسیار بسیار دقیق صورت می‌گیرد تا جائی که منجمان تحویل سال را محاسبه با ثانیه و لحظه در تقویم‌ها ثبت می‌کنند.

گردش زمین به دور خودش و به دور خورشید اگر تندتر یا کندتر شود، نظام شب و روز و نظام فصول در خطر جدی قرار می‌گیرد و همه موجودات زمین به چاه نابودی می‌افتند، و کارگاه حیات در همه زمینه‌ها فعالیتش را تعطیل می‌کند.

مسئله خورشید، ماه، شب و روز، و فصول چهارگانه سال، و دقیق بودن حرکات همه این متحرک‌ها در آیات قرآن به عنوان نشانه‌های وجود خدا، و علم و حکمت و عدل و قدرت و ربوبیت او پرونده‌ای ویژه دارد، و قرآن مجید همه خردمندان و صاحبان عقل را به مطالعه و دقت و اندیشه در این آیات دعوت می‌کند آیاتی از قبیل آیات زیر نشان دهنده توجه تربیتی و ربوبیتی حضرت اوست:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ: «1»

(1) - آل عمران، 190.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 96

بی تردید در آفرینش آسمانها و زمین و رفت و آمد شب و روز نشانه‌هایی (بر قدرت و ربوبیت و حکمت خدا) برای صاحبان عقل و خرد است.

الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ حُسْبَانٍ: «1»

خورشید و ماه بر اساس حساب و محاسبه‌ای دقیق‌اند.

أَمْ لَمْ يُجْعَلِ الْأَرْضُ مِهَادًا: «2»

آیا زمین را گهواره و بستر آرامش قرار نداده‌ایم؟

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ: «3»

پروردگار شما کسی است که برای شما زمین را بستری گسترده هماهنگ با طبعتان، و آسمان را سقفی برافراشته و محفوظ قرار داد و از آسمان آبی فراوان نازل کرد تا به وسیله آن انواع میوه‌ها را برای روزی شما از دل خاک بیرون کشید، با توجه به این جریانات دقیق و حساب شده برای خدا شریک و هم‌تا قرار ندهید در حالی که می‌دانید همه این امور منظم و به هم پیوسته دلیل بر وحدانیت آفریننده آنهاست.

کره زمین که وجودش و وجود همه موجوداتش محصول خالقیت و ربوبیت و تدبیر حضرت حق است سه بخشش آب و یک بخشش خشکی است و اگر غیر این بود برپا شدن خانه حیات و زندگی در آن ممکن نمی‌شد.

(1) - الرحمن 5.

(2) - نبأ 6.

(3) - بقره 22.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 97

پستی‌ها و بلندی‌های زیادی که بر اساس حکمت و عدالت مدبر آن روی آن است در برابر عظمت این سیاره به کروی بودنش لطمه‌ای نمی‌زند، و کوه‌های استوارش علاوه بر این که خزینه‌ها و انبار ثروت‌های فراوانی چون طلا و نقره و مس و آهن و عقیق و فیروزه، و سنگ‌های گران بهای دیگری است.

حافظ و نگهدار آن از متلاشی شدن و سدی محکم و سپری استوار در برابر وزش بادهای تند و طوفانی است، و به این سبب به صورت فرشی گسترده و مهد و گهواره‌ای آرام بخش و منبعی از ذخائر بسیار مفید، و انباری از اشیاء گران بها، و کارخانه‌ای مولد انواع غذاها و آشامیدنی‌ها و ابزار و وسائل حیات در اختیار موجودات زنده به ویژه انسان قرار داده شده است.

همه اشیاء و عناصر و موجودات مختلف و حیوانات متنوع، و انسان‌ها بر این کره قائمند و به آن تکیه دارند و در آن از آرامش برخوردارند و بی‌اختیار جابه‌جا نمی‌شوند، زیرا قوه‌ای در آن است که به آن قوه ثقل می‌گویند و همان قوه باعث شده آنچه را در آن است از پرت شدن در فضا حفظ نماید، و به عبارت دیگر زمین نسبت به همه موجوداتی که در آن است مانند يك قطعه آهن‌ریا که سوزن و میخ به آن می‌چسبند و آویزانند و نمی‌افتند جسمی مغناطیسی است.

فکر می‌کنید با ارزش‌ترین و سودمندترین ماده زمین چیست؟ طلا، نقره، الماس، عقیق، فیروزه، آهن؟

دانشمندان بزرگ و محقق به این پرسش فقط يك کلمه پاسخ می‌دهند خاک، زیرا این ماده حیرت‌انگیز ریشه و مایه آفرینش ما و خزانه و انبار مایحتاج ماست و هر موجودی نیازمند به هر چیزی است از خاک می‌گیرد.

عوامل فرسایش در طول میلیون‌ها سال سنگ‌ها را خرد نموده و تبدیل به خاک کرده‌اند، مواد خرد شده خاک زراعتی، و محلی و انتقالی است، و همین‌ها

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 98

با كمك آب، هوا، نور كه همه و همه در حيطه تصرف حضرت ربّ است به تدبیر او تبدیل به مواد غذائی چون سبزیجات، حبوبات، میوه‌جات، و انواع گوشت‌های حلال می‌شود تا سفره روزی موجودات زنده به ویژه انسان پر گردد، و مرد و زنی از انواع روزی‌های رنگارنگ كه سرشار از همه ویتامین‌های لازم است به صورت پخته و خام بخورند و در دستگاه گوارش آنان كه شرحش كتاب‌های قطور جداگانه می‌طلبند هضم شود و علاوه بر اینکه نیازمندی بدن آنان را تامین نماید بخشی از آن تبدیل به نطفه گردد در نطفه‌ای كه به تعبیر قرآن نطفه امشاج «1» است یعنی نطفه‌ای كه مخلوطی از انواع عناصر است و آن نطفه مرد و زن در رحم زن كه خود دنیائی حیرت‌انگیز از قدرت و حكمت و ربوبیت حق است تبدیل به انسانی در شكل و قیافه احسن تقوی می‌گردد! «2» شرح و تفصیل عناصری كه وجود جهانها و جهانیان از آنها تركيب شده، در خور كسی جز آفریننده آنها نیست، مغز كوچك ما، و دانش بسیار اندکی كه در اختیار ماست، و قلم‌های سرشكسته ما، و عمر کوتاهی كه نزد ماست و چون بادی وزان در دشت و صحرا می‌گذرد، برای بیان به وجود آمدن يك عنصر كه چه تعداد عناصر در به وجود آمدنش دخالت داشته‌اند، و مواد ترکیبی عناصر وجود او، و جایگاهش در آفرینش، و وظائفی كه در این كارگاه با عظمت هستی به عهده اوست، و مدت حیات و زندگی‌اش، و ارتباطش با دیگر موجودات، و زبان خلأ وجودی‌اش در عرصه گاه خلقت و كفایت نمی‌كند، بهتر این است كه در این زمینه نوك قلم را از صفحه كاغذ بردارم و نگاهی کلی به وسیله دیده قلبم به هستی بیندازم و با كمال حضوع و فروتنی و ذلت و انكسار با زبانی كه اگر

(1) - انسان 1.

(2) - تین 4.

تفسیر حكیم، ج 1، ص: 99

هزاران بار با آب و گلاب شسته شود، هنوز جاری كردن نام او بر آن زبان كمال بی‌ادبی است همانگونه كه خودش تعلیم داده بگویم: «الحمد لله رب العالمین:» همه ستایش‌ها و سپاس‌ها ویژه خدا، مالك و مربی و مدبر و صاحب جهانها و جهانیان است.

این جمله که به خاطر الف و لام کلمه الحمدلله اش در بردارنده همه محامد و ستایش‌ها نسبت به مالک و پرورش دهنده جهانها و جهانیان است از طرف حضرت او به عنوان ستایش و سپاس کامل در رابطه با وجود مقدسش از ما انسان‌های محدود و ضعیف و ناتوان که هرگز از عهده ستایشش گرچه عمر روزگار را در اختیار ما بگذارند «1» بر نمی‌آید مورد پذیرش قرار گرفته است.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«من قال اربع مرات اذا أصبح «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» فقد ادى شكر يومه، و من قالها اذا امسى فقد ادى شكر ليلته:»
«2»

هر کس به هنگام صبح کردن چهار مرتبه بگوید: الحمدلله رب العالمین سپاسگزاری آن روزش را به جای آورده، و نیز چون به شب درآید چهار مرتبه آن را به زبان جاری کند از عهده شکر و سپاس حق در شبش برآمده است.

بسیاری از مردم به گفتن «الحمدلله» بدون «رب العالمین» عادت دارند، باید گفت: آنان نیز با توجه به روایات مهمی که در این زمینه از اهل بیت رسول اعظم رسیده چنانچه به حضرت رب به عنوان خالق و مدبر خود توجه کنند، و به

(1) - مقدمه دعای عرفه حضرت حسین.

(2) - نورالثقلین ج 1، ص 13.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 100

نعمت و اهدافی که از بخشیدن نعمت به آنان منظور شده بنگرند، به ادای شکر و ثنای کامل او برخاسته‌اند.

هنر فهمیدن

دانائی از دانایان به نام بکرین عبدالله مزنی می‌گوید: باربری را دیدم بارگرانی بر پشت دارد و به سوی مقصدی که باید بار را به آن برساند در حرکت است، در طور راه می‌گفت: «الحمدلله، استغفرالله» به او گفتم: ای باربر تو چیز دیگری جز این دو کلمه را نمیدانی؟ گفت: می‌دانم و حتی همه قرآن را نیز می‌دانم، گفتم چرا جز این دو کلمه را نمی‌گوئی؟ گفت:

برای این که از دو حال خالی نیستم: به طور پیوسته نعمتی از سوی خدا به من می‌رسد، و گناهی از سوی به عالم ملکوت بالا می‌رود، سپاس آن نعمت را با حمد به جای می‌آورم، و جبران آن گناه را با استغفار به میان می‌آورم تا شاید خدای متعال مرا از رحمتش بهره‌مند سازد، گفتم: سبحان الله این حال از بکرین عبدالله داناتر است! «1»

هنر توجه به منعم

در تفسیر ابوالفتوح رازی آمده: یکی از بزرگان در موسم حج کیسه‌ای زر به غلام خود داد و گفت: برو قافله را بنگر، چون مردی را بینی از قافله برکناره می‌رود این کیسه زر را به او بده، غلام رفت و نظر کرد، مردی را دید به تنهایی بر طرفی گذر می‌کرد، غلام آن کیسه زر به او داد، آن مرد کیسه را گرفت و سر به سوی آسمان برداشت و گفت:

«اللهم انك لاتنسى بحيراً فاجعل بحيراً لا ينساك.»

(1) - روح الجنان ج 1، ص 39.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 101

خدایا تو، بحیر را از یاد نمی‌بری، چنان کن که بحیر هم تو را از یاد نبرد غلام بازگشت، خواجه به او گفت چه کردی؟ گفت مردی را یافتم چنانکه گفته بودی و زر به او دادم، پرسید او چه گفت؟ غلام گفت: چنین گفت، خواجه گفت: بسیار نکو گفت.

«ولی النعمة مولاها.»

نعمت را به منعم که از حضرتش به او رسیده بود نسبت داد و به درستی و حقیقت نسبت داد. «1» در هر صورت چون جهانها و جهانیان معلول اراده و قدرت و حکمت و ربوبیت حضرت حق‌اند، و جناب او علت پدید آمدن آنها و تداوم حیاتشان می‌باشد، و هر زیبایی و کمال و سودی که جهانها و جهانیان دارند شعاعی از وجود مبارك اوست، پس همه محسنات و زیبایی‌ها جامع و کاملش ویژه اوست، و از آنجا که حمد و ستایش در حقیقت به این معناست که معلول و موجود به وسیله وجود خویش کمالات و زیبایی‌های علت خود را به زبان و عمل و به اخلاق و حال بیان کند، و پر واضح است که چون اصل و ریشه و منبع همه محسنات و کمالات و زیبایی‌ها وجود مبارك الله است، پس همه ثناها و

ستایش‌ها از هر کسی صادر شود به حضرت الله باز می‌گردد. «2» بی‌تردید کسی که مورد ثنا و مدح تعظیم قرار می‌گیرد به سبب یکی از چهار حقیقت است: یا برای این است که در ذات و صفاتش کامل و از همه نواقص و آفات سالم و پاک است، یا برای این است که نسبت به ثناکننده احسان نموده و او را از نعمت‌هایش بهره‌مند ساخته است، یا به خاطر این است که ثناکننده و

(1) - ابوالفتح رازی ج 1، ص 39.

(2) - المیزان ج 1، ص 27، با توضیح بیشتر.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 102

مداح، لطف و احسان ممدوح را در آینده زمان امید می‌برد، یا به سبب این است که از قدرت و قهر و سطوت ثنا شده می‌ترسد، این جهات چهارگانه موجب ثنا و مدح و تعظیم و اجلال است، گویا خدای بزرگ در ابتدای فاتحه‌الکتاب به بنده‌اش می‌گوید: اگر می‌خواهید کمال ذاتم را تعظیم کنید، پس به ثنا و حمدم برخیزید که بی‌تردید من معبود جهانها و جهانایم و مرا از الحمدلله همین معناست که ثنای کمال ذات است، و اگر می‌خواهید به بزرگداشت احسان و نیکی انجام گرفته اقدام نمائید بدانید که پرورش دهنده جهانها و جهانیان با انواع نعمت‌ها منم: **رَبِّ الْعَالَمِينَ** و اگر به احسانم در آینده امید دارید من رحمان و رحیم، و اگر به خاطر بیم و ترس تعظیم می‌کنید من مالک یوم الدین هستم، پس باید از قهر و سطوت من در آن روز در بیم و هراس باشید. «1» یقیناً اگر کسی بخواهد جلوه‌های تربیت و پرورش حق را فقط نسبت به انسان که یکی از مخلوقات است محاسبه کند، به خاک عجز می‌نشیند، زیرا در این زمینه به حقایقی برخورد می‌کند که بی‌نهایت و بی‌حد و مرز است، چه رسد به این که بخواهد جلوه‌های تربیت و پرورش او را نسبت به همه جهانها و جهانیان محاسبه کند!!

در این مرحله به نمونه‌هایی گرچه اندک و بدون شرح و توضیح توجه نمائید.

هنگامی که نطفه از صلب پدر در رحم مادر قرار می گیرد با دقت عقلی و اندیشه دقیق بنگر که چگونه علقه و سپس مضغه می شود، آنگاه اسکلت رخ می نماید، و سپس بر استخوانها گوشت می روید، و کم کم شکل لازم در حالی که رگها و ریشهها، و اعصاب و غضروفها و اتصالات رخ نشان می دهد ظهور

(1) - تفسیر کبیر، ج 1، ص. 23.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 103

می کند، سپس انواع قواها چون قدرت دیدن در چشم و شنیدن در گوش، و فهمیدن در قلب، و دریافت معلومات در عقل، و گویائی در زبان و لمس در پوست و بویائی در بینی و پدید می آید، نمونه دیگر دانه نباتی است که چون در دل خاک قرار می گیرد، پوست می اندازد سپس از بالا و پائین می شکافد، از شکاف پائین ریشه در زمین می دواند و در آب و املاح قرار می گیرد و با قدرت هر چه تمام تر مواد لازم را برای رساندن به همه جهات گیاه فراهم می آورد و گیاه را تغذیه می کند!! و از شکاف بالا، به خلاف جاذبه زمین ساقه به سوی آسمان سر می کشد، و بر ساقه و تنه شاخه های متعدد می روید و بر شاخه ها برگ های فراوانی سبز رنگ به وجود می آید، و در میان برگ ها شکوفه ها با رنگ های متنوع چون عروس طناز می نشیند، و از شکوفه ها میوه های سودمند به بار می آید تا بخشی از خوردنی و آشامیدنی و داروی انسان تأمین شود!

نمونه دیگر افلاک و سیارات و ثوابت و کواکب است، که وسایلی مفید در جهت مصالح زندگی انسان است، با نظام دقیقی که میان خورشید و زمین حاکم است، پدیده شب برای استراحت و آرامش بشر و خواب راحت او رخ نشان می دهد:

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ. «1»

و روز برای تأمین رزق و روزی و معاش به وجود می آید:

وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا: «2»

(1) - یونس، 67.

(2) - نأ - 11.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 104

و اگر مطالعه و دقت در شگفتی‌های معادن و عجایب عالم نبات و حیوان و آثار رحمتش را در خشکی‌ها و دریاها و دل‌دره‌ها و اعماق زمین که همه و همه در خدمت به انسان‌اند به نمونه‌هایی که ذکر شد اضافه کنید، خواهید یافت که جلوه‌های تربیت و پرورش او بی‌نهایت و بدون حد و مرز است و در این هنگام است که به دورنمایی از اسرار و رموزی که در آیه شریفه الحمد لله رَبِّ الْعَالَمِينَ است آگاه می‌شوید.

او در حصار پرورش و تربیتش تو را از جهت مادی و معنوی به گونه‌ای قرار می‌دهد که از آفات و بلاهای روز، و امور ترس‌آور و خطرزای شب در امان بمانی، و از هجوم وسوسه‌های شیاطین و فرهنگ‌های مخرب و ضد حق محفوظ باشی، تا جسم و جان در سلامت و آرامش باشد و به توانی به وظائف و مسئولیت‌های خود نسبت به او و نسبت به بندگان با همت و عشق اقدام نمایی، آری جلوه ربوبیت رب از تو بنایی احسن تقویمی ساخته که حفظ و نگهداری این بنا با بهره‌گیری از تربیت تکوینی و تشریعی او بر تو از اعظم واجبات است.

پیامبر اسلام در حدیثی بسیار مهم فرموده است:

«الآدمی «الانسان» بنیان الرب ملعون من هدم بنیان الرب:» «1»

آدمی ساختمان بنا شده رب است، ملعون است کسی که ساختمان بنا شده رب را ویران کند.

(1) - تفسیر کبیر ج 1، ص 332.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 105

تفسیر آیه 3

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

بسیاری از اهل بصیرت و قرآن شناسان با حقیقت، و سالکان وادی معرفت، بر این عقیده اند که هیچ گونه تکراری در قرآن مجید وجود ندارد، آیاتی که شبیه یکدیگرند هر يك در جای خود حقیقتی خاص و معنایی ویژه را دنبال می کنند که با معنای آیه مشابهنش تفاوت دارد.

مثلاً این دو صفت در آیه شریفه بسم الله در رابطه با آغاز آفرینش جهان است، که بدون سابقه ماده، و نقشه و ابزار، آن را به وجود آورد، و به لباس هستی آراست، و در گردونه نظم و حساب دقیقی که بر آن حاکم است قرار داد.

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ: «1»

آری، بخوان به نام پروردگارت که دست آفریدن از آستین قدرت و حکمت، و بصیرت و علم و رحمانیت و رحیمیت بیرون آورد.

چون به دقت به خیمه هستی و ساختمان آفرینش و کاخ خلقت بنگری، وجودش و عناصرش، و همه ذراتش را معلول رحمت بی اندازه و مهربانی او می بینی.

و این دو صفت پس از آیه شریفه الحمد لله رب العالمین در رابطه با جلوه ربوبیت و پرورش دهندگی حضرت او تغذیه هر موجودی به تناسب وجودش، و تداوم دادن حیات او به ویژه انسان است.

انسانی که از منزل رحم از طریق پرورش همراه با رحمانیت او رشد می یابد، تا آماده ورود به دنیا شود، چون او را با بدرقه مهر و محبتش وارد دنیا می کند باز

(1) - علق 1.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 106

جلوه ربوبیت و پرورش و تربیت تکوینی اش را از افق وجود طفل در کنار آغوش پر مهر مادر و پدر که شعاع مهر بی نهایت اوست طلوع می دهد، و از سفره رحمانیت خود طفل را با شیر مادر که شیره وجود مادر است و انواع مواد لازم را برای رشد طفل در خود دارد تربیت می کند، تا تبدیل به نوجوانی آراسته و مکلف شود، چون قدم در وادی تکلیف و مسئولیت گذارد، رحیمیت حضرتش به صورت قرآن مجید که درباره آن فرموده:

وَ إِنَّهُ هَدَىٰ وَ رَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ. «1»

و به صورت نبوت پیامبران و به ویژه وجود مبارک پیامبر اسلام که درباره او گفته:

وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ. «2»

و به صورت ولایت مطلقه امامام معصوم که قرآن ناطقاند و یکی از دو ثقل یادگار پیامبر در میان امت تا روز قیامت هستند و درباره آنان در لحظات آخر عمرش فرمود:

«إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي.» «3»

به هدایت و دستگیری از او وارد میدان حیات و زندگی اش می شوند، مکلف اگر بر اساس آزادی و اختیار خود جلوه رحیمیت حق را که همان هدایت اوست بپذیرد و پای بند ایمان و اخلاق و عمل صالح شود، و به تربیت تشریعی حضرت رحیم آراسته گردد، در دنیا به حیات طیبه می رسد، و در آخرت از رحمت رحیمیه که

(1) - نمل 77.

(2) - انبیاء 107.

(3) - اکثر کتاب‌های حدیث شیعه و سنی.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 107

پاداش ابدی و پاینده است بهره‌مند می‌گردد، چنان که حضرت صادق (ع) در حدیثی به این حقیقت اشاره فرموده است:

«و ان رحمة الله ثوابه لخلقه»¹

و بی‌تردید رحمت خدا، پاداش او به بندگان است.

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ پس از الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ نکته‌ای بسیار مهم را به مریبان و معلمان و پدران و مادران تعلیم می‌دهد و آن این که مری لازم است تربیتش همراه با مهر و محبت و عاطفه و رحمت باشد؛ و در این زمینه اخلاق تربیتی حضرت حق را نسبت به همه کسانی که در دامن تربیت دارد مراعات نماید.

از امیرالمؤمنین (ع) روایت است:

«الرحمن الرحيم ينفي بها القنوط عن خلقه فله الحمد»²

با توجه دادن به این دو صفت یأس و ناامیدی و دل‌سردی را از بندگان نفی می‌کند، و به آنان یقین می‌دهد که من که مالک و صاحب و رب و تدبیرکننده امور شمام، با رحمت و مهرم رزق و روزی مادی و معنوی‌ام را در اختیار شما می‌گذارم، و گره مشکلات دنیائی شما را می‌گشایم، و شما را از بیماری‌ها شفا می‌دهم، و در حادثه‌ها به شما نصرت و یاری می‌دهم، و در قیامت پاداش زحمات و کوشش‌های شما را که به عنوان طاعت و عبادت من صورت گرفته به طور کامل و بلکه بهتر از آنچه انجام داده‌اید به شما عنایت می‌کنم، و توبه شما را در برابر هر گناهی که مرتکب شده‌اید می‌پذیرم، و این همه مقتضای ربوبیت من

(1) - نورالثقلین ج 1، ص 11، حدیث 52.

(2) - کشف الاسرار میبدی ج 1، ص

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 108

است، پس جا دارد که بر ربوبیت من که توأم با رحمانیت و رحیمیت است با دل و جان و زبان به ستایش برخاسته و بگوئید: «الحمد لله».

حضرت رضا (ع) به همه این حقایق در ضمن دعا اشاره کرده‌اند، چنان که شیخ صدوق با سلسله سند خود نقل می‌کند که: آن حضرت در دعایش می‌گفت:

«رحمن الدنيا والآخرة ورحيمهما:» 1

ای خدائی که رحمت رحمانیهات و رحمت رحیمیهات فراگیر دنیا و آخرت است.

عقل و دانش ما و علم و بصیرتمان در حدی نیست و به حدی نخواهد رسید که بتواند به دریافت شمار جلوه‌های رحمت حق چه جلوه رحمانیت و چه جلوه رحیمیت نایل گردد.

آنچه در این زمینه برای ما میسر است نظر به حقایق و حوادثی است که در دسترس ما قرار می‌گیرد، و در حیطه عقل و دانش ما در می‌آید.

تماشای جلوات رحمت فقط و فقط بر اساس شعاع دید و عقل و علم و شنوایی ماست، و البته نمونه‌هایی که دریافت می‌کنیم نشان‌گر کلی حقیقت در پهن‌دشت هستی و در جهان ابدی است.

در این صفات محدود، و با نوک قلم شکسته‌ام که در برابر اقیانوسی بی‌کران از جلوه‌های رحمت قرار داد به چند نمونه در رابطه با مهر و رحمتش اشاره می‌کنم، باشد که متذکر رحمت بی‌نهایت او شویم، و از ستم بر خویش که بر اثر کثرت گناه روا داشته‌ایم دست برداشته و با رحم کردن بر خود به عروة الوثقی توبه واقعی چنگ زنیم و خود را مستحق رحمت رحیمیه او نمائیم.

1- راهی شگفت در رسانیدن روزی

خدمت عالی وارسته و فقیهی بزرگوار و عاشق دلباخته اهل بیت بودم، از کسی که معاصر با شهید راه حق آیت عظمای رب شیخ فضل‌الله نوری بود نقل کرد که:

(1) - نورالثقلین ج 1، ص 12، حدیث 55.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 109

شیخ شهید فرمود: روزی چند تن از دوستانم مرا به صرف نهار در اطراف امام زاده داود واقع در دل کوه‌های مشرف به تهران و پشت به مازندران دعوت کردند.

دعوتشان را پذیرفتم و به آن منطقه رفتم، چند خیمه برپا بود، خیمه‌ای به عنوان آشپزخانه، خیمه‌ای برای پذیرایی از میهمانان و خیمه‌ای برای استراحت خادمان و خدمتگزاران.

در خیمه‌ای که ویژه ضیافت و پذیرایی از میهمانان بود قرار گرفتم. هنگامی که سفره غذا آماده شد، و میهمانان مہیای صرف غذا گشتند؛ ناگهان اسب‌های قافله سر به چموشی برداشتند و با خیزش و پرش طناب خیمه‌ها را از جا کنده و خیمه‌ها را به چند متر آن طرف‌تر از جای خود کشیده و خوابانیدند، و در نتیجه سفره غذا در فضای آزاد قرار گرفت.

ناگهان کلاغی قوی از هوا به سوی سفره سرازیر شد و يك قرص نان به منقار گرفت و به پرواز درآمد، من که در این حادثه شعاع حکمت می‌دیدم به یکی از اطرافیانم گفتم با اسبی تیزرو کلاغ را دنبال کن و بین این قرص نان را کجا می‌برد.

پس از ساعتی با مردی که آثار زحمت و کار و کوشش از جبینش پیدا بود بازگشت و به آن مرد گفتم: داستان خود را برای شیخ بیان کن.

مرد لب به سخن گشود و گفت: سه روز پیش از محل زندگی‌ام که پشت این کوه‌هاست جنسی را برای فروش در نزدیکی تهران با مرکب راهوارم حمل می‌کردم، راهزنی در برابرم قرار گرفت، دست و پایم را بست، مرکبم را با بار برد، من دست و پا بسته در میان این کوه بدون این که بتوانم بنداز دست و پایم برگیرم تك و تنها ماندم، در این سه روز روزی يك بار کلاغی برایم قرص نانی می‌آورد، و من با آن قرص نان سدّ جوع می‌کنم!!

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 110

شیخ دستور داد مرکبی به او بدهند، و او را با پرداخت درهم و دیناری که بتواند مال به غارت رفته‌اش را جبران کند دلشاد و مسرور نمایند.

مرد را با مرکبی ورزیده و کیسه‌ای پر از درهم و دینار به سوی خانه‌اش فرستادند و خودشان از جلوه رحمانیت حق که روزی بخش به همه موجودات زنده است و این مرد را در عین بسته بودن دست و پایش به وسیله کلاغی روزی می‌رسانید شگفتزده شدند!

آری حضرت رب به همه مخلوقات و به ویژه انسان با ربوبیتش که همراه با رحمت است توجه و نظر دارد، چنانکه از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«الرحمن بجميع خلقه:» «1»

2- راهی عجیب برای نجات از حادثه

ذوالنون مصری می‌گوید: در خانه بودم که ناگهان اضطری سخت قلبم را فرا گرفت، به صورتی که نمی‌توانستم خود را حفظ کنم، و درونم را به آغوش امنیت قرار دهم، از خانه درآمدم و قدم زنان به حرکت ادامه دادم تا نزدیک شط نیل رسیدم، عقرب قوی و بزرگی را دیدم که در آن ناحیه به سرعت می‌دوید، او را دنبال کردم تا به کنار نیل رسید، در آنجا چشمم به قورباغه‌ای افتاد که کنار وادی متوقف است، عقرب به پشت قورباغه پرید و قورباغه وارد آب شد و شناکنان حرکت کرد، به قایقی سوار شدم و دنبال قورباغه رفتم، قورباغه به طرف دیگر رود رسید، عقرب از پشت او فرود آمد و به سرعت شروع به دویدن کرد، او را دنبال نمودم، جوانی را زیر درختی در حال خواب دیدم که افعی خطرناک زهرداری قصد گزیدن او را دارد، عقرب به روی افعی پرید و او را گزید، افعی

(1) - نورالثقلین ج 1، ص 16، حدیث 75.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 111

هم به عقرب نیش زد و هر دو از بین رفتند و آن جوان در خواب رفته از خطر هر دو به سلامت ماند، «1» آری به فرموده امام صادق (ع).

«الرحمن بجميع خلقه»:

مؤمن و رحمت خدا

در روایت است جوانی در آستانه مرگ قرار گرفت، در حالی که زبانش از گفتن «لااله الاالله» بسته شد، اطرافیانش نزد پیامبر آمدند و حضرت را از مشکلی که برای جوان پیش آمده بود خبر دادند، آن پیشوای رحمت کنار جوان آمد و شهادت به توحید را به او تلقین کرد، او دچار اضطراب می شد، و از گفتن باز می ماند!

حضرت پرسید آیا نماز نخوانده، روزه نگرفته، زکات نپرداخته؟ گفتند: همه این امور را انجام داده است، فرمود آیا عاق پدر و مادر است؟ پاسخ دادند آری! حضرت فرمود مادرش را بیاورید. مادرش که پیره زالی کور چشم بود آمد، حضرت فرمود: آیا از او گذشت نمی کنی؟ گفت: نه زیرا به من در حدی لطمه وارد نموده که چشمم از دست رفته!! حضرت فرمود: هیزم و آتش بیاورید، پیرزن گفت آتش برای چه می خواهی؟ حضرت فرمود: می خواهم او را در برابر تو به کیفر کاری با تو کرده بسوزانم!

پیرزن دو بار گفت: از او گذشتم، از او گذشتم، آیا من او را نه ماه در رحم برای سوختن به آتش حمل کردم، آیا او را دو سال برای سوزانده شدن به آتش شیر دادم، یا رسول الله پس مهر مادری کجاست؟

(1) - تفسیر کبیر ج 1، ص 233.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 112

مادر با مهر اندکی که در دل نسبت به فرزند داشت، مهری که جلوه ای ناچیز از مهر و رحمت حضرت رب است از جوانش گذشت و به همین سبب زبان فرزندش در آستانه ورود به جهان آخرت به گفتن «لااله الاالله» باز شد، مهر و رحمت بی نهایت حق که چشمه نامحدود همه مهرهاست کجا اجازه می دهد مؤمنی که شصت سال یا هفتاد سال یا کمتر یا بیشتر خدا را بندگی کرده، و اگر مرتکب گناهی شده به آغوش توبه درآمده به آتش قیامت بسوزد و از پاداش اعمالش محروم شود؟! «1» در این زمینه بیش از پیش به عمق گفتار حضرت رضا (ع) در ضمن دعایش به پیشگاه حق پی می بریم:

«رحمن الدنيا و الآخرة و رحيمهما:» «2»

در اینجا مناسب است توجه همگان و به ویژه اهل خدا را به این نکته ظریف جلب کنم که چون بر اساس آیات قرآن مهر و رحمت حق بی‌نهایت و نسبت به کل شیئی فراگیر و نیز بر خشمش که در حقیقت عذاب اوست سبقت و پیشی دارد، باید به هنگام دعا از حضرتش مناسب با رحمتش از او درخواست حاجت کنند و در این زمینه به آیات و دعاهائی که از اهل بیت رسیده و در آنها به همه تعلیم داده‌اند که از خدا چه بخواهید توجه و دقت کنند، زیرا از رحمت بی‌نهایت، اندک خواستن اسائه ادب به حضرت رحمن و رحیم است، و با ادب دعا تناسب ندارد.

(1) - تفسیر کبیر ج 1، ص 235.

(2) - نورالثقلین ج 1، ص 12، حدیث 55.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 113

برای نمونه به برخی عناوین خواسته‌هائی که از پیشگاه رحمن و رحیم به وسیله عارفان عاشقش درخواست شده اشاره می‌کنم.

پروردگارا ما را در زمره صالحان و شایستگان درآور، «1» پروردگارا از عالم بالا برای ما سفره‌ای پر از نعمت نازل کن، «2» پروردگارا به ما خیر و خوی دنیا و آخرت عنایت کن، «3» پروردگارا بر ما صبر و استقامت فرو ریز و قدم‌هایمان را در صراط مستقیم و جهاد در راهت ثابت و استوار بدار، و بر کافران پیروز کن، «4» پروردگارا قلوب ما را پس از این که هدایت‌مان نمودی از انحراف و ضلالت، و میل به سوی باطل حفظ فرما، «5» پروردگارا گناهان ما را بیامرز، و زشتی‌های ما را ببوشان، و جان ما را در حالی که همراه با نیکان باشیم بگیر. «6» اعضا و جوارحم را برای به کار گرفتن در خدمت نیروبخش، و دلم را برای عزیمت به سوی حضرتت قوی و محکم گردان، و کوشش در به دست آوردن خشیت از عظمتت را به من عطا فرما، و دوام در پیوستن به خدمتت را به من عنایت نما، تا با جسم و جان در میدان‌های پیشتازان به سویت به حرکت آمم، و در گروه شتابندگان به سویت بشتام. و به سوی بارگاه قربت در زمره مشتاقان غرق شوق گردم، و همانند نزدیک شدن مخلصان به تو نزدیک شوم، چون ترس یقین کنندگان از تو بیم ورزم، و در جوار رحمت با مؤمنان گردآم. «7»

-
- (1) - مائده 84.
- (2) - مائده 114.
- (3) - بقره 201.
- (4) - بقره 250.
- (5) - آل عمران 8.
- (6) - آل عمران 193.
- (7) - بخشی از دعای کمیل.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 114

انوار معرفت را برای ما کامل کن، و شیرینی عفو و گذشت و لذت آمرزش را به ما بچشان، و قلوب ما را روز لقاءت به وسیله تماشای جلال و جمالت با دیده باطن شاد فرما، و عشق دنیا را چنانکه از دل شایستگان برگزیده‌ات و نیکان ویژه حرمت بیرون بردی از دل ما بیرون بر، به مهربانیت ای مهربان‌ترین مهربانان. «1» خدایا دوری گزیدن از خانه غرور را که خانه دنیاست روزی من کن و دل دادن به خانه جاودان را رزق من قرار ده، و پیش از فرا رسیدن مرگ استعداد برای آن را نصیب من فرما. «2» خدا فروتنی فروتنان واقعی را از تو درخواست دارم، و نیز اخلاص اهل یقین، و همراهی با نیکان، و شایستگی درک حقایق ایمانی، و بهره از هر نیکی و خوبی و سلامت از هر گناه، و مستوجب شدن به رحمت و موجبات آمرزش و رسیدن به بهشت و نجات از آتش را از تو خواهانم. «3» خدایا عقل کامل و مغز وزین و دل پاک و عمل بسیار و ادب شایان به من عنایت فرما. «4»

گوشه‌ای از روایات باب رحمت

پیامبر در روایاتی می‌فرماید:

(1) - بخشی از مناجات زاهدان مفتاح الجنان ص 215.

(2) - از دعائی زین العابدین ع مفتاح، ص 389.

(3) - از دعاهاى امیرالمؤمنین، مفتاح ص 392.

(4) - از دعاهاى زین العابدین در زهنگام زیارت امیرالمؤمنین.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 115

«ان الله تعالى خلق مائة رحمة فرحة بين خلقه يتراحمون بها و ادخر لاوليائه تسعة و تسعين:» «1»

بی تردید خدا، صد رحمت به وجود آورد، يك رحمتش میان آفریده‌های اوست که به سبب آن به یکدیگر مهر می‌ورزند، و نود و نه رحمت را برای دوستان و اولیائش ذخیره کرد.

«ما خلق الله من شیء الا و قد خلق له ما يغلبه و خلق رحمة تغلب غضبه:» «2»

خدا چیزی را نیافرید مگر این که در برابرش چیزی را آفرید که بر آن چیره باشد، و رحمتش را به وجود آورد که بر خشمش (که عذاب اوست) غلبه دارد.

«اطلبوا الخير دهرکم کله و تعرضوا لنفحات الله فان الله نفحات من رحمة يصيب بها من يشاء من عباده:» «3»

در همه روزگارستان خواهان خیر باشید، و خود را در معرض نسیم‌های الهی قرار دهید، برای خدا نسیم‌هایی از رحمتش می‌باشد که به هر کس از بندگانش بخواهد می‌رساند.

مردی به رسول خدا گفت:

«احب ان يرحمني ربی قال: ارحم نفسك و ارحم خلق الله يرحمك الله:» «4»

(1) - تفسیر معین ص 1.

(2) - تفسیر معین ص 1.

(3) - کنز العمال حدیث 31325.

(4) - کنز العمال، حدیث 44154.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 116

دوست دارم خدا به من رحم کند، حضرت فرمود به خودت و به خلق خدا رحم کن تا خدا رحمتش را نصیب تو نماید.

حضرت سجاده فرمود:

«لا يهلك المؤمن بين ثلاث خصال: شهادة ان لا اله الا الله و شفاعة رسول الله و سعة رحمة الله عزوجل.» «1»

مؤمن میان سه خصلت دچار هلاکت نمی شود: شهادت به وحدانیت خدا، اتصال به شفاعت رسول حق، و رحمت فراگیر خدای عزوجل.

از رسول خدا روایت شده: چون گنه کاران مؤمن را به دوزخ برند، آتش بر آنان سرد شود تا هنگامی که بیرون آیند، آنگاه خطاب الله بر فرشتگان آید که ایشان را به فضل و رحمت من به بهشت برید که دریای مرحمت و امتنان من بی کران، و فضل و احسانم بی پایان است.

و از اهل بیت روایت شده: چون روز قیامت رسد، حق تعالی همه اهل ایمان را يك جا گرد آورد و خطاب نماید من از حقوقی که بر عهده شما دارم گذشتم، شما هر حقی که در ذمه یکدیگر دارید بگذرید تا به بهشت درآئید.

و نیز از رسول رحمت روایت است، چون روز قیامت شود بنده ای از اهل ایمان را حاضر کنند، خطاب آید: نعمت مرا سر بار معصیت ساختی و چندان که نعمت را بر تو افزودم تو بیشتر عصیان ورزیدی، عبد از شرمساری معصیت سر در پیش

افکند، خطاب عزت رسد که: ای بنده من سر بردار، همان ساعت که معصیت کردی من تو را آمرزیدم و قلم عفو بر سر آن کشیدم!!

و بنده‌ای دیگر را نزدیک آرند، آن بیچاره به خاطر بسیاری معصیت سر به زیر افکند و از شرمساری به گریه آید، خطاب الهی در رسد که: ای بنده من آن روز

(1) - بحار، ج 78، ص 159.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 117

که گناه می‌کردی و می‌خندیدی تو را شرمسار نساختم، امروز که خجالت می‌کشی و گناه نمی‌کنی و زاری می‌نمائی چگونه تو را عذاب کنم، گناهت بخشیدم و رخصت دخول بهشت دادم!! «1» غرق گناه ناامید مشو زدربار ما جج

که عفو کردن بود در همه دم کار ما بنده شرمنده تو خالق بخشنده من بیا بهشت دهم مرو تو در نار ما جدر دل شب‌خیز و ریز قطره اشکی جز چشم که دوست دارم کند گریه گنه‌کار ما توبه شکستی بیا هر آنچه هستی بیا جامیدواری بجز زنام غفار ما جاهل دلی دربارہ رحمن رحیم گفته: رحمان است به روزی دادن جانداران و رحیم است به آمرزش سیئات مؤمنان. در روزی و رزق اعتماد به رحمانی او کن نه بر کسب خود، ولی کسب را مگذار تا کاهل نشوی، و در آمرزش گناهان بر رحیمی او اعتماد ورز نه بر عمل خود، اما عمل را ترک مکن تا غافل نشوی.

(1) - تفسیر فاتحة الكتاب یکی از دانشمندان پس از عصر فیض کاشانی، ص 70.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 118

تفسیر آیه 4

مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ

شرح و توضیح

سه آیه شریفه الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (2)، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (3)، مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ ما را در به دست آوردن حقایق بسیار مهم راهنمایی می کند از جمله:

1- پروردگار مهربان عاشق و دوستدار حمد است، به همین خاطر وجود مبارك خود را حمد و ثنا گفته، و بندگان را نیز فرمان داده او را حمد و ستایش نمایند، بندگان مؤمن و بامعرفتش در هر شبانه روز در پنج وقت، در هر وقت در دو نوبت هنگام خواندن نماز واجب از دل و جان او را حمد و ستایش می کنند.

از رسول خدا روایت شده:

«ما من احد احب اليه الحمد من الله تعالى حتى انه حمد نفسه:» «1»

هیچ کس چون خدا نیست که حمد و ستایش نزدش محبوب تر باشد تا جائی که حضرت حق وجود خودش را ستوده.

2- حمد و ستایش بی تردید باید بر پایه و اساس مقتضائی صورت گیرد و گرنه گفتار زور و قول باطل خواهد بود.

وجود اقدس حضرت حق هنگامی که در ابتدای سوره مبارکه فاتحه خودش را حمد و ستایش نمود مقتضای حمد را نیز ذکر کرد و آن این است که او پرورش دهنده جهانها و جهانیان است، و پرورش او بر اساس مهر و رحمت است و او مالک و فرمان روای روز جزاست، که در آن روز هر عاصی ستم کار و

(1) - ایسر التفاسیر، 11.

فاجر تبه کاری را کیفر می دهد، و هر مؤمن مطیع و بنده فرمانبردار و عبد خاضع و خاشعی را پاداش می بخشد، پس به مقتضای پرورش دهندگی اش، و موج بی نهایت رحمانیت و رحیمیتش و فرمانروائی و مالکیتش بر روز جزا شایسته و سزاوار حمد و ستایش است.

نکته ای ظریف

مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ به این معناست که در آن روز مالکیت و فرمانروائی فقط و فقط ویژه اوست و تمام مالکیت ها و فرمانروائی های اعتباری و مجازی که در دنیا به خاطر مصالح زندگی در اختیار این و آن بوده از میان می رود و هیچ اثری از آنها باقی نمی ماند و کوس لمن الملك را احدی جز خود او با جمله نورانی لِلّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ «1» پاسخ نمی دهد.

مالکیت و فرمانروائی او علاوه بر قیامت و روز جزا بر همه این جهان فعلی و عرصه هستی و کشور آفرینش نیز مسلّم و ثابت است، چنان که در قرآن مجید به این حقیقت در بسیاری از آیات توجه می دهد:

أَمْ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ: «2»

آیا ندانستی که فرمانروائی و مالکیت آسمان ها و زمین ویژه اوست.

وَ لِلّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا: «3»

مالکیت و فرمانروائی آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست فقط برای خداست.

(1) - سوره مؤمن «غافر» 16.

(2) - بقره، 107.

(3) - مائده، 18.

و لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ: «1»

فرمانروائی و مالکیت آسمانها و زمین فقط ویژه اوست و بازگشت هر کس و هر چیزی به سوی خداست.

حضرت رضا (ع) در روایت پر ارزشی می‌فرماید: **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** «اقرار له بالبعث و الحساب و المجازاة و ايجاب ملك الآخرة له كايجاب ملك الدنيا...» «2» **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** اعتراف و اقرار در پیشگاه حضرت اوست به برپا شدن قیامت، و تحقق حساب و کیفر و مسلم بودن مالکیت و فرمانروائی در آخرت برای او چون مالکیت و فرمانروائی برای او در دنیا.

چیزی که هست در این دنیا به خاطر برپائی امور معیشت و قوام خیمه زندگی، و تحقق نظم و انضباط، و حدود و محدودیت بر اساس مصالح حیات، از جانب خود او اجازه داده شده که انسانها بر پایه کوشش و فعالیت مشروع و از طریق کسب معقول، یا از راه صلح و هبه، یا به سبب ارث و میراث، یا نقل و انتقال صحیح مالک اشیاء گردند، یا در صحنه سیاست با رعایت عدالت فرمانروای امور شوند، ولی این مالکیت‌ها و فرمانروائی‌ها و همه مجازی است و صورتی اعتباری دارند، و جهت ذاتی پیدا نمی‌کنند، و به همین سبب این مالکیت و فرمانروائی قابل نقل و انتقال به دیگران است و یا با مرگ انسان برای همیشه سفره‌اش برچیده می‌شود، ولی در روز جزا از این مالکیت‌های مجازی و

(1) - نور، 42.

(2) - نورالثقلین، ج 1، ص 16، حدیث 81.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 121

اعتباری و فرمانروائی‌های غیر ذاتی هیچ اثری نخواهد بود، و برای احدی نسبت به اشیاء و اشخاص ادعای مالکیت و فرمانروائی وجود نخواهد داشت.

به عبارت دیگر در این دنیا مردمان ادعای مالکیت دارند، و والیان و قاضیان دعوی حکومت و حکمرانی می‌کنند، و شاهان لاف فرمانروائی می‌زنند ولی در روز جزا ملکیت مالکان، و حکومت والیان، و حکم قاضیان، و فرمانروائی پادشاهان، و امر و نهی حاکمان منقطع و زایل می‌گردد.

در دنیا است که ملك و ملكى به مردم داده‌اند، و هر كس به خيال و پندار خود برای خود ملك و ملكى قایل است ولى در روز جزا مالكان هر ملك و ملكى از مالكيت معزول‌اند، و ادعایشان بر مالكيت و فرمانروائی بر باد است و فقط پرچم **لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ** در اهتزاز است.

مالكيت و فرمانروائی‌های غیر خدا ابتدا و انتها دارد، و برای آن قابلیت فراگیری نسبت به همه كس و همه چیز نیست، و هر لحظه در معرض طوفان بنیان بر كن فنا و زوال است، ولى مالكيت و فرمانروائی حضرت حق ازلى و ابدى و جاوید و همیشگی است، و نقل و انتقال و زوال و فنائی در آن راه ندارد.

اهل معرفت به خاطر درك این حقیقت از ادعای مالكيت و فرمانروائی مجازى هم پرهیز دارند، آنان با تماشای مالكيت حق از کلمات چون مال من، منال من، ملك من، ملك من، علم من، ثروت من که روزمره بر زبان جاهلان جاری است فراری هستند، و حاضر نیستند زبان پاك خود را به اینگونه جملات که پوچ و پوك و خلاف حقیقت است آلوده سازند.

آنان می‌گویند مال و منال و علم و حکومت و ملك و ملك همه و همه عطا شده‌ی مالك و مولا و سید و سرور من است:

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 122

رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ «1»

پروردگارا بی‌تردید بخشی از حکومت و فرمانروائی را تو به من عطا کردی، و قسمتی از دانش و تفسیر خواب‌ها را تو به من آموختی.

عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ: «2»

بنده‌ای مملوك و با همه وجود در تصرف مولا، که بر چیزی تسلط و قدرت ندارد.

«العبد و ما فى يده كان لمولاه.»

بنده و آنچه در دست اوست برای مولای اوست.

وجود مبارك او ملكى است كه در ذات و صفات از همه موجودات بى نیاز است، و همه موجودات كه ذاتا مملوك او هستند نیازمند به اویند، بر این اساس برای هیچ موجودى ملكیت و فرمانروائی حقیقى وجود ندارد، و آن را كه دست ملكى و ملكى نیست ادعای ملكیت و پادشاهی و ملكیت و فرمانروائی اش پوچ و باطل است.

آن حضرت او را مالك حقیقى شناسد از ما سوای او احساس بى نیازى كند، و مملكت دل و جان و روح و جسم را به عبادت و بندگی او آباد سازد، و در هر حادثه و مهمى كه پیش آید روى نیاز به درگاه بى نیاز كه مالك هستى و متصرف در همه امور است ساید، و جز به او التجا و تضرع نكند.

ای عزیز روى توجه به بارگاه آن پادشاه كن، كه شاهان را در كویش به گدائی افتخار است، و گدایان راهش را از منصب شاهی عار، آن كه در همه حال التجا

(1) - يوسف 101.

(2) - نحل 75.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 123

به حضرت ذوالجلال كند، جناب حق هیبت او را بر دل پادشاهان اندازد و همه از روى عقیده كمر خدمتش بر میان بندند.

چون انسان با تکیه بر معرفت و بصیرت به این حقیقت آگاه شد كه مالك حقیقى خداست و دست ملكیت او در هر چیزى تصرف حكیمانه دارد، و هر چرخى در عالم غیب و شهود به اراده او می چرخد، و هر چیزى به خواست او به وجود می آید و بخواست او ادامه حیات می دهد، و به خواست او خیمه حیاتش برچیده می شود، باید و بلکه واجب و لازم است سودای منیت و انانیت از سر بنهد، و بساط هوا و هوس بر باد دهد، و دامن از تعلق به دو جهان برچیند، و از پادشاهان و اربابان و خواجگان ابداً پروا ننماید و در همه امور و شئون و خواسته ها روى نیاز به درگاه مالك حقیقى كند تا ذوق گدائی از پیشگاه او، و اتصال به حضرتش و نشستن به مقام قریش را دریابد.

مالك عادل

وجود مقدس او که مالک آسمانها و زمین و دنیا و آخرت، و همه امور است، و مالکیت او در روز جزا با باطل شدن همه مالکیت‌ها و ملکیت‌های مجازی ظهور می‌کند و همه شئون آن روز را در سیطره می‌گیرد:

و لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْحَبِيرُ: «1»

روزی که در صور دمیده می‌شود فرمانروائی و مالکیت و حاکمیت مطلق فقط ویژه اوست، دانای نهان و آشکار، و تنها او حکیم و خبیر علی الاطلاق است.

(1) - انعام 73.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 124

الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَخُكُّمُ بَيْنَهُمْ «1»

آن روز حاکمیت و فرمانروائی ویژه خداست، میان همه مردم داوری می‌کند.

ولی آن روز فقط و فقط به عدل و انصاف و بودن این که به کسی از ناحیه قدرت و پادشاهی او ستم شود داوری می‌کند، آنان که به حقیقت شایسته نجات و قرار گرفتن در بهشت و رضوانند بر اساس داوری عادلانه و منصفانه او در بهشت قرار می‌گیرند و در آنجا از فضل و احسان حضرتش که مافوق عدالت است بهره‌مند می‌گردند، و غیر آنان که راه کفر و انکار پیمودند باز به داوری عادلانه او در آتش قرار می‌گیرند.

فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ: «2»

پس آنان که باطنشان به ایمان زینت یافت، و ظاهرشان به اعمال شایسته آراسته شد در بهشت‌های پر نعمت و جاوید قرار دارند.

و الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ: «3»

و آنان که باطنشان را به کفر آلوده کردند، و به تکذیب و انکار آیات ما برخاستند، برای آنان عذاب خوارکننده است.

آری او قدرتمند و سلطان و مالک و فرمانروائی نیست که مالکیت و سلطنتش آمیخته با ستم باشد، سند استوار عدالت پیشگی او به ویژه در روز جزا که اغلب مردم از آن در هراس اند این آیه شریفه است:

و نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ

(1) - حج 56.

(2) - حج 56.

(3) - حج 57.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 125

شَيْئاً... «1»

و برای قیامت ترازوهای عدالت را می نهیم و به هیچ کس هیچ ستمی نمی شود.

توجه به مفهوم و معنای مالک یوم الدین راه رشته‌ای از تربیت الهی و دینی را به روی انسان می گشاید، و وی را وادار می کند که نسبت به اعمال و رفتار و اخلاق خود، که روزی در دادگاه‌های قیامت محاسبه می شود، و متناسب با هر یک پاداش یا کیفر لازم داده می شود مراقبت و مواظبت نماید، و نهایتاً همه حرکات باطن و ظاهرش را با خواسته‌های حق و قوانین شرع هماهنگ نماید.

اعتقاد و ایمان به قیامت یکی از پر قدرت‌ترین وسایل اصلاح درون و برون، و از مهم‌ترین عوامل باز دارنده در برابر هواها و هوس‌ها و شهوات حرام، و خواسته‌های شیطانی است.

میان آنان که اعتقاد و ایمان به قیامت دارند در همه اطوار و شئون زندگی و در اخلاق و اعمال و در نوع برخورد با دیگران، و کسانی که منکر این حقیقت هستند فرق‌های اصولی وجود دارد.

معتقد به قیامت بر اساس آیه شریفه

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ: «2»

تلاش می کند که هیچ عبادتی در پیشگاه حق از او فوت نشود، و هیچ خدمتی به خلق خدا گرچه اندک باشد از دستش نرود، او می کوشد که بدن و جان و مالش را در بندگی خدا و خدمت به بندگان هزینہ کند، تا در قیامت به پاداش عظیم کوشش های مثبت خود در رابطه با خدا و بندگان خدا برسد.

(1) - انبیاء 47.

(2) - زلزال، 7.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 126

ولی کسی که بر اثر جهل و غفلت، یا کبر و غرور منکر قیامت است محروم درونی برای انجام عبادت و خدمت به خلق ندارد، به همین خاطر همه عمرش با محروم نمودن خویش از بندگی خدا، و خدمت به بندگان خدا چون حیوانات که تمام همتشان شکم و شهوت است زندگی می کند، و به اندازه یک دیوار کهنه و خشتی که سایه اش برای گرمazedگان مفید است، و خود دیوار برای تکیه دادن خستگان سودمند است، منفعت و سودی برای کسی ندارد.

کسی در سایه لطف نیا سود ج

به عالم کار دیواری نکردی مؤمن به قیامت بر پایه آیه کریمه وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ «1»

سعی می کند در هیچ زمینه ای آیات حق او و بعثت پیامبران را و امامت امامان را تکذیب نکند، و به انکار حقایق برخیزد، و حقی از حقوق الهی را پایمال ننماید، و ذره ای به کسی ستم نرزد، و حقوق مالی و خانوادگی و اجتماعی مردم را مورد تجاوز قرار ندهد.

ولی کسی که منکر روز قیامت است، چون در درونش باز دارنده ای وجود ندارد، از انکار حقایق، و تجاوز به حقوق مردم در هر زمینه ای که باشد امتناع نمی کند، و چون گرگی درنده و شیطانی سرکش در میان مردم زندگی می کند، و هر لحظه با اعمال خلافش و اخلاق حیوانی اش مزاحم دیگران است.

شیخ شوشتری و قیامت

فردی که اهل دل بود، و با یاد خدا و قیامت می‌زیست برای این فقیر حکایت کرد که: روز بیست و یکم ماه رمضان در نجف اشرف از آیت بزرگ حق شیخ

(1) - زلزال 8.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 127

جعفر شوشتری که علاوه بر مهارت در فقه و اصول و آراسته بودن به قوه اجتهاد خطیبی کم‌نظیر و اثر گذار در مستمع بود دعوت شد تا در صحن مطهر امیرالمؤمنین (ع) ایراد سخن کند.

اغلب علما و فقها و اهالی نجف و مناطق اطراف نجف برای بهره‌گیری از سخنرانی مذهبی آن مرد صالح و پاك در صحن مطهر حضور یافتند.

شیخ بر عرصه منبر قرار گرفت، و برخلاف عادت همیشگی که سخنرانی را با خطبه‌ای غراء شروع می‌کرد روی به شنوندگان نمود و گفت:

ای مردم صاحب این قبر کیست؟ پاسخ دادند علی بن ابی طالب امیر المؤمنین (ع) است، فرمود: علی چگونه انسانی بود؟ گفتند انسانی جامع، کامل، پیشوای خلق، امام امت و خلیفه رسول بزرگوار اسلام است، چون از مردم نسبت به فضایل امیرمؤمنان اقرار گرفت، با فریادی آمیخته با سوز دل گفت: ای مردم به حق علی بن ابی طالب سوگند برپا شدن قیامت و وقوع محشر و رسیدگی به اعمال و پاداش و کیفر یقینی و قطعی است، و در برپا شدن آن روز هیچ شك و تردیدی وجود ندارد، سپس از منبر به زیرآمد و در کناری نشست، مردم اطراف او گرد آمدند و به او گفتند: شیخ مگر ما مؤمن به قیامت نیستیم که حتمی بودن قیامت را با سوگند به حق علی (ع) می‌خواهی به ما بقبولانی؟!

شیخ پاسخ داد اگر مؤمن به قیامت هستید چرا در معاملات خود با مردم و در رفتار و کردار و اعمال و اخلاقتان خلاف واجبات و دستورات و خواسته‌های حق عمل می‌کنید، و حقوق خانواده و جامعه و مردم را رعایت نمی‌نمائید، و خود را از

فساد و گناه حفظ نمیکنید؟ آن که به قیامت ایمان دارد و نسبت به محشر و دادگاههایش در حال یقین است در همه اطوارش با شما تفاوت دارد!!

شما اگر به حقیقت معتقد به قیامت بودید، و به محشر ایمان داشتید در فضائی از مراقبت و محاسبه نفس، و توجه دقیق به اعمال و اخلاق خود زندگی می کردید!!

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 128

شیخ انصاری و قیامت

شیخ از بزرگترین فقهای شیعه و در رأس علمای بزرگ علم اصول، و مؤسس قواعدی بسیار مهم از دانش و علمی است که در راه اجتهاد به کار گرفته می شود.

او در مقامی از علم و عمل، و بینش و بصیرت، و زهد کرامت قرار گرفت که در زمان خودش همتائی برای او نبود، و شخصیت های با ارزشی چون سیدعلی شوشتری، ملاحسین قلی همدانی، میرزای شیرازی صاحب فتوای معروف تحریم تنباکو، سیدجمال الدین اسدآبادی، شهید راه قرآن حاج شیخ فضل الله نوری برای بهره گیری از دانش سرشار او در کلاس درسش زانوی ادب به زمین می زدند.

زهد شیخ و دقت او در هزینه کردن درهم و دینار نسبت به زندگی اش شخصیش مادرش را به تکاپو انداخت، تا شاید بتواند گشایشی در زندگی به دست شیخ ایجاد کند.

روزی میرزای شیرازی را که سخت مورد توجه شیخ و از اعظم شاگردان او بود، بی خبر شیخ به خانه خواست، و از سختی معیشت، و زهد فوق العاده فرزندش، و بی اعتنائی او به مال دنیا شکایت کرد، و از خواست به مال فراوانی که به عنوان سهم امام از مناطق شیعه نشین کشورهای مختلف به دست شیخ می رسد گشایشی در زندگی ایجاد کند تا او و زن و فرزندان شیخ از مضیقه و تنگی معیشت درآیند، و از سختی روزگار و این محدودیت شدید نجات یابند.

میرزا به مادر شیخ وعده داد، که در هنگام ملاقات با شیخ این مشکل را حل کند، و آنان را از این سختی و مضیقه برهاند.

میرزای شیرازی میان نماز مغرب و عشا در صحن مطهر امیرمؤمنان در حالی که جمعیت کثیری در نماز شیخ حاضر بودند، مسئله را با شیخ در میان گذاشت، و نگرانی و ناراحتی مادر شیخ را برای شیخ بازگو کرد.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 129

شیخ به میرزا گفت: با این که مادرم از من نگران و رنجیده خاطر است ولی شما در عدالت من شك نکنید و نمازتان را با اقتدای به من به پایان برید، تا پس از نماز با مشورت با یکدیگر مسئله را حل کنیم.

پس از پایان نماز دست میرزا را گرفت و به حرم مطهر امیرمؤمنان برد، و در کنار ضریح به میرزا گفت: آنچه از پول و طلا و نقره و درهم و دینار از اطراف و اکناف ممالك به من می رسد سهمین مبارك و متعلق به امام زمان (ع) و خلاصه بیت المال است، به شرطی که شما فردای قیامت در محضر امیرمؤمنان، اضافه تر از این را که فعلاً برای زندگی هزینه می کنم مسئولیتش را به عهده بگیری و خود پاسخ گو باشی در زندگی شخصی ام هزینه کنم، تا مادر و زن و فرزندم در فراخی و گشایش قرار گیرند، میرزا پس از اندکی تأمل در پاسخ شیخ گفت: من توان و قدرت به عهده گرفتن بیش از آنچه را هزینه می کنی ندارم، خود دانی و زندگی شخصی است!! «1» یَوْمَ الدِّينِ

یوم در این آیه شریفه به معنای مطلق زمان است، نه به معنای امتداد وقت از طلوع خودشید تا غروب آن.

و دین در این آیه مبارکه به معنای حساب و پاداش است.

از رسول خدا روایت شده است:

«الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت:» «2»

(1) - زندگانی و شخصیت شیخ انصاری.

(2) - روح الجنان ج 1 ص 47.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 130

فهمیده و تیز هوش کسی است که وجود خود را «نسبت به اعمال و حالات و اخلاق و روابطش با مردم» محاسبه کند، و برای پس از مرگ بکوشد.

و نیز از آن بزرگوار نقل شده که فرموده است:

«کما تدین تدان:» 1»

همانگونه که عمل می کنید، پاداشتان می دهند.

اغلب مفسران اسلامی آیه شریفه:

«إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَاباً وَعِظَاماً إِنَّنَا لَمَدِينُونَ:» 1

خدا را که از زبان منکران نقل می کند به این صورت معنا کرده اند: آیا هنگامی که ما از دنیا رفتیم و خاک و استخوان شدیم، (حتماً زنده می شویم) و پاداشمان می دهند؟!

در هر صورت مفسران بزرگ شیعه و سنی، و محققان در آیات قرآن مجید از میان معانی مختلف دین، برای تفسیر و توضیح آیه شریفه دو معنا را انتخاب کرده اند: حساب، پاداش.

حساب را در این زمینه به معنای شمار و شمردن گرفته اند و گفته اند روز حساب روزی است که همه اعمال انسان را گرچه به اندازه وزن خردل باشد می شمارند و چیزی را فروگذار نمی کنند، و هر عملی را پس از به حساب آوردن به تناسب خودش پاداش می دهند.

قرآن مجید در این مسئله می فرماید:

وُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا:» 2

(1) - روح الجنان ج 1 ص 47.

(2) - کهف 49.

پرونده هر کسی در برابر دیدگانش نهاده می شود، پس مجرمان را می بینی که از آنچه در آن است هراسان و بیمناکند، و می گویند وای بر ما این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته است مگر آن که آن را به حساب آورده، و هر عملی را که انجام داده اند حاضر می بینند، و پروردگارت به هیچ کس ستم نخواهد کرد.

إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ هُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ مِمَّا نَسُوا الْحِسَابَ: «1»

بی تردید کسانی که از راه خدا منحرف می شوند، بخاطر این که روز حساب را از یاد برده اند عذاب سخت دارند.

دوآیه شریفه بالا ما را به این حقایق توجه می دهد:

گناهکاران از دیدن پرونده خود که صفحاتش از ثبت گناهان و عملکرد منحرفانه آنان انباشته و پر است به شدت دچار ترس و بیم می شوند، و بر ضد خود به فریاد می آیند و از این که ریز و درشت و کوچک و بزرگ گناهانشان در پرونده تاریکشان به شمار آمده و به حساب گذاشته شده غرق در شگفتی می شوند، و از آن مهم تر این که تمام اعمالشان را در عرصه گاه قیامت برابر دیدگانشان حاضر می بینند و در پایان آیه اول همه مردم را به این حقیقت توجه می دهد که مالک و صاحب آن روز که جز حضرت حق کسی نیست به احدی در مکافات و پاداش و جزاء و عقاب ستم روا نمی دارد، بلکه حضرت او نسبت به پرونده هر کسی گرچه همه عمرش مجرم و منکر و متجاوز و ظالم بود به عدالت و انصاف حکم خواهد کرد.

(1) - ص 26.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 132

و در آیه دوم انحراف از صراط مستقیم و آلوده شدن به گمراهی و ضلالت، و دست زدن به هر نوع جنایت و معصیت که محصول تلخ گمراهی است را نتیجه فراموشی و از یاد بردن روز حساب می داند.

اما معنای دیگر دین در این مورد جزاء و پاداش است، و آیه شریفه می خواهد بگوید: فقط او مالک و صاحب روز پاداش است. و بر اساس بصیرت و علم و آگاهی و دانائی اش نسبت به همه عملکردهای انسان و این که در اعمالش چه قصد

و نیتی را منظور داشته به او جزا و پاداش می‌دهد، و در این پاداش دهی جز به عدل و انصاف و فضل و احسان رفتار نمی‌کند.

فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَا لَهُمْ جَهَنَّمَ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ: «1»

از منافقان روی برگردانید و با آنان معاشرت و هم‌زیستی نداشته باشید زیرا آلوده و پلیدند، و جایگاهشان دوزخ است در حالی که این جزاء و کیفر به خاطر خیانت‌هایی است که همواره مرتکب می‌شدند.

قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا: «2»

خدا به ابلیس فرمود از حریم پاك من و عرصه‌گاه ویژه اهل کرامت برو که از فرزندان آدم هر کس تو را پیروی کند مقیتان دوزخ جزاء و کیفرتان خواهد بود، کیفری سخت و کامل.

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ: «3»

(1) - توبه 95.

(2) - اسراء 63.

(3) - زمر 34.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 133

برای پرهیزکاران نزد پروردگارشان آنچه بخواهند فراهم است این است پاداش و جزاء نیکوکاران.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: «1»

آنان که در راه خدا استقامت ورزیدند اهل بهشت‌اند و در آن جاودانه‌اند، در حالی که این پاداش به خاطر اعمال نیکی است که همواره انجام می‌دادند.

قرآن در آیات یاد شده به این نکته بسیار مهم و با ارزش توجه می‌دهد که روز جزا عاصیان و سرکشان، مجرمان و طاغیان، کافران و منافقان به خاطر انحراف درونشان و اعمالی که بر اساس آن انحراف مرتکب می‌شدند به کیفر می‌رسند و کیفرشان دوزخ است، و مطیعان و نیکوکاران، و شایستگان و پرهیزکاران به خاطر عقیده پاک و ایمانشان و اعمالی که بر اساس آن عقیده و ایمان انجام می‌دادند به پاداش دست می‌یابند و پاداششان بهشت است.

چرا جهان دیگر؟

پهن دشت هستی و همه عناصر و موجوداتش از کوچک‌ترین آنها که با قوی‌ترین ابزار قابل دیدن نیست و بزرگ‌ترینش که از دسترس دانش بشر بیرون است يك پارچه نشان می‌دهند که بر پایه عدالت برپایند:

«بالعدل قامت السماوات و الارض.»

آسمانها و زمین به عدالت برپاست.

عدالتی که آسمانها و زمین بر آن استوار است شعاعی از عدالت بی‌نهایت خالق و صاحب جهان حضرت حق است، و عدالت او اقتضاء ضروری دارد که

(1) - احقاف 14.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 134

مطیعان و نیکوکاران را براساس اعمال شایسته و پاکشان پاداش دهد، و بدکاران و سرکشان را بر پایه کردارهای ناپسندشان کیفر دهد.

ولی چون این جهان گنجایش مزد نیکان و کیفر بدکاران را ندارد، زیرا از هر جهت محدود است، و علاوه بر آن اراده حق تعلق گرفته که این دنیا فقط محل عمل و کوشش باشد، ضرورتاً برپا شدن جهانی دیگر را اقتضا داشت که در آن هر نیکوکاری به پاداشش برسد و هر بدکاری کیفرش را ببیند.

انسان که بخاطر محدودیت محل زندگی اش و نیز محدودیت قدرت عناصر، عمری کوتاه دارد به همه آن عمر را مکلف به تحصیل معرفت و ایمان و انجام عبادت خدا و خدمت به خلق است عرصه‌ای در این دنیا برای دریافت پاداش وجود ندارد، و آن که عمر کوتاهش را روی گردان از تکالیف الهی و انسانی است، و جبهه تواضع به خاک عبودیت نمی‌ساید، و در مقام خدمت به خلق بر نمی‌آید تا عمرش به پایان می‌رسد، به میدانی برای دریافت کیفر زشتی‌هایش و بدی‌هایش دست نمی‌یابد.

در ضمن برخی از نیکی‌ها که گاهی برترین و با ارزش‌ترین نیکی‌هاست در حالی انجام می‌گیرد که مساوی با خاموش شدن چراغ عمر است و بلکه سبب قطع عمر است، مانند شهادت در راه حق که عملی فوق آن وجود ندارد، اگر بخواهند پاداش شهید را که در اوج تلاش برای حفظ حق بوده و جانش را که گرانبهاترین گوهر وجودش بوده نثار کرده در این دنیا بپردازند در حالی که شهید در دنیا نیست، جای پرداخت ندارد، و مجرم تبه‌کاری که هزاران نفر یا میلیون‌ها نفر را بر اساس هوا و هوس و کبر و غرورش قتل عام کرده، و شهرها و کشورهای زیادی را تبدیل به ویرانه نموده و سپس عمر کوتاهش به سر رسیده و مرده چنانچه بخواهند او را در این دنیا به کیفر جنایاتش برسانند چگونه برسانند

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 135

در حالی که در دنیا نیست، و بر فرض اگر در دنیا بود به خاطر قتل عام میلیون‌ها نفر سخت‌ترین کیفری که برای او مقرر می‌داشتند اعدام در حال خفت و خواری بود، ولی اعدام او کیفر کشتن يك نفر بود، بقیه خون‌های ریخته شده مسلماً بدون کیفر می‌ماند و اینجاست که باید گفت اگر نیکان به ویژه شهیدان راه حق بی‌پاداش بمانند، و مجرم‌ها به ویژه مجرم‌ها حرفه‌ای که دنیا را به آتش کشیدند و میلیون‌ها نفر را کشتند، و باقی ماندگان را آواره کردند بی‌کیفر بمانند قطعاً خلاف عدالت خواهد بود، عدالتی که بر هر هستی احاطه دارد و سرچشمه‌اش خداست، و این خلاف در عالم هستی و از سوی خدا حتی به صورت ذره‌ای بسیار ناچیز تحقق نخواهد پذیرفت.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ ...: «1»

بی‌تردید خدا هم وزن ذره‌ای به احدی ستم روا نمی‌دارد.

اگر از سوی حضرت حق انتقام میلیون‌ها مظلوم از ظالم گرفته نشود، یقیناً به مظلومان ظلم شده، و خدا هرگز به کسی ظلم نمی‌کند.

وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ: «2»

و یقیناً خدا به هیچ صورت به بندگان ستم کار نیست.

وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيْلًا: «3»

مردم به اندازه رشته‌میان هسته خرما (که رشته‌ای بسیار نازک و به زحمت قابل دیدن است) مورد ستم قرار نمی‌گیرند.

(1) - نساء 40.

(2) - آل عمران 182.

(3) - نساء 49.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 136

وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيْرًا: «1»

مردم به اندازه گودی پشت هسته خرما مورد ستم واقع نمی‌شوند.

نتیجه این آیات و کاوش عقل در نظام هستی، و مراجعه به فطرت و وجدان به این صورت رخ می‌نماید:

1- دنیا فقط جای تکلیف و عمل و حرکت و کوشش است.

2- حرکت‌ها و کوشش‌های درست و تکلیف و عمل شایسته چون به فرمان خدا انجام گرفته است و خدا از به بیگاری گرفتن به سختی نفرت دارد، و بیگاری نوعی ستم و ظلم است، و خدا ستمکار نیست پس هر حرکت مثبت و کوشش شایسته‌ای ضرورتاً دارای پاداش است.

3- روی گردانیدن از تکالیف الهی و انسانی، و سرکشی و طغیان، و تجاوز و معصیت و پامال کردن حق خدا و خلق چون انحراف و ستمکاری به خود و دیگران است، و خروج از حدود انسانیت می‌باشد، و حرکتی بر خلاف نظام هستی

و همه نعمت‌هاست و خلاصه بدمستی و حیوانیت و درندگی است، و اگر عذابی از پی نداشته باشد ظلمی از سوی خدا به مظلومان است و خدا به هیچ عنوان ستمکار نیست ضرورتاً دارای کیفر و عذاب و جریمه است.

4- از آنجا که عمر انسان در این دنیا بسیار محدود و کوتاه، و ظرف تکلیف و مسئولیت است و این تکلیف و مسئولیت تا پایان عمر بر عهده انسان است، و زمینه‌ای برای پاداش یا کیفر در ظرف عمر قرار داده نشده ضرورتاً جهانی دیگر می‌باید که باید آن جهان جای برداشت کشت و زراعت و رسیدن به نتیجه محصول باشد و حضرت حق بر اساس عدالتش آن جهان را به عنوان روز جزاء و زمان پاداش و حساب برپا می‌کند و هر مؤمن و مطیعی را به پاداش اعمالش، و هر مجرمی و متجاوزی را به کیفرش می‌رساند.

(1) - نساء 124.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 137

5- از آنجا که هر انسان مؤمنی بر اساس نیتش عزمش بر این جزم است که تا هر زمان زنده بماند به بندگی اش نسبت به حق و خدمتش نسبت به خلق ادامه دهد باید بر پایه آن نیت، پاداش ابدی باشد، و هر بدکار کافری بر مبنای نیتش عزمش بر این جزم است که تا هر زمان زنده باشد به کفر و بدکاری اش ادامه دهد، باید بر اساس آن نیت کیفرش ابدی باشد. «1» و این دنیا عمرش محدود است و روزی به پایان می‌رسد و گنجایش عمر ابد را برای هیچ کس ندارد و اگر هم داشته باشد ظرف عمر ظرف تکلیف است نه پاداش، باید جهانی برپا شود که خوبان به پاداش ابدی و بدکاران به کیفر دائمی برسند، و آن جهان به اراده حق و به خاطر تجلی عدالت و احسان و انتقام و کیفر یقیناً برپا خواهد شد.

إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِيُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ: «2»

بی‌تردید قیامت که می‌خواهم زمان برپا شدنش را پنهان بدارم آمدنی است تا هر کس را برابر تلاش و کوششی که می‌کند پاداش دهند.

6- بر فرض که دنیا را هم چنانکه جای انجام تکلیف و مسئولیت است جای پاداش و کیفر هم قرار می‌دادند، عملی چون شهادت و نثار جان در راه حق که شهید را از دنیا خارج می‌کند، و عملی چون قتل عام میلیون‌ها نفر که گاهی به

دست یا به فرمان يك نفر انجام می گیرد و عامل یا مسبب یا اعدام می شود یا می میرد و در این صورت امکان انتقام مظلومان از او وجود ندارد پاداش و کیفرش چه خواهد شد؟! پس جهانی دیگر لازم است که گنجایش پاداش اینگونه

(1) - کافی ج 2، ص 85، گفتار حضرت صادق*.

(2) - طه 15.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 138

اعمال و کیفر آن گونه ستمها را داشته باشد و نهایتاً شهید به مزد شهادتش و جانی به کیفر جنایتش برسد.

ما یقین داریم و می بینیم که پیامبران خدا و امامان و شهیدان و پاکان تا لحظه آخر عمر در گردونه عمل و انجام مسئولیت بودند، و هیچ پاداشی در این دنیا دریافت نکردند، و بدکاران و تبهکاران تاریخ چون نرونها و آتیلها و امویها و عباسیها و شاهان ستمگر و هیتلرها و بمباران کننده هروشیما و ناکازاکی و صدامها که به قتل عام میلیونها نفر دست زدند یا فرمان دادند به مرگ طبیعی مردند، یا اعدام شدند که اعدامشان قصاص خون يك نفر بود، یا چون هیتلر دست به خودکشی زدند و هرگز کیفر جنایات خود را ندیدند، و بی تردید نمی توان عقل و فطرت و وجدان را به این که پس از این جهان که جهان تکلیف است جهانی دیگر که جهان پاداش و کیفر است به وجود نیاید قانع کرد.

جهان آخرت که جهان جزا و پاداش است و مالک و صاحب و همه کاره آن خداست جهانی است که برپا شدنش را به طور قطع حضرت حق در همه کتابهای آسمانی خبر داده، و صدوبیست و چهار هزار پیامبر امتها را به ایمان به آن دعوت کرده اند، و امامان معصوم و اهل بیت پیامبر به بسیاری از جزئیات آن اشاره داشته اند، و اولیاء الهی و بندگان مؤمن حق زندگی و اعمال و اطوار و روش و منش خود را بر پایه اعتقاد به آن بنا گذاشتند و هر روز و هر ساعت و هر لحظه و هر عمل و حرکت خویش را به خاطر دادگاههای آن روز و حساب و کتاب آن زمان، و پاداش و کیفری که در آن وجود دارد به محاسبه کشیدند.

از رسول خدا روایت شده است:

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 139

«الکیس الکیسین من حاسب نفسه و عمل لما بعد الموت، وان احمق الحمقاء من اتبع نفسه هواه وتمنی علی الله تعالی الامانی:» «1»

تیزهوش‌ترین تیزهوشان کسی است که وجودش را به محاسبه بکشد، و برای پس از مرگ وظائف و تکالیفش را انجام دهد، و یقیناً نادان‌ترین نادانان کسی است که وجودش پیرو هوا و هوس باشد، و بر خدا آرزوهای باطل و بیجا داشته باشد، «به این معنا که از خدا با نداشتن ایمان و عمل توقع و آرزوی پاداش و دخول در بهشت کند!»

و در روایتی دیگر از حضرت نقل شده است:

«حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و زنوها قبل ان توزنوا:» «2»

خود را به حساب بکشید، پیش از آن که به حسابتان برسند، و کردار و اعمال و حالات خویش را با آیات قرآن و حلال و حرام حق میزان کنید، پیش از آن که شما را در قیامت به میزان بکشند.

مردی به امیرالمؤمنین (ع) گفت: انسان وجود خود را چگونه محاسبه کند؟

فرمود: هرگاه برایش بامدادی، سپس شامگاه فرا رسد به خود مراجعه کند و بگوید: ای وجود من به راستی این روز بر تو گذشت، و هرگز به سوی تو باز نمی‌گردد، و خدای تعالی درباره‌اش تو را بازخواست نماید که آن را در چه کاری سپری کردی، و در آن چه عملی انجام دادی، آیا خدا را در آن بیاد آوردی، یا او را ستودی، آیا حاجت‌های مؤمنی را برآوردی، آیا گرفتاری و بلا را از او برطرف نمودی، آیا هنگامی که از تو غایب بود آبروی او را در اهل و اولادش حفظ کردی، آیا پس از مرگ او احترامش را در باقی ماندگانش رعایت نمودی، آیا از غیبت برادر مؤمن صرف نظر کردی، آیا مسلمانی را یاری دادی در هر صورت در آن روز سپری شده چه کردی؟

(1) - تفسیر صافی، چ‌جدید، ج 1، ص 84.

(2) - تفسیر صافی، چ‌جدید، ج 1، ص 84.

اندیشه کند تا آنچه در پنهان وجود اوست به یادش آید، پس اگر به یادش آید که از او خیری سر زده به حمد و ستایش خدای عزوجل پردازد و به توفیقش او را به عظمت و بزرگی یاد کند، و هرگاه گناه و تقصیری به یادش آید ذات حق را به ترك تکرارش استغفار نماید و با امور زیر آن را از صفحه وجودش بزدايد.

[تجدید صلوات بر محمد و آل پاک او، پیشنهاد بیعت واقعی با امیرالمؤمنین و وفاداری به آن به وجود خویش، تکرار درخواست دوری از رحمت خدا برای دشمنان و بدخواهان او و بازدارندگان از حقوقش]

چون چنین کند خدای عزوجل گوید، با موالات و دوستیت با اولیاء و دوستان من، و عداوت و دشمنیات با دشمنانم، در چیزی از گناهان با تو مناقشه نکنم. «1»

(1) - تفسیر فاتحه علامه امینی 136.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 141

تفسیر آیه 5

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

فقط تو را عبادت و بندگی می کنیم، و تنها از تو یاری و کمک می طلبیم.

شرح و توضیح

لغت عبد به معنای پرستش و فرمانبرداری است، بنابراین هر انسانی از هر کس چه این که حق باشد یا باطل فرمان برد و خواسته هایش را آویزه گوش کند تا به اجرا بگذارد، او را عبادت و بندگی کرده، و در مقام پرستش او برآمده است.

1- اهل معرفت و بصیرت، و بینش و دانش که از پی تعقل و اندیشه در پهن دشت هستی، و دقت در آیات کتاب‌های آسمانی به ویژه قرآن، و توجه به معارف استوار و محکمی که از پیامبران الهی و امامان بر حق در دسترس است جز خدا که خالق همه آفریده‌ها و مالک و مربی همه موجودات است معبودی را به عنوان معبود حق نپذیرفتند و نمی‌پذیرند و فقط فرمان‌ها و اوامر و دستورات آن وجود مبارک را با جان و دل اطاعت کردند و می‌کنند، عبد واقعی و بنده حقیقی هستند و عبارت و بندگی و پرستش آنان صحیح و درست و بر حق است، و بر اساس شناخت دقیق و روشنشان از پروردگار تن به این بندگی داده، و اطاعت و فرمانبرداری از غیر او را از تمام زوایای حیات و زندگی شان نفی می‌کنند، و هر معبودی غیر او را طاغوت و بت می‌دانند و در هر نمازی به راستی و درستی به محضر حضرت معبود اعلام می‌دارند **نَعْبُدُ ۱»** فقط تو را عبادت می‌کنیم و از حضرت تو فرمان می‌بریم و این عبادت و فرمانداری را تا پایان عمر ادامه می‌دهیم.

(1) - فعل مضارع نعبد دلالت بر استمرار و دوام دارد.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 142

بندگی و عبادت حق عامل تحقق استعدادهای معنوی و روحی، و رشد و تربیت صحیح و واقعی، و سبب ظهور طهارت و پاکی در ظاهر و باطن انسان، و مایه به دست آوردن رضایت و خوشنودی حق و رسیدن به بهشت آخرت و پاداش‌های عظیم است.

2- اهل غفلت و بی‌خبری، و آنان که نخواستند از راه مطالعه در آفرینش، و دقت در آثار هستی، و توجه به وحی و معارف الهیه که از پیامبران و امامان برای هدایت انسان به جای مانده راه به خدا پیدا کنند و حضرت او را به عنوان معبود حق انتخاب نمایند، ضرورتاً دچار معبود یا معبودهای باطل شده، و تن به بندگی و بردگی و اطاعت از طاغوت‌ها داده، و بر این اساس شکل دهنده مایه‌های باطنشان و اعمال و اخلاقتان فرهنگ‌های منحط طاغوتی و شهوات و هوا و هوسشان و ثروت و مال و منال دنیا شده، و روی این حساب استعدادهای روحی و معنوی خود را کشته، و از تربیت صحیح و درست، و رشد و کمال انسانی و رسیدن به حقایق محروم شده، و دست شیاطین و طاغوت‌های غارت‌گر را برای غارت سرمایه‌های الهی و انسانی خود بازگذاشته، و زمینه نفرت حق را نسبت به خود فراهم نموده، و بهشت آخرت و

رضایت الهی را از دست داده و نهایتاً از چهار چوب انسانیت در آمده و به قول قرآن مجید به الجن زار فسق و فجور و جرم و گناه و ستم و تجاوزگری در افتاده‌اند.

از حضرت صادق (ع) روایت است:

«... لیس العبادة هی السجود و لا الركوع، انما هی طاعة الرجال، من اطاع مخلوق فی معصية الخالق فقد عبده:» «1»

(1) - بحار ج 72، ص 94، تفسیر قمی، ص 415.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 143

عبادت و بندگی سجود و رکوع نیست، حقیقت بندگی طاعت و فرمانبرداری است، کسی که مخلوقی را در معصیت پروردگار اطاعت کند، بی‌تردید او را بندگی و عبادت کرده است.

ابوبصیر از حضرت صادق معنای واقعی آیه شریفه:

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ: «1»

یهود و نصاری علما و راهبان خود را در برابر خدا رب و پروردگار خود انتخاب کردند.

پرسید؟ حضرت فرمود:

«اما والله ما دعوهم الى عبادة انفسهم ولودعوهم الى عبادة انفسهم ولكن احلوا لهم حراما وحرموا عليهم حلالا فعبدوهم من حيث لا يشعرون:» «2»

به خدا سوگند علما و راهبان، ملت یهود و نصاری را به این که آنان را به صورت ظاهر بندگی و عبادت کنند دعوت نکردند، اگر آنان را به پرستش ظاهری دعوت می‌کردند قطعاً دعوتشان را پاسخ نمی‌گفتند، ولی حرام خدا را در میان آن دو ملت حلال کردند، و حلال خدا را حرام نمودند، و آنان هم بدون دقت و تحقیق از آنان اطاعت کردند، پس براساس بی‌شعوری و درک حقیقت علما و راهبان خود را بندگی کردند.

امام ششم می فرماید:

«من اطاع رجلاً فی معصیة فقد عبده:» «3»

(1) - توبه 31.

(2) - کافی ج 2، ص 398.

(3) - میزان الحکمة ج 3، ص 1801.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 144

کسی که انسانی را در معصیت و گناهی اطاعت کند بی تردید او را عبادت و بندگی نموده است.

از حضرت باقر (ع) روایت است:

«من اصغى الى ناطق فقد عبده، فان كان الناطق يؤدى عن الله عزوجل فقد عبدا لله وان كان الناطق يؤدى عن الشيطان فقد عبدا شيطان:»

کسی که به گوینده ای گوش فرا دهد، بی شک او را عبادت کرده است، پس اگر گوینده سخنش را از جانب خدا به شنونده برساند، شنونده با گوش دادن به سخن او خدا را عبادت و بندگی نموده است، و اگر گوینده کلامش را از سوی شیطان به شنونده برساند، شنونده با عمل به کلام او شیطان را عبادت کرده است.

امیرالمؤمنین (ع) فرموده است:

«من عبدا الدنيا وآثرها على الآخرة استوخم العاقبة:» «1»

کسی که دنیا را بندگی کند و آن را بر آخرت ترجیح دهد، عاقبت و فرجام نیکی را نیافته است.

و نیز آن حضرت فرمود:

«العبيد ثلاثة: عبد رق، وعبد شهوة، وعبد طمع.» «2»

بندگان سه بنده‌اند: بنده‌ای که زر خریده است، و بنده شهوت، و بنده آز و طمع.

و پیامبر اسلام در روایت بسیار مهمی فرمود:

(1) - میزان الحکمة ج 3، ص 1800-1801.

(2) - میزان الحکمة ج 3، ص 1800-1801.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 145

«ملعون ملعون من عبد الدينار والدرهم.» «1»

از رحمت خدا مطرود است، از پیشگاه لطف حضرت رب مردود است، کسی که طلا و نقره را بندگی کند.

بنابراین هر کس غیر خدا را عبادت کند، همه سرمایه‌های وجود خود را از دست می‌دهد و نهایتاً به پوچی و پوکی می‌رسد، و دچار خزی دنیا و عذاب آخرت می‌شود، و هر کس مالک و صاحب هستی و پرورش دهنده موجودات و رحمت بی‌نهایت و صاحب اختیار روز پاداش را عبادت کند، ارزش‌های الهی و انسانی از افق وجودش طلوع می‌کند، و مایه‌های وجودی‌اش ثمرات و محصولات عظیم می‌دهد، و آبرومند دنیا و آخرت می‌شود، و در صف شایستگان قرار می‌گیرد، و به خوشنودی حق و زندگی پاک و پاکیزه و امنیت درون و عاقبتی نیکو دست می‌یابد.

البته این عبادت و بندگی واجب است صحیح و درست، و برابر قواعد شرع و با نیتی خالص انجام گیرد، تا انسان به ثمرات لازم و حقایقی که در ذات عبادات قرار داده شده برسد.

از حضرت عسگری (ع) روایت شده است که حضرت حق در جمله نورانی **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** در حقیقت به بندگان این گونه تعلیم می‌دهد:

«قولوا يا ايها الخلق المنعم عليهم اياك نعبد ايتها المنعم علينا، نطيعك مخلصين موحدين مع التذلل و الخضوع بلا رياء و سمعة:» «2»

(1) - خصال 132.

(2) - تفسیر صافی ج 1، ص 84.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 146

ای انسان هائی که به شما هرگونه نعمت مادی و معنوی داده شده بگوئید ای نعمت دهنده بر ما، فقط و فقط تو را اطاعت می کنیم اطاعتی مخلصانه و آمیخته به توحید و همراه نفی هرگونه شرک، اطاعتی خاکسارانه و فروتنانه بدون این که ریا و قصد شهرت در آن راه یابد.

اهل سنت از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند که معنای **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** این است:

«لا نريد منك غيرك، لا نعبدك بالعرض والبدل كما يعبدك الجاهلون بك المغبون عنك:» «1»

ما از تو غیر تو را نمی خواهیم، تو را در برابر مزد و پاداش بندگی نمی کنیم، آنگونه که جاهلان نسبت به حضرتت، و غایبان از حضورت تو را عبادت می کنند.

یادآوری عبادت و بندگی انسان به پیشگاه حضرت حق پس از آیات سه گانه ای که الوهیت و ربوبیت و رحمانیت و رحیمیت و مالکیت مطلق او را بر هستی بیان می کند، نشان دهنده این حقیقت است که چون وجود مقدس باری تعالی دارای این صفات است پس بندگی و اطاعت و فرمانبرداری از او لازم و ضروری است، و به عبارت دیگر با این صفات فقط او شایسته پرستش و عبادت است، و بر انسان هم سزاوار است که جز به خاک پیشگاه او سر عبادت نساید و پیشانی بندگی بر زمین نگذارد.

پیش افتادن ضمیر بارز منفصل ایا همراه با کاف خطاب بیانگر انحصار مالکیت خدا بر بندگان، و انحصار عبودیت و بندگی نسبت به حضرت اوست، و این که انسان با همه وجود و همه شئونش فقط مملوک خداست، و بر این مملوک که

(1) - صافی ج 1، ص 84.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 147

همه وجود و شئونش از خداست واجب است تنها مطیع و فرمانبر مالک واقعی خود باشد، و کمر عبادت در برابر او خم کند، و حرام است وجود و شئونش را در تصرف غیر حق بگذارد، و به بندگی و اطاعت غیر او درآید، و شایسته است عبادت انسان که ذاتاً مملوک خدا است برای مالک واقعی و حقیقی اش متواضعانه و خاکسارانه و به دور از کبر و تکبر و خودبینی و فخر فروشی و در کمال اخلاص انجام گیرد، و عابد در عبادتش به احدی جز معبود بر حقش التفات و توجه نداشته باشد.

بازگشت از سه آیه شریفه اول سوره حمد که از نظر ادبی در پرده غیب و غیبت است به آیه‌ای که با ضمیر ایاک از نظر ادبی در عرصه حضور است تعلیم به این حقیقت است که مالک هستی که فعلاً عبادت و بندگی را به حضرتش اعلام می‌داری، مالکی است که نسبت به همه موجودات و ظاهر و باطنشان و همه شئون و اطوارشان حضور مطلق دارد، بر تو لازم است که در حال عبادت و غیر عبادت حضور حضرتش را لحاظ کنی و خود را نیز با همه وجودت در محضر او حاضر بدانی، و از عبادتی که آلوده به غفلت، و غیبت از حضور اوست پرهیزی و چیزی و کسی را در بندگی او شریک نسازی.

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا.» «1»

پس کسی که دیدار [مقام قرب و پاداش] پروردگارش را امید دارد، نهایتاً باید کار شایسته انجام دهد، و هیچ کس را در عبادت و پرستش پروردگارش شریک نکند.

(1) - کهف 110.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 148

تعبیر نعبد که معنای جمعی دارد «می پرستیم» می خواهد به انسان بگوید در این عبادت ویژه و بندگی خاص، از توجه به شخصیت فردی خود که در آن احساس استقلال و خود دیدن می کنی لزوماً بیرون آی و خویشتن خود را در گروه عبادت کنندگان عالم هستی در آور که در میان آنان خود را به صورت قطره هم نخواهی دید، و آنجاست که کمال خضوع و خشوع و خاکساری و انکسار از افق بندگیت طلوع می کند، و به کمال اخلاص در عبادت و حضور در محضر مالک آفرینش خواهی رسید و حجاب منیت و انانیت میان تو که مملوک حقیقی هستی و مالک مخلوقات و رب جهانها و جهانیان که ملکیتش نسبت به همه موجودات ذاتی است برداشته می شود، و حضور او را نسبت به خود و حضور خود را نسبت به او حس خواهی کرد.

آری بازگشت از جملات غایبانه به حمله خطابیّه ایاك نعبد گویای این معناست که میان مالک واقعی هستی و مملوکش جز حجاب سرزمین نفس و خودیت و منیت وجود ندارد، و هنگامی که محبوب به مالکیت حضرت مالک در آیه رَبِّ الْعَالَمِينَ و رحمانیت و رحیمیت بی نهایت او و این که فقط وجود مقدس حضرتش صاحب اختیار و مالک روز پاداش است با کمک قلب و عقلش آگاه شد، یقیناً از وادی این حجاب خطرناک عبور می کند، و از منیت و خود دیدن و انانیت و خود خواستن خارج می شود و به فضای نورانی مشاهده جمال مالک وارد می شود، و حضور او را در ظاهر و باطن خود و حضور خود را در پیشگاه حضرتش می یابد، و این سیر و سفر روحانی و معنوی، و انجام چنین عبادتی خالصانه و فروتنانه و خاکسارانه، و رسیدن به فیض حضور حضرت محبوب جز با یاری او ابداً میسر نیست، لذا عبد همراه با همه عابدان با توجهی خاص و فریادی سوزناک و برخاسته از قلب می گوید: **وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ**: ای

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 149

مالک هستی فقط از تو یاری و کمک می خواهم، چون غیر تو هر که هست و هر چه هست مملوک و فقیر و تهی دست است و با همه وجودش نیازمند به حضرت توست و بر این اساس قدرت یاری دادن به من را برای سیر در این سفر ملکوتی و رسیدن به مقصود که لقاء حضرت توست ندارد.

یقیناً اگر کمک و یاری خدای مهربان نباشد، برای انسان توان انجام عبادتی که مورد نظر او باشد میسر نخواهد شد، و از هجوم فرهنگ شیاطین و وسوسه خناسان، و ضربه هائی که متوجه مصالح دین و دنیا و آخرت اوست در امان نخواهد بود.

یاری و نصرت حق سبب شد که حضرت آدم کلمات را از پیشگاه پروردگارش دریافت کند، و با تکیه بر آن کلمات و تحقق و مفاهیم و معانی اش در مشاعر و قلب و جانش به توبه قابل پذیرش موفق شود و مقامات از دست رفته پس از هبوطش را به دست آورد. «1» یاری و نصرت حق سبب شد که نوح با نفرات اندکش از ستم و بیداد ملتی کافر و لجباز و متعصب و فاجر و بدکار نجات یابد و پس از آن عمری با آرامش و امنیت به تبلیغ دین و تربیت مردم و بندگی و عبادت بپردازد. «2» یاری و نصرت حق سبب شد که دشمنان ابراهیم که کافرانی بدطینت، و بدکارانی آلوده به رذالت بودند، تا جایی که فتوای کشتن ابراهیم را صادر کردند، و آتشی فراوان و مهیب برای سوزاندن او فراهم آوردند، نیرنگشان نقش بر آب

(1) - بقره 37.

(2) - انبیاء 77.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 150

شود، و به پستی و ذلت و خواری و شکست دچار گردند و آن انسان ملکوتی باری همیشه در سایه لطف خدا از شر آنان آسوده شود. «1» یاری و نصرت حق سبب شد که موسی و هارون و مطیعان آن دو بزرگوار از اندوه بزرگ، و از چنگال ظالمانه فرعون و فرعونیان نجات یابند، و ستمگران در آب نیل غرق شوند و به عمر پر گناه و فسادشان خاتمه داده شود. «2» یاری و نصرت حق سبب شد که حضرت لوط و اهلش از شر قومی که در فساد و تباهی از بدترین اقوام روزگار بودند، و دست به گناهانی می زدند که پیش از آنان سابقه نداشت نجات یابد و پس از آن عمری را به تبلیغ دین و عبادت سپری نماید. «3» یاری و نصرت حق سبب شد که حضرت یونس از میان شکم ماهی که احدی از جهانیان به آن دسترسی نداشت نجات یابد، و اگر یاری پروردگار مهربان نبود تا قیامت در آن زندان سیار گرفتار بود و همه راههای نجات بر او بسته می ماند. «4» یاری و نصرت حق سبب شد که پیامبر اسلام با نفرات اندکش در برابر دشمنان لوح با نفرات فراوان و بسیارشان پیروز شود، و پرچم توحید را برافرازد، و دین خدا را در برابر حوادث روزگار بیمه کند. «5»

(1) - صفات 98.

(2) - صفات 115.

(3) - صفات 134.

(4) - صفات 142 - 144.

(5) - آل عمران 123 - توبه 25.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 151

یاری و نصرت حق نسبت به همه پیامبران و مؤمنان امری یقینی و مسلم است و این پیامبران و مؤمنان هستند که در دنیا و آخرت با یاری و نصرت حق بر هر چه ضد آنان است پیروزند. «1» مردم اگر با آراسته شدن به ایمان و رعایت تقوا، و انجام عمل صالح، و تولا و تبرأ، و امر به معروف و نهی از منکر، و جهاد در راه خدا به نصرت حق برخیزند، بی تردید یاری خدا به آنان می رسد و پروردگار مهربان قدم‌هایشان را در صراط مستقیم استوار می داد.

إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ.

قرآن مجید به این حقیقت هشدار می دهد که یاری و نصرت جز از سوی خدا به کسی نمی رسد، اوست که باید قلوب را متوجه انسان نماید، و ابزار و وسایل نصرت را فراهم کند تا انسان در تمام میدان‌های مبارزه ظاهری و نهانی پیروز شود.

«وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ:» «2»

و یاری و نصرت جز از سوی خدای توانای شکست ناپذیر و حکیم نیست.

خدای مهربان نصرت رسانیدن به مؤمنان و یاری آنان را بر خود حتم و لازم فرموده، چنان که در قرآن مجید می فرماید:

«وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ:»

و یاری مؤمنان حق لازم بر عهده ماست.

با توجه به این آیات، و تحقق نصرت و یاری خدا نسبت به پیامبران و مؤمنان در هر عصر و زمانی، لازم است نمازگزار بدون هیچ شائبه‌ای و با خلوص و یقین و امید قطعی پیشگاه حضرت رب العزه بگوید:

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ.

(1) - محمد 7.

(2) - آل عمران 126.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 152

محققان از اهل بصیرت، و دانایان حوزه طریقت، و واصلان به حریم حقیقت گویند:

عبادت آن است که دل به آثار معرفت حق سبحانه مشغول باشد، و روح به انوار مشاهده، و تن به لوازم خدمت وی، و زبان به شکرگزاری نعمت او، رضا به قضایش نشانه بندگی است، شکیبائی بر بلایش علامت دل زندگی. «1» عزیزی گفته: گفتن این کلمات آسان است ولی متحقق شدن به معانی آن کار مردان است، به هنگام نماز از دعوی دروغی که در ایاك نعبد می‌کنی شرم دار، نمازگزار با خدای راز می‌گوید، اهل راز کسی است که در هیچ زمان خلاف فرمان صاحب راز نکند، و پاسبان افعال و اقوال خود باشد، از سر غفلت به جایگاه نماز در آمدن و به طریق عادت در نماز ایستادن و به هزار اندیشه باطل و خیال واهی مشغول بودن بتکده هوای نفسانی و وسوسه‌های شیطانی را قبله پرستش ساختن و ایاك نعبد بر زبان راندن، و طرح ملازمت سلطان و حاکم و امیر و وزیر و ثروتمند انداختن و از اینان که خود از همه تهیدست‌ترند یاری خواستن و اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ خواندن و با این همه خود را از اهل نماز و محرم راز دانستن، زهی تصور باطل، زهی خیال محال. «2» ابوالفتح رازی فرموده: بدان که عبادت اسمی است شامل افعال قلوب و افعال جوارح: اما افعال قلوب به این است که به دل خاضع و خاشع باشد و در عبادت جز معبود را قصد نکند، و نیتش را خالص نماید و از هر نوع شائبه دور دارد، و افعال اعضا و جوارح آن است که بر وجه مشروع و برابر فرمان حق

(1) - تفسیر فاتحة الكتاب 135.

(2) - تفسیر فاتحة الكتاب 139.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 153

انجام دهد، و به این نکته توجه داشته باشد که ترك محرمات و گناهان از مصادیق حقیقی عبادت است چنان که از رسول اسلام روایت شده به ابوذر فرمود:

«كن ورعا تكن عبد الناس»

پاك دامن و پارسا باش، تا عابدترین مردم باشی در هر صورت بنده واقعی و عبد حقیقی کسی است که خواسته مولایش را بر خواسته خود ترجیح دهد، و در همه لحظات گوش به فرمان معبود باشد، و از فرمانهای محبوبش سر نییچد، و در همه حالات از حضرت یار کمک و نصرت خواهد.

گویند: یکی از شایستگان به بازار رفت تا غلامی بخرد، غلامی را نزدش آوردند گفت: ای غلام چه نام داری؟ گفت: فلان، گفت: کارت چیست؟ گفت: فلان، گفت: این را نخواهم دیگری بیار، غلامی دیگر آوردند گفت: غلام نامت چیست؟ گفت: آنچه مرا به آن خوانی، گفت: چه می خوری، گفت: آنچه توام عنایت کنی، گفت: چه پوشی گفت: آنچه توام پوشانی، گفت: چه انجام دهی گفت: آنچه توام فرمائی گفت: چه اختیار کنی؟ گفت: من بنده ام بنده را نسبت به اختیار چه کار؟ خریدار گفت: این بنده راستین است و او را خرید. «1» پیامبران الهی و امامان معصوم به بندگی و عبودیت نسبت به حق افتخار می کردند، و در موقعیت های مختلف این مایه افتخار را اعلام می داشتند.

طاووس یمانی می گوید: در مسجد الحرام آمدم، علی بن الحسین زین العابدین (ع) را دیدم در حجر اسماعیل نماز می خواند و دعا می کرد، گفتم: مردی صالح از اهل

(1) - روح الجنان ج 1، ص 50.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 154

بیت نبوت است بروم دعایش را گوش کنم که در دعا چه می گوید؟ چون از نماز فارغ شد سر بر زمین نهاد و می گفت:

«عبدك بفنائك، اسيرك بفنائك، مسكينك بفنائك، سائلك بفنائك، يشكو اليك ما لا يخفى عليك.»

بنده تو به درگاه توست، اسیر تو به درگاه توست، مسکین و نیازمند تو به درگاه توست، گدا و سایل تو به درگاه توست، آنچه را بر تو پوشیده نیست به حضرت تو شکایت می کند. «1» عبادت و عبودیت مقام بلند و مرتبه شریفی است، بر این مقام بلند و مرتبه شریف آیاتی از کتاب خدا دلالت دارد:

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ (97)، فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (98)، وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ: «2»

و بی تردید ما آگاهیم که تو از آنچه دشمنان می گویند دلتنگ می شوی پس [برای دفع دلتنگی] پروردگارت را همراه با ستایش تسبیح گوی و از سجده کنندگان باش، و پروردگارت را تا هنگامی که تو را مرگ بیاید بندگی کن.

به دو صورت می توان به این آیات به مقام رفیع بندگی و شرف عبودیت استدلال کرد:

1- خدای مهربان پیامبرش را به مواظبت بر عبادت و بندگی تا آمدن مرگ فرمان داده است و از این فرمان ملکوتی استفاده می شود که اخلال به عبادت در

(1) - روح الجنان ج 1، ص 51.

(2) - حجر، 97 - 99.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 155

وقتی از اوقات جایز نیست، و این معنا دلالت بر نهایت جلالت و بزرگی مسئله عبادت و بندگی دارد.

2- درمان تنگ‌دلی از نظر حق با چهار حقیقت میسر است:

تسبیح، تحمید، سجده، عبادت، آری این چهار حقیقت که هر کدامش نوعی از عبادت است تنگ‌دلی را از میان برمی‌دارد، و حالت عالی شرح صدر و حوصله فوق‌العاده برای انسان می‌آورد، زیرا عبادت بازگشت از خلق به سوی حق است، و چون انسان از خلق فارغ و آسوده شود، و در حریم قرب حق قرار گیرد از دلتنگی در می‌آید و در فضائی وسیع از شرح صدر و حوصله زیاد قرار می‌گیرد.

در آیه دیگر می‌خوانیم:

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا ... «1»

از هر عیب و نقصی منزّه و پاک است خدائی که شبی بنده‌اش را سیر و حرکت داد.

یقیناً اگر عبودیت از اشرف مقامات نبود، خدا پیامبرش را در برترین مقامات معراج به این صفت وصف نمی‌فرمود.

دیگر آیه‌ای که بر برتری مقام عبودیت و اشرفیت آن بر سایر امور دلالت دارد نقل‌گفتار عیسی است که در گهواره گفت:

قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ: «2»

با گفتن این حقیقت که من بنده خدا هستم طهارت و پاکی مادرش را از گناهی که یهود نسبت به او گمان می‌بردند ثابت کرد، و وجود خود را از طعنه

(1) - اسراء 1.

(2) - مریم، 30.

بی‌خبران آزاد ساخت، و خود را کلیدی برای همه خیرات و سبب دفع آفات معرفی نمود، او که به راستی و درستی ادعای بندگی و عبداللهی نمود عاقبت حضرت حق چنان که قرآن می‌فرماید:

وَرَفَعْنَاكَ إِلَيْنَا «1»

او را به سوی خود رفعت داد، و به جایگاه امن و امان در ملکوت اعلی برد.

بر این اساس اگر کسی در عمر هفتاد هشتاد ساله خود یا کمتر یا بیشتر به راستی و درستی ادعای بندگی خدا کند و این ادعا را با عمل و اخلاقش ثابت نماید چگونه از بهشت قیامت و مقام قرب حق محروم شود؟

دیگر آیه‌ای که به مقام رفیع و شریف عبودیت اشارت دارد این آیه است:

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي: «2» ای موسی، همانا من خدایم که معبودی جز من نیست، پس مرا بندگی کن و از من اطاعت نمای و نماز را برای یاد من برپا دار.

خدای بزرگ در این آیه شریفه موسی را پس از توحید به بندگی و عبودیت فرمان داد، زیرا توحید ریشه و اصل است و بندگی تنه‌ی آن، توحید درخت است و عبودیت و بندگی میوه و محصول آن، و قوام و پر جایی برای یکی از آن دو جز به دیگری نیست. «3» در این بخش لازم می‌دانم به بخشی از روایات باب بندگی و عبودیت اشاره کنم تا رفعت و شرف این مقام بیش از پیش برای عاشقان عبادت و عاملان به فرمان خدای بزرگ روشن شود.

(1) - آل عمران 55.

(2) - طه 14.

(3) - تفسیر کبیر، ج 1، ص 250.

«یا عبادى الصديقين، تنعموا بعبادتى فى الدنيا، فانكم تنعمون؟ بها فى الآخرة:» «1»

ای بندگان صديق من در دنیا به عبادت و بندگی من متعم شوید، که در آخرت به وسیله آن از همه نعمت‌های ابدی من متعم می‌شوید.

و نیز آن حضرت از رسول خدا روایت می‌کند که فرمود:

«افضل الناس من عشق العبادۃ فعانقها واحبها بقلبه و باشرها بجسده وتفرغ لها فهو لایبالی علی ما اصبح من الدنيا علی عسر ام علی یسر:» «2»

برترین مردم کسی است که عاشق عبادت و بندگی است و آن را به آغوش می‌کشد و از دل به آن محبت می‌ورزد، و با بدن به آن عمل می‌کند، و خود را برای انجام آن از هر دل مشغولی فارغ می‌سازد، پس اوست که باک ندارد در دنیا در سختی و مشقت باشد یا رفاه و راحت.

حضرت زین‌العابدین (ع) فرمود:

«من عمل بما افترض الله علیه فهو من اعبد الناس:»

هر کس به آنچه خدا بر او واجب نموده عمل کند، از عابدترین مردم است. «3» رسول خدا فرمود:

(1) - اصول کافی شش جلدی ج 4 ص 252 باب العبادۃ.

(2) - اصول کافی شش جلدی ج 4 ص 252 باب العبادۃ.

(3) - کافی 6 جلدی ج 4، ص 256، حدیث 7.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 158

«تفرّغوا لطاعة الله وعبادته، قبل ان ينزل بكم من البلاء ما يشغلکم عن العبادۃ:» «1»

برای طاعت و بندگی خدا خود را از هر گونه دل مشغولی فارغ کنید، پیش از آن که از بلا چیزی بر شما فرود آید که از عبادت و بندگی به کاری دیگر سرگرمتان سازد.

از خدای تبارك و تعالی روایت شده است که در برخی از کتابهای آسمانی اش فرموده:

«یا بن آدم انا حی لا اموت اطعنی فیما امرتک حتی اجعلک حیا لاتموت، یا بن آدم انا اقول للشیء کن فیکون اطعنی فیما امرتک اجعلک تقول للشیء کن فیکون.» «2»

پسر آدم من زنده‌ای هستم که مرگ و نابودی برایم نیست، در اموری که تو را به انجام آن فرمان داده‌ام از من اطاعت کن تا تو را زنده‌ای که نمی‌میرد قرار دهم، پسر آدم من چون به وجود آمدن چیزی را اراده کنم می‌گویم باش پس موجود می‌شود، در اموری که تو را به انجام آن فرمان داده‌ام از من اطاعت کن تا تو را آن چنان قرار دهم که چون چیزی را اراده کنی بگویی باش پس موجود شود.

(1) - میزان الحکمه ج 3، ص 1797.

(2) - مستدرک الوسائل ج 11، ص 344، حدیث 12875.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 159

تفسیر آیه 6

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ

ما را به راه راست هدایت کن.

شرح و توضیح

عبد هنگامی که با گفتن **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** که هر دو ضمیرش ضمیر خطاب است «ایاک» خود را در حضور حضرت رب العزه، در رحمانیت و رحیمیت بی نهایت، و مالک روز پاداش می بیند و حضور مطلق مدبر هستی را احساس می کند، به فرمان حضرت حق لب به بهترین و برترین و پر سودترین دعا می گشاید، و یقین می کند که دعا در محضر کریم بی تردید به اجابت می رسد، آن هم دعائی که در حال نماز و در فضای عبادت و بندگی از گدائی نیازمند صورت می پذیرد.

این حقیقت برای عبد مسلم است که کریم هرگز به سائل و نیازمند و گدا و تهیدست نمی گوید چه آورده ای؟ بلکه بزرگواری و آقائی و کرم کریم اقتضا دارد که به سائل و گدا بگوید چه می خواهی؟ گوئی عبد هنگامی که در قرائت سوره مبارکه فاتحه به ایاک نعبد که مقام حضور در محضر حضرت اکرم الاکرمین است می رسد، معبود کریم به بنده اش می گوید: چه می خواهی؟ عبد عارف با اشتیاق کامل و رغبت وافر می گوید: **اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**

این درخواست که از مهم ترین درخواست ها است از مصادیق اکمل یاری خواستن از خداست، و **وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ**.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 160

این که این دعا و نیایش با ضمیر «نا» که ضمیر جمع است آمده، نشانگر این حقیقت است که دعا به صورت گروهی و جمعی بیش از دعای فردی مورد پسند حضرت حق است، و دعای جمعی یقیناً به اجابت نزدیک تر است.

خدای مهربان در آیات شریفه قرآن مجید مردم مؤمن را به صورت گروهی و جمعی به دعا و زاری و تضرع و انابه دعوت کرده است:

ادْعُوا رَبَّكُمْ: «1»

پروردگارتان را از روی تضرع و فروتنی بخوانید.

قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى: «2»

بگو الله را بخوانید یا او را در دعایتان به صفت رحمن یاد کنید، هر کدام را بخوانید (ذات یکتای او را خوانده اید) نیکوترین نامها فقط ویژه اوست.

وَ قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ: «3»

و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.

گوئی گوینده اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ همراه با همه مؤمنان و نمازگزاران و در جمع گدایان حریم دوست درخواست هدایت به سوی صراط مستقیم می کند به این خاطر با زبان دل و جان و با زبان سر می گوید اِهْدِنَا.

و گوئی گوینده اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ به معبود مهربانش می گوید:

(1) - اعراف 55.

(2) - اسراء 110.

(3) - مؤمن 60.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 161

ای مالک و مربی و پرورش دهنده من گروهی مرا به این راه، و جمعی مرا به آن راه، و شیاطین به راه دیگر می کشانند، «1» الهی نفس اماره مرا به راه شهوات حرام، حسد، کینه، خشم، حرص، بخل دعوت می کند، خدایا دزدان راه انسانیت مرا به فرهنگ های ضد حق می خوانند، پروردگارا اهل گناه و معصیت و فاجران و بدکاران مرا به فسق و فجور سوق می دهند، مولای من عقل ضعیف، فطرتم کم نور، عمرم کوتاه، وسایلم ناچیز، قدرت و توانم بسیار اندک، و خلاصه در میان این همه خطرات و بی راهه ها و کج راهه ها و دشمنان غدار و نابکار متحیر و سرگردان و در مرز خطر و لبه پرتگاه سقوطم به این خاطر با کمال عجز و زاری و انکسار و خاکساری و در عرصه گاه نماز واجب از تو درخواست می کنم که ما را به راه راست که کوتاه ترین راه به سوی توست، و استوارترین راه در عالم هستی است، و راهی است که سالکش با سیر حرکت در آن و به مقام قرب تو و لقاء حضرتت می رسد هدایت فرما، و همه ما را در این راه معتدل و راهی که از افراط و تفریط پاک است ثابت قدم بدار.

علامه خبیر، فیلسوف کبیر فیض کاشانی در توضیح این حقیقت می گوید:

صراط مستقیم راهی است که روندهاش را به بهشت کشاند، و آن دین و شریعت الهی است که مشتمل بر معرفت و توحید، و دوری از افراط و تفریط در اخلاق، و پابرجا بودن در انجام اعمال شایسته و به ویژه پیروی از امام مفترض الطاعة، و اقتدای به طریقت اوست، راهی که از موی باریک تر و از شمشیر تیزتر است. «2»

(1) - تفسیر کبیر ج 1، ص 256.

(2) - صافی چاپ جدید ج 1 ص 86.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 162

بر اساس توضیح فیض و این که صراط مستقیم از موی باریک تر و از شمشیر تیزتر است، اهل بصیرت بر اساس آیات و روایات گفته اند: صراط مستقیم را شش علامت است:

- 1- به هنگام عبادت و بندگی، و معامله با حضرت حق کوتاهی ننماید و خدمت به تقصیر نیالاید.
 - 2- در جهاد و کوشش در راه خدا با بدن و مال و جان و زبان کاهلی نوزد و سستی نکند.
 - 3- به دقت مخالفت با هوای نفس و امیال و غرائز بی جا و شهوات شیطانی چیزی مانع نگردد.
 - 4- برای هیچ يك از طاعات و عبادات وزنی قایل نباشد، مباد آن که درونش آلوده به غرور و عجب شود.
 - 5- احسان و فضل و نیکی حق را نسبت به خود گرچه از نظر ظاهر و کمیت اندک باشد بزرگ شمارد.
 - 6- حقوق مسلمانان و غیر آنان را رعایت نماید، و از احدی توقع رعایت حق نسبت به خود نکند.
- روایات بسیار مهم و با ارزشی در معنای صراط مستقیم نقل شده که توجه به آنها لازم است.

پیامبر اسلام در رابطه با **اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** فرمود:

«صراط الانبیاء» «1»

صراط مستقیم همان راه پیامبران است.

(1) - تفسیر عیاشی ج 1 ص 22 حدیث 17.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 163

و نیز از آن حضرت درباره‌ی صراط روایت شده که: صراط اسلام است. «1» از وجود مبارك حضرت رضا در تفسیر این آیه شریفه روایت شده است:

«استرشاد لدینه و اعتصام بحبله، و استزادة فی المعرفة لربه عزوجل ولعظمته و کبریائه.» «2»

أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ در حقیقت درخواست رشد در دین، و توفیق چنگ زدن به ریسمان حق، و زیاد شدن معرفت به پروردگار عزوجل و عظمت و کبریای اوست.

از رسول خدا و امیرالمؤمنین در معنای صراط حقایقی روایت شده است که یکی از آنها این است که: منظور از صراط کتاب خدا قرآن مجید است. «3» امام صادق (ع) در پاسخ به سئوالی که درباره‌ی صراط از آن حضرت شد فرمود:

«هو الطريق الى معرفة الله عزوجل، و هما صراطان: صراط فی الدنيا و صراط فی الآخرة، فاما الصراط فی الدنيا فهو الامام المفترض الطاعة، من عرفه فی الدنيا واقتدى بهداه مر على الصراط الذى هو جسر جهنم فی الآخرة، ومن لم يعرفه فی الدنيا زلت قدمه عن الصراط فی الآخرة فتردى على نار جهنم.» «4»

این راه راهی است به سوی معرفت و شناخت خدا، و دارای دو مرحله است: راهی در دنیا، و راهی در آخرت اما راه دنیا امامی است که اطاعت از او واجب

(1) - تفسیر طبری، ج 1، ص 75.

(2) - نورالثقلین ج 1 ص 17 حدیث 85 و 87.

(3) - نورالثقلین ج 1 ص 17 حدیث 85 و 87.

(4) - نورالثقلین ج 1 ص 17 حدیث 91.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 164

شده، هر کس در دنیا او را بشناسد و به هدایت او اقتدا نماید بر راهی که در آخرت پل دوزخ است می‌گذرد، و هر کس در دنیا امام واجب الطاعة را شناسد قدمش در آخرت از صراط می‌لغزد و در آتش دوزخ در می‌افتد.

و نیز از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«صراط مستقیم امیرالمؤمنین (ع) است.» 1

و آن امام بزرگوار فرمود: معنای آیه این است:

«ارشدنا الى الصراط المستقیم، ارشدنا ملزوم الطريق المودی الى محبتك والمبلغ دینك، و المانع من ان نتبع اهواءنا فنعطب او ناخذ بآرائنا فنهلك.» 1

ما را به راه راست هدایت کن، ما را به پای بندی راهی که به محبت و دینت می‌رساند راهنمایی فرما، راهی که ما را از پیروی هوا و هوسمان که سبب زیان و هلاکت ماست باز دارد، راهی که نگذارد ما تسلیم آراء و خواسته‌های باطلمان شویم، آن آراء و خواسته‌هایی که جز نابودی ما نتیجه‌ای ندارد.

از حضرت زین‌العابدین (ع) روایت شده است:

«نحن ابواب الله و نحن الصراط المستقیم.» 2

ما اهل بیت درهای حریم حضرت الهیم «که مردمان از طریق ما می‌توانند به معرفت خدا و خواسته‌های او و حلال و حرامش و مفاهیم قرآنش دسترسی پیدا کنند» و امامان از اهل بیت صراط مستقیم هستیم.

در پاره‌ای از معارف الهیه آمده: اهدِنَا به معنای درخواست راهنمایی به سوی راه راست، و تداوم هدایت و طلب استواری قدم در صراط مستقیم و خواستن توفیق برای تسلیم خدا بودن در همه امور است، آن هم در مقام و مرتبه‌ای

(1) - نورالثقلین ج 1 ص 18 حدیث 94.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 165

که اگر امر به ذبح فرزند از جانب مولا برسد اطاعت شود، چنان که ابراهیم اطاعت کرد، و اگر فرمان رسد خود را به دریا انداز بیندازد چنان که یونس این کار را انجام داد، و اگر دستور رسد با داشتن مقام اوالعزمی و منصب کلیم‌اللهی شاگردی و تعلیم گرفتن از اعلم از خویش را که حاضر است بپذیر قبول کند چنان که موسی بنابر آیات سوره کهف پذیرفت، و اگر بگویندش در مسئله امر به معروف و نهی از منکر تا پای در باختن جان و دو نیمه شدن بدن صبر و استقامت از خود نشان دهد، چنان که زکریا و یحیی نشان دادند نشان دهند. «1» قرآن مجید در دو آیه صراط مستقیم را به این صورت بیان می‌کند:

ای پیامبر به همه مردم بگو: بیائید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام نموده بخوانم: این که چیزی را شریک او قرار مدهید، و به پدر و مادر نیکی کنید، و فرزندان را بخاطر تنگدستی نکشید، ما شما و آنان را روزی می‌دهیم، و به کارهای زشت چه آشکار و چه پنهانش نزدیک نشوید، و انسانی را که خدا محترم دانسته جز به حق نکشید، این است اموری که خدا به شما سفارش کرده تا بیندیشید.

و به مال یتیم جز به روشی که نیکوتر است نزدیک نشوید تا به حد رشد برسد، و پیمان و ترازو را بر اساس انصاف و عدالت کامل و تمام بدهید، هیچ کس را جز به اندازه توان و طاقتش تلکیف نمی‌کنیم، و هنگامی که سخن گوئید عدالت ورزید هر چند درباره خویشان باشد و به پیمان خدا وفا کنید این است اموری که خدا به شما سفارش کرده تا متذکر شوید.

و بی تردید این «قوانین و برنامه‌ها» صراط مستقیم من است بنابراین، قدم در این راه نهید و از این راه راست پیروی نمائید و از راه‌های دیگر متابعت نکنید که شما را از راه خدا پراکنده می‌کند، خدا اینگونه به شما سفارش کرده تا پرهیزکار شوید.

«2»

(1) - تفسیر کبیر ج 1، ص 255.

(2) - انعام 151 - 153.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 166

از دقت در این گونه آیات، و پاره‌ای از روایات، این حقیقت بر ما روشن می‌شود که منظور از صراط مستقیم دین خداست، همان دینی که همه فرشتگان به تناسب وجود خود و تکالیفشان تابع آن هستند، و همه پیامبران بر اساس تکلیف و مسئولیت خود متدین به آن بودند، و امت‌های خویش را به آن می‌خواندند، و در عصر بعثت پیامبر به ویژه روز غدیر به صورتی کامل و به عنوان نعمتی تمام و به نام اسلام تجلی کرد و تا روز قیامت آئین جاوید و فرهنگ پا برجای خدا، و وسیله نجات بشر از همه تیره بختی‌ها و رهنمون او به سوی سعادت دنیا و آخرت است، و خدای مهربان جز این دین را برای انسان نپسندیده و در بازار محشر کبری جز آن را از انسان نخواهد پذیرفت.

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا: «1»

امروز «که علی بن ابی طالب به خلافت و ولایت منصوب شد» دین را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم، و اسلام را به عنوان دین برای شما پسندیدم.

وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ: «2»

هر کس جز اسلام دینی را انتخاب کند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است.

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ: «3»

بی تردید دین نزد خدا اسلام است.

(1) - مائده 3.

(2) - آل عمران 85.

(3) - آل عمران 18.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 167

اما روایاتی که در کتاب‌های پر ارزش، و تفاسیر معتبر صراط مستقیم را به راه پیامبران، و حالت تسلیم، و فطرت پاک انسانی، و معرفت خدا، و امام واجب الطاعة به ویژه امیرالمؤمنین (ع) معنا کرده‌اند همه بیان مصادیق عینی و معنوی است.

آری هنگامی که انسان حیات و زندگی پیامبران و امامان و به خصوص امیرالمؤمنین (ع) را مورد مطالعه و دقت قرار می‌دهد آنان را در همه شئون زندگی و منش و روش، و عقیده و ایمان، و اخلاق و عمل هماهنگ و مطابق اسلام حقیقی که همان صراط مستقیم حق است می‌بیند، و در وجود مبارك آنان و ظاهر و باطنشان و همه شئون زندگی و حیاتشان کمترین انحرافی از صراط مستقیم مشاهده نمی‌کند.

پس کسی که می‌خواهد در صراط مستقیم الهی قرار بگیرد، بر او لازم است پیامبران و امامان و به ویژه امیرمؤمنان (ع) را الگو و سرمشق خود قرار دهد و به آن بزرگواران اقتدا نماید که اقتدای به آنان یقیناً انتخاب صراط مستقیم و حرکت روحی و عملی و اخلاقی در آن است.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 168

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

راه آنان که «به خاطر شایستگی و لیاقتشان از ناحیه ربوبیت و توفیق ویژه خود» به آنان نعمت ایمان و اخلاق و عمل صالح عنایت فرمودی، هم آن انسان‌های والائی که نه مورد غضب و خشم تواند و نه گمراهند.

شرح و توضیح

انعمت علیهم به فرموده قرآن مجید چهار طایفه‌اند:

الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ: «1»

پیامبران، صدیقین، شهیدان، شایستگان، که راه عقل و قلب و روح و نفس و ظاهر و باطنشان صراط مستقیم بوده و تا لحظه‌ای آخر عمر بر آن ثابت قدم ماندند، و همه مردم را به آن دعوت نمودند، و در رسانیدن دعوتشان به مردم از هیچ زحمت و کوششی فروگذار نکردند، اینان از خشم خدا در امان بودند، زیرا کاری که سبب خشم خداست هرگز از آنان صادر نمی‌شد، و از هر گمراهی و انحرافی در مصونیت بودند، زیرا پای‌بند به توحید، و با همه وجود مطیع خدا، و در مدار عبادت خالص و بندگی واقعی قرار داشتند.

(1) - نساء 69.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 169

1- مغضوبین بر اساس آیات کتاب خدا در مرحله‌ای مستکبرین‌اند که در برابر دعوت انبیا به شدت به مخالفت برخاستند و از هیچ نوع کارشکنی در برخورد با دین خدا فروگذار نکردند.

أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ «1»

آیا اینگونه نبود که هر گاه پیامبری آئین و احکامی که مطابق هوا و هوسشان نبود برای شما آورد، سرکشی کردید و مستکبرانه در برابرش ایستادید، نهایتاً گروهی از پیامبران را تکذیب کردید و گروهی را می‌کشتید؟!

این مستکبران لجوج و مخالفان سرسخت پیامبران داغ خواری و ذلت بر پیشانی وجودشان خورد، و به غضب و خشم خدا دچار شدند.

و ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ وَ الْمَسْكَنَةَ وَ بَاؤُ بِغَضَبٍ مِّنِّي: «2»

و داغ خواری و بیچارگی و نیاز و مسکنت بر آنان زده شد، و سزاوار خشمی سنگین از جانب خدا شدند.

2- و در مرحله دیگر منافقان و مشرکان اند.

و يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ: «3»

(1) - بقره 87.

(2) - بقره 61.

(3) - فتح 6.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 170

نامردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می‌برند عذاب کند، پیش آمد بد زمانه بر خودشان باد، خدا بر آنان خشم گرفته و لعنتشان کرده است، و دوزخ را برای آنان آماده نموده و بد بازگشت گاهی است.

3- و دیگر مغضوبان درگاه حق، ستم‌کاران و قاتلین هستند:

وَ مَنْ يُقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا: «1»

و هر کسی مؤمنی را از روی عمد بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن جاودانه خواهد بود، و خدا بر او خشم گیرد، و وی را لعنت کند و عذابی بزرگ برایش آماده سازد.

4- و گروه دیگری که مغضوب خدایند آنان هستند که پس از ایمان به کفر گرائیدند:

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ: «2»

هر کس پس از ایمان به خدا کافر شود «به خزی دنیا و آخرت گرفتار آید» مگر کسی که به کفر مجبور شده ولی دلش مطمئن به ایمان است، ولی آنان که سینه برای پذیرفتن کفر گشاده‌اند، خشمی سخت از سوی خدا بر آنان است و آنان را عذابی بزرگ خواهد بود.

(1) - نساء 93.

(2) - نحل 106.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 171

1- گمراهان نیز بر اساس آیات قرآن مجید چند گروه‌اند، گروهی از آنان کسانی هستند که ایمان را به کفر تغییر دادند، و دست از سعادت دنیا و آخرت برداشتند:

وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ: «1»

و کسی که ایمان را به کفر تغییر دهد، بی‌تردید راه راست را گم کرده است.

2- و گروه دیگر کسانی هستند که از رحمت پروردگارشان دلسرد و نا امیدند:

قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ: «2»

ابراهیم گفت: چه کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارشان ناامید می‌شود.

3- و دسته دیگر آنان هستند که از خدا و پیامبرش نافرمانی می‌کنند:

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا: «3»

و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند یقیناً به صورتی آشکار گمراه شده است.

4- گروهی می‌باشند که با کثرت دلایل استوار و براهین محکم به آخرت ایمان ندارند:

بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ: «4»

بلکه کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند در عذاب و گمراهی دوری هستند.

اهل دل می‌گویند: مراد از مغضوب علیهم کسانی هستند که در مرزهای مادیت ایستادند، و به ظواهر دنیا و زرق و برقش اکتفا کردند، و دل به وحی و

(1) - بقره 108.

(2) - حجر 56.

(3) - احزاب 36.

(4) - سبا 8.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 172

گفتار انبیاء الهی ندادند، تا به عالم دیگر یعنی جهان آخرت مؤمن شوند، و با غرق شدن در نعمت‌های جسمی و لذت‌های حسی از حقایق روحی و ملکوتی محروم شدند و به این خاطر مورد خشم حق و دوری از حریم رحمت قرار گرفتند. مصداق روشن و اکمل این گروه یهودند، که جز به کالای ظاهر دنیا و متاع دلفریب آن دل نمی‌هند و دیگران را هم به این روش باطل و فرهنگ شیطانی و افراطی دعوت می‌نمایند.

و مراد از ضالین و گمراهان کسانی هستند که به عنوان زهد و دوری از دنیا و به تعبیر خودشان رهبانیت، از بهره‌گیری کامل از نعمت‌های مادی خدا دادی، و ازدواج و تشکیل خانواده، و همراه بودن با مردم، خود را محروم نموده، و به امور روحی تنها روی آورده و در گوشه صومعه‌ها، و تاریک خانه‌های کلیساها به سر می‌برند، و دیگران را هم به این فرهنگ تفریطی دعوت می‌کنند، که از مصادیق روشن و کامل این گروه برخی از نصاری هستند.

از حضرت صادق (ع) روایت شده که:

مغضوبان درگاه حق، و گمراهان یهود و نصاری هستند. «1» زیرا یهود در مادیت و دنیا گرایی راه افراط را گرفتند، و آنان که به مذهب نصرانیت پای بندند به راه تفریط غلطیدند.

(1) - نورالثقلین ج 1، ص 21، حدیث 111.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 173

سوره بقره

شامل: 286 آیه

6221 کلمه

25500 حرف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 174

تفسیر آیه 1

الم

شرح و توضیح

در شرح و توضیح الم مطالبی از اهل بصیرت و عرفان، و حقایقی از روایات و اخبار نقل شده است، که به بخشی از آن اشاره می‌شود:

الف اشاره به الله است، لام اشاره به لطیف است، میم اشاره به مجید است. «1» الم و دیگر حروف مقطعه اول سوره‌های قرآن کریم اسراری میان حضرت حق و رسول اوست، و رموزی است که دست فهم کسی جز پیامبر و راسخون در علم که از ذریه پاک او هستند نمی‌رسد، رد و بدل آنچه در باطن است به وسیله حروف رمز روش و طریقه عاشقان در مرحله عشق و محبت نسبت به معشوقان و محبان است و در يك کلمه سر حبيب با حبيب است بگونه‌ای که رقیب بر آن آگاهی نیابد، دلیل این مسئله از قرآن مجید و آخر متشابهات است که:

ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاْسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا: «2»

تفسیر حقیقی و واقعی متشابهات را جز خدا و راسخون در علم که می‌گویند ما به آنها ایمان آوریم، همه محکمت و متشابهات از سوی پروردگار ماست نمیداند.

فیلسوف کبیر، حکیم خبیر، عارف بصیر فیض کاشانی می‌فرماید:

(1) - روح البیان ج 1، ص 53.

(2) - آل عمران 7.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 175

از اسرار شگفت‌آور حروف مقطعه تمام سوره‌های قرآن این است که پس از حذف حروف تکراری آن، ترکیبش این جمله نورانی و ملکوتی می‌شود!

«صراط علی حق نمسکه:» «1»

راه و روش علی (ع) راه و روش حق است که ما متمسک و چنگ زننده به آن می‌باشیم.

الف اشاره به انا و لام اشاره به لی و میم اشاره به منی است، به این معنا که همه منم، و همه مراست، و همه از من است. «2» الم دانش پنهان و سر پوشیده‌ای است که خدا آن را ویژه و مخصوص خود قرار داده است.

الف اشاره به الله است، لام اشاره به جبرئیل است، میم اشاره به محمد است که به صورت رمز می‌خواهد بگوید:

«انزل الله الكتاب على لسان جبرئيل الى محمد (عليهما السلام):»

خدا قرآن را به زبان جبرئیل به سوی محمد (علیهما السلام) نازل کرد. «3» در توضیح «الم» روایاتی به مضامین مختلفه از حضرت صادق نقل شده است:

«هو حرف من حروف اسم الله الاعظم المقطع في القرآن:» «4»

الم حرفی از حروف اسم اعظم خداست که در قرآن تقطیع شده است.

«الم في اول البقرة فمعناه: انا الله الملك:» «5»

(1) - صافی ج 1، ص 91.

(2) - روح الجنان ج 1، ص 60.

(3) - تفسیر کبیر ج 2 ص 6.

(4) - نورالثقلین ج 1، ص 22.

(5) - نورالثقلین ج 1، ص 22.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 176

معنای این حروف در ابتدای سوره بقره این است: من معبود و مالکم.

«در الف «الم» اشاره به صفات خداست، ابتداء، استواء، انفراد، اتصال:» «1»

آفرینش همه مخلوقات را او شروع کرد، خدائی است عادل که ذره‌ای ستم به کسی و چیزی روا نمی‌دارد، منفرد و واحد است، و همه موجودات متصل به او هستند.

حضرت امام حسن عسکری (ع) از پدران بزرگوارش از علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین روایت می‌کند که «الم ذلك الكتاب» یعنی: ای محمد این قرآنی است که ما آن را با ترکیبی از حروفی که بخشی از آن الف و لام و میم است بر تو نازل کردیم، به تکذیب کنندگان و منکران وحی بودنش بگو: همه آیاتش به زبان عربی است که زبان خود شماست و ترکیب کلمه به کلمه‌اش از حروف تهجی است، اگر در ادعای خود که این قرآن وحی الهی نیست راستگو هستید با کمک گرفتن از گواهان و شاهدان ادعایتان مانند آن را بیاورید، سپس با آیه شریفه:

قُلْ لِّیْنَ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَى أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیرًا: «2»

بگو اگر همه انسان‌ها و اجنه بر آوردن مانند قرآن اجتماع کنند هرگز مانند آن را نیاورند گرچه همه مددکار یکدیگر باشند.

ثابت کرد که تکذیب‌کنندگان و منکران قدرت آوردن مانند آن را ندارند. «3» پس بر این اساس قرآن وحی الهی است و در وحی بودنش هیچ شکی نیست.

(1) - نورالثقلین ج 1، ص 26.

(2) - اسراء 91.

(3) - نورالثقلین ج 1 ص 23 حدیث 7 با استناد به مؤدی لازم از آن.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 177

تفسیر آیه 2

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ

در وحی بودن و حقانیت این کتاب با عظمت هیچ شکی نیست سراسرش برای پرهیزکاران هدایت است.

شرح و توضیح:

ذلك و هذا بنا بر اعتقاد برخی از دانشمندان علم نحو و ادبیات عرب از نظر وضع لغوی دو ضمیری هستند که ریشه آنها
 ذا می باشد و هر دو برای اشاره به شیئی حاضر و نزدیک وضع شده اند.

ها بر سر ضمیر هذا های تنبیه و هشدار، و لام در ذلك لام تاکید نسبت به اشاره و کاف آن کاف خطاب است.

با توجه به وضع لغوی، هر دو ضمیر به يك معنا هستند و به کار گرفتن هر دو در اشاره به نزدیک خالی از اشکال و ایراد
 است، بر این اساس ضمیر ذلك در آیه شریفه ذاك الكتاب به معنای هذا می باشد که در حقیقت اشاره به قرآن حاضر
 و موجودی است که در دسترس همگان است، ذاك الكتاب یعنی این کتاب. «1» و نیز به اعتقاد آنان ذاك از نظر وضع
 عرفی که غیر از وضع لغوی است برای اشاره به دور است، و به کار گرفتن ضمیر و اشاره ی به دور نسبت به چیزی که
 موجود و حاضر و در دسترس است و در برابر دید بیننده قرار دارد به خاطر لحاظ کردن عظمت و بزرگی آن چیز است.

(1) - تفسیر کبیر ج 2 ص 13 - روح الجنان ج 1 ص 60 - کشف الاسرار ج 1 ص 43.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 178

بر این پایه اگر ضمیر ذلك در آیه شریفه بر مبنای وضع عرفی معنا شود اشاره به عظمت و بزرگی قرآن دارد. «1» کتابی که وحی خداست، و کلام مستقیم و استوار پروردگار، و در نهایت فصاحت و بلاغت، و مشتمل بر حقایق همه کتاب‌های آسمانی، و در بردارنده مایه‌ها و مسائل تربیتی، و معیار تمیز حق از باطل، و تامین کننده سعادت دنیا و آخرت انسان، و بیان کننده تاریخ صحیح و درست گذشتگان، و خبر دهنده از قیامت کبری و برنامه‌های آن، و رازگشای کتاب طبیعت، و روشنگر آیات کتاب وجود انسان، و راهنمای به سوی واقعیات، البته عظیم و بزرگ است، و بر همگان واجب است که به آن احترام کنند، و با عمل به آیاتش از آن قدردانی نمایند، و زمینه شفاعتش را در قیامت برای خود فراهم کنند.

رسول خدا دورنمایی از حقایق قرآن مجید را که نشانگر عظمت و بزرگی این کتاب است در روایتی بدین مضمون بیان می‌فرماید:

«القرآن هدی من الضلالة، و تبیان من العمی، و استقالة من العثرة، و نور من الظلمة، و ضیاء من الاجداث، و عصمة من الهلكة، و رشد من الغواية، و بیان من الفتن، و بلاغ من الدنيا و الی الآخرة، و فیه کمال دینکم، و ما عدل احد من القرآن الا الی النار:» «2»

قرآن منبع هدایت از گمراهی، و روشنگر از کور دلی، و مایه جدائی و بریدن از لغزش، و روشنائی در برابر تاریکی، و پرتو پرفروغی برای برزخ، و نگاه دارنده از هلاکت، و هشیاری از سرگردانی، و توضیح دهنده فتنه‌ها، و رساننده از دنیا

(1) - تفسیر کبیر ج 2 ص 13.

(2) - کافی ج 2، ص 439.

و نیز آن حضرت فرمود:

«ان هذا القرآن هو النور المبين، و الحبل المتين، و العروة الوثقى، و الدرجة العليا، و الشفاء الاشفى، و الفضيلة الكبرى، و السعادة العظمى، من استضاء به نور الله و من عقد به اموره عصمه الله و من تمسك به انقذه الله، و من لم يفارق احكامه رفعه الله و من استشفى به شفاه الله و من آثر على ما سواه وهده الله و من طلب الهدى في غيره اضله الله و من جعل شعاره و دثاره اسعده الله و من جعله امامه الذي يقتدى به و معوله الذي ينتهي اليه اداه الله الى جنات النعيم و العيش السليم.»¹

بی تردید این قرآن نور آشکار، و ریسمان استوار، و دستیگره محکم تر، و منزلت برتر، و شفاعت‌ترین شفا، و مزیت بزرگ تر، و خوشبختی عظیم تر است.

کسی که از قرآن درخواست نور کند خدا او را نورانی می کند، و کسی که امورش را به قرآن گره زند خدا او را از مهالك نگه می دارد، و کسی که به آن تمسك جوید خدا او را نجات می دهد، و کسی که از اجرای احکامش جدائی نکند خدا او را بلند مرتبه می نماید، و هر که به وسیله او برای علاج دردهای معنوی اش درمان خواهد خدا او را درمان می کند، و هر که آن را بر غیر آن انتخاب کند خدا او را راهنمایی می فرماید و هر که از غیر آن درخواست هدایت نماید خدا او را گمراه می سازد، و هر که آن را شعار و پوشش معنوی خود قرار دهد خدا او را خوشبخت می کند، و هر کس آن را به عنوان پیشوای

(1) - صافی ج 1، ص 17.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 180

مورد اقتدایش انتخاب کند، و مایه اتکاء و دلگرمی اش قرار دهد خدا او را به بهشت‌های جاویدان و زندگی سالم می‌رساند.

رسول خدا در روایت بسیار بسیار مهمی می‌فرماید:

«انا اول وافد على العزيز الجبار يوم القيامة و كتابه و اهل بيتي ثم امتي ثم اسألهم ما فعلتم بكتاب الله و باهل بيتي.»¹

من اولین وارد شونده بر عزیز جبار در قیامت هستم و کتاب من قرآن مجید و اهل بیت من نیز اولین وارد شونده بر عزیز جبارند، سپس اتم، آنگاه از اتم می‌پرسم که نسبت به کتاب خدا و اهل بیت چه رفتاری داشتید؟

امیرالمؤمنین (ع) درباره بزرگی و عظمت قرآن و سود آن در زندگی و وجوب دفاع از آن می‌فرماید:

«اعلمو ان القرآن هدی الیل و النهار، و نور الیل المظلم علی ما کان من جهد و فاقه، فاذا حضرت بلیة فاجعلوا اموالکم دون انفسکم، و اذا نزلت نازلة فاجعلوا انفسکم دون دینکم، فاعلمو ان الهالك من هلك دینه و الحریب من حرب دینه الا وانه لا فقر بعد الجنة الا وانه لا غنی بعد النار لایفک اسیرها و لا یبرأ ضریها:» «2»

بدانید قرآن در شبانه روز راهنمای شما، و در تاریکی زندگی که آمیخته با رنج شدید و فقر و فاقه است نور شما برای نجات از سختی و تهیدستی است، چون بلائی متوجه قرآن شود آن را تا جائی که ممکن است با مال خود دفع کنید و

(1) - کافی ج 2، ص 438، باب فضل قرآن حدیث 4.

(2) - بحار ج 78، ص 55.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 181

جانتان را حفظ نمائید، و اگر با مال قابل دفع نبود از جان مایه بگذارید تا دینتان پابرجا بماند، بدانید که هلاک شونده کسی است که دینش نابود شود، و غارت شده کسی است که دینش غارت شده، آن کس که از برکت شناخت قرآن و عمل به آن اهل بهشت شود، پس از بهشت روی فقر و تهیدستی نخواهد دید و آن که بخاطر جدا زیستن از قرآن اهل دوزخ گردد، پس از دوزخ روی خوشبختی نخواهد دید، اسیر آتش دوزخ آزادی ندارد، و دردمند عذاب جهنم بی‌درمان است.

لا رَیْبَ فِیْهِ:

کتابی که در مطالبش، و مسائلی که عنوان کرده، پیچیدگی و ابهام باشد، و امور مشتبه در آن دیده شود، و جای جای آن تناقض نشان دهد، و محتویاتش عاری از استواری و استحکام باشد، و آنچه در آن قرار دارد و نشانی از برهان و

استدلال در آن دیده نشود، راه شك و تردید، به سوی آن باز است، ولی کتابی چون قرآن که آیاتش روشن و واضح است.

و لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ: «1»

و مطلب مشتبهی که انسان را نسبت به حق یا حقیقتی از حقایق دچار اشتباه و سرگردانی کند در آن وجود ندارد، بلکه همه مطالبش محکم و استوار است.

یس وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ: «2»

و هیچ تناقض و اختلافی در آن دیده نمی شود.

وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا: «3»

(1) - بقره 99.

(2) - یس 2.

(3) - نساء 82.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 182

و آنچه از ادعاهایش نیاز به استدلال و برهان داشته بر آن اقامه برهان و استدلال شده:

أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ «1»

چه جای شك و تردیدی در آن است؟ بلکه خود کتاب باید با قاطعیت فریاد بزند که در این کتاب جای هیچ شکی نیست.

پس کسانی که در وحی بودنش و حقانیتش و نزولش از سوی خدا و استواری و استحکامش شك دارند، شکی ناشی از جهل و نادانی آنان است، و شکی بی جا و مورد و بدون تکیه بر علم و منطق است، و اگر بخواهند شك و تردیدشان برطرف شود باید منصفانه در آیاتش دقت کنند و حقایقش را با کمک عقل مورد توجه قرار دهند و به ویژه به آیاتی که از آنان دعوت می کند که اگر در وحی بودن این کتاب و نزولش از سوی حق شك دارید يك سوره یا ده سوره یا مانند همه آن را بیاورید بیندیشند تا بیماری شك و تردیدشان درمان شود، و به این نتیجه قطعی برسند که در حقانیت و وحی بودن این کتاب جای هیچ شکی نیست.

وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَ اذْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: «2»

اگر در وحی بودن کتابی که بر بنده خود محمد نازل کرده ایم شك دارید يك سوره مانند آن را بیاورید و به جز خدا «که فقط گواه بر حق است» گواهان خود را بر ساختن يك سوره مانند آن طلب کنید، اگر در گفتار خود راستگو هستید.

(1) - نساء 174.

(2) - بقره 23.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 183

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَ اذْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: «1»

آیا می گویند این قرآن وحی نیست؟ بلکه کتابی است که محمد از پیش خود ساخته و آن را به خدا نسبت داده است! بگو اگر این قرآن ساخته و پرداخته بشری چون من است پس شما هم ده سوره ی ساختگی مانند آن را بیاورید و همه فصحای عرب را در برابر خدا که به وجود آورنده این کتاب است تا جایی که می توانید به کمک بطلیبید اگر در ادعای خود راستگو هستید.

قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجُرُ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا: «2»

بگو اگر جن و انس کنار هم قرار بگیرند و دست اجتماع و اتفاق به یکدیگر دهند و عقول خود را روی هم بریزند که مانند این قرآن را که وحی خداست بیاورند هرگز نخواهند توانست گرچه همه با هم در این زمینه پشتیبان یکدیگر باشند.

در این زمان که این سطور را می نویسم قرآن مجید وارد پانزدهمین قرن نزول خود شده است و دقیقاً سال 1426 قمری است، و جهان به پیشرفت های علمی شگفت انگیزی در همه زمینه ها دست یافته، و دشمنی کفر و شرك و نفاق با فرهنگ پاك الهی و قرآن مجید به اوج خود رسیده است ولی قرآن مجید به عنوان وحی خدا و معجزه نبوت رسول بزرگوار اسلام بدون این که کسی توانسته باشد با این همه پیشرفت علمی و دشمنی سرسخت سوره ای هر چند مانند

(1) - هود 13.

(2) - اسراء 88.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 184

کوچک ترین سوره قرآن آورده باشد بر تارك هستی چون رخشنده ترین گوهر می درخشد و با فریادی رسا آنان را که در حقانیت و وحی بودن آن شك دارند به مبارزه علنی می طلبد که اگر می توانید يك سوره یا ده سوره یا مانند من را بیاورید!!

قرآن وحی خداست، کلام پروردگار است، جلوه علم و حکمت ربوبی است، معجزه ابدی رسول خدا و تصدیق کننده نبوت اوست پس در رابطه با این امور در آن هیچ شك و تردیدی نیست لا رَيْبَ فِيهِ.

قرآن مجید کتابی است که از همه اطراف و جوانبش دانش و علم هم چون چشمه ی جوشان می جوشد، و آیه آیه اش از نظر ترکیب ادبی و به کارگیری کلمات در اوج فصاحت و بلاغت است، و دلیل و برهان در کنار مطالب و حقایقش هم چون دریا موج می زند، و استخوان بندی آیات و سوره ها و مفاهیمش به وضوح نشان می دهد که وحی الهی است و در وحی بودنش هیچ شکی نیست.

قرآن کریم از حقایق گذشته و از حوادثی که بر امت های پیشین به عنوان نتایج اعمالشان جریان یافت به درستی و راستی خبر می دهد، تا جایی که کشف باستان شناسان سر موئی با حقایق بیان شده قرآن تفاوت نمی کند، و از ناگفته های تاریخ و آنچه بر انسانها مستور ماند و دسترسی به آنها غیر ممکن می نمود، بر اساس حق و حقیقت و مطابق با واقع سخن

می‌گوید، و از آینده بشریت و جریاناتی که در فضای خیمه حیات آنان رخ می‌دهد و نیز از پایان یافتن این جهان و برپا شدن جهانی دیگر مطالبی محکم و استوار که هرگز قابل انکار و رد و ایراد نیست در دسترس قرار می‌دهد، و با بیان این حقایق ثابت می‌کند که وحی خداست و در وحی بودن و حقانیتش هیچ شکی نیست.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 185

قرآن عظیم از شروع آفرینش جهان و این نظام موجود استوار که مایه اولی آن «دخان» یعنی گاز سلبم بود خبر می‌دهد و در این زمینه می‌فرماید:

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ «1»

آنگاه خدا آهنگ آفرینش آسمان‌ها را نمود در حالی که به صورت ماده‌ای چون دود بود، پس به آن و به زمین گفت خواه ناخواه به عرصه هستی آئید آن دو گفتند: فرمانبردار آملم.

قرآن روزگاری از این حقیقت خبر داد که در میان مردم مکه نویسنده و خواننده‌ای وجود نداشت، و از علم و دانش در میان آنان خبری نبود، و اندیشه بشر به این معانی راه نداشت، و با بیان این حقیقت ثابت کرد که وحی قرآن مجید از آفرینش انسان که از عصاره‌ای از گل ویژه است و مرحله به مرحله انجام می‌گیرد تا به صورت نقشی نیکو در آید و همه آن مراحل در سه تاریکی تحقق می‌یابد خبر می‌دهد و در این زمینه می‌فرماید:

يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذِكْرُكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ؟ «2»

شما را در درون مادرانتان آفرینشی پس از آفرینشی دیگر در میان تاریکی‌های سه گانه [شکم و رحم و مشیمه] به وجود آورد، این است خدا پروردگار شما

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 186

که فرمانروائی مطلق بر همه هستی ویژه اوست، معبودی جز او نیست، پس چگونه شما را از حق باز می گردانند؟!

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ، ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ، ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ. «1»

به تحقیق ما انسان را از عصاره و چکیده‌ای از گل آفریدیم، سپس آن را نطفه‌ای در قرارگاهی استوار [چون رحم مادر] قرار دادیم، آنگاه آن نطفه را به علقه [که موجودی زنده شبیه زالویی بسیار ریز است] تغییر دادیم، پس آن علقه را به صورت پاره گوشتی در آوردیم پس آن پاره گوشت را استخوان‌هایی ساختیم، و بر استخوان‌ها گوشت پوشانیدیم، سپس او را با آفرینشی دیگر پدید آوردیم، پس همواره سودمند و با برکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است.

خبر از این حقایق اصیل، و واقعیات ریشه‌دار و ظرائف خلقت انسان در منطقه‌ای خالی از علم و دانش چون حجاز بالاترین دلیل بر وحی بودن قرآن کریم است قرآنی که در وحی بودنش هیچ شکی نیست.

قرآن در روزگاری که بشر کمترین آگاهی به موجودات طبیعت نداشت و نمی دانست برای هر موجودی نر و ماده‌ای وجود دارد از این حقیقت خبر داد که همه اشیاء و همه موجودات جفت هستند و دارای نر و ماده‌اند:

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ: «2»

(1) - مؤمنون 12- 14.

(2) - ذاریات 49.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 187

و از هر چیزی جفت آفریدیم باشد که متذکر [قدرت و ربوبیت و حکمت خدا] شوید.

قرآن با بیان این حقیقت که همه موجودات دارای نور و ماده‌اند به روشنی نشان می‌دهد که وحی خداست و در وحی بودنش هیچ شکی نیست.

قرآن در زمینه نباتات، درختان، صحراها، کوهها، معادن، فلزات، ابرها، باد و باران و برف، و فعل و انفعالات عناصر آیاتی دارد که با آن آیات وحی بودنش را ثابت می‌کند و اعلام می‌نماید که روزنه هر گونه شك و تردیدی نسبت به وحی بودن این کتاب بسته است.

به نظر می‌رسد آیاتی که در سطور گذشته ثبت این دفتر شد به عنوان نمونه بس باشد، چون اشاره به همه آیاتی که در بردارنده حقایق جهان طبیعت است و شرح و تفسیر آنها کتابی جداگانه می‌خواهد.

قرآن با آیه آیه‌اش ثابت می‌کند که از استواری و استحکام ویژه‌ای برخوردار است و کتابی است که از جانب خدای مستجمع جمیع صفات کمال نازل شده و پرتوی از علم و حکمت بی‌نهایت حق است و در وحی بودن و حقانیتش هیچ شکی نیست.

هزاران سال پیش از بعثت پیامبر بزرگ اسلام که قرآن معجزه ابدی و جاوید اوست سه پیامبر اوالوالعزم ابراهیم و موسی و عیسی و به دنبال آنان دیگر پیامبران از ظهور قرآن به عنوان وحی الهی خبر داده‌اند:

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: «1»

(1) - بقره 129.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 188

ابراهیم در ضمن دعاهایش کنار کعبه گفت:

پروردگارا در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز که آیات تو را بر آنان تلاوت کند، و آنان را قرآن و حکمت بیاموزد و آنان را از آلودگی ظاهری و باطنی پاکشان کند زیرا تو توانای شکست ناپذیر و حکیمی.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ «1»

کسانی که از این رسول و پیامبر ناخوانده درس که او را نزد خود با همه نشانه‌ها و اوصافش در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند

عیسی مسیح مژده دهنده به نبوت پیامبر اسلام بود چنان که قرآن از قول او می‌گوید:

و مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ ... «2»

و من مژده دهنده به پیامبری هستم که پس از من می‌آید، که نامش احمد است.

با توجه به این حقایق برای هیچ خردمند آگاهی، و عاقل منصفی راهی جز یقین به این حقیقت نمی‌ماند که قرآن وحی خداست و سراسر حق و صدق است و در وحی بودنش هیچ شکی نیست.

به این نکته نیز باید توجه داشت که حضرت حق نفی هر گونه شکی را متوجه کتاب می‌داند: **ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ** نه متوجه مردم، در حقیقت می‌خواهد بگوید: این قرآن دارای این خصوصیت قطعی است که امکان هیچ شکی در آن وجود ندارد، کتابی است که سراسر صدق و حق است چه این که

(1) - اعراف 157.

(2) - صف 6.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 189

مردم در آن شك کنند یا نکنند، زیرا صدق، صدق است و حق، حق است گرچه مردم صدق را صدق ندانند و حق را حق نشمارند، نور با شك مردم باز هم نور است و شك انسان‌ها در نوریت آن هیچ اثری ندارد، آفتاب وسط روز آفتاب است و تابشش بر زمین و موجودات مسلم و یقینی است چه این که اهل زمین در وجودش و تاییدنش شك کنند یا نکنند، شك شکاکان کمترین اثری در حق بودن حقایق ندارد، شکاکانی که در هر حقی و هر صدقی شك می‌کنند بیمارند، و بر آنان است که این بیماری خطرناک خود را با علم و حکمت و برهان و تعقل و اندیشه درمان کنند.

هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ:

با توجه به این حقیقت که هدایت دارای مراتب و انواعی است، چون هدایت فطرت که انسان را به ذات مقدسی که او و جهان را آفریده، و همه موجودات در همه شئونشان نیازمند به او هستند، و او مالک حقیقی و غیر حضرتش مملوک اویند رهنمون می‌گردد، و هدایت عقل که آدمی را تا اندازه‌ای به خیر و شر و مصالح زندگی‌اش راهنمایی می‌نماید، و هدایت الهام که وی را در حدی به حقایق دلالت می‌کند باید گفت اهل تقوا که به هدایت فطرت شناختی نسبی از حق دارند، و به هدایت عقل در مقام حفظ خویش از شرور و آراستن خود به پاکی‌هایند و به هدایت الهام به این معنا توجه دارند که باید به بندگی حق برخیزند، و از مال خود و نیز از سرمایه‌های معنوی خویش در راه کمال به نیازمندان هزینه کنند شایستگی دارند که از هدایت ویژه حضرت حق که همانا هدایت قرآنی است و باید از آن به عنوان کامل‌ترین و برترین و پر سودترین هدایت یاد کرد بهره‌مند شوند، و بیش از دیگران که قرآن نیز خود را هدایت‌گر آنان می‌داند.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 190

أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ: «1»

از هدایت قرآن مجید بهره‌مند شوند.

بنابراین باید گفت مسئله هدایت متقین که گروهی می‌گویند: با توجه به این که به سبب هدایت حق در فضای نورانی تقوا قرار گرفته‌اند و آنان را چه نیازی به هدایت است هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ در حقیقت تحصیل حاصل است، هدایتی خاص و دلالتی ویژه پس از هدایت فطرت و عقل و الهام و آخرین مرتبه هدایت و عالی‌ترین مرحله دلالت است که فوق همه هدایت‌هاست و دسترسی به آن جز از طریق لطف و عنایت خاص حق که به صورت قرآن جلوه کرده میسر نمی‌باشد.

قرآن حقیقی است که اهل تقوا به وسیله آن به عالی‌ترین درجات انسانیت، و کامل‌ترین مراتب آدمیت، و جامع‌ترین منازل ادب و تربیت می‌رسند و به سبب هدایت همه جانبه آن به مقامی دست می‌یابند که دیگر مردم هدایت شده به وسیله قرآن به آن نمی‌رسند.

برای تقوا درجات و مراتبی سه‌گانه بیان شده:

1- نگاه داشتن خود و حفظ نمودن خویش از عذاب ابد و کیفر دائم قیامت به وسیله برائت قلبی و عملی از کفر و شرک و آراسته شدن به اعمال صالحه و اخلاق حسنه و قرار دادن قلب در گردونه توحید خالص چنان که در قرآن مجید آمده است:

وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى: «2»

(1) - بقره 185.

(2) - فتح 26.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 191

خدا مردم با ایمان را به کلمه تقوا که همانا اقرار به وحدانیت حق و رسالت پیامبر و آراسته شدن به خوبی‌ها و پاکی از کفر و شرک است پایبند نمود.

2- دوری و اجتناب از آنچه حضرت حق بنابر رحمت و لطف خود به خاطر حفظ سلامت دنیا و آخرت انسان، و داشت جسم و روان او ممنوع و حرام کرده است.

حرمت در معرض قرار دادن قلب در برابر آلودگی‌هایی چون حسد، کبر، غرور، عجب، ریا، حرص، طمع، نفاق، بدبینی و کینه، و حرمت در معرض قرار دادن جسم در برابر لقمه حرام، شهوت جنسی خارج از حدود شرع و عقل، افراط و تفریط در امور مادی، و حرمت غیبت و تهمت و فحش و ناسزا، و دروغ و حيله و چشم چرانی و نظر بازی، و شنیدن لهو و لعب، و ظلم و ستم، و قدم برداشتن برای خسارت زدن به مردم، و دیگر محرمات فقط و فقط برای حفظ سلامت جسم و جان، و امنیت دیگران، و رعایت مصالح دنیا و آخرت بنی آدم بوده است، و متقی حقیقی کسی است که از این محرمات به خاطر خدا و برای تحصیل خیر دنیا و آخرت و نهایتاً سلامت خویش و اهل و عیال و خانه و خانواده و نیز به خاطر نجات و رهائی از عذاب دردناک و ابدی دوزخ دوری و اجتناب ورزد، این دوری و اجتناب از محرمات بر هر فردی به حکم حضرت حق واجب و ضروری است چنان که در قرآن مجید به این حقیقت تصریح شده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ: «1»

(1) - تحریم 6.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 192

ای اهل ایمان خود و خانواده و اهل خویش را حفظ کنید از آتش سنگین و سختی که آتش گیره‌اش انسان‌ها و سنگ‌هایند، بر آن آتش فرشتگانی سخت گیر و نیرومند کارگزارانند که از آنچه خدا به آنان فرمان می‌دهد سرپیچی نمی‌کنند، و آنچه را مأمورند انجام می‌دهند.

از آنجا که آتش دوزخ محصول گناه و عصیان و حرام‌ها و محرمات است. روشن می‌شود که منظور از تقوا در این آیه شریفه که به صورت امر قوا انفسکم به کار گرفته شده اجتناب و دوری از محرمات است.

با رعایت این نوع از تقواست که باب برکات آسمان‌ها و زمین به روی مردم و اهل سرزمینی که آراسته به این حقیقت می‌شوند گشوده می‌گردد و همگان با حفظ پاکی و اخلاص و مزین بودن به زینت ایمان و قرار داشتن در گردونه عمل صالح از رفاه و خوشی و لذت واقعی و امنیت همه جانبه و صحیح زیستن بهره‌مند خواهند شد، چنان که قرآن می‌فرماید:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١﴾

و اگر مردم این سرزمین به ایمان آراسته شوند، و اجتناب و دوری از محرمات را پیشه سازند، ما خیرات و خوبی‌ها و نعمت‌های قابل رشد آسمان و زمین را بر آنان وسعت می‌دهیم، ولی این مردم به انکار حقایق برخواستند (و از پی این انکار به هر فسق و فجوری و معصیت و گناهی آلوده شدند) در نتیجه آنان را به خاطر کارهای زشتی که همواره مرتکب می‌شدند به حوادث و مصائب گوناگون و عذاب استیصال دچار نمودیم.

(1) - اعراف 96.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 193

3- پاك نگاه داشتن باطن از هر علقه و تعلقی که انسان را از حضرت حق و محبوب حقیقی باز دارد، و وی را به دور از توجه به محبوب سرگرم بدارد.

علقه‌ها و تعلقاتی که به خاطر اوست در حقیقت نوعی ذکر و یاد اوست، و واقعیاتی است که در سایه اجرای فرمان خود او برای باطن صورت گیرد، مانند دوست داشتن پیامبران، و عشق‌ورزی به اهل بیت، و محبت به اولیاء حق، و علاقه به مال حلال و خانه و کاشانه و زن و فرزند در راه به دست آوردن خوشنودی او.

اهل دل می‌گویند مراد از آیه شریفه زیر این‌گونه تقوا است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ: «1»

اهل ایمان تقوای الهی را به گونه‌ای که شایسته اوست رعایت کنید.

این نوع از تقوا که چون خورشید وسط روز از افق وجود پیامبران و امامان معصوم طلوع داشت آنان را به اوج فضایل انسانی، و درجات روحی و معنوی رسانید، و تعلق صحیح قلب مبارکشان به عالم ظاهر و امور لازم آن مانع از عروجشان به عالم ملکوت و عرصه لاهوت نشد، و رفت و آمد با مردم، و اشتغالشان به مصالح و امور انسان‌ها و کارگزاری آنان نسبت به زن و فرزند و تأمین معاش مادی، هیچ کدامشان را از استغراق در شئون حق باز نداشت. «2»

منافع و آثار پرهیزکاری

با توجه این که حضرت حق در آیات قرآن مجید، و به زبان پیامبران و امامان همه انسانها را دعوت به تقوا کرده، و از آنان خواسته است در همه شئون زندگی

(1) - آل عمران 12.

(2) - روح البیان ج 1، ص 57.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 194

و در هر قدمی که برمی‌دارند و قلب را به هر نیقی که می‌سپزند تقوای الهی یعنی اجتناب از هر حرامی که در رابطه با هر شأنی از شئون حیات است رعایت کنند بی‌تردید اجرای این فرمان نورانی و پر برکت از طرفی، و اتصال به تقوا از طرف دیگر برای انسان منافع و آثاری خواهد داشت.

اگر تقوا را چون درختی پاک و شجره‌ای طیبه تصور کنیم که همین گونه هم هست، پس باید اعتراف کنیم که این درخت باید و قطعاً ثمرات و محصولات بسیار مفیدی در عرصه گاه حیات دنیا و آخرت انسان از خود ظهور دهد.

این اوراق اگر بخواهد همه ثمرات و منافع تقوا را از طریق قرآن و روایات بیان کند بدون شك به چندین جلد خواهد رسید و از مسیر تفسیر دیگر آیات شریفه کتاب مجید حق باز خواهد ماند، ولی برای این که مطالعه کنندگان محترم از این خرمن پرفیض خوشه‌ای برگیرند به ترتیب سوره‌های قرآن به گوشه‌ای از منافع و آثار تقوا اشاره می‌شود.

فلاح و رستگاری

و اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ: «1»

نسبت به خدا در همه امورتان پروا کنید تا همای فلاح و رستگاری را در آغوش بگیرید.

فلح در لغت به معنای شکافتن است، و از آنجا که زارع و کشاور زمین را با گاو آهن می‌شکافد و هر گونه مانع رشد دانه‌ها را از میان برمی‌دارد، و زمین را آماده تخم پاشی و رشد گیاه می‌کند عرب به او فلاح می‌گوید.

(1) - بقره 189.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 195

کسی که با رعایت تقوا در همه شئون حیات، موانع راه سعادت دنیا و آخرت را بر طرف می‌کند، و آنچه را سد راه خوشبختی است می‌شکافد و حرکت در راه حق را ادامه می‌دهد یقیناً به فلاح و رستگاری که همانا نعمت جاوید الهی در قیامت است می‌رسد.

راغب اصفهانی در کتاب المفردات خود که بیان و توضیح لغات قرآن است می‌نویسد: فلاحی که اهل تقوا و آراستگان به ایمان در قیامت به آن می‌رسند عبارت است از: دانش و معرفت بی‌جهل، عزت به ذلت، حیات بی‌مرگ، ثروت و غنای بی‌فقر است.

معیت و همراهی با حق

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ: «1»

و از خدا پروا کنید و بدانید بی تردید خدا همراه با پرهیزکاران است.

اجتناب و دوری انسان از همه آلودگی‌های ظاهر و باطن، و جدا زیستن آدمی از فساد و گناه و معصیت که عامل طهارت و پاکی است، زمینه ساز معیت و همراهی خدا با آدمی است، و خدای مهربان با هر کس معیت و همراهی داشته باشد مسلماً از آفات و فتنه‌ها در دنیا، و بلاها و عذاب‌ها در آخرت در امان خواهد بود.

اهل خدا، و مسافران به سوی دوست، و سالکان راه محبوب ترك همه گناهان را رکن و اساس تقوا دانسته، و بنای آباد دنیا و آخرت را مبتنی بر آن می‌دانند و از چهار منزل مراقبت آن را اول منزل و پایه آن برشمرده‌اند:

(1) - بقره 194.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 196

«الاول ترك المعاصی و هذا هو الذی بنی علیه قوام التقوی و اسس علیه اساس الآخرة و الاولى، ما تقرب المتقربون بشیء اعلی و افضل منه.

الثانی الاشتغال بالطاعات مع حضور القلب.

الثالث عدم الغفلة.

الرابع الحزن الدائم قال: انی لا اسكن الا فی قلب محزون.» «1»

اولین مرحله و منزل مراقبت ترك همه گناهان است، و این ترك و آزاد زیستن از معاصی است که پایه‌های تقوا بر آن بنا شده، و اساس آخرت و دنیای صحیح را بر آن نهاده‌اند، بندگان مقرب خدا که با ارزش‌ترین انسان‌ها به چیزی برتر و بهتر از ترك همه گناهان به خدا تقرب نجسته‌اند.

در معارف الهیه آمده: موسی از خضر پرسید آراسته به کدام حقیقت شده‌ای که به من مأموریت داده‌اند از تو بخشی از اسرار و واقعیات را بیاموزم، و با چه وسیله به این مرتبه و مقام رسیده‌ای؟! خضر در پاسخ گفت: به ترك همه گناهان. دومین مرحله مراقبت مشغول بودن به طاعات و عبادات با حضور قلب است.

و سومین مرحله آن خالی بودن از غفلت و بی‌خبری نسبت به حقایق هستی است.

و چهارمین آن اندوه دائم و حزن همیشگی نسبت به عمر گذشته و فرصت‌های از دست رفته و کوتاهی در عبادت است.

حضرت حق جل و علا فرمود: من جز در دل محزون سکونت نمی‌گیرم!

(1) - تذکره المتقین شیخ مفید بهایی ص

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 197

مصون ماندن از عذاب سخت

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ: «1»

از خدا پروا کنید و بدانید مسلماً خدا در کیفر بسیار سخت گیر است.

آری کسی که به فرمان‌ها و احکام حضرت حق گردن ننهد، و زحمات و کوشش پیامبران و امامان را که جز هدایت انسان به سوی خیر دنیا و آخرت هدیفی نداشتند قدردانی ننماید، و آئین و دین خدا را به مسخره بگیرد، و معبود خود را هوای نفس خویش قرار دهد، و به راه یاغیان و طاغیان برود مستحق سخت‌ترین کیفر و شدیدترین عقاب و عذاب است، و هر کس از خدا پروا کند و به حفظ خویش از گناهان و فسق و فجور برخیزد، و در همه شئون زندگی تقوای الهی را رعایت نماید البته از کیفر سخت او برای ابد در امان خواهد ماند.

مصون ماندن از نقشه‌های خائنان دشمنان

وَ إِنْ تَصَبَّرُوا وَ تَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا: «2»

و اگر صبر و تقوا پیشه کنید و در میدان جهاد پایدار بمانید و از دوستی و موالات با دشمنان خدا بپرهیزید، نقشه‌های خائنانه و کید و حيله آنان اندك زيانی به شما نخواهد رسانید.

در این آیه شریفه خدای عزیز استقامت در میدان جنگ، و اجتناب از دوستی و معاشرت با دشمنان را مانع و سدی سخت در برابر اثر گذاری نقشه و تدبیر شیطانی یاغیان و طاغیان می‌داند.

(1) - بقره 196.

(2) - آل عمران 120.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 198

آری اگر مسلمانان در برابر دشمنان خدا سستی نشان دهند، و از خود مقاومتی به میدان نیاورند، و راه دوستی و معاشرت و آمیزش با دشمنان را باز بگذارند، سزاوار شکست و ذلت می‌شوند، و نقشه و تدبیر خائنانه دشمنان بر تمام شئون حیات آنان اثر می‌گذارد، و از این طریق زیان‌ها و خسارت‌های غیر قابل جبرانی به مسلمانان وارد می‌آید.

ایمان به خدا و قیامت، و توحید و طاعت اقتضاء می‌کند که انسان در میدان هر جهادی تا پیروزی قطعی استقامت ورزد، و در همه امورش از تکیه بر دشمنان و پناه بردن به ولایت و دوستی آنان بپرهیزد، تا از زیان نقشه‌های آنان در امان بماند، زیرا کسی که به خدا توکل می‌کند و بر آزمایشات الهی استقامت می‌ورزد، و فقط به یاری او چشم می‌دوزد، در هر میدانی نسبت به خواسته بر حقش چیره می‌شود، و بر دشمنانش پیروز می‌گردد، و در حفاظت نیکوی پروردگارش محفوظ می‌ماند.

ولی آن که از غیر خدا توقع یاری می‌کند، و به خودش واگذار شده قطعا از یاری پروردگارش و نصرت و حفظ خدایش محروم خواهد ماند.

من استعان بغیر الله فی طلب

فان ناصره عجز و خذلان: «1» آن که در خواسته و طلبی از غیر خدا یاری بخواهد، بی‌تردید یار او ناتوانی و خواری است.

شکر و سپاس‌گزاری

فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ: «2»

(1) - تفسیر محی‌الدین، ج اول ص 215.

(2) - آل عمران 123.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 199

پس تقوای الهی پیشه کنید تا شاکر و سپاسگزار نعمت‌های خدا شوید.

ناسپاسی و کفران نعمت به این است که انسان نعمت‌های عنایت شده‌ی حضرت حق را در گناه و معصیت هزینه کند، و شکر و سپاس نعمت به این است که همه نعمت‌ها را در راه طاعت و عبادت و احسان به خلق خدا خرج نماید.

هنگامی که انسان به دنبال روح تقوا از معاصی و گناهان اجتناب ورزد، و از قدم گذاشتن در وادی فسق و فجور بپرهیزد البته نعمت‌ها در مسیر ویژه خودش یعنی در همان جایی که خدا فرموده مصرف می‌شود، و مصرف نعمت برابر با فرمان حق سپاس حق و بلکه عین شکر است.

تحصیل بهشت و قرار گرفتن در کنار سفره‌ی ابدی حق

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ هُمْ حَنَاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ: «1»

ولی کسانی که تقوای پروردگارشان را پیشه کردند برای آنان بهشت‌هایی است که از زیر درختانش نهرها جاری است، در آن جاودانه‌اند، این بهشت‌ها سفره کاملی از انواع نعمت‌ها از سوی خداست، و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است.

آری اهل تقوا یعنی مردان و زنانی که از گناهان ظاهر و باطن اجتناب می کنند و به فرمان ها و احکام الهی گردن می نهند، و به حسنات اخلاقی و کردار پسندیده آراسته اند سزاوار بهشت های جاویدان و سفره ی کامل نعمت های ابدی حق هستند.

اینان که خدای مهربان از وجودشان تعبیر به ابرار نموده برخلاف اشرار که قانع به نعمت های زودگذر و از دست رفتنی می باشند، و با خدا و قیامت و

(1) - آل عمران 198.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 200

پادشاه های الهی رابطه ای ندارند، از طریق ایمان و طاعت و عبادت و خدمت علاوه بر بهره گیری از روزی حلال خدا در دنیا، موفق به کسب خوشنودی حق و بهشت های ابدی و سفره پر نعمت جاوید حضرت محبوب می شوند.

قبولی اعمال

إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ: «1»

جز این نیست که خدا کوشش های اهل تقوا را می پذیرد.

اهل تقوا که باطن خویش و کوشش ها و اعمالشان را از آلوده شدن به رذایل اخلاقی و کار و کردارشان را از ریا و خودنمائی حفظ می کنند شایسته اند که حضرت حق همه مجاهدات ظاهری و باطنی آنان را قبول کند به این خاطر در این آیه شریفه با قاطعیت قبولی اعمال آنان اعلام می نماید.

امنیت از بیم و حزن

فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ: «2»

پس کسانی که در مدار تقوا قرار گرفتند و امور خود را به کمک فرهنگ حق اصلاح نمودند بیمی و حزنی بر آنان نخواهد بود.

آری انسانی که به خاطر تأمین سعادت دنیا و آخرتش، و تحصیل خوبی‌ها و کمالات، و مصون ماندن از خسارت‌های معنوی و زیان‌های روحی از ورود به عرصه معصیت اجتناب می‌کند، و خود را از آلوده شدن به فسق و فجور حفظ می‌نماید، و با همه وجود چون گوسپندی که از گرگ می‌گریزد از گناه فرار می‌کند، و با بکار گرفتن احکام الهی و قواعد شرعی و راهنمایی‌های حضرت

(1) - مائده 27.

(2) - اعراف 35.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 201

حق و پیامبران و امامان به اصلاح ظاهر و باطن خود می‌پردازد، و به سوی رشد و اوج انسانیت حرکت می‌کند چرا از عاقبت کارش بترسد، و از هزینه کردن عمرش غصه و اندوه به خود راه دهد؟!!

عقاب و عذابی در انتظار او نیست که بترسد، و چیزی را در مسیر عمر از دست نداده که محزون و اندوهگین شود، آنچه به انتظار چنین انسان باتقوا و مصلحی است پاداش عظیم الهی است و رضایت و خوشنودی ارحم الراحمین، پس زمینه‌ای برای بیم و اندوه به خاطر تقوا و اصلاح برای او نیست.

قدرت فراگیر در جهان

اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ: «1»

از خدا کمک بخواهید، و صبر و استقامت پیشه سازید، بی‌تردید مالکیت زمین برای خداست، آن را به هر کس از بندگان بخواند به ارث می‌دهد و سرانجام نیک برای پرهیزکاران است.

اگر جامعه و ملتی همه با هم در همه امورشان از حضرت حق که قدرتی بی‌نهایت و کارگزاری حکیم است یاری و کمک بخواهند، وجود مقدس او درخواستشان را اجابت می‌کند و به آنان برای به نتیجه رسیدن کارشان یاری می‌دهد، و اگر در برابر حادثه‌ها چه حادثه مالی و چه حادثه اجتماعی و نیز در برابر آزمایشات الهی و هم چنین در عرصه انجام عبادت و خودداری از گناه صبر و استقامت از خود نشان دهند، به پیروزی و رستگاری قطعی می‌رسند، و از شکست و ذلت مصون می‌مانند.

(1) - اعراف 128.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 202

چنین ملتی با همراه داشتن یاری حق، و با صبر و استقامتی که آنان را چون فولاد آب دیده می‌کند به مرز قدرت فراگیر می‌رسند و یقیناً می‌توانند حکومتی جهانی بر اساس فرهنگ الهی برپا کنند.

مصونیت از حرام‌خواری

فَكُلُوا مِمَّا عَمِلْتُمْ حَالَالًا طَيِّبًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ: «1»

از آنچه بهره و غنیمت به دست می‌آورید در حالی که حلال و پاکیزه است بخورید، و از خدا پروا کنید، یقیناً خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

تقوای الهی پس از آن که با تمرین ترك گناه، و توجه به حضرت حق، و روی کرد به قیامت به صورت روحی مقاوم در باطن انسان تحقق پیدا کند، هم‌چون سپر محکم و استواری برای آدمی خواهد بود که حملات سهمگین هر حرامی به ویژه حرام‌های مالی را که جاذبه‌های شدیدی دارد در هم می‌شکند، و عرصه زندگی و حیات انسان را از ورود این خطر عظیم و خسارت‌های غیر قابل جبران در مصونیت قرار می‌دهد.

انسان باتقوا و پرهیزگار که از سکوی تقوا با چشم دل و دیده‌ی بصیرت خدا را می‌نگرد، و صحنه‌های عظیم قیامت را مشاهده می‌نماید، قدرت رفتن به سوی مال حرام را ندارد، و دست پاك و الهی‌اش به سوی لقمه حرام دراز نمی‌شود، و جز به حلال طیب و پاك خدا قناعت نمی‌ورزد.

محبوبیت در پیشگاه خدا

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ: «2»

(1) - انفال 69.

(2) - توبه 7.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 203

بی تردید خدا اهل تقوا را دوست دارد.

عشق و محبت ویژه حق از افق وجود هر انسانی طلوع نمی کند، این کیمیای حیات بخش، و اکسیر اعظم را در ظرف وجود هر کسی قرار نمی دهند، این رشته نورانی را به گردن قلب هر انسانی نمی اندازند، هر بی سر و پائی را در فضای عشق و محبت نمی پذیرند، و هر کسی را چوب انداز در گردونه محبوبیت قرار نمی دهند، از شرایط زیبا و پرقیمت ورود به میدان محبت حق و عرصه محبوبیت حضرت رب داشتن سرمایه بسیار پرسود تقواست، حقیقتی که عامل جذب محبت او به سوی انسان، و سبب تحقق آن برای آدمی است.

کسی که محبوب مالک مالکان، و رب ارباب، و منبع غنا و استغنا، و چشمه ی کمالات بی نهایت، و دریای بی پایان کرامت، و ریشه حق و حقیقت، واصل و بنیان خلقت و خلاصه ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین گردد، آیا می توان سود و نفعی که از جانب آن محب به محبوب می رسد به شماره آورد و به محاسبه کشید؟!

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی

دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

به دست آوردن بشارت دنیائی و آخرتی از سوی حق

الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ هُمُ الْبَشَرُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ: «1»

آنان که ایمان آوردند، و پیوسته تقوا پیشه کردند، برای آنان در دنیا و آخرت «نسبت به دست یافتن به مقامات و مراتب عالی و بهشت‌های جاویدان و

(1) - یونس 63 - 64.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 204

خوشنودی حق مژده و بشارت است» برای حقایق الهیه و خواسته‌های ربانیه تغییری نیست، این است آن رستگاری بزرگ.

برای پرهیزکاران بنابر آیات قرآن مجید و روایات و معارف الهیه از جانب خدا به وسیله الهام یا رؤیای صادق مژده‌ی بشارت است که به دنبال تقوا این سرمایه عظیم معنوی به درجات و کمالات رفیع در دنیا می‌رسند، چنان که به حضرت یوسف آن پاکدامن بی‌نظیر و متقی بی‌بدیل مقامات و مراتب آینده‌اش را در خواب نشان دادند، و منازل و درجات اهل تقوا را به وسیله وحی و زبان پیامبران و امامان مژده داده‌اند که بی‌تردید به آن منازل و درجات در عرصه گاه قیامت خواهند رسید چنان که در قرآن مجید آمده:

لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ بَّخْرِيٍّ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَ رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ: «1»

برای آنان که تقوا پیشه کردند، نزد پروردگارشان بهشت‌هایی است که از زیر درختانش نهرها جاری است، در آن جاوید و ابدی هستند، و نیز برای آنان همسرانی پاکیزه و خوشنودی و رضایت از سوی خداست و خدا بینای به بندگان است.

رهائی از دوزخ

ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا: «2»

سپس اهل تقوا را نجات می‌دهیم و ستمگران را در دوزخ در حالی که برای ابد به زانو در آمده‌اند رها می‌کنیم.

(1) - آل عمران 15.

(2) - مریم 72.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 205

تقوای اهل تقوا سپر استواری است که آنان را گرچه از مسیر دوزخ به سوی بهشت حرکت کنند از آتش و عذاب حفظ می‌کند، و نمی‌گذارد نسبت به آتش و شراره و حرارت آن اندک چیزی احساس کنند، ولی آنان که نخواستند به این سپر محکم، و مانع مستحکم مسلح شوند و نخواستند در سایه عبادت و طاعت و خدمت به خلق نیروئی معنوی و قوی و گامی استوار پیدا کنند، در قیامت اندک مصونیتی از عذاب نخواهند داشت، و همانطور که در دنیا به سوی بندگی حق و خدمت به خلق گام برداشتند، در قیامت نیروی گام برداشتن به سوی بهشت را نخواهند داشت و در دل آتش دوزخ به زانو خواهند آمد.

تقوا مایه اصلاح عمل و جلب مغفرت است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (70) يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ: «1»

ای اهل ایمان از خدا پروا کنید و گفتاری حق و استوار و پاک و خالص از دروغ بگوئید، تا خدا کردارتان را به اصلاح آورد، و گناهانتان را بیامرزد.

تقوا و گفتار حق مایه جلب رحمت و لطف و احسان خدا به سوی انسان است، انسان چون به رحمت حق وصل شود، این اتصال سبب می‌شود که انسان که از هر جهت نیازمند به تربیت است، در دامن مربی و پرورش دهنده‌ای چون حضرت حق قرار گیرد و آن مربی دلسوز این موجود نیازمند به تربیت را مراقبت و مواظبت کند تا به رشد و کمال برسد و در این مسیر از گناهان و تقصیرات گذشته‌اش درگذرد.

(1) - احزاب 70 - 71.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 206

ولایت و دوستی و سرپرستی خدا

وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ: «1»

و بی تردید ستمگران دوست و سرپرست یکدیگرند و خدا سرپرست و یار اهل تقواست.

ولایت حضرت حق ولایتی است که هر کس در حیطه تصرف آن قرار گیرد گره از مشکلاتش باز می شود، و قفل مهماتش گشوده می گردد، و از ظلمات به سوی نور به حرکت می آید، و از فتنه دشمنان در امان می ماند، و در قیامت در حصن حصین امان خدا از عذاب قرار می گیرد.

شکسته شدن بن بست ها و روزی بی زحمت و فراوان

وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً (2) وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ: «2»

و کسی که در همه امورش به ویژه در امور مالی و خانوادگی و اجتماعی از خدا پروا کند، و تقوای الهی را به کار گیرد برای او راه نجات از مشکلات و شدائد و بن بست ها را قرار می دهیم و از جایی که گمان نمی برد به او روزی فراوان و پیوسته می دهیم.

تقوا در روایات

از حضرت حق در روایات قدسی آمده است:

«انما الحسب عندی هو التقوی:» «3»

(1) - جاثیه 19.

(2) - طلاق 2- 3.

(3) - کلمة الله 444 به نقل از سعد السعود سید بن طاووس.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 207

جز این نیست که شرافت و اصالت نزد من فقط تقوا و پرهیزکاری است.

«خير الحكمة خشية الله تعالى، و خير الغنى و القناعة، و خير الزاد التقوى.» «1»

بهترین دانش استوار بیم از عظمت خدای بزرگ است، و بهترین ثروت قناعت به داده خداست، و بهترین توشه برای دنیا و آخرت تقوا است.

از پیامبر بزرگوار اسلام در رابطه با تقوا روایات مهمی نقل شده است از جمله:

«من التقى الله عاش قويا، و سار في بلاد عدوه آمنا.» «2»

کسی که تقوا پیشه سازد نیرومند زندگی می کند، و در حال امنیت در سرزمین های دشمنش حرکت می کند.

«ايها الناس ان العربية ليست باب والد، و انما هو لسان ناطق فمن تكلم به فهو عربي الا انكم و لد آدم و آدم من تراب و اكرمكم عند الله اتقاكم.» «3»

ای مردم عربیت پدر فرزندان آور نیست، و جز این نیست که زبانی گویاست هر کس با این زبان سخن بگوید عرب است، آگاه باشید همه شما فرزندان آدم هستید و آدم از خاک است، و بزرگوارترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

عباس عموی پیامبر در گفتگویی از پیامبر اسلام پرسید: «فما الكمال؟ قال: تقوى الله عزوجل و حسن الخلق.» «4»

(1) - كلمة الله 463 به نقل از مسکن الفؤاد شهید.

(2) - بحار چاپ بیروت ج 67 ص 283.

(3) - بحار ج 67 ص 288.

(4) - امالی طوسی ج 2 ص 112.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 208

ای رسول خدا کمال چیست؟ حضرت فرمود: پروای از خدای عزوجل و اخلاق نیکو.

«من احب ان يكون اكرم الناس فليتق الله، و من احب ان يكون اتقى الناس فليتوكل على الله:» «1»

کسی که دوست دارد بزرگواریترین مردم باشد، باید تقوای الهی پیشه کند، و کسی که دوست دارد پرهیزکارترین مردم باشد باید در همه امورش به خدا اعتماد و توکل کند.

«المتقون سادة، والفقهاء قادة، والجلوس اليهم عبادة:» «2»

پرهیزکاران سروران مردم اند، و فقیهان فرمانروایان جامعه اند، نشستن نزد اینان عبادت است.

امیرالمؤمنین (ع) درباره ی تقوا روایات بسیار مهمی دارند از جمله:

«ان لاهل التقوى علامات يعرفون بها: صدق الحديث، واداء الامانة، و وفاء بالعهد، و قلة العجز و البخل، و صلة الارحام، ورحمة الضعفاء و قلة المؤاتاة للنساء، و بذل المعروف، و حسن الخلق، و سعة الحلم، و اتباع العلم فيما يقرب الى الله، طوبى لهم و حسن مآب.» «3»

بی تردید برای اهل تقوا نشانه هایی است که با آنها شناخته می شوند:

راستی گفتار، اداء امانت، وفای به پیمان، کمی ناتوانی و بخل، صله ارحام، مهربانی با ناتوانان، موافقت اندک با زنان، بذل نیکی، اخلاق خوب، بردباری

(1) - معانی الاخبار 196.

(2) - بحار ج 70 ص 290.

(3) - بحار ج 67 ص 282.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 209

گسترده، پیروی از دانش در آنچه که آدمی را به خدا نزدیک می کند، خوشا به حال اینان، و قیامت خوبی برای آنان است.

«اتقوا الله الذی ان قلم سمع، وان اضمرتم علم:» «1»

از خدا پروا کنید خدائی که چون سخن گوئید می شنود، و چون پنهان نمائید می داند.

«التقى رئیس الاخلاق:» «2»

تقوا سالار و رئیس اخلاق است.

«فان تقوى الله دواء داء قلوبكم، و بصر عمى افئدتكم، و شفاء مرض اجسادكم، و صلاح فساد صدوركم، و طهور دنس انفسكم، و جلاء غشاء ابصاركم، و امن فرع جأشكم، و ضياء سواد ظلمتكم:» «3»

بی تردید تقوای الهی داروی بیماری دلها، و بینا کننده کور دلی و درمان کننده مرض بدنها، و اصلاح کننده فساد سینهها، و پاک کننده آلودگی جانها، و روشنی بخش پرده دیدگان، و امن کننده ترس و اندوه اضطراب آور، و سپید کننده سیاهی تاریکی وجود شماست.

«لا کرم اعز من التقوى و سئل (ع) ای عمل افضل؟ قال: التقوى:» «4»

هیچ کرم و بزرگواری گرانمایه تر از تقوا نیست، و از آن حضرت از بهترین عمل پرسیدند، پاسخ داد: تقوا.

«لا یقل مع التقوى عمل، و کیف یقل ما یتقبل؟» «5»

(1) - بحار ج 67 ص 283.

(2) - بحار ج 67 ص 384.

(3) - بحار ج 67 ص 284.

(4) - امالی صدوق 193.

(5) - بحار ج 67 ص 292.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 210

عملی که همراه تقواست اندک نیست، و چگونه چیزی که در پیشگاه حق مورد پذیرش است اندک است.

حضرت صادق (ع) فرمود:

«ما نقل الله عزوجل عبداً من ذل المعاصی الى عز التقوی الا اغناه من غیر مال، و اعزه من غیر عشیره، و آنسه من غیر بشر.» «1»

خدای عزوجل بنده‌ای را از خواری گناهان به عزت تقوا انتقال نداد مگر آن که او را از طریق غیر ثروت غنی کرد، و بدون عشیره بزرگواری و عزت داد، و بدون بشر با او انس برقرار کرد.

از حضرت صادق (ع) از تفسیر تقوا پرسیدند، فرمود:

«ان لا يفقدك الله حيث امرک، و لا یراک حيث نھاک.» «2»

وجودت را در محل طاعت و عبادت مفقود نبیند، و تو را در محل گناه مشاهده ننماید.

از امام ششم (ع) روایت شده است:

«القیامة عرس المتقین.» «3»

قیامت بزم شادی پرهیزکاران است.

ابوبصیر می گوید از حضرت صادق از معنای آیه:

اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ

پرسیدم، حضرت در پاسخ فرمود:

(1) - کافی ج 2 ص 76.

(2) - بحار ج 67 ص 285.

(3) - خصال ج 1 ص 10.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 211

«یطاع فلا یعصی، و یدکر فلا ینسی، و یشکر فلا یکفر:» «1»

از اوامر اطاعت شود، و از منهیاتش سرپیچی نشود، یادش کنند و فراموشش نمایند، و به شکر و سپاسش برخیزند، و از کفران نعمتش بپرهیزند.

فقط تقوا سبب نجات است

ابوحمره می گوید: خدمت حضرت علی بن الحسین (ع) بودم که مردی به محضر آن حضرت آمد و گفت: ای ابامحمد من گرفتار زانم، يك روز زنا می کنم و دیگر روز به روزه گرفتن پناه می برم، آیا روزه داری من کفارہ زنا می است؟! امام به او فرمود: چیزی نزد خدای عزوجل محبوب تر از این نیست که در فرمانهای اطاعت شود، و در منهیاتش از او سرپیچی نکنند، بنابراین نه زنا کن و نه روزه بگیر، سپس حضرت سجاد (ع) او را به نزدیک خود خواند و دستش را گرفت و به او فرمود: کار اهل دوزخ را انجام می دهی، و امید ورود به بهشت را داری!! «2»

اصل و نسب حقیقی به ارزش هاست

حضرت باقر (ع) می فرماید: گروهی از اصحاب پیامبر خدا نشسته بودند و از حسب و نسب خود سخن می گفتند و به یکدیگر فخر فروشی می کردند، از جمله کسانی که در آن گروه قرار داشت سلمان بود، ولی لب به سخن باز نداشت، عمر به او گفت: سلمان نسب تو چیست؟ و اصل و ریشه ات بر چه پایه ای است؟ سلمان گفت من سلمان فرزند بنده خدایم، گمراه بودم خدا مرا به وسیله محمد (علیهما السلام) هدایت کرد، تهیدست و فقیر بودم خدا به سبب محمد مرا

(1) - معانی الاخبار 240.

(2) - کافی ج 5 ص 542.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 212

ثروتمند کرد، برده بودم خدا به وسیله‌ی محمد مرا آزاد نمود، این است حسب و نسب من ای عمر، سپس پیامبر خدا از جایگاهش بیرون آمد، سلمان پرسش عمر و پاسخ خود را به او برای آن حضرت بیان داشت، پیامبر فرمود: ای گروه قریش شرافت مرد دین او، و جوانمردی‌اش اخلاق با ارزش او، و ریشه‌اش عقل اوست خدای متعال فرمود: ای مردم ما شما را از مرد و زن آفریدیم و دسته دسته و قبیله قبیله قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، بی‌تردید بزرگوارترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست، سپس رو به سلمان کرد و فرمود: هیچ يك از اینان بر تو جز به تقوای الهی برتری ندارند، اگر تو از اینان پرهیزکاری از آنان برتری. «1»

میزان قیامت ملاك عاقبت انسان است

امام صادق (ع) می‌فرماید میان سلمان و مردی گفتگو شد، مرد به سلمان گفت: کیستی و چیستی؟ سلمان پاسخ داد اول من و تو نطفه‌ای ناپاک و آلوده بود، و پایان من و تو مرداری بد بو است، چون قیامت شود و ترازوها را نصب کنند، کسی که وزن اعمالش سبک باشد قطعاً پست و خوار است، و کسی که وزن اعمالش سنگین باشد بی‌تردید گرانمایه و بزرگوار است. «2»

سرانجام نيك ويژه اهل تقوا است.

از مردی از یاران علی (ع) روایت شده که گفت: یکی از دوستان خدا با فردی از دشمنان خدا کنار هم قرار گرفتند، دوست خدا گفت: خدای را سپاس و سرانجام نيك ويژه پرهیزکاران است، آن دیگر گفت: خدای را سپاس سرانجام نيك مخصوص ثروتمندان است، [و در روایت دیگر آمده سرانجام نيك برای

(1) - امالی طوسی ج 1 ص 146.

(2) - معانی الخبر 207.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 213

پادشاهان است] دوست خدا گفت: به قضاوت اول کسی که از وادی درآمد تن بده، پس ابلیس در نیکوترین شکل درآمد، دوست خدا گفت: خدای را سپاس و سرانجام نیک از پرهیزکاران است، و آن دیگر گفت: خدای را سپاس و سرانجام نیک ویژه پادشاهان است، ابلیس سخن دشمن خدا را تصدیق کرد و گفت: همین است که می گوئی. «1»

تقوا یعنی حفظ خویش از آفات و فتنه‌ها

از دانشمندی پرسیدند تقوا چیست، گفت در بیابان پر از خار و خاشاک رفته‌اید؟ گفتند: آری، گفت: چگونه در آن خارستان راه را طی می کنید؟ گفتند: دامن لباس بگیریم، و بدن از آن باز داریم تا خاری دامن ما را نگیرد، و در بدن ما فرو نرود، گفت: تقوا جز این نیست، بیائید در حال سلوک در راه خدا از همه گناهان و معاصی به صورتی اجتناب و دوری کنید که در خارستان دامن لباس و بدن حفظ می کنید. «2»

تقوا پرهیزکاری دقیق از هر امر نارواست.

عارفی پیراهنش را در صحرا شست، دوستش به او گفت پیراهن شسته را بر دیوار باغی که دارای درختان انبوه است بیاویزیم، عارف گفت: به دیوار مردم میخ زنیم، گفت روی درخت باغ بیندازیم، و گفت سنگینی لباس شسته شاخه‌ای را می شکند، گفت بر زمین پهن کنیم، گفت محل علف چهار پایان است، صحیح نیست علف را از دید آنان پنهان کنیم، پس پیراهن را بر پشت خود گرفت تا حرارت آفتاب خشکش کند. «3»

(1) - بحار ج 67، ص 294.

(2) - منهج الصادقین ج 1، ص 132.

(3) - روح البیان ج 1، ص 57.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 214

تفسیر آیه 3

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ

پرهیزکاران کسانی هستند که به غیب ایمان دارند، و نماز برپا می‌دارند، و از آنچه روزی آنان کرده‌ایم انفاق می‌کنند.

شرح و توضیح

در این آیه شریفه سه حقیقت بسیار مهم که در رابطه با قلب، بدن و ثروت است مطرح است.

به نظر می‌رسد لازم است مفاهیم لغات آیه ریشه‌یابی و ارزیابی گردد، تا در سایه آیه کریمه به حقایقی که در آن نهفته نزدیک شویم ایمان واقعی است که از طریق مطالعه دقیق، و اندیشه صحیح، و تفکر درست و تکیه بر استدلال و برهان و حجت‌های استوار، و شنیدن مایه‌های علمی از زبان اهل تحقیق و سالکان طریق و عارفان آگاه و متخصصین معارف در قلب انسان تحقق پیدا می‌کند، و آدمی را به منابع بی‌پایان معنوی که آثار تربیتی عظیمی در حیات ظاهر و باطن دارد وصل می‌کند، و موجودیت عالی انسانی را در برابر آفات و حوادث، و طوفان‌های مخرب شخصیت مصونیت و امنیت می‌دهد، و خیمه زندگی را از ظلمت و تاریکی به روشنایی و نور می‌برد، و سبب بروز و ظهور ارزش‌های ملکوتی و انسانی از افق وجود انسان می‌گردد، و زمینه بندگی و عبادت حق و خدمت به خلق را فراهم می‌سازد، و موجب جلب خوشنودی پروردگار مهربان می‌شود، و وجود انسان را به شجره طیبه‌ای که ثمراتش دائمی و همیشگی است تبدیل می‌کند ایمان با توجه به این مقدمات و نتایج به معنای تصدیق و باور

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 215

نسبت به حقایق اصیل هستی است، که از آلودگی شك و شبهه و وسوسه و تردید پاك است.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا: «1»

جز این نیست که مؤمنان فقط کسانی هستند که به خدا و فرستاده‌اش ایمان آورده‌اند سپس به آنچه ایمان آوردند تردید و شك نکردند. ایمان به این معنی که از استواری و استحکام ویژه‌ای برخوردار است، و هم چون چشمی باز و دیده‌ای بینا از رصد خانه قلب، در حال تماشای حقایق است، افقی برای ظهور محبت و عشق است که صاحب عاشقش را برای اجرای فرمان‌های معشوق گرمی و حرارت می‌دهد، و به حرکتی خالص و می‌دارد، و از آنچه مورد پسند معشوق نیست باز می‌دارد.

بر اساس این آثار ارزنده که از ذات ایمان ظهور می‌کند، وحی و انبیا و امامان و اولیاء الهی پیوستگی ایمان با عمل و عبادت و طاعت، و جهاد و کوشش بدنی و مالی و حالی را اعلام داشته و حتی میان ایمان و عمل تفکیک قائل نیستند، و عقیده دارند اعمال صالحه و اخلاق حسنه، و حالات ملکوتیه و عرشیه صورتی دیگر از ایمان قلبی است، چنان که در این زمینه از حضرت رضا (ع) در کتاب‌های معتبر روایی و تفسیری حدیث با ارزشی به این مضمون نقل شده است:

«ان الایمان هو التصدیق بالقلب، و الاقرار باللسان، و العمل بالاركان:» «2»

(1) - حجات 15.

(2) - مجمع البیان چاپ بیروت، ج 1، ص 86.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 216

بی‌تردید ایمان به معنای باور کردن حقایق به وسیله قلب، و اقرار به واقعیات به توسط زبان، و عمل به برنامه‌های الهی به کمک اعضا و جوارح است.

امام هشتم (ع) در این روایت میان باور و تصدیق، و اقرار به زبان، و عمل به اعضا تفکیکی قائل نشده، و برای هر يك باب و فصل جداگانه ای باز نکرده است. بلکه ایمان را حقیقتی مرکب از تصدیق و اقرار و عمل اعلام داشته است، که با اجتماع هر سه حقیقت ایمان محقق می شود و با زوال هر يك ایمان زایل می گردد.

غیب

این کلمه در لغت و در اصطلاح دین شامل حقایقی است که از دید انسان و چشم آدمی ناپیدا پنهان باشد.

غیب دارای مصادیق فراوان و افراد گوناگونی است، گاهی مصداق غیب حقیقتی است که وجودش غیر مادی و بیرون از چهار چوب جسمیت و عنصریت، و خارج از هر حد و مرزی است، و زمان و مکان در موجودیت او هیچ نقشی ندارد، و چشم که جسمی است مادی و مرکب از عناصر این عالم، و دارای حد و مرز و محکوم زمان و مکان و تنها راه دیدنش با کمک انعکاس نور به اشیاء است از مشاهده او برای همیشه عاجز است، و از قابلیت دیدن و تماشای او برای ابد محروم است.

چنین غیبی با این اوصاف ویژه وجودش را فطرت نهفته در ذات هر انسانی خبر می دهد، و تکتك اجزاء آفرینش و آثار موجود در پهن دشت هستی بر حضرتش دلالت دارند، و کتاب های آسمانی به ویژه قرآن مجید به ذاتش اشاره دارند. و اوصاف و اسماءش را بیان می کنند، و فلسفه و حکمت متقن، دلایل استوار و محکمی بر موجودیتش اقامه می نمایند، و عارفان دارای عرفان و معرفت

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 217

از طریق نور کشف و ذوق باطنی به وجودش اقرار می کنند و صاحبان خردمند از برگ های آویخته از هر شاخه ای کتابی در شناخت و معرفت او به دست می دهند:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

و اندیشمندان پاك دل، و سالکان طریقت راستی و درستی از هر گیاهی شعار توحیدش را گوشزد می کنند:

هر گیاهی که از زمین روید ج

وحده لا شریک له گوید این غیب وجود اقدس حضرت حق، خالق هستی، مدبر امور آفرینش، رب ودود، رحیم و غفور، کریم و قدیر، خدای مهربان و عزیز و تواناست که به خاطر ویژگی‌های ذات مبارکش و ازلی و ابدی بودنش، و نامحدود بودن وجودش، از دسترس دیدن هر بیننده‌ای از هر صنف و نوعی بیرون است و نسبت به همه موجودات و مخلوقات غیب مطلق است. لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ: «1»

دیده‌ها به تماشای او دست نمی‌یابند.

او از طریق آیات و آثارش بدون این که او را ببینند بر قلب هر کسی تجلی دارد، و هیچ راهی و طریقی و دلیلی بر انکار حضرتش وجود ندارد.

أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: «2»

آیا در وجود خدا شکی است، خدائی که پدید آورنده آسمان‌ها و زمین است؟!!

(1) - انعام 103.

(2) - ابراهیم 10.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 218

ایمان به این غیب که از طریق مطالعه و دقت در آیات کتاب تکوین که مجموعه آفرینش و عرصه گاه هستی است، و مطالعه کتاب تشریع که قرآن مجید است، و تحقیق و تدبر در کتاب نفس که وجود انسان است به دست می‌آید، از نشانه‌های پرهیزکاران است.

هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (2) الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ.

گاهی مصداق غیب موجودات روحی و معنوی و ملکوتی و نوری هستند، که وجودشان را وحی و پیامبران و امامان و به ویژه قرآن مجید خبر داده مانند فرشتگان که هر گروهی به اذن حضرت حق در کاری هستند و در حقیقت مدبرات امر خدای مهربان‌اند.

و ایمان به آنان از دسترس تماشای چشم‌ها بیرون‌اند از لوازم دینداری است.

و لَكِنَّ الْإِبْرَءَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ: «1»

و لکن کار نیکو از کسی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان ایمان آورده است.

گاهی آنچه از دیده ناپیداست، و از دسترس چشم بیرون است حقایقی هستند که در ظرف زمان‌های گذشته قرار دارند و در زمان انسان میلیون‌ها سال یا هزاران سال بر آن زمان‌ها تأخر دارد و هیچ زمینه‌ای برای تماشای آن حقایق به وسیله انسان وجود ندارد، و تقدم زمانی مانع از دیدن آنهاست.

انسان از بسیاری از آن حقایق که در ظرف زمان‌های گذشته قرار دارند به وسیله آثار طبیعی، یا سنگ نبشته‌ها، یا کتاب‌های تاریخی یا کتاب‌های دینی به ویژه قرآن مجید خبردار شده، و هیچ راه شکی نسبت به وجود آنان وجود ندارد، مانند پیامبران الهی که برای هدایت انسان مبعوث به رسالت شدند.

(1) - بقره 177.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 219

آنان برای همه آیندگان‌شان از مصادیق بارز غیب‌اند، و ایمان به آن بزرگواران از صفات متقین است.

در روایت جالبی آمده: روزی پیامبر اسلام به اصحاب خود فرمودند فاضل‌ترین مخلوقات چه کسانی هستند؟ پاسخ دادند فرشتگان فرمودند، گفتند فرستادگان حق فرمود مراد من غیر ایشان است، گفتند: خود بگوئید چه کسانی هستند؟ فرمود گروهی که پس از من بیایند در حالی که مرا ندیده‌اند، و همنشین با من نبوده‌اند، گفتارم را از دهانم نشنیده‌اند، و معجزاتم

را مشاهده نموده‌اند، تنها ورقی چند را که بیان طریقه من است می‌بینند و از آن طریق به من ایمان می‌آورند و نبوت را تصدیق کنند، سپس این آیه را تلاوت فرمود:

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ

و بعد از آن فرمود:

«اولئك اخواني»

آنان برادران من هستند!

گفتند یا رسول الله آیا ما برادران تو نیستیم؟ فرمود:

«انتم اصحابی و هم اخوانی»

شما همنشینان من هستید و آنان برادران من هستند. «1» گاهی آنچه از دیده پنهان و ناپیداست، به خاطر مصالح و اموری است که دانش فراگیرش نزد خداست، و وجود آن غایب ناپیدا با دلایل متقن و براهین استوار، و نقل‌های متین تاریخی ثابت شده و قطعی است، و جایی برای انکار او و شك و تردید در وجودش وجود ندارد.

(1) - منهج الصادقین ج 1، ص 138 - کشف الاسرار ج 1، 46 با اندکی تفاوت.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 220

مصدق چنین غیبی وجود مبارك حضرت حجة بن الحسن العسگری «1» است که نزدیک به شش هزار روایت که در کتاب‌های معتبر شیعه و سنی نقل شده از روز ولادتش و شروع غیبتش و آثار وجودی‌اش و ظهورش در آخر الزمان برای گسترانیدن عدالت در همه جهان خبر داده‌اند و ایمان به او بی‌تردید از اوصاف پاکان و پرهیزکاران است.

و گاهی آنچه از دیده پنهان و ناپیدا است، حقایقی هستند که یا در ظرف زمان آینده قرار دارند، یا تحقق آنها مشروط به تحقق زمان آینده است، آینده‌ای که با حقایقش از دسترس دید انسان خارج است و به عبارت دیگر تأخر از زمان حال و

حاضر دارد، و وجود آن حقایق که در زمان آینده قرار دارند یا تحقق پیدا می کنند از طریق دلایل فراوان استوار و برهان های واضح و آشکار ثابت شده، و راه انکاری برای آنها نیست مانند حالات موت انسان، برزخ، قیامت، پرونده عمل، میزان، صراط، بهشت، دوزخ که همه اینها از مصادیق غیب اند و ایمان به آنها از نشانه های متقین است.

سه نکته مهم

1- ایمان حقیقی است که ظرف آن دل آدمی است، اگر ایمان در دل مستقر نباشد ولی مایه آن در قول و گفتار که به صورت شهادتین است جاری باشد شخص را به عنوان مؤمن نمی توان به شمار آورد چنان که در قرآن مجید آمده:

مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ: «2»

از اهل کفر کسانی هستند که به زبان می گویند ایمان آوردیم ولی قلبشان ایمان نیاورده است.

(1) - نورالثقلین ج 1، ص 26 - ابوالفتح رازی ج 1، ص 64.

(2) - مائده 41.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 221

خدای عزیز در آیاتی که مسئله ایمان را مطرح کرده است آن را به دل نسبت داده:

وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ: «1»

و قلب او آرام به ایمان است.

أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ: «2»

اینانند که خدا ایمان را در قلوبشان ثابت کرد.

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ: «3»

اعراب بادیه نشین گفتند: ایمان آوردیم، بگو ایمان نیاورده‌اید بلکه بگوئید اسلام آوردیم چون ایمان در دل‌های شما وارد نشده است.

2- هر چند لغت غیب از نظر معنی عمومیت دارد و شامل هر چیزی است که از دید انسان پنهان است ولی مراد از غیب در آیه شریفه.

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ

غیب‌هائی است که ایمان به آنها مورد تکلیف قرار گرفته و اعتقاد و باور داشتن آنها سبب ارزش انسان و مایه فضیلت و موجب فلاح و نجات است، چون خدا، پیامبران، فرشتگان، کتاب‌های آسمانی که پیش از قرآن بوده و فعلاً اصل آنها از دسترس بیرون است، امام عصر، حالات هنگام مرگ، برزخ، پرونده، میزان، صراط بهشت، دوزخ. «4» 3- از دورترین زمان، و شاید از زمان شروع زندگی انسان در کره خاک تا به امروز این حقیقت با برهان و دلیل به وسیله پاکان و صاحب‌دلان، و خردمندان و

(1) - نخل 106.

(2) - مجادله 22.

(3) - حجرات 14.

(4) - صافی ج 1، ص 92.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 222

اندیشمندان، و آگاهان و بینایان به انسان گوشزد شده است که نباید تصور کرد، و به وهم و خیال گذرانید، که آنچه از دسترس حواس پنج‌گانه به ویژه چشم بیرون است و ما آن را با هیچ يك از حواس درك نمی‌کنیم وجود ندارد، تا جائی که گفته‌اند:

«عدم الوجدان لا يدل على عدم الوجود»

نیافتن دلیل بر نبودن نیست

کسی که دلیلش بر نبود حقایق غیر محسوس این باشد که چون آنها را با حواس پنج گانه ام احساس نمی کنم پس وجود عینی ندارند فردی است بی خبر و دور از منطق و بیگانه از علم و اندیشه، و مخالف با بصیرت میلیون ها انسان والا و آگاه چون پیامبران و امامان اولیا و اندیشمندان و دانشمندان و آگاهان عارف، و سلسله جنبانان معارف.

او با کمی تأمل و تدبر و با کمک گرفتن از علم و دانش و تحقیق و تدقیق و با تکیه بر اندیشه پاک اندیشمندان خواهد فهمید که در اطراف خود او بسیاری از امور و حقایق هست که در حیات او دارای آثار مثبت فراوانی است، در حالی که از دسترس حواس پنج گانه او خارج است، زیرا حواس قابلیت آن را ندارد که هر حقیقتی را در عالم حس کند، حواس دارای میدان محدودی است، و قابلیت درک آنها در حد اشیا و عناصر محدودی است که با آنها می توانند سر و کار پیدا کنند.

شیخ الرئیس ابوعلی سینا که از دانشمندان مقبول جهان است و همه عالمان جهان او را به علم و عمل و نبوغ ستوده و می ستایند در آغاز نمط چهارم کتاب با ارزش اشارات می فرماید:

بدان که گاهی بعضی خیال می کنند که موجود همان است که حس انسان به آن می رسد، و آنچه حس به آن نمی رسد موجود نیست اما اگر تو تأمل کنی در همان موجودات محسوس چیزها خواهی یافت که محسوس نیست.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 223

راستی چه اشتباه بزرگ و غلط فاحشی است که انسانی که دارای عقلی محدود و دانستی هائی اندك است خود را با این ضعف و کوچکی و فقر و تهیدستی همه جانبه، میزان بود و نبود حقایق و ترازوی حق و باطل واقعیات بداند و بگوید چون حس نمی کنم نیست، و چون این برنامه را باطل می دانم باطل و چون این مسئله را حق می دانم حق است و جز این نیست!!

این حالت ناشی از غرور و کبر، و بی خبری و بی خردی و نهایتاً تاریکی باطن و جهل مرکب است.

در هر صورت باور داشتن امور غیبی که وجودشان با دلایل استوار و برهان‌های قوی قابل اثبات است، و عدمشان با هیچ حجت و دلیلی قابل اثبات نیست، امری است که از آن در قرآن مجید و روایات تعبیر به ایمان به غیب شده، و چیزی در مسائل معنوی برای انسان افضل از آن نیست، چنان که ابن مسعود از پیامبر بزرگوار اسلام نقل کرده که آن حضرت فرمود:

«وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا آمَنَ أَحَدُ أَفْضَلُ مِنْ إِيْمَانٍ بِغَيْبٍ ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ: «1»»

سوگند به کسی که معبودی جز او نیست، احدی ایمانی برتر از ایمان به غیب نیاورده و سپس این آیه را تلاوت کرد: **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ. وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ:**

جمله یقیمون الصلاة که از باب افعال و فعل مضارع جمع است در این آیه شریفه بنابر اعتقاد متخصصان و صاحب نظران بر دو معنا دلالت دارد:

(1) - منهج الصادقین ج 1 ص 127.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 224

1- دوام و استمرار داشتن بر نماز تا پایان عمر

2- برپا کردن نماز با همه ارکان و شرایط ظاهری و معنوی

معنای اول با تکیه بر آیه شریفه سوره‌ی معارج بیان شده:

الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ: «1»

نماز گزاران واقعی کسانی هستند که بر نمازشان مداومت و استمرار دارند و در هیچ موقعیتی دست از نماز بر نمی دارند.

و معنای دوم بر اساس آیه شریفه‌ی سوره مؤمنون ذکر شده است:

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ: «2»

مؤمنان واقعی کسانی هستند که بر شرایط وارکان ظاهری و معنوی نمازشان مستمراً مداومت دارند.

قرآن مجید در رابطه با نماز به حقایقی بس با ارزش اشاره می کند از جمله:

همه مکلفان را به اقامه نماز به عنوان تکلیفی لازم و واجب دعوت می کند، تکلیفی که در صورت ادا شدن سبب خوشنودی حق و عامل استحقاق مکلف نسبت به بهشت، و زمینه ای برای تأمین بخشی از خیر دنیا و آخرت، انسان است:

وَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ: «3»

نماز را بر پای دارید و این فرضیه پرمفعت الهی را به جای آورید.

قرآن کریم از همه مؤمنان و عاشقان حق و علاقه مندان به عبادت و بندگی دعوت می کند که نماز را در اوقات معین خودش، اوقاتی که حضرت حق تعیین کرده ادا کنید، که از فضایل این عبادت به جای آوردن آن در وقت تعیین شده است.

(1) - معارج 23.

(2) - مؤمنون 9.

(3) - روم 31.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 225

إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْفُوتًا: «1»

بی تردید نماز بر عهده اهل ایمان فرضیه ای محدود به اوقات است. کتاب خدا از همه مردم دعوت می کند، نمازهای واجب خود را يك دل و يك سو با جماعت و گروهی بخوانید، زیرا نظر لطف خدا در حدی که با جماعت است با فرد نیست.

وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ: «2»

نماز را در جمع نمازگزاران به صورت گروهی ادا کنید.

حضرت حق در قرآن مجید از مؤمنان نمازگزاری که نمازشان همراه با خشوع و فروتنی قلبی و بدنی است مدح و ستایش نموده:

الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ: «3»

مؤمنان رستگار کسانی هستند که در نمازشان در باطن و ظاهر خاشع و فروتن هستند.

قرآن مجید به انکار کننده حقایق و تارك نماز این فرضیه الهی که رکن مهمی از ارکان اسلام است عتابی سنگین دارد و او را از چهار چوب انسانیت خارج دانسته و قیامتی بس دشوار و عذاب‌ی بس سنگین برای او پیش‌بینی می‌کند:

فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى: «4»

(1) - نساء 103.

(2) - بقره 43.

(3) - مؤمنون 2.

(4) - قیامت 31.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 226

پس او به باور حقایق، و تصدیق توحید و نبوت و قیامت تن نداد و از به جای آوردن نماز امتناع ورزید.

عاقبت اینان عاقبت بسیار بدی است، و سرانجامشان سرانجام فوق‌العاده سختی است تا جائی که برای همیشه دچار عذاب الیم می‌شوند و در آن لحظه که لحظه ورود به دوزخ است از سوی بهشتیان مورد پرسش قرار می‌گیرند:

ما سَلَكُكُمْ فِي سَفَرٍ؟ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ: «1»

چه چیز شما را به دوزخ وارد کرد؟ می‌گویند از نمازگزاران نبودیم قرآن مجید آنان را که به نماز بها نمی‌دهند، و ارزشی برای آن قایل نیستند، و این عبادت بی‌نظیر را مهمل و ضایع می‌گذارند و نسبت به انجام آن از روی علم و عمد تقصیر می‌کنند مورد تهدید قرار می‌دهد و می‌گوید:

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا: «2»

نسل بد و بی‌ادبی پس از قوم نوح به جای آنان قرار گرفت که نماز را مهمل گذاشتند و این رکن اساسی دین را ضایع و تباه کردند، و از خواسته‌های نامعقول خود پیروی نمودند، در نهایت به همین زودی با کیفری سخت روبرو خواهند شد.

در بیان ارزش و اهمیت نماز، و شرایط ظاهری و باطنی آن در توضیح و تفسیر آیات دیگر به مسائل و حقایق قابل توجهی اشاره خواهد شد، در این

(1) - مدثر 46.

(2) - مریم 59.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 227

بخش لازم است چند روایت معتبر را ثبت این اوراق کنم، باشد که برای عاشقان عبادت و بندگی مفید افتد.

چهره نماز در پاره‌ای از روایات

از پیامبر بزرگ اسلام روایاتی در رابطه با نماز نقل شده است از جمله:

«لیکن اکثر همک الصلاة فانها رأس الاسلام بعد الاقرار بالدين»: «1»

باید بیشترین همت و قصدت نماز باشد، زیرا نماز پس از اقرار به دین رأس اسلام است.

«الصلاة عمود الدين من تركها فقد هدم الدين»: «2»

نماز ستون دین است، کسی که آن را ترك کند و از خواندنش امتناع ورزد مسلماً ساختمان دین را ویران کرده است.

«العهد الذی بیننا و بینهم الصلاة فمن تركها فقد كفر:» «3»

پیمان دین داری میان من و اتم نماز است، پس کسی که نماز را ترك کند تحقیقاً در گردونه کفر و ناسپاسی افتاده است.

«اذا قام العبد الى الصلاة فكان هواه و قلبه الى الله تعالى انصرف كيوم ولدته امه:» «4»

(1) - بحار 77 ص 127.

(2) - كشف الاسرار ج 1 ص 47.

(3) - كشف الاسرار ج 1 ص 47.

(4) - بحار 84 ص 261.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 228

هنگامی که عبد به اقامه نماز برخاست، پس میل و رغبتش و دلش در نماز متوجه خدای تعالی بود، نماز را به پایان می برد در حالی که از پاکی و طهارت و آمرزش گناه مانند روزی است که مادر او را به دنیا آورده است.

«الشيطان يربع من بني آدم ما حافظ على الصلوات الخمس فاذا ضيعهن تجرأ عليه و اوقعه في العظائم:» «1»

شیطان از فرزندان آدم تا زمانی که بر نمازهای پنج گانه محافظت دارند می ترسد، زمانی که نمازها را ضایع کنند و از خواندن آنها امتناع ورزند بر آنان جرأت پیدا می کند، و آنان را در بلاها و گناهان بزرگ می اندازد.

حضرت باقر (ع) می فرماید:

«ان اول ما يحاسب به العبد الصلاة فان قبلت قبل ما سواها:» «2»

بی تردید اولین چیزی که عبد را به آن محاسبه می کنند نماز است، در نهایت اگر پذیرفته شود دیگر اعمال هم پذیرفته خواهد شد.

در حدیث قدسی آمده:

«هذه الصلوات الخمس من صلاهن لوقتهن و حافظ عليهن لقيني يوم القيامة و له عندى عهد ادخله به الجنة و من لم يصلهن لوقتهن و لم يحافظ عليهن فذلك الى ان شئت عذبتة و ان شئت غفرت له:» «3»

این است نمازهای پنج گانه، کسی که آنها را در وقت معینش به جای آورد و بر شرایط ظاهر و باطنش محافظت کند به لقاء من در قیامت نایل می شود در آن

(1) - بحار ج 82 ص 202.

(2) - بحار ج 83 ص 25.

(3) - کلمة الله 263 به نقل از فروع کافی.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 229

روز نزد من برای او پیمانی است که وی را به سبب آن پیمان وارد بهشت می کنم، و کسی که آنها را در وقت لازم و معینش به جای نیاورد، و توجهی به شرایط ظاهر و باطنش ننماید، اختیار با من است، اگر بخواهم کیفرش می دهم، و اگر بخواهم او را می آمرزم.

حضرت باقر (ع) در رابطه با عاشقان نماز و مشتاقان بندگی و عبادت که شرایط ظاهری و باطنی نماز را رعایت می کردند، می فرماید:

امیرالمؤمنین در عراق نماز صبح را با مردم به جماعت به جای آوردند، سپس رو به آنان کردند و به موعظه آنان برخاسته و گریستند و مردم را نیز از خوف خدا به گریه انداختند.

سپس فرمودند: به خدا سوگند اقوامی را در زمان دوستم رسول خدا می‌شناختم که شب را به روز می‌آوردند و روز را به شب در حالی که ژولیده موی، و غبار آلود و شکم خالی بودند، [شکمی خالی از حرام یا به سبب روزه، یا به علت کم‌خوری تا بتوانند با نشاط و قدرت به بندگی برخیزند] میان پیشانی آنان چون زانوی ورم کرده بز از کثرت سجده پینه داشت، شب را برای پروردگارشان به سجده و قیام بودند، با خدای خود مناجات داشتند و از معبودشان نجات خویش را از عذاب درخواست می‌کردند، به خدا سوگند آنان را در این حال دیدم در حالی از این که عباداتشان پذیرفته نشود می‌ترسیدند، و از کیفر و عذاب خدا در حالت بیم به سر می‌پردند!! «1» صاحب کشف الاسرار می‌گوید: در قرآن مجید هزار جای از نماز سخن به میان آمده است، این هزار مرحله به صورت فرمان به نماز، و خبر از نماز و بیان

(1) - کافی ج 2 ص 236.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 230

پاداش آن، و توضیح کیفر ترك آن است، چه به صورت تصریح و چه بر وجه تعریض.

بدانکه هیچ عبادت مانند نماز نیست، و هر که آن را رها کند و به جای نیابد دلیل بر این است که وی را اندر دل نیاز نیست و اندر جان با آفریدگار راز نیست. «1»

آیا نماز را نیکو به جای می‌آوری؟

حاتم زاهد بر عاصم بن یوسف وارد شد، عاصم به او گفت: ای حاتم آیا نماز را نیکو به جای آورده‌ای؟ حاتم گفت آری، عاصم گفت: چگونه نماز به جای می‌آوری؟ گفت: هنگامی که وقت نماز نزدیک می‌شود وضوی جامع و کامل می‌گیرم، سپس در مکانی که باید نماز بگزارم راست و مستقیم می‌ایستم، تا همه اعضایم آرام بگیرد، کعبه را میان دو دیده مشاهده می‌کنم، و مقام را روبروی سینه‌ام، و خدا را بر فراز خود می‌بینم، خدائی که آنچه در قلب من است می‌داند، قدمم بر صراط؟، و بهشت در طرف راست و دوزخ در طرف چپم و ملك الموت پشت سرم!

گمان می‌کنم که این آخرین نماز من است، سپس به نیکی تکبیر می‌گویم و با فکر و اندیشه و تأمل و دقت به قرائت حمد و سوره می‌پردازم، و با فروتنی و تواضع رکوع می‌کنم، و با تضرع و خاکساری سجده به جای می‌آورم آنگاه می‌نشینم

و بر پایه امید به حق تشهد می‌خوانم، سپس بر اساس سنت پیامبر سلام می‌گویم آنگاه میان خوف و رجا از جای بر می‌خیزم و بر صبر و استقامت در بندگی توجه می‌کنم و در حفظ آن می‌کوشم.

(1) - کشف الاسرار میدی ج 1 ص 47.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 231

عاصم گفت: این است نماز تو گفت: آری سی سال است اینگونه به نماز قیام دارم، عاصم گریست و گفت: من تا کنون به این صورت نماز نخوانده‌ام! «1» وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ: [اگر منظور زکات باشد ج 5 میزان از ص 2182 دیده شود]

مما مرکب از حرف من و حرف ما می‌باشد، حرف من در این آیه شریفه به نظر گروهی از مفسران بزرگ به معنای بعضیت است «2»، به این خاطر در اصطلاح اهل ادب از آن تعبیر به من تبعیضیه شده است، و حرف ما در این ترکیب مای موصوله است.

رزق به معنای دارائی‌ها و امکانات مادی و معنوی است که حضرت حق از باب لطف و احسان به انسان عطا می‌کند.

يُنْفِقُونَ: جمع مذکر از باب افعال است که ثلاثی مجردش نفق است، نفق به معنای شکاف و خلأ است، چون این کلمه به باب افعال برده شود و به صورت انفاق در آید به معنای پر کردن خلأ و ترمیم شکاف است.

با توجه به مفاهیم لغوی آیه و با استفاده از عمومیت مای موصوله در مما رزقناهم ترجمه آیه شریفه به طور تقریب به این صورت است.

اهل تقوا کسانی هستند که بخشی از مجموع امکانات مادی و معنوی خدا داده خود را برای از میان برداشتن خلأهای مادی و معنوی مردم هزینه می‌کنند.

از ضمیر جمع نا در جمله رزقناهم استفاده می‌شود که مالک حقیقی و اصلی مجموع امکاناتی که در اختیار انسان است خداست، و انسان جز جانشینی موقت

(1) - روح البیان ج 1 ص 60.

(2) - فخر رازی ج 1 ص 31 - روح البیان ج 1 ص 64 - تفسیر محی الدین ج 1 ص 18.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 232

از سوی خدا برای تصرف در آن امکانات نیست، چنان که در سوره مبارکه حدید به این حقیقت تصریح شده است:

وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ: «1»

و از بخشی از امکاناتی که شما را به عنوان جانشین خود در تصرف در آن قرار داده‌ام برای پر کردن خلأهای مادی و معنوی مردم هزینه کنید.

قرآن مجموعه هستی و همه امکانات آفرینش و آنچه را در آسمانها و زمین است که بخش بسیار اندکی از امکانات زمین در اختیار انسان است در سیطره مالکیت خدا می‌داند، و اهل امکانات را مورد عتاب قرار می‌دهد که چرا در راه خدا از امکاناتی که در دسترس آنان است انفاق نمی‌کنند:

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ: «2»

و شما را چیست که در مقام انفاق و هزینه کردن اموال و امکانات در راه خدا اقدام نمی‌کنید؟ در حالی که همه میراث آسمانها و زمین فقط در سیطره مالکیت خداست.

انفاق در راه خدا برای از میان بردن خلأ مادی و معنوی مردم که پس از ایمان به غیبت و اقامه نماز ذکر شده از عبادات بسیار بزرگ اسلامی، و از دافع‌های پر قدرت بخل، یا در صورتی که بخیل وارد گردونه آن گردد بهترین داروی علاج بخل است، و این که حضرت حق انفاق را به بخشی و برخی از امکانات تکلیف فرموده برای این است که از اسراف و تبذیر اهل جود و سخاوت و اهل‌بندگی و عبادت که روشی مذموم و ناپسند است پیش‌گیری کند.

(1) - حدید 7.

(2) - حدید 10.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 233

نکته‌ای مهم در مسئله انفاق

به این حقیقت بسیار مهم باید توجه داشت که فرمان انفاق در امور مالی از سوی حضرت حق فقط و فقط متوجه مال حلال و ثروت مشروع و امکانات سالم و صحیح است، پروردگاری که مردم را از غصب و دزدی و رشوه و ربا و احتکار و اختلاس و حيله و تقلب در کسب و کم فروشی و قمار به شدت منع می‌کند، و به دست آوردن مال و ثروت را از هر يك از این راه‌ها حرام و معصیت می‌داند، و حرام خواران را به سختی مورد نکوهش و مذمت قرار می‌دهد، و هر عمل به ظاهر زیبایی و هر کار به ظاهر خوبی را که از حرام به وجود آمده باشد همراه با صاحبش هیزم دوزخ می‌داند، معنا ندارد که فرمان انفاقش متوجه و شامل هر مال و ثروتی به ویژه مال حرام شود، او تنها فرمانی که نسبت به ثروت نامشروع دارد این است که باید هر نوع مال حرامی که در دست مردم است به صاحبان اصلی‌اش برگردد، و حرام خور باید از آزاری که به مردم در غارت مالشان روا داشته طلب حلالیت کند و از آنان بخواهد که از پیشگاه حضرت حق برایش طلب آمرزش نمایند.

این آیه شریفه و آیات مشابیهش هر نوع انفاقی را اعم از واجب و مستحب مانند زکات، و هزینه لازم برای خود، و تأمین مخارج خانواده و هر کسی که انفاق بر او واجب است و نیز هزینه کردن برای جهاد در راه خدا، و خرج کردن امکانات در هر راه خیر مانند ساختن پل، جاده، حمام، آب انبار، درمانگاه، بیمارستان، مدرسه، کتابخانه، کمک به ناتوانان، مستمندان، و تهیدستان را شامل می‌شود.

و نیز آیه کریمه بنابر روایات و نظر صاحب نظران آگاه و عارف فرمان به انفاق معنوی مانند تعلیم علم به دیگران، امر به معروف و نهی از منکر، یاد دادن هنرهای تخصصی، و تبلیغ دین با زبان و قلم، و نشر معارف قرآنی را شامل می‌گردد.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 234

محمد بن مسلم از حضرت صادق (ع) از معنای **وَمَا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ** روایت می‌کند که حضرت فرمود:

«ما علمناهم یثون:» «1»

از آنچه از قرآن و سنت و علوم خود به آنان تعلیم داده‌ایم به طور مستمر منتشر کنند.

در آیه شریفه ایمان مطرح است که در رابطه با قلب است، و سخن از نماز است که در ارتباط با بدن است، و اشاره‌ای به انفاق است که موردش مال و ثروت و امکانات مادی و معنوی است، که در حقیقت باید گفت آیه شریفه انسان را به عبادات قلبی و قالبی و مالی توجه می‌دهد و مجموعه‌ای با ارزش از روش بندگی را مطرح می‌کند و از پرهیزکاران به عنوان گروهی که جهان‌بینی آنان فوق جهان‌بینی حسی است، و در سایه بندگی حق آزادگان واقعی‌اند، و از نظر اخلاقی آراسته به جود و سخاوت و کرامت‌اند یاد می‌کند. در ایمان نجات از هر اضطراب و نگرانی و مایه‌رهایی از تنگ نظری و سبب آزادی از عذاب دوزخ است.

در نماز دفع فحشا و منکرات، و منظم زندگی کردن، و راز و نیاز با خدا، و مناجات عاشقانه، و تواضع و فروتنی و خاکساری از طریق رکوع و سجود مطرح است.

در انفاق دفع بخل و ب‌رحمی، پر کردن خلاءهای مادی و معنوی دیگران، رفع مشکلات، درمان دردها، ظهور خیرات، آبادی شهرها، رشد فرهنگ، زدودن غم از دل‌ها، پاک کردن اندوه از چهره‌ها مورد نظر است.

در ایمان بشارت به رضوان حق و بهشت عنبر سرشت، و در نماز کفاره بدی‌های گذشته، و در انفاق طهارت از رذائل اخلاقی به نظر می‌رسد.

(1) - نورالقلین ج 1، ص 27.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 235

در ایمان عزت و در نماز قرب به حق، و در انفاق رویش و نمو و زیاد شدن نعمت حق برانفاق کننده مطرح است. «1»
از مصادیق بارز و آشکار تقوا و ایمان به غیب و اقامه نماز و انفاق در راه خدا وجود مبارك امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) است، چنان‌که اغلب تفاسیر روایی شیعه و پاره‌ای از روایات اهل سنت آن حضرت را مصداق آیات زیر شمرده‌اند.

فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَ اتَّقَى (5) وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى «2»

و اما کسی که عطا کرد، و تقوا ورزید، و آئین حق و پاداش الهی را تصدیق نمود.

حَسْبُكَ اللَّهُ وَ مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ: «3»

خدا و آنان که ایمان به غیب دارند تو را در برابر حوادث کافی هستند.

أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِداً وَ قائِماً: «4»

یا کسی که پاسی از شب با سجده و قیام در طاعت و عبادت و تواضع و انکسار نسبت به حق است؟

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ: «5»

کسانی که اموالشان را در شب و روز در راه خدا هزینه می کنند.

گوشه‌ای از سود انفاق

خدای مهربان به یکی از پیامبرانش وحی کرد، من نسبت به عمر فلان کس حکم کرده‌ام که نیمی از روزگارش را به تهیدستی و نیم دیگرش را در ثروت و

(1) - روح البیان ج 1، ص 65.

(2) - الیل 6- 5.

(3) - انفال 64.

(4) - زمر 9.

(5) - بقره 274.

دارائی سپری کند، او را در این زمینه مخیر کن که کدام را در نیمه اول عمرش و دیگر را در نیمه دوم عمرش قرار دهد.

پیامبر حق آن مرد را خواست و قضای الهی را به او گفت تا کدام را برای نیمه اول عمر انتخاب کند، آن مرد گفت به من مهلت ده تا در این مسئله با همسر مشورت کنم.

زن در برنامه مشورت به همسرش گفت نیمه اول عمر را برای ثروتمند بودن انتخاب کن، همسرش گفت: تهدیستی پس از ثروت بسیار سخت، و ثروت پس از تهدیستی خوشی و لذت است، زن اصرار ورزید که در این زمینه مشورت مرا بپذیر.

مرد به نزد پیامبر بازگشت و گفت نیمه اول عمرم را به ثروت و امکانات انتخاب کردم، خدای مهربان دنیا را برای او گشایش داد، و دروازه ثروت را به رویش گشود، همسرش گفت: اگر بقاء و دوام این ثروت را می خواهی جود و سخا را با خلق خدا به کار گیر، او هم در هر زمینه ای که برای خود غذا و پوشاک و امکانات فراهم می کرد، مشایخ را برای تهدستان قرار می داد چون نیمی از عمرش در ثروت و مکنت گذشت، خداوند به پیامبر زمانش وحی کرد گر چه نیمی از عمر او را به ثروت و نیمی را به فقر حکم کرده بودم، ولی چون او را نسبت به نعمت هایم سپاسگزار و شاکر یافتم، و شکر موجب مزید نعمت است، نیم دیگر عمرش را نیز به غنی بودن و داشتن ثروت و امکانات بشارت ده. «1»

انفاق از نظر پاره ای از روایات

رسول خدا فرمود:

«ثلاث من حقایق ایمان، الانفاق من اقتار، و انصافك الناس من نفسك، و بذل العلم للمتعلم.» «2»

(1) - روح البیان ج 1، ص 66.

(2) - بحار ج 77، ص 52.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 237

سه چیز از حقایق ایمان است: انفاق به هنگام تنگدستی، و انصاف دادن به مردم از جانب خود، و بخشیدن و هزینه کردن دانش برای دانشجو.

«من اعطی درهما فی سبیل الله کتب الله له سبعمأة حسنة:» «1»

کسیکه در راه خدا درهمی بخشد، خدا برای او هفتصد حسنه مقرر می‌دارد:

امیرالمؤمنین فرمود:

«طوبی لمن انفق الفضل من ماله و امسك الفضل من کلامه:» «2»

خوشا به حال کسی که زیادی از مالش را در راه خدا هزینه کند، و اضافه کلامش را نگاه دارد.

حضرت صادق فرمود:

«ملعون، ملعون من وهب الله له مالاً فلم یتصدق منه بشیء:» «3»

از رحمت خدا دور است، از رحمت خدا دور است کسی که خدا مالی را به او ببخشد و او چیزی از آن را در راه خدا هزینه نکند.

حضرت باقر (ع) از پدران بزرگوارانش از پیامبر اسلام روایت می‌کند که خدای تعالی می‌فرماید:

«المعروف هدیة منی الی عبدی المؤمن، فان قبلها منی فیرحمة منی، فان ردها فیدنبه حرماً و منه لا منی، و ایما عبد خلقتة فهدیة الی الایمان وحسنت خلقه و لم ابتله بالبخل فانی ارید به خیراً:» «4»

(1) - بحار ج 69، ص 122.

(2) - بحار ج 96، ص 115.

(3) - بحار ج 69، ص 133.

(4) - امامی طوسی ج 1، ص 24 - بحار ج 68، چاپ بیروت، ص 351.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 238

خیر و نیکی (که از مصادیق مهم‌اش انفاق مال و علم و آبرو است) هدیه‌ای از من به سوی بنده مؤمنم می‌باشد، پس اگر آن را از من بپذیرد به سبب رحمت من است، و اگر آن را مردود سازد به علت گناهش از آن محروم شده نه از سوی من، و هر بنده‌ای را بیافرینم، و او را به ایمان هدایت کنم، و اخلاقش را نیکو سازم و به بخل دچارش نکنم، بی‌تردید نسبت به او خیر خواسته‌ام.

از حضرت رضا (ع) روایت شده است که می‌فرمود:

«السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ، قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ، قَرِيبٌ مِنَ النَّاسِ وَ الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ، بَعِيدٌ مِنَ الْجَنَّةِ، بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ، وَ سَمْعَتُهُ يَقُولُ: السَّخَاءُ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ مِنْ تَعْلُقُ بِغَصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ.»¹

انسان سخاوتمند به خدا و به بهشت و به مردم نزدیک است، و بخیل از خدا، از بهشت، از مردم دور است راوی می‌گوید از حضرت شنیدم می‌فرمود: سخا درختی در بهشت است، کسی که به شاخه‌ای ای شاخه‌های آن (که انفاق بخشی از امکانات در راه خداست) آویخته وارد بهشت می‌شود.

امیرالمؤمنین (ع) از حضرت مجتبی پرسید سخاوت و کرم چیست؟ پاسخ داد:

«اجابة السائل و بذل النائل.»²

درخواست خواهنده را روا کردن، و بخشش به کامیاب.

حضرت صادق (ع) فرمود:

«السَّخَا ان تَسْخُو نَفْسَ الْعَبْدِ عَنِ الْحَرَامِ ان تَطْلُبَهُ، فَازَا ظَفَرَ بِالْحَلَالِ طَابَتْ نَفْسُهُ ان يَنْفِقَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.»³

(1) - عیون اخبار الرضا ج 1، ص 277.

(2) - بحار چاپ بیروت، ج 68، ص 353.

(3) - بحار چاپ بیروت، ج 68، ص 353.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 239

سخا به این است که وجود انسان از طلب حرام باز ایستد، و هنگامی که به حلال دست یافت وجودش از این که آن را در راه خدا انفاق کند خوشحال شود.

حضرت رضا (ع) از پدرانش در بخشی از يك روایت مفصل درباره پذیرش نماز از نمازگزار از جانب حق نقل می کند که قطعاً نماز را از کسی می پذیرم که

«يطعم الجائع، و یکسو العاری، و یرحم المصاب، و يؤدی الغریب:» «1»

گرسنه را از غذای مناسب بخوراند، برهنه را با لباس قابل قبول بپوشاند، به بلا دیده رحمت و مهر ورزد، و غریب را جای دهد.

موسی از حضرت حق پرسید پاداش کسی که آزارش را از مردم بازدارد، و احسان و نیکی اش را برای مردم هزینه کند چیست؟ حضرت حق فرمود:

«یا موسی تنادیه النار يوم القيامة لا سبیل لی علیک:» «2»

ای موسی در قیامت آتش او را فریاد می دهد، مرا بر ضد تو هیچ برنامه و کاری نیست.

(1) - کلمة الله به نقل از امالی صدوق 264.

(2) - کلمة الله ص 291.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 240

تفسیر آیه 4

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ

و پرهیزکاران کسانی هستند که به آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو نازل شده ایمان دارند، و اهل یقین به آخرت هستند.

شرح و توضیح

در رابطه با حقیقت ایمان، و قرآن مجید که وحی الهی و سند همیشگی نبوت پیامبر بزرگ اسلام است در سطور گذشته به اندازه لازم مباحثی مطرح شد، ایمان به کتاب‌های آسمانی که پیامبران گذشته نازل شده از لوازم قطعی تقواست.

یقین حقیقی است که زلفش به هر موضوعی گره بخورد، ذاتاً این اقتضا را دارد که ذره‌ای غفلت در آن راه پیدا نکند، زیرا یقین با نسیان و فراموشی قابل جمع نیست.

آخرت عرصه‌گاه عظیمی است که بر اساس عدالت و حکمت حق برپا می‌شود، تا هر نیکوکاری به پاداش نیکی‌هایش، و هر بدکاری به کیفر زشتی‌هایش برسد، زیرا دنیا گنجایش پاداش خوبان، و کیفر بدکاران را ندارد.

شما اگر به پاداش و ثواب اعمال صالحان و کیفر و عقاب بدکرداران در قرآن مجید و روایات پیامبر و اهل بیت دقت کنید به این حقیقت بیش از پیش آگاه می‌شوید که دنیا با محدودیت‌هایی که دارد ظرفیت تحقق پاداش عبادات و عقاب معاصی را ندارد.

علاوه بر این در هیچ روزگاری خوبان عالم بر اساس ارزش خوبی‌هایشان به پاداششان نرسیدند، کدام پیامبر و جهادگر در راه خدا، و بنده واقعی حق و کدام شهید که جان با کرامتش را در راه خدا برای اعتلای فرهنگ خدا و آزادی و

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 241

بیداری انسان‌ها هزینه کرد به پاداشش رسید؟ و کدام فاسق و فاجر، و ستمکار و ظالم، و غارت‌گر و قاتل، همچون فرعون و فرعونیان، نمرود و نمرودیان، و امثال اینان و زیر مجموعه‌هایشان برابر تجاوز و ستمشان به حقوق حق و حقوق انسان‌ها کیفر و عذابشان را دیدند؟!

پس برای این انسان مکلف و عاقل و آزاد و مختار که خدای مهربانش وعده پاداش در دنیای دیگر داده باید جهانی دیگر برپا شود که در آن جهان با تحقق وعده‌های استوار و راستین محبوبش روبرو شود و در عیشی امن و دائم قرار گیرد.

و نیز برای انسان ستم‌کار، و لجوج، و غارت‌گر، و قاتل و خونخوار، که خدای قهارش به او وعده کیفر و عذاب داده باید دنیائی دیگر برپا شود که در آن دنیا با ظهور وعده‌های خدای منتقم روبرو گردد و به خاطر زشتی‌هایش در دنیا که حاضر به توبه از آنها نشد در عذاب ابد و کیفر همیشگی مقیم شود.

یقین به چنین جهانی که قرآن از آن تعبیر به آخرت می‌کند از اوصاف اهل تقواست.

این که اهل تقوا پاک و پاکیزه زیست می‌کنند، و از هر گناه بزرگ و کوچک همراه با نفرت روی گردانند، و مشتاقانه به عبادت و بندگی روی می‌آورند به خاطر این است که به آخرت نه تنها ایمان بلکه یقین دارند، یعنی شب و روز و در هر حال و هر موقعیت و هر کار و هر عمل و بلکه لحظه به لحظه به یاد آخرت هستند، و یقینشان مانع از غفلت و فراموشی نسبت به آخرت است، آخرتی که جای حساب و کتاب، و میزان و صراط و پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ است و ذره ذره عمل خوب یا بد را در دادگاه الهی به حساب می‌آورند و در برابر آن ثواب و عقاب می‌دهند.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 242

اهل تقوا با توجه به یقینی که نسبت به آخرت دارند هر سخنی که می‌خواهند به زبان بیاورند، هر نگاهی که می‌خواهند داشته باشند، هر کلامی که می‌خواهند بشنوند، به هر کار اقتصادی که می‌خواهند وارد شوند، هر ارتباطی که می‌خواهند برقرار کنند، هر تصمیمی که می‌خواهند نسبت به خود و خانواده خود و جامعه بگیرند و خلاصه هر قدمی که می‌خواهند بردارند همه و همه را با یاد آخرت و توجه حساب و کتاب و میزان و صراط و بهشت و دوزخ آخرت تنظیم می‌نمایند و مفهوم و معنای یقین جز این نیست.

و بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ

در یکی از سوره‌های تورات زمان موسی که ایمان به آن از صفات متقین است، پیش از آن که دست تحریف غارتگران دین به سوی آن دراز شود به نقل اولیاء معصوم ما آمده:

ای فرزند آدم یقیناً شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن خود بگیرید، و برای روزی که در آن به پیشگاه خدا گروه گروه محشور می‌شوید عمل کنید، روزی که صف به صف نزد خدا می‌ایستید، و پرونده خود را کلمه به کلمه می‌خوانید، و از

اعمال پنهان و آشکارتان بازپرسی می شود، سپس اهل تقوا را دسته دسته به بهشت سوق می دهند، و مجرمان را گروه گروه به دوزخ می کشند، بشارت و تهدید خدا برای شما بس است، منم خدا پس مرا بشناسید، و منم روزی دهنده پس سپاسگزارم باشید، و منم آمرزنده پس به استغفار برخیزید، و منم مقصود پس آهنگ من کنید، و منم آگاه به پنهانی ها بنابراین از من حذر کنید. «1»

(1) - کلمه الله 470.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 243

اهل تقوا به چنین آخرتی که اوصافش در کتاب های آسمانی حق آمده و در بیش از هزار آیه قرآن از آن سخن گفته شده، و همه پیامبران الهی و امامان معصوم و اولیاء خدا از آن خبر داده اند یقین دارند، یقینی که هرگز در آن غفلت و فراموشی راه ندارد، و یقین به آن نظام دهنده ظاهر و باطن انسان و زندگی او بر اساس خواسته های حق و قوانین الهی است.

آنان که از آن دنیای عظیم، و محل پاداش و کیفر، و جای حساب و کتاب و میزان و صراط و بهشت و دوزخ غافل اند، و به یاد آن نیستند، یا اگر گاهی به آن توجهی کنند به خاطر دلبستگی شدیدشان به مادیات و شهوات پروائی از آن ندارند، مسلماً از هیچ گناهی و فسق و فجوری و گناه و معصیتی روی گردان نخواهند بود، چنان که قرآن مجید بی نظمی آنان را در شئون زندگی و گناه و معصیت و فسق و فجورشان را محصل فراموشی آخرت و بی توجهی به آن جهان شگرف می داند:

وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا الْحِسَابَ: «1»

از هوای نفس (که چیزی جز خواسته های بی مهار و خواهش های بی محاسبه نیست) پیروی مکن که تو را از صراط مستقیم حق گمراه می سازد، بی تردید کسانی که از راه خدا گمراه شدند، عذاب سختی برای آنان است به خاطر این که روز حساب را فراموش کردند.

فراموشی روز حساب همه مهارهای معنوی را از باطن و ظاهر انسان می گسلد، و آدمی را چون وسیله ی نقلیه بدون ترمز در بیابان گمراهی و سراسیمگی

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 244

انواع گناهان می‌اندازد و در صورت ادامه‌ی این فراموشی تا زمان مرگ، انسان را به دوزخ انداخته و در آنجا او را از صغیان و مستی و عربده جوئی و فسق و فجور، با انواع مهارها آتشین متوقف می‌کنند.

در توضیح و تفسیر آیاتی که قیامت و شئونش را به وضوح نشان می‌دهند، و گوشه‌ای از پیش‌آمدهای آن را بیان می‌کنند مطالب مفصل و مشروحی به کمک خود آیات و روایات وارده از اهل بیت به خواست خدا خواهد آمد، در این بخش جز توضیح یقین به آخرت و اندکی از آثارش را منظور نداشتیم، و تا حدی می‌خواستم به این معنا اشاره کنم که موقن به آخرت با مراقبت کامل و با هماهنگی همه حرکات ظاهر و باطنش با قواعد شرعیه و احکام الهیه زندگی می‌کند، و خود را برای عیش راضیه آخرت از برکت یقین آماده می‌سازد.

انسان فراموشکار و مغرور به خود و مغرور به متاع اندک زودگذر انسانی است که در عین این که می‌داند خالق او خداست ولی به عبادت و طاعت قیام نمی‌کند، و میدانند که روزی دهنده حق است ولی به او اعتماد و اطمینان ندارد، به همین خاطر دست به هر حرام مالی می‌برد، و توجه دارد دنیا و همه متاعش از دست رفتنی است ولی به آن تکیه می‌کند، و می‌داند ورثه برای او کاری نمی‌کنند و بلکه از نظر معنوی دشمن او هستند اما با جان‌کندن برای آنان ثروت می‌اندوزد، و می‌داند روزی مرگ گریانش را خواهد گرفت ولی برای آن روز آماده نمی‌گردد، و می‌داند منزل نهائی‌اش در این دنیا قبر و برزخ است ولی به آبادی آن بر نمی‌خیزد و می‌داند خدا حساب‌گراست اما حسابش را نظام صحیح نمی‌دهد، و می‌داند عبور او از صراط است ولی بارش را سبک نمی‌نماید، و خبر دارد آتش جایگاه بدکاران است ولی از آن نمی‌گریزد، و می‌داند بهشت محل نیکان است ولی برای رسیدن به آن نمی‌کوشد! علم به این امور محرك

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 245

انسان به سوی آن واقعیات عظیمه نیست، و ایمان به این امور گاهی به غفلت و فراموشی آلوده می‌شود، یقین به این امور که در حقیقت توجه لحظه به لحظه به آنهاست و نسیان و غفلت در آن راه ندارد و با فراموشی قابل جمع نیست آدمی را

وادر به کوشش‌های مثبت و اعمال صالحه در طول شبانه‌روز و هفته و ماه و سال می‌کند، تا دنیائی آباد، و آخرتی با بنیاد برای انسان تحقق یابد.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 246

تفسیر آیه 5

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

پرهیزکاران با این ویژگی‌های مثبت: ایمان به غیب، اقامه نماز، انفاق جامع، ایمان به قرآن، ایمان به کتاب‌های آسمانی گذشته، یقین به آخرت بر بلندای هدایتی خاص از سوی پروردگارشان هستند، و هم اینان‌اند که به مطلوب خود که خوشنودی حق و بهشت الهی و سلامت در حیات دنیاست دست می‌یابند.

شرح و توضیح

هنگامی که انسان با تکیه بر عقل و فطرت و انصاف و وجدان و نظر عمیق به آفرینش، و توجه به مبدء و معاد خویش، و درك و فهم این معنا که به خود واگذار نیست، عاشق و خواهان هدایت خدا شد، و حضرت حق هم به درخواست به حق او پاسخ داد و به او توفیق دریافت هدایت از طریق وحی و نبوت و امامت عطا کرد، و از برکت هدایت درجات تقوا را یکی پس از دیگری طی کرد، و هدایت و تقوا او را در عرصه ایمان به غیب و اقامه نماز و انفاق در راه خدا و ایمان به قرآن و کتاب‌های آسمانی پیش از پیامبر و یقین به آخرت قرار داد به مقام فلاح که رسیدن به هر نوع ثواب و درجات آخرتی و رضوان الهی و نجات از عذاب قیامت است ظفر می‌یابد.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 247

تفسیر آیه 6-7

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ هُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

شرح و توضیح:

بی تردید کسانی که کافر شدند، برای آنان مساوی است که آنان را هشدار و بیم دهی یا ندهی، ایمان نمی آورند، خدا بر قلوبشان و بر گوش‌هایشان مهر نهاده، و بر دیدگان‌شان پرده‌ی هولناکی است و برای آنان عذاب بزرگی است. کلمات و لغاتی که در دو آیه شریفه قابل توجه است و نیاز به ریشه یابی دارد عبارت است از: کفر، انذار، ختم، سمع، عذاب.

کفر

این کلمه در لغت به معنای پنهان کردن و پوشانیدن چیزی از نظر است، و در اصطلاح شرع و معارف الهیه به معنای انکار خدا و صفات او، و آخرت و شئون آن، و نبوت پیامبران، و کتاب‌های آسمانی به ویژه قرآن، احکام ضروری اسلام، و نعمت‌های الهی است، که از روی لجاحت و عناد و توجه نکردن به دلایل و برهان‌های استوار و آلوده بودن به هوای نفس و کبر و غرور و حسد و دشمنی و گاهی علم و عمد صورت می‌گیرد.

در کتاب با ارزش کافی نوشته ثقة الاسلام کلینی از حضرت صادق (ع) روایت شده است که کفر در قرآن مجید در پنج معنا به کار گرفته شده است:

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 248

1- انکار حقایق (قطعی و مسلمی چون خدا، پیامبر، قرآن، قیامت) از روی بی‌خبری و نادانی و به خاطر مطالعه نکردن در واقعیات و بی‌توجهی به دلایل و حجت‌ها و براهین محکم و استوار.

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَ مَا هُمْ بِذَلِكِ مِنْ عِلْمٍ إِنَّ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ: «1»

و گفتند: این زندگی ما جز همین زندگی دنیای ما نیست، می‌میریم و زندگی می‌کنیم و جز طبیعت و روزگار هلاکمان نمی‌کند، آنان در این زمینه آگاهی و علم ندارند اینان نیستند مگر جمعی خیال پرداز.

2- انکار اصول اساسی اسلام چون توحید و نبوت و قیامت در عین شناخت و آگاهی:

وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ: «2»

و عالمان یهود و وابستگانشان از پیش با امید به ظهور پیامبر اسلام طمع پیروزی بر کافران را داشتند، هنگامی که پیامبر که بر اساس کتاب آسمانی خودشان تورات او را می شناختند به سوی آنان آمد در مقام انکار و کفر به او برآمدند، پس لعنت خدا بر کافران باد.

3- بیزاری و براءت:

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ: «3»

(1) - جائیه 24.

(2) - بقره 89.

(3) - عنکبوت 25.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 249

آنگاه روز قیامت (به خاطر این که هر يك سبب بدبختی و شقاوت دیگری بود) از یکدیگر بیزاری و براءت می جوئید.

4- سریچی از فرمان های حق:

وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ: «1»

و کسیکه حج خانه را در صورتی که دارای استطاعت است ترك کند، (زیانی به خدا نمی رساند) زیرا خدا از جهانیان بی نیاز است.

5- ناسپاسی و کفر نعمت:

لِيُبْلِغُوا أَشْكُرَ أَمْ أَكْفُرُ: «2»

خدا می‌خواهد مرا بیازماید که نسبت به نعمتش سپاس‌گزار و شاکرم، یا کفران‌کننده و ناسپاس.

انذار

این کلمه در لغت و در اصطلاح دینی به معنای اخطار و هشدار دادن به خطر و بلا پیش از وقوع آن است.

کتاب‌های آسمانی، و پیامبران خدا، و امامان معصوم، و اولیاء الهی به امت‌ها اعلام کردند که گناهان و معاصی آشکار و پنهان سبب ظهور عذاب استیصال در دنیا و عذاب الیم در آخرت است، و ادامه گناه و معصیت و پیوسته بودن فسق و فجور به طور قطع سبب تحقق هر دو عذاب دنیا و آخرت است.

خدای مهربان و پیامبران عاشق، و امامان دلسوز، و اولیاء با محبت به هیچ عنوان راضی نبودند و نیستند که يك نفر از هر قوم و ملتی و از هر نژادی و از هر سرزمینی چه در دنیا و چه در آخرت دچار عذاب گردد، به این جهت از آنان

(1) - آل عمران 97.

(2) - نمل 40.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 250

مصرانه می‌خواستند پیش از ظهور عذاب استیصال، و وقوع عذاب آخرت به گردونه ایمان درآیند، و به عمل صالح و اخلاق حسنه آراسته شوند، و ریشه گناه و معصیت را در سرزمین زندگی بسوزانند، و با امیدی قطعی و مسلم در انتظار دنیائی سالم و آباد، و آخرتی با عیش راضیه باشند، این گونه سخن گفتن با مردم که سخنی حکیمانه و موعظتی عاشقانه، و کلامی استوار، و خطابی مستدل و محکم، و عتابی دلسوزانه و از روی مهر و محبت است در اصطلاح قرآن مجید انذار است.

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: «1»

ما نوح را به سوی قومش در رابطه با این حقیقت فرستادیم که قومت را پیش از آن که عذاب دردناک به سوی آنان آید هشدار و بیم ده.

وَ أَنْذَرْنَاهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ: «2»

و آنان را از روز اندوه و حسرت آن روزی که کار از کار بگذرد هشدار و اخطار ده.

پس انذار هشدار دادن به مردم است نسبت به خطر و بلا و رنج و عذاب پیش از وقوع آن.

ختم

این کلمه چنان که در لغت آمده در این آیه شریفه به معنای مهر زدن بر قلب و بستن روزنه آن به روی حقایق، و به عبارت دیگر سد کردن آن نسبت به فهم

(1) - نوح 1.

(2) - مریم 39.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 251

واقعیتی است که سبب سعادت دنیا و آخرت و رهایی از عذاب امروز و فردا است.

این که آیه شریفه فعل لازم ختم را به وسیله حرف علی متعدی کرده و قلب را مفعول آن گرفته است دلالت بر این حقیقت دارد که ختم به معنای لغوی آن یعنی مهر کردن و بستن و سد است.

بعضی از مفسران بزرگ که از دانشمندان قابل قبول در میان همه مسلمانان اند چه دانشمندان شیعه و چه از اهل سنت ختم را در مرحله‌ای به معنای شهادت و گواهی گرفته‌اند و آیه شریفه را این گونه تفسیر کرده‌اند: «1» خدا بر دلهایشان گواهی می‌دهد (که بر اثر ریشه‌دار شدن کفر در خون و گوشت و پوستشان) حق را در هیچ زمینه‌ای نمی‌پذیرند، و گوش‌هایشان سخنان حق و پیامبران را نمی‌شنود.

سمع

این لغت مصدر است و مصادر جمع بسته نمی شود زیرا صلاحیت معنای مفرد و تشبیه و جمع را دارد، بنابراین اگر در ترجمه سمع در آیه شریفه بیاید که خدا بر گوش هایشان مهر زده و گوش های آنها را به روی شنیدن حقایق بسته است معنای صحیحی است.

عذاب الیم

این کلمه به معنای شکنجه دائم و مستمر توأم با دردی سخت و فشاری دردناک است، که در دنیا برای کافران به صورت کشته شدن در جنگ، اسارت، و بلاهای آسمانی و زمینی، و در آخرت به صورت آتش هولناک دوزخ است.

(1) - مجمع البیان ج 1، ص 96 - منهج الصادقین ج 1، ص 151. - تفسیر کبیر فخر رازی ج 1، ص 50.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 252

با توجه به مفاهیم و معانی لغات دو آیه شریفه شاید بتوان گفت:

تفسیر دو آیه چنین است:

ای پیامبر آنان که با بودن دلایل استوار، و براهین محکم و حجت های متین که نشان دهنده توحید، و صدق نبوت پیامبران، و قیام قیامت، و سلامت صراط مستقیم است، بر اثر کبر و عناد و حسد و لجاجت در کمال آزادی و اختیار و بدون اجبار، با کنار گذاشتن عقل و فطرت، و محجوب نمودن خود از انصاف و وجدان راه انکار حقایق و کفر به واقعیات را انتخاب کردند، و خدا آگاه است که اینان بر کفرشان ثابت و پایدارند، و تا لحظه آخر عمر قصد ایمان آوردن و توبه از گناه ندارند، برای آنان مساوی است که آنان را از وقوع عذاب استیصال در دنیا و عذاب دردناک در آخرت هشدار دهی یا ندهی ایمان نمی آورند.

خدا اینان را به کیفر کفرشان، و به سبب جنایاتشان به مهر زدن بر دلهایشان برای اینکه از فهم حقایق محروم باشند و بر گوش‌هایشان برای این که از شنیدن حقایق محجوب باشند دچار کرده است، زیرا با علمی که نسبت به وضع آنان دارد اگر قلب‌ها و گوش‌هایشان هم باز باشد سودی به حال آنان ندارد.

اینان غیر از این که از سوی خدا بر دله‌ها و گوش‌هایشان حجاب قرار دارد، به دست خود هم چشم خود را دچار حجاب کرده‌اند به این خاطر از چشم خود برای دیدن آثار حق، و دقت در واقعیات، و مشاهده آثار نبوت و امامت، و مطالعه علوم مفید به ویژه مطالعه قرآن و معارف الهیه استفاده نمی‌کنند، و چشمشان چون چشم حیوانات در پرده‌ی ظلمت نسبت به حقایق قرار دارد، به جای این که آسمان‌ها و زمین و موجودات میان آن دو را از نشانه‌ها و آیات توحید، و قدرت، و علم و عدل و حکمت خدا ببینند، تراکمی از سنگ و گل، و آب و خاک، و مواد و عناصر، و فعل و انفعالات فیزیکی و شیمیایی می‌بینند، و حاضر نیستند با حق بینی بر توحید حق گواهی دهند و به شئون حضرت او ایمان بیاورند.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 253

پس اینان مستحق قهر الهی‌اند و چون اراده بازگشت از کفر ندارند هشدار و اخطار سودی به حالشان ندارد، و فرمان حق بر آنان ثابت شده که اهل دوزخ‌اند و لهم عذاب عظیم.

تمام راه‌های نجات، و ابواب رهایی، و فرود آمدن فیوضات ربانی به خاطر اصرارشان بر کفر به روی آنان بسته است، چون راه فهم حقایق و ایمان به واقعیات را که قلب و گوش و چشم است برای همیشه به روی خود بسته‌اند، به این خاطر در دنیا مستحق عذاب ختم قلب و گوش و در آخرت سزاوار عذاب عظیم‌اند.

حضرت رضا (ع) در پاسخ ابراهیم بن ابی محمود که توضیح **خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ** را از آن حضرت پرسید فرمود:

«الْخَتَمُ هُوَ الطَّبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِ عَقُوبَةُ عَلَى كُفْرِهِمْ.» «1»

ختم به معنای مهر خوردن بر قلوب کافران به کیفر کفر آنان است.

اینان اگر نسبت به حضرت حق و در پذیرش حقایق لطف و نرمی و مهر و محبت نشان می‌دادند و از کفر خود باز می‌گشتند، و در آغوش توبه قرار می‌گرفتند یقیناً بر دله‌ها و گوش‌هایشان مهر نمی‌خورد، و به محرومیت از فیوضات و محجوب ماندن از حقایق دچار نمی‌شدند، ولی چون حضرت حق از بی‌لطفی و بی‌مهری آنان خبر داشت و می‌دانست که

اینان تا لحظه‌ی آخر عمر ایمان نخواهند آورد بر دلها و گوشه‌هایشان مهر شقاوت زد و بر آنان دچار شدن به عذاب دنیا و آخرت را قطعی و مسلم نمود.

(1) - نورالثقلین ج 1 ص 27 حدیث 16 - عیون اخبار الرضا ج 1 ص 123.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 254

اعتقاد مفسران بزرگ این است که مورد آیه گر چه عام است ولی از آن اراده خاص شده، زیرا اینطور نیست که همه کافران در همه روزگاران ایمان نیاورند، بلکه آیه شریفه متوجه معاندان و لجبازانی است که کفر هم چون طبیعت و اخلاق ذاتی آنان شده، و به دست خود و به سوء اختیار و انتخاب خویش روزنه هر خیری را به روی دل و جانیشان بسته‌اند.

آیه شریفه متوجه کافرانی در صدر اول اسلام هم چون ابوجهل و ابولهب و زیر مجموعه آنان می‌باشد و نیز در رابطه با علما و یهود و نصاری است که در عین شناختی که از پیامبر و قرآن داشتند از روی حسادت و دنیا پرستی به انکار آن حضرت و کتاب آسمانی‌اش برخاستند، و مصداقش هر کافری در هر زمانی است که خدا خیری در او نمی‌بیند و آگاه و داناست که تا لحظه پایان عمر ایمان نمی‌آورد، و بر عناد و لجبازی‌اش و دشمنی و مخالفتش با اسلام، و انکارش نسبت به حقایق هستی پا فشاری و اصرار می‌ورزد.

به راستی باید به سوی حضرت حق دست دعا برداشت و برای حفظ خویش از فتنه‌ها و خطرات و لغزش‌ها، و سالم ماندن از کینه و عناد و لجاجت نسبت به حقایق درخواست عاجزانه و خاضعانه کرد که:

«اللهم اجزنا من عذابك، و لا تبتلنا بسخطك، یا واسع المغفرة، و یا عظیم العفو و الرحمة بحق محمد و آله المعصومین؟»
«1»

پروردگارا ما را از عذاب دنیا و آخرت پناه ده، و به خشم خود دچار مکن، ای که مغفرت و آمرزش فراگیر، و بخشش و رحمت بزرگ است، به حق محمد و اهل بیت معصومش.

(1) - منهج الصادقین ج 1 ص 152.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 255

در رابطه با قلب روایات بسیار مهمی در کتاب‌های معتبر حدیث نقل شده که با خواست خدا در ذیل تفسیر آیه هفتاد و چهارم سوره‌ی بقره خواهد آمد و در این سطور به عنوان تیمن و تبرک فقط به روایتی از رسول با کرامت اسلام قناعت می‌کنم:

ابوذر از محبوبش پیامبر عزیز اسلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

«ان قلوب بنی آدم بین اصبعین من اصابع الرحمن فاذا شاء صرفها، و اذا شاء نکسها، و لم يعط الله احدا من الناس شیئاً هو خیر من ان یسلک فی قلبه الیقین، و عند الله مفاتح القلوب فاذا اراد الله بعبد خیرا فتح له قفل قلبه و جعل قلبه وعاء واعیا لما یسلک فیه و جعل قلبه سلیم و لسانه صادقا و خلیقته مستقیمه، و جعل اذنه سمیعة و عینه بصیرة، و لم یؤت احد من الناس شیئاً هو شر من ان یسلک الله فی قلبه الشک لدینه و غلق الله الکفر علی قلبه و جعله ضیقاً حرجاً کانما یصعد فی السماء» ¹ بی‌تردید دل انسان‌ها در اختیار خدای رحمان است، هرگاه خدا بخواهد آن را (به خاطر شایستگی صاحبش) از فتنه‌ها و وسوسه‌ها و خطر کفر و شرک دور می‌کند، و چون بخواهد (به خاطر بی‌لیاقتی نشان دادن صاحبش) آن را واژگون می‌سازد.

خدا احدی از مردم را چیزی که بهتر از ورود یقین به قلبش باشد عطا نکرده است، کلیدهای قلوب نزد خداست، هنگامی که خدا برای بنده‌ای خیر بخواهد، قفل قلبش را باز می‌کند، و قلبش را ظرفی گسترده برای حقیقی که در آن وارد

(1) - کشف الاسرار ج 1 ص 65.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 256

می‌شود قرار می‌دهد، و قلبش را سالم از هر آلودگی و زیانش را راستگو، و اخلاقش را مستقیم می‌کند، و گوشش را شنوای حقایق و چشمش را بینای به واقعیات قرار می‌دهد، و به احدی از مردم چیزی که بدتر از وارد شدن شک در

قلبش نسبت به دینش باشد داده نشده، و این که خدا قلبش را برای پذیرفتن کفر باز کرده باشد، و آن قلب را به ننگی و فشار آورده، مانند این که صاحبش به هوا بالا رفته و در آن فضای بیاکسیژن به تنگی نفس مبتلا شده باشد.

نفاق و منافق

در سطور گذشته به این مسئله اشاره شد که نفاق به معنای خلأ و شکاف است، و براین اساس منافق که از نظر ادبی اسم فاعل است به معنای انسانی است که در ظاهر متظاهر به اسلام و ایمان و در باطن خالی از اسلام و ایمان است، و کارش در میان امت اسلام از باب حسد و کینه و غرور و کبر این است که با فتنه‌گری و وسوسه و شیطنیت و خدعه‌گری و تبلیغ فرهنگ مخرب خود در پوشش اسلام در مردم ایجاد خلأ فکری و عقلی نماید، و در وحدت و یکپارچگی امت ایجاد شکاف کند، و قدرت يك پارچه مردم را درهم بشکند و جاده را برای کنار زدن صالحان و به کرسی نشاندن فاسدان صاف کند.

قرآن درباره جنایات اینان و تفرقه افکنی شان میان امت، و ساختن پایگاه برای فاسدان در سوره توبه میفرماید: **وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِرَاراً وَكُفْراً وَتَفْرِيقاً بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِزْوَاداً لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفْنَ إِنْ أَرْزَأْنَا إِلَّا الْخِشْيَ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ: «1»**

(1) - توبه، 107.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 257

منافقان کسانی هستند که برپایه دورویی و نفاق مسجد ساختند که این مسجد برای آسیب رسانیدن به جامعه اسلامی و ترویج کفر میان آنان، و ایجاد تفرقه میان اهل ایمان، و کمین گاهی برای گردآمدن کسانی است که پیش از این با خدا و پیامبرش جنگیده‌اند، و برای پنهان داشتن نفاقشان سوگند سخت میخورند که با ساختن این مسجد جز خوبی و خدمت قصدی ندارند، ولی خدا گواهی میدهد که بپتدید آنان دروغ میگویند.

کتاب خدا در ابتدای سوره بقره پس از بیان اوصاف اهل تقوا، و توضیح کفر کافران، و زیانهای که از ناحیه کفر متوجه آنان است در سیزده آیه پی در پی به زندگی سراسر آلوده منافقان، و بیماری شدید و بسیار خطرناک قلبشان، و کیفیت

زندگی نحسشان میپردازد. و این که اینان بر اثر قلب بیمارشان توجهی به نصایح دلسوزان و موعظه مشفقان ندارند، و به پیمان خطرناکشان با سردمداران نفاق و کفر و شیاطین انسی بر ضد اهل ایمان پای بندند، و نتیجه هولناک نفاقشان به خود آنان برمیگردد، و حیات پر از آلودگی آنان جز پوچی و آثاری شوم و از کارافتادگی مشاعرشان چیزی نیست و این که حضرت حق بر عذابشان در دنیا و آخرت قدرت دارد.

در این سیزده آیه به مطالب بسیار مهم و قابل توجهی اشاره شده که با خواست حضرت حق و توفیق او به توضیح و تفسیر آنها پرداخته میشود.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 258

تفسیر آیه 8-9

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ

يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يُخَادِعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ

و گروهی از مردم [که اهل ریا و نفاقند] میگویند: ما به خدا و روز قیامت ایمان آوردیم، در حالی که آنان مؤمن به خدا و قیامت نیستند. [به گمان باطلشان] خدا و اهل ایمان را فریب میدهند، در حالی که جز خودشان را فریب نمیدهند و [برگشت فریب و زیانش را به خود] درک نمیکند.

شرح و توضیح:

منافقان نسبت به ایمان به خدا و قیامت که دو رکن اساسی و دو اصل بسیار مهم و با ارزش اعتقادی است، و سبب رشد ارزشهای معنوی، و تحقق تربیت انسانی، و تنظیم کننده روابط صحیح و سالم با جهان و انسان است به کذب و دروغ خود را مؤمن نشان میدهند، در حالی که ایمان فقط اقرار به زبان نیست، بلکه حقیقی است که به صورت باور و تصدیق حالتی ثابت و استوار در دل دارد.

اینان با ادعای ایمان درحالی که حضرت حق دروغ بودن ادعایشان را گواهی میدهد، در مقام حفظ جان و مال خود برآمده و خویش را در اردوگاه مؤمنان جای داده، تا به اسرار مسلمانان دست پیدا کنند، و به فتنهگری و جنایت برضد امت پردازند.

اینان به گمان باطلشان فکر میکنند خدا را که آگاه به همه حقایق ظاهر و پنهان است، و مؤمنان را که از طریق ایمان و نورانیت متصل به حضرت حقاند، با اظهار اسلام و پنهان داشتن کفرشان فریب میدهند، و در فضای چنین فریبی از هر عذابی در دنیا و آخرت مصون هستند، در حالی که جز خود را به فریب و خدعه نمیاندازند، فریب و خدعه‌ای که آثار شومش، چون عذاب دردناک ابدی،

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 259

و سرانجامی سخت و خزی دنیا و خواری آخرت، و افشای پنهان کاری آنان، و برپاد رفتن آبرویشان به خود آنان برمیگردد، و برگشت این آثار نکبت بار را برضد خودشان درک نمیکند.

منافق با این حالتی که در ظاهر و در باطن دارد ریاکارترین مردم نسبت به خدا و مردم است، زیرا اعمالی را که به ظاهر انجام میدهد فقط برای خودنمایی است، و بپزدید هیچ عملی را به قصد قربت و برای خدا انجام نمیدهد، و آنچه بر باطنش میگذرد جز کفر چیزی نیست، و با این هویت عنصری شیطانی، و خائنی پنهان شده زیر پوشش اسلام، و وصله‌ای ناهماهنگ در میان جمع مؤمنان است.

از رسول خدا پرسیدند خدعه با خدا به چه معناست؟ فرمود:

«ان تعمل بما امرک الله ترید به غیرالله.»

این که به آنچه خدا فرمان داده عمل کنی، و هدف و نیت از آن عمل غیرخدا باشد.

پیامبر اسلام فرمود: خدا به بعضی از پیامبرانش وحی کرد:

«قل للذین یتفقهون لغیر دین، و یتعلمون لغیر عمل، و یطلبون الدنیا بعمل الآخرة، ویلبسون مِسْوَک الضَّأْن، قلوبهم کقلوب الذئاب، السنتهم احلی من العسل، و قلوبهم اَمَر من الصبر ایای یخادعون ام بی یستهزؤن فی حلفت لامتنح لهم فتنة تدع الحکیم حیران:» «1»

به کسانی که دانش دینی می‌آموزند ولی نه به خاطر دین، و سراغ علم می‌روند نه برای عمل، و دنیا را با عمل آخرتی می‌طلبند، و پوست گوسپند برای پنهان داشتن حیوانیت خود از مردم می‌پوشند، بگو: دل‌هایشان چون دل گرگ است،

(1) - کشف الاسرار، ج 1، ص 70.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 260

زبان ظاهرشان چون عسل است، قلبهایشان از گیاه تلخ صُبر تلخ تر است، در مقام فریب من هستند، یا مرا مسخره میکنند!! به خودم سوگند آنان را به رسوائی و افتضاحی دچار سازم که حکیم را به حیرت‌اندازد.

این بیخبران بیش‌عور برآستی از نتایج شوم خدعه و فریب خود که بازگشتی جز به خود آنان ندارد آگاه نیستند، و آن نتایج عبارت است از هلاکت، واماندگی، وبال، بدبختی، اضافه شدن تاریکی باطن، ازدیاد کفر و دورویی، و اجتماع وسائل و اسباب نابودی، و دروی از خدا!

این نکته را هم نباید ناگفته گذاشت که اینان پیش از ورود به فریب و خدعه با خدا و اهل ایمان به خاطر کفرشان مستوجب آتش دوزخ بودند، ولی راه برای توبه و بازگشت به اسلام و ظهور دادن ایمان حقیقی از قلبشان باز بود، اما هنگامی که وارد میدان خدعه و فریب شدند، و قدم به وادی نفاق که از بدترین گناهان است گذاشتند، استعداد پذیرش ایمان را در خود نابود کردند، و امکان بازگشت به حق را از خود سلب نمودند، و برای ابد سزاوار جهنم شدند، و عذابی چون عذاب درك اسفل را سوء به اختیار خود برای خویش فراهم آوردند.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 261

تفسیر آیه 10

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ هُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ

در دل‌های آنان بیماری است، پس خدا بر بیماری شان افزود، و برای آنان به خاطر این که همواره دروغ می‌گفتند عذاب دردناکی است.

شرح و توضیح:

نکره بودن کلمه مرض در آیه شریفه، و ترکیب جمله به صورت جمله ظرفیه «فی قلوبهم» اشاره به شدت بیماری و ثبوت و رسوخ و استقرار آن در جان منافقان دارد.

صفت الیم در عذاب برای مبالغه است، و آن عذابی است که برای منافقان آماده شده، و آن سخت تر از عذاب کافران است. «1» بیماری و مرض دریدن امری است که بدن را از حد اعتدال خارج می‌سازد، و در حرکاتش ایجاد اخلال می‌کند، و گاهی آدمی را به خاطر شدت و سختیاش در کام مرگ می‌اندازد.

و بیماری و مرض در روح و روان امری است که در راه رشد و کمال روح موجب رخنه و شکاف می‌شود، و انسان را در دریائی از موانع حرکت در مسیر انسانیت می‌اندازد، و آدمی را در سراسیمگی هلاکت قرار می‌دهد.

جهل، عقیده فاسد، حسد، کینه، و دیگر رذایل از امراض و بیماریهای قلبی است، که نمیگذارد انسان به ارزشهای الهی دست یابد، و به حیات ملکوتی

(1) - تفسیر صافی، ج 1، ص 96.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 262

آراسته شود، و خالص و مخلص در راه مستقیم الهی در آید، و به عبادت حق و خدمت به خلق نایل شود.

منافقان مدینه که ریاست دنیائی و معنوی و ملکی و ملکوتی و ظاهری و باطنی را از سوی حق بر پیامبر مستقر یافتند، به جای این که دست از حسد و کینه نسبت به او بردارند، و به فرهنگ سعادت بخش آن حضرت پیوندند، بر بیماری قلبی خود باقی ماندند، و از پی آن به فتنهگری پرداختند و خدای قهار هم به کیفر نفاقشان با افزودن عزت و کرامت پیامبر،

و تقویت امور حضرت، و ازدیاد نیروی انسانیش بر بیماری حسد و کینه آنان افزود، تا بیش از پیش رنج برده و دچار ناامنی درون، و فشار روانی گردند.

آنان به خاطر این که همواره به دروغ میگفتند، ایمان آورده و مؤمن شده ایم، و زیر پوشش این دروغ به فساد خود در میان امت ادامه میدادند، استحقاق سختترین عذاب را پیدا کردند تا جائی که به فرموده قرآن این عذاب برای آنان حتمی و قطعی شد.

ایمان اگر ایمان واقعی باشد و آثارش بپدید برای مؤمن آشکار میشود چنان که پیامبر اسلام از زید بن حارثه پرسید:

«کیف اصبحت یا حارثه؟»

حارثه در چه حالی هستی؟

پاسخ داد:

«اصبحت مؤمناً حقاً.»

در حال ایمان حقیقی.

حضرت فرمود:

«ان لكل حق حقيقة فما حقيقة ايمانك؟»

برای هر حقی حقیقتی است، حقیقت ایمان تو چیست؟

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 263

عرضه داشت:

وجودم از دنیا رویگردان شده، روزهایش را به روزه سپری میکند، و شبهایش را به بیداری میگذراند، سنگ و طلا در برابرش یکسان است، گوئی به اهل بهشت نظر میکنم که با یکدیگر در حال ملاقات و دیدارند، و به اهل دوزخ مینگرم که دچار شرّ و فتنهاند، و چنان است که گوئی به عرش پروردگارم آشکارا نظر میکنم، حضرت فرمود: به حقیقت ایمان رسیده‌ای پس ثابت و استوار باش. «1»

(1) - روح البیان، ج 1، ص 86.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 264

تفسیر آیه 11 - 12

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ

أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ

چون به آنان گویند در زمین فساد نکنید میگویند فقط ما اصلاح گریم.

آگاه باشید یقیناً خود آنان فسادگرند ولی از شدت ناآگاهی فسادگری خود را درك نمیکنند.

شرح و توضیح:

در دو آیه مورد تفسیر دو کلمه مفسدون و مصلحون از سه جهت باید مورد توجه قرار گیرد.

1. فساد و صلاح چیست؟

2. مفسد و مصلح کیست؟

3. سبب فساد و صلاح چه چیزی است؟

جهت یکم:

فساد در لغت و در اصطلاح دینی به معنای تباهی، خرابی، خروج از حد اعتدال و درستی و استقامت، گنبدگی، بازیگری، سرگرمی، ارتکاب انواع گناهان، باز داشتن مردم از ایمان، همکاری با دشمنان، تحریف فرهنگ حق، دروغگوئی، افشای اسرار، و جنگ افروزی، و سخن چینی است.

صلاح به معنای شایستگی، درستی، صلح و آشتی، اعتدال در رفتار و اخلاق، و آراسته بودن به اعمال و اخلاق مثبت، و مستقیم بودن در روش و منش، و خلاصه همه خوبیهاست.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 265

جهت دوم:

براساس معانی لغوی و دینی فساد باید گفت: مفسد کسی است که سرمایه عمر و هستی و مایه وجودی خود را با اعمال زشت و ناروایش به تباهی میدهد، و ساختمان انسانیتش را به خرابی میکشاند، و در روش و منش و اخلاق و حالات خود از حد اعتدال و درستی خارج میشود، و بر اثر آلوده بودن به زشتیها میوه و محصول وجودش میگندد.

مفسد کسی است که به امور حقیقی و مثبت و کردار و رفتار جدی و واقعی روی نشان نمیدهد، بلکه همواره به بازیگری و سرگرمی باطل مشغول است، و دامنش به انواع گناهان آلوده است، و پیوسته با خدعه و نیرنگ میکوشد مردم را از آراسته شدن به ایمان باز دارد. و برضد مؤمنان با دشمنان همکاری کند، و به تحریف فرهنگ حق برای به اشتباه انداختن مردم برخیزد، و با دروغگوئی و دغل بازی خود را مصلح نشان دهد، و برای به هم ریختن نظم امور مسلمین، و باز داشتن میدان برای تسلط دشمن بر ملت اسلام دست به افشای اسرار بزند، و به افروختن آتش جنگ اقدام کند، و برای برهم زدن آرامش و امنیت میان مردم به سخن چینی و فتنه انگیزی قدم بردارد.

و مصلح کسی است که دارای شایستگی اعتقادی و اخلاقی و عملی است، و جز راه راستی و درستی راهی نمیپیماید، و تا جایی که عقل و شرح میپسندد با دیگران در مقام صلح و آشتی است، و درهیچ برنامه ظاهری و باطنی از حد اعتدال و استقامت خارج نمیشود، و به خوبیهای آشکار و پنهان آراسته است، و علاوه بر این که با کمک فرهنگ حق به اصلاح خود برخاسته، به شدت نسبت به اصلاح دیگران دغدغه و تشویش خاطر دارد.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 266

جهت سوم:

ایمان به خدا، و یقین به آخرت، و خوف از عذاب، و عاقبت اندیشی، و انصاف داشتن نسبت به نبوت انبیاء و ولایت اولیا، و اندیشه و تفکر در حقایق، و عشق ورزی به مردم، و دلسوزی و مهر و محبت داشتن از عوامل صلاح و اصلاح و از اسباب مصلح شدن است.

خالی بودن از اعتقاد صحیح، انکار قیامت، بیم نداشتن از کیفر، ندیدن فردا، بیانصافی نسبت به حقایق، آلوده بودن به جهل و غفلت، و غرور و کبر، بیرحمی به مردم، نداشتن دلسوزی و مهر و محبت از عوامل فساد و افساد و از اسباب مفسد شدن است.

منافقان این چند چهره‌های خطرناک، که هیچ دوره‌ای از دورانه‌های اسلام از آنان خالی نبوده و خالی نخواهد بود، از مصادیق اتم و اکمل مفسدان هستند، و این که در کمال بیشعوری خود را از گروه مصلحان می‌شمارند به خاطر بیماری معنوی سخت و شدید قلب آنان است که سبب شده نیروی فهم و شعورشان را ضعیف و در حجابهای عظیم ظلمانی قرار دهد، و آنان را دچار انحراف در اندیشه و تفکر، و آلوده به ارزیابی غلط و اشتباه نسبت به حقایق نماید، و در نهایت خوبی را در برابر آنان بدی، و بدی را خوبی بنمایاند، و حق را باطل، باطل را حق جلوه دهد!!

قرآن مجید به انحراف اندیشه و تفکر آنان و دیگر هم فکرا نشان، و ارزیابی غلط و اشتباهشان نسبت به حقایق بدین گونه خبر میدهد:

أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ: «1»

(1) - فاطر، 8.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 267

پس آیا کسی که کردار زشتش [به وسیله تسویلات نفسانی و وساوس شیطانی] برای او زینت داده شده و به این سبب آن را درست و خوب دیده [مانند کسی است که در پرتو ایمان خوب و بد، و حق و باطل را تشخیص داده است؟] همانا

خدا هرکه را بخواهد به کیفر تکبرش در برابر حق گمراه میکند، و هرکه را بخواهد هدایت مینماید، پس مبدا جانت به علت اندوههایی که بر آنان میخوری از بین برود، بتردید خدا به آنچه انجام میدهند داناست.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 268

تفسیر آیه 13- 14- 15

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ آمَنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَ نُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَ لَكِن لَّا يَعْلَمُونَ

وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ

اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَكُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ

چون به آنان گویند: ایمان آوردید چنان که دیگر مردم ایمان آوردند، میگویند: آیا ما هم مانند سبک مغزان ایمان آوریم؟! آگاه باشید قطعاً خود اینان سبک مغزند ولی از شدت کوردلی به این حقیقت آگاه نیستند.

و هنگامی که با اهل ایمان دیدار کنند گویند: ما ایمان آورده ایم، و چون با شیطانهایشان که سران شرک و کفرند خلوت نمایند گویند: یقیناً ما با شما هستیم، جز این نیست که با تظاهر به ایمان آنان را مسخره میکنیم، خدا به کیفر این عمل منافقانه، آنان را در دنیا و آخرت عذاب خواهد کرد، و در سرکشی و طغیانشان در حالی که حیران و سرگردانند مهلتشان میدهد.

شرح و توضیح:

وَ إِذَا قِيلَ: چون به آنان گویند: از مجموع گفتار مفسران و صاحبان و اهل حقیقت استفاده میشود که دعوت کننده به ایمان و ناصح مشفق، و خیرخواه رفیق حضرت حق و پیامبر اسلام (علیهما السلام) و همه مؤمنان واقعیاند، که از روی دلسوزی و مهربانی و رحمت و لطف منافقان را به ایمان حقیقی به خدا و یقین به آخرت دعوت میکنند، تا با قرار گرفتن در فضای ایمان از عذاب دنیا و کیفر

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 269

آخرت در امنیت قرار گیرند، و به آداب الهی و محاسن اخلاقی و کردارهای شایسته آراسته شوند، و از این راه به فیوضات ربانیه و جلوات سبحانیه، و کرامات انسانیّه آراسته گردند، و از چاه خطرناک گمراهی در آیند، و از عناد و لج بازی با حق و حقیقت دست شویند، و چند روزه زندگی را با تکیه به ایمان قلبی به صدق و درستی و عبادت ربّ و خدمت به خلق سپری نمایند، و گوی سعادت دنیا و آخرت را در میدان مسابقه و آزمایش معنوی ببرند، و سند رهائی خود را از خواری دنیا و عذاب آخرت به امضای محبوب ازل و ابد برسانند.

ایمانی که خدا و پیامبر و مؤمنان به آن دعوت میکنند ایمان قلبی و اعتقاد جدی است، که زبان در همه مواقع به آن اقرار میکند و اعمال و رفتار آدمی آن را تصدیق مینماید:

پیامبراسلام (علیهما السلام) میفرماید:

«ليس الايمان بالتحلى و لا بالتمنى ولكن الايمان ماخلص في القلب و صدقة الاعمال:» «1»

ایمان به ظاهری آراسته و به آرزو نیست، ایمان حقیقی است که خالص و بیثائبه و درست و صادقانه در قلب قرار گرفته، و اعمال و کردار صحیح آن را تصدیق کند.

و نیز آن حضرت فرمود:

«ثلاثة من كن فيه يستكمل الايمان: رجل لا يخاف في الله لومة لائم، ولا يرائي بشيء من عمله، واذا عرض عليه امران احداهما للدنيا و الآخر للآخرة اختار امر الآخرة على الدنيا:» «2»

(1) - بحار، ج 69، ص 72.

(2) - كنز العمال، ح 43247.

سه چیز است درهرکس باشد، ایمان را کامل نموده است: برای خدا و در راه خدا از سرزنش کننده بیم نکند، و به چیزی از عملش خودنمایی ننماید، و هنگامی که دو برنامه به او پیشنهاد شد یکی از آنها دنیائی و آن دیگر آخرتی، آخرتی را بر دنیا انتخاب کند.

امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

«الایمان شجرة اصلها یقین و فرعها التقی، و نورها الحیاء و ثمرها السخا:»¹

ایمان درختی است که ریشه‌اش یقین، و تنه‌اش پرهیز از گناهان، و روشنائیش حیا و شرم از خدا و خلق، و میوه‌اش سخاوت است.

و نیز آن حضرت فرمود:

«الایمان اربعة ارکان: التوکل علی الله، و التفویض الی الله، التسلیم الی امرالله، والرضا بقضاء الله:»²

ایمان چهار پایه است: اعتماد برخدا در همه امور، واگذاری خود و امر خود به خدا، تسلیم در برابر فرمان خدا، و راضی بودن به قضای حق.

آری حضرت ربّ العزه و پیامبر اسلام و مؤمنان همه منافقان را در همه دوره‌ها و اعصار به چنین ایمانی که دارای آثاری بسیار ارزشمند است، آثاری که خیر دنیا و آخرت انسان را تأمین میکند دعوت مینماید.

اما منافقان کوردل و بیمار، و سقوط کنندگان در چاه ضلالت، و گرفتاران حجابهای ظلمانی، و تیشه زندگان به ریشه سعادت خود، و خراب کنندگان ساختمان انسانیت در پاسخ این دعوت سعادت آفرین و سلامت بخش که پاک

(1) - غررالحکم، ص

(2) - بحار، ج 78، ص 63.

دلان و منصفان، و عاشقان حق و فضیلت، و اهل شرافت و کرامت و انسانهای والا و خردمند آن پذیرفته‌اند: **کَمَا آمَنَ النَّاسُ** براساس جهل و نادانی و لجajt و غرض ورزی و کم عقلی و سبک مغزی که آنان را دچار ارزیابی غلط نسبت به حقایق کرده، و تعادل روانی آنان را درهم ریخته، و گرفتار انحراف در تشخیص نموده میگویند: آیا ما نیز چنان که سبک مغزان ایمان آوردند به قرآن و پیامبر و خدا و قیامتی که او میگوید ایمان بیاوریم؟!

هشدار که جز منافقان سبک مغز نیستند، و به خاطر آلوده بودن به جهل مرگب از سبک مغزی خود ناآگاه و بیخبرند.

آری آنان که شخصیتها عظیم عقلی و ایمانی و آراستگان به حقایق آسمانی، و برخورداران از فیوضات ربانی هم چون سلمان و مقداد، و ابوذر و عبدالله بن مسعود، و یاسر و سمیه، و عمار و ابورافع، عثمان بن مظعون، سعد بن معاذ، و حمزه سید الشهداء را به سبب ایمان آوردن به خدا و قرآن و پیامبر بر اثر جهل و نادانی خویش و ارزیابی غلط و اشتباهشان کم خرد و سبک مغز بدانند دلیل براین است که خود کم خرد و سبک مغزند و از کم خردی و سبک مغزی خود چون نیروی تمیز و تشخیص ندارند ناآگاهند.

این بیخبران سبک مغز که از مرز حقیقت دورند، و موجوداتی بینورند، و در دنیا و آخرت بیآبرویند، و از میدان صدق و راستی مهجورند، و مردمی دروغگویند، چون با مؤمنان دیدار کنند برای جلب اعتماد آنان، و خوش بینی ایشان کفر و شرک و نفاقشان را پنهان میدارند، و به دروغ میگویند ما ایمان آورده ایم، پس حق ماست که از مواهب ایمان و آثاری که بر مؤمن بار است بهره مند شویم، حق ماست که از اسرار آگاه شویم، و از امور امت و تصمیمگیرها باخبر گردیم، و هنگامی که با سردمداران کفر و شرک که نقشه‌ای جز خسارت زدن به امت ندارند، و هدفی جز تخریب وحدت ملت در طرحشان نیست، و در

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 272

پی زیان زدن به حیات مادی و معنوی مسلماناناند دیدار کنند به طور جدی و واقعی میگویند ما با شماستیم، تا سردمداران شرک و کفر آنان را برای اجرای نیات شومشان اجیر کنند، و برای فتنه و فساد درخیمه زندگی مؤمنان به کار گیرند و در برابر خیانتها و جنایتهای خویش و از دست دادن آخرتشان و کسب خشم خدا بهائی ناچیز از شیاطین دریافت کنند، آنگاه به سردمداران کفر و شرک میگویند، اقرار ما به ایمان در برابر مؤمنان جز مسخره کردن آنان نیست!

خدای بزرگ که مسخره کردن مؤمنان را گناهی سنگین میداند، میفرماید: خدا کیفر مسخره کردن آنان را به وسیله عذاب دنیا و آخرت و آنان میچشانند و در سرکشی طغیانشان به خاطر کوردلی و نفاقشان، و غرور و کبرشان درحالی که حیران

و سرگردان بمانند و راه به هدایت و نجات نبرند و از خود و عاقبتشان بیخبر بمانند مهلت میدهد تا مرگ قطعی آنان از راه برسد و گریبانشان را گرفته به جهان دیگر انتقالشان دهد، و در آنجا به جریمه جرائم هولناکشان برسند.

نکته‌ای مهم

در کتاب خدا در هر آیه‌ای به حضرت حق نسبت استهزاء داده شده به این معنا نیست که خدا مانند انسانها به مسخره کردن دیگران و خدعه و مکر میپردازد بلکه به معنای کیفر دادن به مسخره کنندگان حقایق و استهزاء کنندگان به مؤمنان است، در این زمینه به روایت بسیار مهم زیر که از حضرت رضا (ع) نقل شده دقت کنید.

«ان الله تعالى لا يسخر و لا يستهزئ، و لا يمكر و لا يخادع و لكنه تعالى يجازيهم جزاء السخرية و جزاء الاستهزاء و جزاء المكر و الخديعة تعالى عما يقول الظالمون علوكبيراً»

یقیناً خدا مسخره نمیکند، و به استهزاء نمیپردازد، و مکر و خدعه به کار نمیگیرد، بلکه خدای متعال کیفر مسخره و استهزاء و مکر و خدعه را در کف نابکاران میگذارد، خدا از آنچه ستمکاران درباره او میگویند برتر است برتری بزرگ.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 273

تفسیر آیه 16

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبَحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ

آنان کسانی هستند که گمراهی را در عوض هدایت خریدند، در نهایت تجارتشان سود نکرد و از راه یافتگان [به سوی تجارت سودمند] نبودند.

شرح و توضیح:

در هر تجارتی آنچه محور است سه چیز است: جنس، پول، سود.

سود تجارت از تاجری است که به موقعیت تجارت و بازار و کالا و قیمت و عرضه و تقاضا و قوانین اقتصادی و پیچ و خم داد و ستد و جریان‌ات اجتماعی و سیاسی آگاه باشد.

آگاهی در این زمینه‌ها تاجر را به فروش جنس در برابر سود لازم هدایت میکند، و تاجر با اطمینان خاطر با اعتماد و شناختی که از مشتریان دارد، و به ویژه با فروش نقدی به سودی که در نظر دارد میرسد.

منافقان با توجه به عناوینی چون **و ما یَشْعُرُونَ، لا یَشْعُرُونَ، لا یَعْلَمُونَ** که در آیات گذشته درباره آنان به کار گرفته شده از حقیقت دنیا که به فرموده امیرالمؤمنین جایگاه تجارت عاشقان خدا است: متجر اولیاء الله و از موقعیت تجارت که عبارت است از داد و ستد با خدا، و از جنس و کالای بازار که ایمان و عمل صالح و اخلاق پسندیده است، و از عوض این تجارت که رضوان الهی و بهشت عنبرسرشت است، و از مشتری این بیع و شری که حضرت حق است و از سود این داد و ستد که ابدی و جاوید بودن رحمت ویژه خدا نسبت به انسان است هیچ آگاهی و اطلاع ندارند و به این سبب با نفاق و بیماری قلب خود، و با جهل به حقایق و در پردهای تاریک از کبر و غرور، و با رفتار ناپسند و کردار زشت خود

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 274

نسبت به دین و قرآن و مؤمنان وارد داد و ستدی میشوند که در این داد و ستد فطرت و مایه‌های مثبت باطن، غریزه دین خواهی، حالات عالی انسانی و هدایت حق را به خاطر ارضاء هوا و شهواتشان هزینه میکنند، و با بتهای بیجان و جاندار، و شیاطین و طاغوتها برضد حقایق هم پیمان میگردند و در برابر هزینه کردن آن واقعیات و هم پیمانی با دشمنان گمراهی و ضلالت را میستانند و در این تجارت و داد و ستد نه این که منفعت و سودی نصیب آنان نمیشود، بلکه حقایق ایمانی و عمل صالح و اخلاق حسنه را در بازار زندگی دنیا از دست میدهند، و در آخرت به خسران و زیانی غیرقابل جبران که همانا محروم شدن از رضوان الهی و جنّات جاودانی است دچار میشوند.

آری منافقان در این جابجایی، و در پرداخت این کالای معنوی که هدایت و آثار آن است و در برابر به دست آوردن ضلالت و گمراهی و نهایتاً خرید کفر و ضلالت و انحراف از راه راست و عدول از حق و صواب و در عوض ایمان و سلوک در راه خدا و استقامت برآن به زیان ابدی میرسند و راه هر چاره‌ای برآنان مسدود میگردد، و رونه؟ هر نجاتی به رویشان بسته میشود، و به مهجوریت دائم و محجوبیت ابدی گرفتار میگردند، و هرگز پس از سوختن فرصت به تجارت معنوی سودمند راه نمیابند.

«فهارجت تجارهم و ما کانوا مهتدین»

این خیانت و جنایت عظیمی که منافقان بر اثر عدم شعور و ناآگاهی بر خود روا میدارند بر پایه اختیار و انتخاب خود آنان است، و در ورود به این تجارت زیانبار کسی جز خود آنان مؤثر نیست.

آنان براساس اراده و آزادی و اختیار خود، از پاسخ گفتن به دعوت خدا که همواره به وسیله وحی و نبوت و امامت انسان را برای ورود به تجارتی که

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 275

سودش ابدی و جاوید و همواره رو به تزاید است امتناع ورزیدند و میورزند و در حقیقت خودشان به دست خودشان تیشه بر ریشه انسانیت و سعادت خویش میزنند! اینان هم فطرتاً چون دیگران لیاقت انتخاب و هدایت و آراسته شدن به علم و کمال، و داناشدن به معارف و حکمت، و مزین شدن به اخلاق حسنه و ملکات فاضله را دارند و از نوعی هدایت باطنی برخوردارند ولی خود به اختیار خود لیاقت و شایستگی آن همه امور و هدایت باطنی را در برابر به دست آوردن گمراهی میفروشند!!

آنان چون دیگران استعداد به دست آوردن ثروت عظیم معنوی را دارند، و راهشان به سوی مقام قرب و کرامت و آبرومندی در پیشگاه حق باز است، ولی وارد کسب و تجارتی میشوند که در آن کسب و تجارت لیاقت و شایستگی و استعداد و توان معنوی را ضایع و تباه میکنند و رأس المال خود را که عمر با ارزش است با آتش ضلالت و گمراهی میسوزانند و باطن خویش را به آلودگیهای شیطانی میآلایند، و خود به دست خود موجب افتادن در حجابهای ظلمانی میگردند. و برای خویش محرومیت ابدی و خسران سرمدی به بار میآورند. اینان چون درخت استعداد و لیاقت خود را با آتش کبر و حسد و نفاق و ریا، و کذب و دروغگوئی مستمر، و جنایت برضد مؤمنان میسوزانند، راه بازگشت به تجارت سودمند را به روی خود میبندند، و در چاهی از گمراهی و ضلالت سرنگون میشوند، که نجات از آن غیرممکن مینماید، به این خاطر حضرت حق در پایان آیه شریفه مورد تفسیر میفرماید و از راه یافتگان به وادی تجارت سودمند نیستند!!

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 276

مَنْ لَهُمْ كَمَلٌ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ

سرگذشت آنان سرگذشت کسانی است که در شب بسیار تاریک بیابان آتشی افروختند تا در پرتو آن خود را از مهلکه نجات دهند چون آتش پیرامونشان را روشن ساخت خدا به وسیله بادی سهمگین نورشان را از میان برداشت و در تاریکیهائی که مطلقاً نمیدیدند رهایشان کرد.

شرح و توضیح:

کلمه الّذی در آیه شریفه گرچه مفرد آمده ولی بنا به گفته طبرسی صاحب کتاب بسیار پرارزش مجمع البیان «1»، و بنابر نظر مفسر بزرگ ابوالفتوح رازی در تفسیر استوار روح الجنان در جای جمع به کار رفته و ضمیر مفردی که در أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ به آن بازگشته به اعتبار لفظ الذی است و سیاق آیه شریفه که میفرماید ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ: ضمیر منفصل هم و ضمیر جمع متصل به ترکهم و واو جمع بیصرون نشان دهنده این معنا هستند که الذی در مقام جمع به کار گرفته شده است.

در دیگر آیات قرآن هم این مسئله که مفرد به جای جمع آمده باشد نمونه دارد از جمله:

وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ: «2»

(1) - مجمع البیان، ج 1، ص 111 و ابوالفتوح رازی، ج 1، ص 87.

(2) - زمر، آیه 33.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 277

و آنان که سخن راست و درست آوردند و آن را تصدیق داشتند هم آنان پرهیزکارانند.

در این آیه شریفه ضمیر جمع اولئك دلیل براین است که الذی در ابتدای آیه در معنای جمع به کار رفته است.

در اشعار قابل توجه عرب نیز گاهی الذی در مقام الذین قرار گرفته است:

وان الذی کانت بفلج دماءهم ج

هم القوم کل القوم یا ام خالد: ای ام خالد آنان که خونشان در سرزمین فلج به زمین ریخته شد مردان کاملی بودند.

که در این شعر به دلیل سیاق جملات بعد الذی در موضع جمع استعمال شده است.

قرآن که کتاب هدایت است، و مجموعه آیاتش راهنمای انسان به سوی حقایق است گاهی برای نشان دادن عمق مطلب و ریشه يك واقعیت، و تصویر يك حقیقت ضرب المثلی را به کار میگیرد، تا خواننده به آسانی و سهولت به فهم آنچه باید بفهمد دست یابد.

در آیه مورد تفسیر خدای متعال برای شناساندن وضع منافقان، و پرده برداشتن از طبیعت حیات خسارت بارشان، و تغییر و تغیر احوالشان، و دوگونه بودن درون و بروانشان، و این که فرصت بهره گیری از نور ایمان را از دست دادند، و برای آن که مؤمنان به آسانی بفهمند که این کوردلان سبک مغز چگونه به چاه تیره بختی، و تاریکیهای شقاوت و بدبختی سرنگون شدند مثلی واضح به کار گرفته است که در آن مثل زندگی شوم منافقان که به زبان اظهار ایمان میکنند ولی کفرشان را در باطن پنهان میدارند و نیز عاقبتشان به کاروانی تشبیه شده که در شی بسیار تاریک در بیانی فوقالعاده وحشتناک، برای مصون ماندن از خطرات و مهالك و رفع خوف و بیم، و ترس و اضطراب آتشی روشن میکنند تا در پرتو آن اطراف خود را مشاهده کنند و آرامش خاطر یابند، ولی به محض آن که آتش اطرافشان را روشن میکند، با حمله تندبادی سخت که از مأموران و

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 278

جنود خدا است نور و روشنایی از میان میروود و کاروان را در تاریکیهای که مانع دیدن از هر چیزی است همراه با ترسی جانکاه، و بیمی سنگین، و اضطرابی سخت، و وحشتی فوق العاده، و ناامنی شدید وا میگذارد!

آری حال منافقان در شباهت به آن کاروان چنین است که در چند روزه زودگذر زندگی دنیا در اظهار ایمان به زبان، و بهره گیری از نور بسیار ضعیفی که در خیمه حیاتشان ظهور کرده، و به عزت آن نورعزت به دست آوردند، و به همین سبب در جرگه مسلمانان راه یافتند، و از آثار به ظاهر مسلمانی خود بهره بردند، ولی پس از مدتی اندک خدای منتقم به وسیله طوفان سهمگین مرگ، اسلام ظاهری، و نور ضعیف خیمه حیاتشان را خاموش و نابود کرد، و آنان را در تاریکیهای متراکم جهان آخرت که قادر بر دیدن حقایق آن جهان چون چهره الهی پیامبران و امامان و اولیا و آثار رحمت

حق، و بهشت عنبر سرشت نیستند رها کرد، تا در آن تاریکیها در کمال بیم و وحشت و ترس و اضطراب و حیرانی و سرگردانی، و ناامنی و ناامیدی برای ابد دست و پا بزنند و هرگز نوری برای نجات خود نیابند.

این گروه تیره بخت، و قوم روسیاه در از دست دادن نعمتها و مواهب معنوی حق، و در محروم نمودن خویش از خوشبختی و سعادت ابدی، و در مهجور ماندن از فیوضات سرمدی مانند سه گروه یهود بنی قریظه و بنی النضیر و بنی فینقاع هستند که با داشتن ایمانی معمولی و ساده به آئین موسی با توجه به خبرهائی که در رابطه با بعثت پیامبر اسلام از طریق تورات و عالمانشان داشتند از سرزمین شام به یثرب آمدند، تا شاهد نبوت پیامبر اسلام باشند و با گرویدن به او در جرگه بهترین امتهای که امت محمد است درآیند. در این هجرتی که این سه گروه به جانب مدینه داشتند، مردی مؤمن و منتظر نبوت پیامبر به نام عبدالله بن هبیب برآنان درآمد و سالها پیش از برانگیخته شدن پیامبر اسلام آنان را به اطاعت

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 279

خدای عزوجل ترغیب میکرد، و به عمل به تورات و ایمان به پیامبر اسلام در صورتی که او را درك کردند تشویق مینمود، و با دلسوزی سفارششان میکرد که وقتی آن حضرت ظهور کرد از همراهی با او دست برندارید، و وی را با تمام توان و قدرت یاری دهید و میگفت من امید دارم به زیارت او نایل شوم ولی پیش از بعثت پیامبر از دنیا رفت، اما سه گروه یهود در حالی که خواستهایش را پذیرفتند، در زمان ظهور پیامبر اسلام با روی گردانی از سفارشات آن مرد دلسوز و پشت پازدن به خبرهای تورات از روی حسد و تعصب و لجوجی و تکبر از پذیرفتن نبوت پیامبر و فرهنگ سعادت بخش اسلام امتناع ورزیدند و اندك نوری که در دل داشتند، با راه دادن طوفان خشم حق در خیمه باطنشان از دست دادند و به کفر گرائیدند، و خانه سعادت دنیا و آخرتشان را به دست خود خراب کردند. «1»

اگر حضرت حق یاری و لطفش را از چنین انسانهایی دریغ میدارد این دریغ داشتن پس از اتمام حجت برآنهاست و پس از آن که میداند اینان به گردونه هدایت درمیآیند و دعوت حق را نمیپذیرند، حضرت رضا (ع) درباره منافقان میفرماید:

«ولكنه متى علم انهم لا يرجعون عن الكفر و الضلالة منعهم المعاونة واللفظ:» «2»

چون خدا میداند اینان از کفر و گمراهی به هدایت باز نمیگردند، یاری و لطفش را از آنان دریغ میدارد.

(2) - نورالثقلین، ج 1، ص 30، حدیث 26.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 280

تفسیر آیه 18

صُمُّ بُكْمٌ عُمًی فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ

کروال و کورند، در نتیجه اینان از گمراهی و ضلالت به سوی هدایت و حقیقت باز نمیگردند.

شرح و توضیح:

صمّ به صاحب گوشی میگویند که تمام منافذ گوشش به روی هر صدائی و صوتی و موجی بسته باشد، و هیچ راهی برای شنیدن به روی او باز نباشد.

چنین انسان کوری دچار لالی زبان هم هست، و به همین خاطر نه میتواند سخن بگوید، نه میتواند بپرسد، و نه میتواند پاسخ دهد.

عمی عبارت از کوردلی است که نتیجه و محصول تلخ فساد اعتقاد و زشتی اخلاق، و کردار ناپسند است، و بیماری خطرناکی است که چون از قلب به چشم سر انتقال یابد چشم سرهم از دیدن حقایق، و تماشای آثار هستی به عنوان آثار حق و صنعت خدا محروم و هم چون دیده شخص نابیناست، دیده کوردل جز ظاهری از موجودات نمیبیند، و از تماشای آثار به عنوان آئینههایی که جمال ازل و ابد در آن پیداست عاجز است.

گوش و زبان و چشم ابزار و اسباب شناخت هستند و منافقان خود را از این ابزار به خاطر حجابهایی که از کفر و نفاق و گناه برآنها نهادهاند محروم نموده، از این جهت دعوت حق را نمیشنوند، و به دعوت حق پاسخ نمیدهند، و از دریافت حق به وسیله چشم دل و چشم سر ناتوانند.

به عبارت دیگر، منظر آیه شریفه این نیست که آنان از گوش و زبان و چشم محروماند، و دارای سری بدون گوش و زبان چشماند بلکه منظور آیه این است که اینان گوش و زبان و چشم را از کار گرفتن در شنیدن حقایق، و اقرار به

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 281

واقعیات، و نظر و آثار رحمت حق وا گذاشته‌اند، و این ابراز پر قیمت را فقط در گناه و معصیت، و نقشه بر ضد مؤمنان، و تأمین امیال و غرایز حیوانی، و سیرکردن شکم، و ارضاء شهوات هزینہ میکنند.

اینان در قیامت هم به همین صورت یعنی کرولال و کور محشور میشوند چنان که در قرآن مجید آمده:

«وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيَٰ وَبُكِمَا وَصُمًّا مَّا وَاوَاهُمْ جَهَنَّمَ كَلِمَاتٍ خَبِثَ زُذُنَاهُمْ سَعِيرًا: 1» و آنان را روز قیامت در حالی که به رو در افتاده‌اند کور و لال و کر محشور میکنیم، جایگاهشان دوزخ است هرگاه شعله آتشش فرو نشیند شعله‌ای دیگر بر آنان میافزاییم.

اینان در قیامت از مشاهده آثار جمال، و دیدن چهره نورانی اولیاء حق، و تماشای بهشت و زیبائیهایش محروم، و از سخن گفتن با خدا و پیامبران و امامان ممنوع، و از شنیدن آوای رحمت دوست، و صدای فرشتگان مأمور محبت و لطف مهجوراند، و در سرزمین قیامت و نیز در چاه دوزخ سرگردان و متحیر و پشیمان و اندوهگین به سر می‌برند و راهی برای نجات خود و جبران جنایات و خیانت‌های گذشته خود نمی‌یابند، و استغاثه و فریادشان به جایی نمیرسد!!

(1) - اسراء، آیه 97.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 282

تفسیر آیه 19 - 20

أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَ اللَّهُ مُحِيطٌ
بِالْكَافِرِينَ

يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَ إِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ إِنَّ
اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

یا سرگذشت منافقان سرگذشت دچارشدگان به رگباری شدید از آسمان که در آن تاریکیها و رعد و برق است، آنان انگشتانشان را در برابر صدای هولناک صاعقهها به خاطر ترس از مرگ در گوشه‌هایشان میگذارند [درحالی که راه‌گیری از نابودشدن برای آنان نیست] و خدا بر کافران احاطه کامل دارد.

نزدیک است آن برق بسیار درخشنده روشنی چشمهایشان برباید، زمانی که آنان را روشنی دهد در آن روشنی زندگی را ادامه میدهند و چون محیط را برآنان تاریک کند متوقف میشوند، و اگر خدای میخواست ابزار شنوایی و بینائی آن را نابود میکرد زیرا خدا برهرکاری تواناست.

شرح و توضیح:

در دو آیه مورد تفسیر وحی الهی که قرآن عظیم است، و اسلامی که خیر دنیا و آخرت انسان را تأمین میکند تشبیه به صیب که بارانی شدید است شده، این باران شدید معنوی که در حقیقت رحمت و ویژه حق است و از آسمان علم و اراده حضرت ربّ العزه برای پرورش و رشد و کمال استعدادها و عقل انسان در مسیر مثبت میبارد، تکالیف و وظائف مقرر شده در آن چون ایمان و نماز و زکات و

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 283

انفاق و تقوا و جهاد، و ترک محرمات، برای اهل انصاف، و عاشقان حقیقت، و صاحب‌دلان و فروتنان در برابر حق هم چون نور و روشنائی است که در پرتو آن حرکت میکنند و نهایتاً به خشنودی حق و بهشت سرمدی میرسند، ولی برای منافقان هم چون تاریکیهائی است که خسته کننده و زجرآور، و ازین برنده حوصله و تحمل و خلاصه کمرشکن است. آری گرفتاران کبر و لجاجت، و حسد و تعصب، و غرور و مکر و مادیگری و دنیاپرستی مسؤولیتهای مثبت و تکالیف الهیه و وظائف حکیمانه را در فضای حیات خود تاریکی و حجاب و ظلمت و سیاهی میبینند.

و نواهی قرآن که فریادهای حکیمانه حق برسر انسان است که خود را و اهل بیت خود را از منطقه خطر دور بدارند، و از موارد هلاکت کناره‌گیری کنند، تشبیه به رعد شده، که برای پاك دلان، و روشن بینان، و عاقبت اندیشان به منزله هشدار و زنگ بیدار باش است، و برای کوردلان منافق و آلوده باطنان هم چون صدائی است که گویا آرامش آنان را درهم می‌شکند، و فرهنگ طغیان و عصیان‌شان را مورد تهدید قرار می‌دهد، و بخت ریاستشان را به محاق می‌برد، و تخت فرمانروائی پر از ظلم و ستمشان را واژگون می‌سازد.

و اوامر قرآن که دعوت به گرایش جدی قلب به خدا و قیامت و نبوت پیامبران و ولایت امامان، و آراسته شدن به حسنات اخلاقی چون تواضع و فروتنی، خشوع و خشیت، مهرورزی و بردباری، صبر و استقامت، کرامت و شرافت، اصالت و معرفت، ساختن دنیائی آباد براساس فرهنگ اسلام و آخرتی آباد براساس هماهنگی اعمال و اخلاق با خواسته‌های حق است تشبیه به برق پردرخشش شده که این برق برای پاك طینتان مایه هدایت و زدودن ظلمت، و از بین برنده حجابهای شیطانی، و سبب یافتن راه مستقیم، و پیدا کردن طریق حق، و مایه آشنائی با پیامبران و اولیاء الهی، و

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 284

منبع حرارت بخشی به انسان برای حرکت به سوی مقام قرب است، و برای کم خردان و سبك مغزان منافق علت بخت و حیرت، و ناامیدی از برپاماندن ریاست و حکومت و خودکامگی آنان است، و در عبارت دیگر این برق برای آنان که دچار جهل و نادانیاند گویا سبب سوختن آرزوها و آمال، و برپادرفتن نقشهها و طرحهای خائنه آنان است.

تهدیدهای قرآن به عاقبت بسیار خطرناك منافقان، و عذابهای دنیا از جمله عذاب استیصال، و محاسبات سخت قیامت، و محکومیت‌های مفتضحانه، و عذابهای رنگارنگ دوزخ تشبیه به صواعق که فریادهای بسیار هولناك به هنگام رعد و برق است شده، که از شنیدن آنها برانسان بیم مرگ می‌رود!

این منافقان پست همت، و بیخردان حیوان صفت چون این تهدیدهای الهی را قاریان واقعی قرآن بخواهند تلاوت کنند، از بیم این که مبادا در آنان اثر کند و قلبشان را از کار بیندازد، و به کام مرگ درافتند انگشتان خود را بر گوشه‌هایشان می‌گذارند تا نشنوند و به خیال خودشان آسوده و راحت باشند، اما این سبك مغزان در احاطه کامل قدرت خدا هستند، و محاطی می‌باشند که هیچ راهی برای فرار آنان از محیط نیست، بخواهند و یا نخواهند این رعد و برق معنوی هم بساط و خیمه تسلطشان را برمی‌چیند، و هم خدای منتقم با صاعقه‌ای مرگبار خیمه حیات فرد فرد آنان را سرنگون می‌کند و به آخرت انتقالشان می‌دهد تا کيفر خیانتها و جنایاتشان را ببینند.

بخت و حیرت، و سرگردانی و اضطراب این گروه از شدت درخشش نور وحی و روشنایی فرهنگ اسلام که همه مسائل و حقایقش بر عقل و حکمت و دانش استوار است به حدی است که نزدیک است این برق که به سرعت در حال گسترش، و زمینه ساز نابودی شرک و کفر و نفاق است، بینائی چشم آنان را

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 285

براید، و به بیان دیگر این برق به اراده حق با شدت میدرخشد «تا کور کند هرآن که نتواند بیند!»

اینان در پرتو روشنایی اسلام و این برق معنوی در فرصت طلبی حرف اول را میزنند **لَهُمْ مَشْوَا فِیْهِ**: چون محیط را از برکت اسلام و نور حق در آرامش و آسایش و امنیت و رفاه و ثروت و غنیمت ببینند به سوی اسلام می آیند، ولی چون محیط را به خاطر گسترش اسلام و برخورد با دشمنان، آمیخته با مشکلات، آزمایشات، سختیهای مالی و بدنی، و جهاد و قتال مشاهده کنند، و برنامهها را به تصور باطلشان کمرشکن و پرمشقت و هزینه بر احساس کنند (قاموا) متوقف میشوند و از ادای تکلیف، و هماهنگی با اسلام با ترفندهای مختلفی باز میایستند!

خدا اگر بخواهد ابزار شنوائی و بینائی این خائنان را از بین میبرد، ولی این کار را نمیکند زیرا روش حق و سنت الهی برمهلت دادن به بدکاران جاری است، که یا در زمان مهلت به خود آیند و توبه کنند، یا به گناهانشان بیفزایند تا عذاب بیشتری را در دنیا و آخرت برای خود فراهم آورند، زیرا خدا بر هر کاری تواناست.

روایات

در رابطه با نفاق و منافق و نشانههای این گروه خطرناک روایات بسیار مهمی در کتابهای پرارزش اسلامی آمده که به پاره ای از آنها اشاره میشود:

در حدیث قدسی خطاب به حضرت عیسی شده:

«یا عیسی لیکن لسانک فی السر والعلانیة لسانا واحداً و كذلك قلبک، انی احذرك نفسک و کفی بیخبراً، لا یصلح لسانان فی فم»

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 286

واحد، و لا سیفان فی غمد واحد، و لا قلبان فی صدر واحد و كذلك الاذهان.» «1»

ای عیسی باید زیانت، در پنهان و آشکار يك زیان باشد، و نیز قلبت در پنهان و آشکار يك قلب باشد، من تو را از خودت که مبدا منبع شروخطر و زیان و خسارت شوی برحذر میدارم، من از نظر آگاهی نسبت به همه امور پنهان و آشکارت کافی هستم.

دو زیان در يك دهان شایسته نیست، و نه دو شمشیر در يك غلاف، و نه دو قلب در يك سینه و نیز دو هوش و ذکاوت در يك انسان.

پیامبر عزیز اسلام در روایاتی میفرماید:

«من خالفت سریره علانية فهو منافق كائنا ماكان.» «2»

کسی که پنهانش نسبت به آشکارش به گونه‌ای دیگر باشد، منافق است.

«مازاد خشوع الجسد علی مافی القلب فهو عندنا نفاق.» «3»

چون فروتنی بدن بر فروتنی قلب فزونی گیرد، نزد ما نفاق است.

«آية المنافق ثلاث: اذا حدث كذب، واذا وعدا خلف و اذا أتمن خان.» «4»

نشانه منافق سه چیز است: چون سخن گوید به دروغ سخن گوید، و چون وعده دهد وعده شکنی کند، و چون امینش دانند خیانت ورزد.

علی (ع) میفرماید: «ورع المنافق لا يظهر الا علی لسانه.» «5»

(1) - کلمة الله 251 به نقل از عقاب الاعمال صدوق.

(2) - بحار، ج 72، ص 207.

(3) - کافی، ج 2، ص 396.

(4) - الترغیب و الترهیب، ج 4، ص 9.

(5) - غررالحکم

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 287

پرهیز و اجتناب منافق جز برزانش آشکار نمیشود.

«ان لسان المؤمن من وراء قلبه و ان قلب المنافق من وراء لسانه:» «1»

یقیناً زبان مؤمن پشت دل اوست، و دل منافق پشت زبان اوست.

مؤمن سخنش از روی اندیشه و اعتقاد و منافق کلامش جدای از فکر و اندیشه و از روی بیاعتقادی و طبیعتاً کذب و دروغ است.

«اظهر الناس نفاقا من أمر بالطاعة ولم يعمل بها، و نهي عن المعصية ولم ينتهي عنها:» «2»

آشکارترین مردم از جهت نفاق کسی است که به طاعت حق خوانده شود، ولی طاعت را به اجرا نگذارد، و از گناه باز داشته شود ولی از آن اجتناب نکند.

امیرالمؤمنین (ع) در خطبه 185 نهج البلاغه نشانههای منافق را به این صورت بیان میفرماید:

گمراهاند و گمراهکننده، به لغزش دچارند و لغزاندهاند، خود را به رنگهای مختلف و حالات گوناگون شکل میدهند، شما را برای فریب دادن با هر وسیلههای موردنظر قرار میدهند و در هر کمین گاهی به کمین هستند، دلهایشان چنان که قرآن فرموده بیمار است، بیماری، ریا، حسد، غرور، کبر، تعصب ...

ظاهرشان آراسته و جذاب به طوری که گمان می رود دوست واقعی امتاند، افکار و اندیشههای خطرناک خود را پنهان میدارند، مانند شکارچی برای شکار مورد نظر آهسته حرکت کنند، وصفشان به درمان میماند، و گفتارشان بهبودی آور است، ولی کارکردشان دردی است درمان ناپذیر، به راحت و خوشی مردم و آرامش و امنیتشان حسد میورزند، و برای انداختن مردم در مضیقه و سختی و بلا و

(1) - نهج البلاغه، خطبه 175.

(2) - غررالحکم

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 288

گرفتاری میکوشند، امید امیدواران را نومید میکنند، درهرجاده و راهی برای آنان به خاک افتادهای است، و میان هردلی وسیله‌ای دارند تا بتوانند در سایه آن با هرکس به میل و خواسته او سخن گویند، درهرغم و اندوهی اشکها فرو ریزند تا از پشت پرده اشک اهداف شوم خود را دنبال کنند، تعریف و تمجید از يك دیگر را به وام دهند، و پاداش آن را در انتظارند، نسبت به خاسته خود پافشاری مینمایند، و هنگام سرزنش و ملامت پرده درمی کنند، در حکم و قضاوت چون به حکمیت منصوبشان کنند برخلاف حق و واقعیت حکم نمایند، درمقابل هرحقی باطلی، و برابر هر راستی کژی، و مقابل هر زنده‌ای کشندهای و برای هر دری کلیدی، و برای هر شی چراغی آماده کرده‌اند، نومیدی و بینیزی را نسبت به آنچه در دست مردم است برا طمع و آز خود وسیله قرار میدهند، تا بازارشان را سرپا نگاه دارند، و کالای بیارزششان را که باارزش و پاك میندازند رواج دهند یعنی از راه خدعه و مکر و تزویر و فریب خود را زاهد و بیمیل به دنیا نشان میدهند و اعلام بینیزی به امور مادی میکنند تا به مقاصد پلیدشان برسند.

سخن باطن میگویند و آن را به عنوان حق جلوه دهند، و اهداف شومشان را با آرایش دادن بیان میکنند تا مورد قبول قرار گیرد، راه باطل را راهی آسان و سهل نشان دهند تا همه در آن قدم بگذارند، و راه ضلالت و گمراهی را کج و تنگ و سخت مینمایانند تا رهائی از آن به نظر مشکل آید، اینان پیرو شیطان و شعله آتشها هستند.

علی (ع) به عبدالله بن ابی سلول که رئیس منافقان مدینه بود فرمود:

«يا عبدالله اتق الله و لاتتفق فان المنافقين شر خلیفة الله.» «1»

ای عبدالله از خدا پروا کن و به راه نفاق مرو، زیرا منافقین بدترین مخلوق خدایند.

(1) - کشف الاسرار میبدی، ج 1، ص 80.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 289

تفسیر آیه 21 - 22

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَاداً وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

ای مردم پروردگارتان که شما و پیشینیان شما را آفرید بندگی کنید تا (با بندگی او) پرهیزگار شوید.

آن پروردگاری که زمین را برای شما بستری گسترده و آسمان را سقفی برافراشته قرار داد، و از آسمان آبی چون برف و باران نازل کرد و به وسیله آن از میوه‌های گوناگون رزق و روزی برای شما بیرون کشید، پس برای خدا شریکان و همتایان قرار ندهید درحالی که میدانید برای خدا در آفریدن و روزی دادن شریک و همتائی وجود ندارد.

شرح و توضیح:

در دو آیه مورد تفسیر به چند حقیقت بسیارسیار مهم که در بیداری و تربیت انسان نقش اساسی دارد و واجب است مورد توجه قرار گیرد اشاره شده است:

ربوبیت خدا، خالقیت حق، عبادت و بندگی، فلسفه و هدف عبادت و بندگی، زمین، آسمان، باران، محصولات و میوه‌هایی که رزق و روزی است، نفی شریک و مثل از حضرت حق و نهایتاً اشاره به توحید که برای ایمان انسان به منزله ریشه و اصل و پایه و بنیان است.

رَبِّ

این کلمه پرمعنی و دارای مفهوم نورانی و ملکوتی هنگامی که نسبت به حضرت حق به کار گرفته میشود به معنای مالک علی الاطلاق است که نسبت

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 290

به مملوکش در کمال مهر و رأفت و محبت و عشق و لطف و رحمت نظر تربیتی و رشد دهندگی در دو مرحله تکوین و تشریع دارد، این فقیر در ضمن توضیح و تفسیر آیه شریفه الحمد لله رب العالمین تا جائی که امکان داشت به حقایق مهم در ارتباط با کلمه رَبِّ اشاره نمود، علاقه مندان میتوانند به آن بخش مراجعه کنند.

خالق

از آنجا که در آیه شریفه يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ فقط به خلقت انسان و گذشتگانش که مایه وجودی او بوده‌اند اشاره شده به طور اجمال مسئله خلقت انسان اولیه را از دیدگاه امیرالمؤمنین (ع) به نقل از خطبه اول نهج البلاغه و خلقت دیگر انسانها را که از نطفه يك مرد و يك زن آفریده میشوند در این سطور می‌آوردم باشد که ما را با همه وجود متوجه خالق مهربان کند، و از برکت این توجه برای همیشه در پیشگاهش روی بندگی به خاک سائیده از عبادت غیر او که دنیا و هوای نفس و مال و شکم و شهوت است چشم پوشیم.

حضرت مولی الموحدين میفرماید: چون خدای مهربان آسمانها و زمین و خورشید و ماه و ستارگان را بیافرید، از محلّ سنگلاخ و جای هموار زمین و منطقهای که آماده برای کشت و زرع بود، و محلّ شوره زار، پاره خاکی را فراهم ساخت، بر آن آب ریخت تا خالص و پاکیزه گشت، و آن را با آب درآمیخت تا به هم چسبید، سپس از خاک آمیخته شده شکلی را که دارای اطراف و اعضا و پیوستگیها و گسستگیها بود آفرید، آن را منجمد و خشک کرد تا از یکدیگر جدا نگردد، و محکم و نرم قرار داد تا گِل خشک شده شد و برای زمان معینی به حال خود گذاشت، پس آن گِل خشک شده را جان داد، برپا ایستاد و درحالی که انسانی شد دارای قوای درك کننده، که آنها را در معقولات به کار گیرد، و فکرها و

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 291

اندیشه‌هایی که در امور و کارها تصرف مینماید، و اعضائی که به خدمت میگیرد، و ابزاری که درکارهایش به حرکت میآورد، و دارای آگاهی و معرفتی که میان حق و باطل و چشیدنیا و بوئیدنیا و رنگها و جنسها تمیز و تشخیص میدهد.

آن گِل خشك شده انسانی شد که آفرینش و طینت او به رنگهای گوناگون آمیخته گردید، هرجزئی از اجزای وجودش براساس حکمت حق دارای رنگی شد، سپیدی استخوان، سرخی خون، سیاهی چشم، قرمزی ماهیچه، گندم گونی و زردی و سرخی و سیاهی و سپیدی پوست ... و دارای چیزهایی شبیه یکدیگر مانند استخوان و دندان و حالاتی ضد یکدیگر و خلطهایی که از هم جدا میباشد و آنها عبارت است از گرمی و سردی و تری و خشکی، و اندوه و خوشحالی ...

چه نیکوست که انسان به آفرینش برون و درون خود که نشأت گرفته از نطفهای بدبو است و به اراده خالق حکیم، و مصوری مهربان، و مبدعی لطیف به صورت موجودی کامل، مستوی، راست قامت، و معتدل درآمد دقت کافی مبذول بدارد.

کسی چون خود انسان به انسان نزدیک تر نیست چه بهتر که با کمك اندیشه و عقل و کتابهای علمی گرانبها در آفرینش خود نظر عقلی بیندازد و به این حقیقت آگاه گردد که حضرت حق در به وجود آوردن او چه کرده است!!

در وجود انسان چه ظاهر و چه باطنش شگفتیها و عجایی است که نشانگر گوشهای از عظمت بینهایت حق و ربوبیت و خالقیت اوست، که همه عمرها و زمانها کافی برای شمردن آن عجائب نیست.

اگر انسان در این ناحیه غافل و جاهل بماند، چگونه میتواند به معرفت خالق و رازش طمع ببندد.

ما از ناحیه شناخت آفرینش جسم و جان و حالات خویش تا حدی میتوانیم به معرفت و شناخت حضرت حق نایل گردیم.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 292

خدای مهربان مؤکداً در قرآن شریف همه ما را به تدبّر و اندیشه در آفرینش وجودمان ترغیب و تشویق میکند، زیرا شناخت وجودمان مقدمهای نورانی، و دلیلی صادق و حجتی قدیم و برهانی استوار بر شناخت خالق است.

آنان که اقدام به شناخت وجود خود نمیکند، و نسبت به معرفت به خویش کوتاهی میورزند، و در زندان جهل و غفلت اسیرند، و برای آزادی خویش به دست پر قدرت معرفت دست و پا نمیزند مورد نفرین حقانند.

جهل به خویش و غفلت از شناخت خود چه گناه سنگین و بزرگی است که زمینه ظهور نفرین حق نسبت به انسان است.

«قُلِ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ، مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ، مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ، ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ...» «1»

نابود انسان چه کافر و ناسپاس است، خدا او را از چه چیز آفریده؟ از نطفه‌ای ناچیز و بیمقدار به وجود آورده پس او را در ذات و صفات و اندام و جسم اندازه لازم عطا کرده، آنگاه راه هدایت و سعادت و خیر و طاعت را برایش آسان نموده است.

«أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ.» «2»

آیا شما را از آبی پست و بیمقدار خلق نکردیم، پس آن را در جایگاهی استوار قرار دادیم، تا زمانی معین، پس توانا بودیم و چه نیکو توانائیم.

(1) - عبس، آیه 20 - 17.

(2) - مرسلات، آیه 23 - 20.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 293

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ، ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ، ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً، فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً، فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.» «1»

و یقیناً ما انسان را از عصاره و چکیده‌ای از گل به وجود آوردیم، سپس آن را نطفه‌ای در قرار گاهی استوار چون رحم مادر قرار دادیم، آنگاه آن نطفه را علقه گردانیم، پس آن علقه را به صورت پاره گوشتی درآوردیم، پس آن پاره گوشت را

استخوانهایی ساختیم و بر استخوانها گوشت پوشانیدیم سپس او را با آفرینشی دیگر پدید آوردیم پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است.

آری به فرمان حق واجب است در نطفه که پس از خاک و گیاه و نور و هوا زیرینای ساختمان انسان است با كمك عقل و خرد و دانش پیشرفته دقت کرد که چگونه خالق مدبر و حکیم علی الاطلاق آن را از صلب و استخوانها سینه بیرون کشید، و چگونه در گردونه ازدواج میان يك مرد و زن الفت و محبت کرد، و آنان را به هم نزديك نمود تا نطفه در رحم قرار گیرد؟! قرار گیرد؟! قرار گیرد!؟

نطفه در رحم مادر در میان سه تاریکی تکمیل شدن آفرینش خود را به دست قدرت حق طی کرد:

«يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ؟»
«2»

(1) - مؤمنون، آیه 14 - 12.

(2) - زمر، آیه 6.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 294

شما را در شکمهای مادرانتان آفرینشی پس از آفرینشی دیگر در میان تاریکیهای سه گانه شکم، رحم، و مشیمه به وجود میآورد، این است خدا مالک و مربی شما که فرمانروائی مطلق بر همه هستی ویژه اوست، معبودی «به حق که شایسته پرستش است» جز او نیست پس چگونه شما را از حق باز میگردانند؟! میگردانند؟! میگردانند!؟

نطفه پس از آن که با طی مقدمات و مراحل شگفت انگیز به صورت انسانی آراسته در میآید و روح در او دمیده میشود و از طریق لوله‌ای که يك طرفش به ناف او و طرف دیگرش به جفت وصل است، در حد لازم تغذیه میکند و به استحکام ساختمان وجودش میپردازد.

حضرت حق در رحم مادر در میان سه تاریکی برای او سری قرار میدهد که حواس پنج گانه چون لامسه، ذائقه، باصره، سامعه، شامه در آن جمع است.

چشم را با همه طبقات و مایعات لازم، و شکل زیبا، و رنگ آراسته، و پلک و مژه و ابرو، و قابلیت گردش، و سزاوار دیدن همه مناظر بزرگ و کوچک از آسمانها گرفته تا ذرات ریز برای او قرار میدهد.

در دو طرف سر او گوش خارجی و میانی و داخلی همراه با ابزار لازم و قدرت شنوایی کامل، و شیارهای موج شکن که بتواند انواع صداها را بشنود در اختیار او میگذارد.

بینی را در وسط صورت با شکلی زیبا، همراه دو کانال که به سقف دهان راه دارد، جهت تنفس و به ویژه استشمام بوی خوش غذاها و عطرها و رایحه گیاهان و ... میآفریند.

برای او دهان همراه با دو لب و زبان و ماهیچههای لازم جهت بلع غذا، و به خصوص قدرت نطق و بیان آنچه در باطن و ضمیر دارد مقرر میکند، و دندانهای منظم و سپید و زیبا که ابزاری برای خرد کردن غذا، و زیبایی صورت چون در منظوم میسازد.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 295

حنجرههای استوار، دارای ضیق و وسعت لازم، و خشونت و نرمی، و صلابت جنس و کوتاه و بلند میآفریند، تا صدای هر انسانی به ویژه خودش باشد، و با صدای دیگر انسانها همگون و همسان نباشد، و به مجرد سخن گفتن یا آواز خواندن شناخته شود.

برای هر بخشی از بدن تا آنجا که نیاز باشد موی نرم و زبر، همراه با پیازی که همواره موی برویاند و وسط موی دارای سوراخ باشد هم چون سرزمینی آراسته به گیاهان متنوع خلق میکند، و موی سر را چه برای مرد و چه برای زن سبب زیبایی و جلب نظر قرار میدهد.

برای بدن دو دست همراه با ده انگشت که سرانگشتان مزین به ناخنهای زیباست و هر انگشتی دارای قابلیت خم و راست شدن جهت انجام هر کار مثبت اعم از نوشتن، خیاطی، خوشنویسی، کشیدن نقشهها گوناگون برای انواع ساختمانها، جادهها، کتابخانهها، بیمارستانها، برجها و ... میآفریند.

و نیز دو پا برای راه رفتن، و برخاستن و نشستن همراه با دو ساق قوی و دو مچ پرقدرت و ده انگشت زیبا خلق میکند.

و درمیان شکم پس از مری، معده‌ای جهت غذا برای طول عمر همراه با هزاران برنامه، و روده کوچک و بزرگ، و دو کلیه برای تصفیه سموم بدن، و قدرت جذب و دفع و ... مقرر میدارد.

و از طرفی جگرسیاه جهت تصفیه خون و طحال و کیسه صفرا، و شش یا جگر سپید برای گرفتن اکسیژن از طریق دستگاه تنفس و پخش آن به خون و از همه مهم تر کارگاهی محکم و مستحکم همراه با شگفتیها و عجایب چون قلب قرار میدهد.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 296

و در روان و جان صدها دستگاه معنوی و جهات حالی و ملکوتی تعبیه مینماید تا بتواند فیوضات ربانیه، و نعمتهای ملکوتیه جذب کند، و با دیگر هم نوعشان از پدر و مادر و زن و فرزند و سایر مردم رابطه عاطفی و عاشقانه برقرار نماید.

این امور و حقایق که ساختمان بدن و جان را تشکیل میدهد و امروز با گسترشی که دانش پیدا کرده هر کدام از جهاتی موضوع علمی است، و زحمات چندین ساله میطلبند تا کسی نسبت به یکی از آنها متخصص شود، و تاکنون برای هر کدام از آنها دهها و صدها و هزاران کتاب نوشته شده و در عین حال میلیونها اسرار از این ساختمان احسن تقویمی کشف نشده، و بنا به گفته فیزیولوژیستها و متخصصان فن هنوز انسان در شناخت خود اول راه است به اراده و قدرت حق به صورت استعدادهای متنوع در نطفه نهاده شده، که در سایه لطف و رحمت و خواست او چه در رحم مادر و چه هنگامی که در دنیا قرار میگیرد فعلیت پیدا میکند و به صورت انسانی آراسته و معتدل همراه با میلیونها دستگاه حیاتی ظهور میکند و منشأ آثار بسیار محیرالعقولی میگردد که تمدن امروزی با همه عرض و طولش گوشه‌ای از آن است.

این نکته را در این زمینه نباید ناگفته بگذارم که قرآن مجید در بسیاری از آیات خلقت انسان را مطرح فرموده، و به دقایق و لطایف وجودی این مخلوق خاص اشاره نموده که به خواست خدا در طول این نوشتار در ضمن توضیح آیاتی که به تدریج در رابطه با خلقت انسان در طول سورهها به آن میرسیم مطالب لازم را با کمک کتابهای علمی و به ویژه روایات و دعاها بسیار بسیار مهمی که در تشریع جسم و جان انسان از پیامبر اسلام (علیهما السلام) و امامان معصوم در کتابهای پرقیمت شیعه نقل شده ارائه خواهم کرد.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 297

عقل سلیم و وجدان بیدار، و فطرت انسانی، و انصاف حکم میکند، که عبد این مخلوق آفریده شده ی به اراده حضرت خالق که جز مصلحت و سعادت ابدی او را نمیخواهد فرمان عالمانه و حکیمانه و عادلانه حضرتش را که در آیه شریفه تحت عنوان اعدوا ربکم آمده است با تمام وجود و با همت عالی، و با معرفت و آگاهی و عاشقانه اطاعت نماید و تمام حرکات ظاهر و باطنش را در گردونه سعادت آفرین عبادت و بندگی قرار دهد.

عبادت و بندگی

عبادت یعنی گردن نهادن به همه خواستههای حق چه در زمینههای مادی و چه در زمینههای معنوی.

عبادت یعنی خالصانه و فروتنانه به اجرای فرمانهای حضرت خالق همت گماشتن.

عبادت یعنی طلب مال حلال و پاک و هزینه کردن آن امر معیشت خود و زن و فرزند.

عبادت یعنی پرداختن خمس منافع و سودهایی که از کسب و کار و معدن و غنیمت به دست میآید.

عبادت یعنی پرداخت زکات به آنچه زکات تعلق میگیرد.

عبادت یعنی صله رحم، کمک به سائل و محروم، رفع مشکلات خویشان و مردم و انفاق و صدقه، و انجام هرکار خیر و مثبت.

عبادت یعنی پیراستن رذائل از قلب و روح و آراستن باطن به حسنات اخلاقی و حالات ملکوتی.

عبادت یعنی یاد خدا در هر حال، و انصاف دادن به مردم، و مواسات با برادران دینی، و یاری رساندن به مظلوم و ناتوان.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 298

عبادت یعنی طلب علم و دانش و فضل و فضیلت و شرافت و کرامت و حرکت در صراط مستقیم برای رسیدن به قرب حضرت حق.

عبادت یعنی جهاد با مال و جان برای حفظ اسلام و دفع خطرات از مردم کشور و نگاهبانی از مرزهای اسلام و مملکت.

عبادت یعنی اتحاد و وحدت با یکدیگر در سایه قرآن و اهل بیت.

عبادت یعنی تبلیغ دین و نشر معارف الهی و ابلاغ پیامهای حضرت حق به زن و فرزند و دیگر مردم.

عبادت یعنی امریه معروف و نهی از منکر، و دفع ستم از ستمدیده، و حل مشکلات جامعه و عیادت بیمار و رعایت حال یتیم، و دادن قرض الحسنه به نیازمند.

عبادت یعنی قرائت قرآن، معرفت به قرآن، عمل به قرآن، ابلاغ قرآن.

عبادت یعنی ادای نماز واجب، شرکت در جماعت، رعایت آداب ظاهری و باطنی نماز.

عبادت یعنی روزه ماه رمضان، حفظ حرمت ماه مبارک و مراعات آداب باطنی روزه و آداب ظاهری صوم.

عبادت یعنی حج خانه خدا با حفظ شرایط زیارت، و ترکیه نفس در مسیر حج و زمان حج.

در هر صورت لفظ عبادت شامل همه خواستههای حق نسبت به خودش و نسبت به خلق اوست، چرا که حضرت او در فرمانهایش به رعایت حق انسانها در همه زمینه و حتی رعایت حق حیوانات و هرجانداری فرمان داده، و فرمان بری از او نسبت به مخلوقاتش در حقیقت عبادت و بندگی نسبت به حضرت اوست.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 299

مقام عبادت بالاترین و برترین مقام است، و همه فیوضات ویژه حق در دنیا و آخرت فقط از این ناحیه به انسان میرسد.

توضیح عبادت و موارد آن و آنچه که از نظر ظاهر و باطن با عبادت نسبت دارد کتابی چند جلدی میطلبد این فقیر در این سطور به کلیاتی از این گنجینه الهی اشاره میکند.

1. برترین مقام

از آیات کتاب خدا و روایات اهل بیت، و معارف الهیه استفاده میشود که برترین مقام برای انسان در پیشگاه حضرت حق، و در دنیا و آخرت مقام بندگی و عبودیت است.

انسانی که با همه وجود تسلیم فرمانهای خداست، و تمام حرکات و سکناتش هماهنگ با خواستههای الهی است و در این راه از پاکی جان و خلوص نیت، و بلندی همت برخوردار است، و نمیگذارد و نمیخواهد لحظه‌ای از عمرش هزینه شیطان و

هوای نفس شود، و همواره در تمام امورش در مقام جلب خشنودی حضرت حق است، در گردونه عبادت و بندگی قرار دارد و به یقین برترین انسان است.

شاخص ارزش در محضر حضرت دوست بندگی اوست، هرچند بندگی انسان به پیشگاه پروردگار بیشتر، مقامش برتر و والاتر است.

حضرت حق در قرآن مجید پیامبران و اولیاءش را در نهایت با مقام بندگی ستوده است، و در جایای قرآن مجید از قول آنان نقل میکند که به امتهای میگفتند ما را فرمان رسیده که جز خدا نپرستیم.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 300

«قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لَا أُشْرِكَ بِهِ:» «1»

ای رسول من، به مردم بگو جز این نیست که من فرمان یافته ام خدا را بندگی کنم و به او شرک نوزم.

«إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ:» «2»

من فقط فرمان یافته ام که پروردگار این شهر را که آن را بسیار محترم شمرده و همه چیز در سیطره مالکیت اوست بپرستم و امر شده ام از تسلیم شدگان به حضرت او باشم.

«قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ:» «3»

بگو من مأمورم که خدا را درحالی که ایمان و عبادت را برای او خالص مینمایم بپرستم.

«فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا:» «4»

پس موسی و همراهش بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که او را از نزد خود رحمتی عطا کردیم.

«إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ:» «5»

به یقین نوح از بندگان مؤمن ما بود.

«إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ:» «6»

بیتزیدد، ایوب را شکیبیا یافتیم چه نیکو بنده ای! یقیناً بسیار رجوع کننده به سوی ما بود.

(1) - رعد، آیه 36.

(2) - نمل، آیه 91.

(3) - زمر، آیه 11.

(4) - کهف، آیه 65.

(5) - صافات، آیه 81.

(6) - ص، آیه 44.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 301

«وَادْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ أُولِيَ الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارِ:» «1» و بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را به یاد آر که دارای قدرت و بصیرت بودند.

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ..» «2»

منزه و پاک است خدائی که شبی بندهاش را از مسجدالحرام

تمام مسلمانان و مؤمنان در شبانه روز در تشهدهای نمازهای واجب و مستحب پیامبر بزرگوار اسلام را به عبودیت و بندگی میستایند:

«و اشهد ان محمداً عبده:»

و گواهی میدهم که محمد بنده خداست.

1. ابتدا و ریشه عبادت

این مسئله از مسائل بسیار مهم و اساسی است، که اگر با آیات قرآن و معارف حقه اهل بیت نظام داده شود، انسان را برای عبادتی صحیح و سالم و همراه با نیتی خالص و مفید و دارای آثار دنیائی و آخرتی جهت میدهد.

به نظر وجود مبارك عالم آل محمد حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء اول عبارت معرفت به حضرت الله و ریشه و اصل معرفت یکتا دانستن او و تنزیه حضرتش از هر شریک و کفوی است.

در این مقام است که انسان همه عشق و توجهش به حضرت او معطوف میگردد، و جز او کسی را سبب ساز و سبب سوز نمیشناسد، و کارگردانی و فرمانروائی و مالکیت بر عرصه هستی و همه موجوداتش را در سیطره قدرت او

(1) - ص، آیه 45.

(2) - اسراء، آیه 1.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 302

میبیند، و برای هیچ عنصر و شخصی پرونده‌ای به عنوان استقلال باز نمیکند، و همه را مملوک و ابزار قدرت او به حساب می‌آورد، و خوشنودی واقعیاش را به قضا و قدر و احکام و فرمانهای تکوینی و تشریعی او اظهار مینماید.

معرفت به حضرت او که تنها معشوق و معبود حقیقی است، و آگاهی به یکتائی او واحدیتش در ذات و صفات و افعال برای هر انسانی از طریق مطالعه قرآن و تدبر در آیاتش و فهم روایات توحیدیه و دقت و اندیشه در آثار او که در تمام جهان هستی تجلی دارد و هر کدام از آثار آئینه‌ای برای نشان دادن صفات جمال و کمال او و افعال زیبا و حکیمانه‌اش میباشد میسر و ممکن است.

آنان که از برکت معرفت و آگاهی و دانش و علم و بینش معشوق حقیقی و معبود واقعی را مییابند و میپذیرند و باورش میکنند، در سایه معرفت و اتصال قلبی به آن معشوق ازلی و ابدی و به کمک قرآن و معارف حقه روشی را در پیش میگیرند که رشد و ترقی باطنی و در نتیجه آن ظهور اعمال مثبت جوارحی و نهایتاً تحقق عشق و محبتشان را به معشوقشان حضرت حق و صفات جمال و کمال او تأمین میکنند.

در این حال است که عاشق بقرار تشخیص صحیح و مستقیم وجدانی خویش را به محضر حضرت معشوق اعلام میکند:

رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا «1»

و تأیید میکند که درهیچ معشوقی و ایده آل دیگری جمال و جلال وجود ندارد، بلکه همه معشوقها و ایده آلهای بیاعتبار و مجازی و به سرعت فانی شدنی هستند، و شایستگی این که انسان به آنان تکیه کند ندارند.

(1) - آل عمران، آیه 16.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 303

از این به بعد اگر این عشق که حاصل معرفت است با قدرت تقوا و پرهیز از گناه، و جنگ با هوی نفس حفظ شود و در راه خودش به راه افتد، درمسیر رشد و ترقی مستمر و دائمی قرار میگیرد، و به طوری که طبیعی و فطری آن است هر روز غنی تر و پرمایه تر میشود و به عالی ترین درجه تکامل که امکان پذیر باشد منتهی میگردد.

آخرین مرحله تکامل فرد مقرون با حداکثر خوشحالی و خرسندی و رضایت خاطر و اعتماد به نفس و ضبط نفسی است که مورد آرزوی هرانسان سعادت خواهی است.

هرچه ایمان و معرفت و بصیرت شخص به معشوق حقیقی عالی تر و خداشناسیاش کامل تر عشقش به حضرت او زیادتیر و خالص تر، و تقوا و ضبط نفس و هم چنین اعتماد به نفسش بیشتر خواهد شد.

در این موقعیت است که فعالیت ذهنی و عقلی عاشق یا به عبارت دیگر تأمل و تعمقش در صفات معشوق به کمالات و آیات و علائم و نشانهها اوج میگیرد، و هماهنگی عملیاش با خواستههای معشوق و رعایت حلال و حرام او و تسلیم بودن به فرامین حضرتش افزون میشود و نهایتاً تبدیل به مؤمنی عارف و عاشقی تسلیم، و عمل کنندهای موفق، و آراسته‌ای به اخلاق حسنه میگردد، و افقی برای طلوع همه خیرات و خوبیها میشود و جهانی را به نور خود روشن مینماید، و کلیدی میگردد که قفل مشکلات بندگان خدا را باز میکند، و تکیه گاه بیچارگان میشود، و با معرفت و بصیرت و عمل و اخلاقشهادی سرگردانان وادی گمراهی میگردد.

دراین حال است که عبودیتش از آگاهی به ربوبیت و خالقیت معشوقش همراه با پاکی و خلوص نیت نشأت و مایه میگیرد، و حس میکند و میفهمد که عبادت جز برای او نباید انجام گیرد، و بندگی و عبودیت برای کسی جز او

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 304

شایسته و سزاوار نیست، و گناهی بزرگ تر از شریک قرار دادن در ربوبیت و خالقیت او نیست.

إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ. «1»

نهایت این عبادت خالصانه، و پاکی اعتقاد از شرک، و آراسته شدن باطن به توحید ذاتی و صفاتی و اعمالی رسیدن به خوشنودی حق تعالی و بهشت ابدی و سرمدی است، و این همه با توفیق و فضل حضرت حق که سرزمین جان انسان را آماده میکند، و آسمان روحش را به نور لطفش میآراید، و باران معرفت به توحید را از این آسمان میباراند و به وسیله آن گل تسلیم را میرویانند و ثمراتی چون اعمال و طاعات را به دست میدهد و اخلاق حسنه را روزی وی مینماید.

امیرالمؤمنین (ع) برای اینکه عاشقان معرفت به دوست به اندازه فهم خود به شناخت حضرتش نایل آیند و توحید خالص را لمس کنند در خطبههای متعددی که نهج البلاغه آنها را نقل کرده به توصیف حق برخاسته از جمله میفرماید:

ستایش خدائی را سزااست که هیچ صفتی از صفاتش بر صفت دیگر او پیشی نگرفته است، پس پیش از آن که آخر است اول است، و پیش از آن پنهان باشد آشکار است، و جز او هرکه به وحدت وصف شود مقدار عددی است، و هر عزیزی غیر او خوار و ذلیل است، و هر توانا و قدرت مندی جز او ناتوان است، منشأ و ریشه هر قوتی اوست، پس غیر او چگونه ضعیف و ناتوان نباشد که چشم به هم زدنی هستیاش را در اختیار ندارد، و هر مالک و متصرفی غیر او مملوک و مقهور اراده و مشیت او است، و هر دانائی جز او یادگیرنده و دانش آموز است، و هر قادر و توانائی غیر او در پاره‌ای از امور آنها امور جزئی تواناست و در پاره‌ای دیگر عاجز و ناتوان

(1) - لقمان، آیه 13.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 305

است، و هر شنونده‌ای غیر او را آوازه‌ای بسیار بلند ناشنوا و کر میکند، و آوازه‌ای آهسته و دور به گوشش نمیرسد، و هر بینائی غیر او از دیدن رنگهای پنهان و از دیدن اجسام لطیفه نابیناست.

و جزا و هر آشکاری پنهان نیست، و هر پنهانی آشکار نمیباشد، مخلوقاتش را نه برای تقویت سلطنت و پادشاهی آفریده و نه برای ترس از پیش آمدهای روزگار و نه برای یاری خواستن بر دفع همتائی که با او نزاع نماید، و نه برای جلوگیری از غلبه و فخر و مباهات شریک و ضد، بلکه آفریدهها مخلوقاتی هستند پرورده شده به نعمتهای او، و بندگانی ذلیل و خوار در برای حکم و مشیت آن حضرت، در اشیاء و اشخاص حلول نکرده تا گفته شود در آنهاست، و از هیچ چیز دور نگشته تا بگویند از آنها جداست، آفریدن مخلوقات و تدبیر و اصلاح حال آنها او را خسته و درمانده ننمود، و در آفریدن اشیاء ناتوان نگردید، و در آنچه حکم نموده و مقدر فرموده شبهه‌ای بر او دست نداده، بلکه حکم او حکمی است استوار و دانش و علمش پایدار و امرش ثابت و برقرار و بندگانش با وجود کیفرها و خشمایش به او امیدوار، و درعین نعمتها و بخششهایش از او دریم و هراسند. «1»

کیفیت عبادت

کسی که میخواهد به عبادت و بندگی برخیزد، برای این که عبادتش از ارزش لازم برخوردار گردد، و به قبولی حضرت حق برسد، لازم است شرایط ظاهری و باطنی عبادات را که در کتابهای مهم روایتی مانند فروع کافی، من لایحضر، وسائل، جامع احادیث الشیعه، بحار، و حجة البیضاء به تفصیل بیان شده و از

(1) - نهج البلاغه، فیض خطبه 64.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 306

جمله آنها لقمه حلال و پاک، طهارت ظاهر و باطن، و اخلاص و خلوص است رعایت نماید و حضرت حق را در همه موارد عبادت مراقب و مواظب خود ببیند، و در طول عبادت يك لحظه از حضرت او غافل نماند.

رسول بزرگوار اسلام میفرماید:

«عبدالله کانک تراه فان كنت لاتراه فانه یراک.» «1»

خدا را عبادت کن چنان که او را میبینی، پس اگر تو او را نمیبینی یقین داشته باش که حضرت او تو را و ظاهر و پنهان عبادتت را میبیند.

اخلاص در عمل حقیقی است که عمل را در بالاترین مرتبه ارزش میکشاند، و آن را به قبولی حضرت دوست میرساند.

پیامبر اسلام از جبرئیل روایت میکند که حضرت حق فرمود:

«الاخلاص سرّ من اسراری، استودعته قلب من احببت من عبادی:» «2»

اخلاص رازی از رازهای من است، آن را در قلب بنده‌ای از بندگانم که او را دوست دارم میگذارم.

رسول خدا میفرماید:

«اخلاص قلبك، يكفيك القليل من العمل:» «3»

نیت خود را درهر عبادتی خالص گردان، عمل اندك در کنار اخلاص تو را برای رسیدن به خوشنودی حق و بهشت الهی کافی است.

(1) - بحار، ج 77، ص 74.

(2) - کلمة الله، 234 - بحار، ج 70، ص 249.

(3) - بحار، ج 73، ص 175.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 307

«ما اخلاص عبد الله اربعين صباحا الاجرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه:» «1»

بنده‌ای برای خدا چهل روز در همه عبادات و امورش اخلاص نمیورزد مگر این که چشمه‌های حکمت از قلبش بر زبانش جاری میشود.

امیرالمؤمنین (ع) میفرماید:

«طوبی لمن اخلص لله عمله و علمه و حبه و بغضه و اخذه و تركه و كلامه و صمة و فعله و قوله:» «2»

خوشا به حال کسی که عملش و علمش و دوستیاش و دشمنیاش و گرفتنش و رهاکردنش و سخنش و سکوتش و کارش و گفتارش را برای خدا خالص نماید.

حضرت صادق (ع) میفرماید:

«من قال لا اله الا الله مخلصاً دخل الجنة و اخلاصه ان يحجزه لا اله الا الله عما حرم الله:» «3»

کسی که «لا اله الا الله» را براساس اخلاص بگوید وارد بهشت میشود و اخلاصش به این است که «لا اله الا الله» او را از آنچه خدا حرام کرده باز دارد.

رسول خدا میفرماید:

(1) - بحار، ج 70، ص 242.

(2) - بحار، ج 70، ص 229.

(3) - بحار، ج 1، ص 359.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 308

«السكينة زينة العبادة:» «1»

آرامش و وقار زینت عبادت است.

2. عبادات عام

بسیاری از امور پسندیده، و حالات مثبت، و کارهایی که به سود مردم انجام میگیرد در فرهنگ پاک حق عبادت شمرده شده و برآن پاداش و ثواب و اجر و مزد اخروی مترتب است.

رسول حق، در این زمینه میفرماید:

«النظر الى العالم عبادة، والنظر الى الامام المقسط عبادة و النظر الى الوالدين برأفة عبادة، والنظر الى الاخ توده في الله عزوجل عبادة:» «2»

نگاه به عالم ربانی عبادت است، و نظر به پیشوای عادل عبادت است، و نگاه به پدر و مادر از روی مهربانی عبادت است و نظر به برادر دینی که او را به خاطر خدا دوست داری عبادت است.

در روایتی وارد شده است:

«العبودية خمسة اشياء: خلأ البطن، وقراءة القرآن، وقيام الليل، والتضرع عندالصبح، والبكاء من خشية الله:» «3»

عبادت پنج چیز است، خالی بودن شکم از حرام و پرخوری، قرائت قرآن، بیداری نیمه شب برای تضرع، ندبه و زاری به هنگام صبح، و گریه از خشیت خدا.

(1) - بحار، ج 77، ص 131.

(2) - بحار، ج 74، ص 73.

(3) - مستدرک الوسائل، ج 2، ص 294.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 309

از حضرت حق در حدیث قدسی آمده:

«المصلی یناجینی، والمنفق یقرضنی فی الغنی، و الصائم یتقرب الی:» «1»

نمازگزار با من راز و نیاز میکند، و انفاق کننده در بینبازی به من قرض میدهد، و روزه دار به من نزدیک میشود.

«یا عبادی الصدیقین تنعموا بعبادتی فی الدنیا فانکم بما تتنعمون فی الآخرة:» «2»

ای بندگان صدیق من، به عبادت و بندگیام در دنیا بهره ببرید تا به وسیله آن در آخرت به نعمتهای ابدی ام متنعم گردید.

«یابن آدم اذکرنی بعدالغزاة ساعة و بعدالعصر ساعة اکفک ما همک.» «3»

فرزند آدم مرا ساعتی پس از صبح و ساعتی بعدازعصر به یادآور تا آنچه تو را به اندوه و غم میاندازد از تو برطرف کنم.

«یابن عمران! هب لی من قلبک الخشوع و من بدنک الخضوع و من عینک الدموع ثم ادعنی فی ظلم اللیل فانک تجدنی قریاً
مجیاً.» «4»

ای موسی از قلبت به پیشگاه من خشوع آور، و از بدنت فروتنی نشان ده، و از دو چشمت اشک بریز، سپس در تاریکیهای شب مرا بخوان، یقیناً مرا نزدیک و اجابت کننده خواهی یافت.

رسول خدا فرمود:

(1) - کلمة الله 258.

(2) - کلمة الله 257.

(3) - کلمة الله 263.

(4) - کلمة الله 271.

تفسیر حکیم، ج1، ص: 310

کسی که سه روز از ماه رجب را روزه بگیرد خدا میان او و آتش دوزخ خندقی قرار میدهد، یا مانعی که طول آن پانصد سال راه است و خدا هنگام افطارش میگوید:

«لقد وجب حقک علی، و وجب لك محبتی و ولایتی، اشهدکم یا ملائکتی انی قد غفرت له ماتقدم من ذنبه و ماتأخر.»
«1»

حق پاداش و مزدت بر من واجب شد، و محبت و ولایتم نسبت به تو ضروری گشت ای فرشتگان شاهد باشید که من گناهان گذشته و آینده‌اش را آمرزیده‌ام.

از حضرت رضا (ع) روایت شده است:

«ليس العبادة كثرة الصلاة والصوم انما العبادة التفكر في امر الله عزوجل:» «2»

عبادت نماز و روزه بسیار نیست عبادت اندیشه در برنامه‌های خدای عزوجل است.

امام صادق از پدرانش از رسول اسلام روایت میکند:

«العبادة سبعون جزء افضلها جزء طلب الحلال:» «3»

عبادت هفتاد جزء است برترین جزء آن طلب حلال است.

حضرت سجاد (ع) میفرماید:

«لأعبادة الابتغاه:» «4»

عبادت جز به فهم حقایق نیست.

(1) - كلمة الله 277.

(2) - نورالثقلین، ج 1، ص 33.

(3) - نورالثقلین، ج 1، ص 34.

(4) - نورالثقلین، ج 1، ص 34.

حضرت حق شب معراج به رسول اسلام خطاب فرمود:

«یا احمد هل تدری متى یكون العبد عابداً قال لا یارب قال: اذ اجتمع فیه سبع خصال: ورع، یحجزه عن المحارم، وصمت یکفه عما لا ینغیه، و خوف یزداد کل یوم من بکائه، و حیاء یتحیی منی فی الخلاء، و اکل مالاً بدمنه و ینغض الدنیا لبغضی لها و یحب الاختیار لخی ایاهم:» «1»

ای احمد آیا میدانی چه زمانی عبد در عبادت و بندگی است؟ عرضه داشت یا رب نمیدانم حضرت حق فرمود: هنگامی که هفت خصلت در او جمع شود: تقوایی که او را از افتادن در محرمات باز دارد، و سکوتی که او را از آنچه مورد نیازش نیست مانع گردد، و بیمی که هر روز بر گریه‌اش در پیشگاه من بیفزاید، و حیائی که در خلوت از من حیا نماید، و خوردن حلالی که از آن ناچار است، و دشمنی با مجموعه هوا و هوسها که از آن تعبیر به دنیای مذموم میشود به خاطر دشمنی و کینه‌ای که من به آن دارم و دوست داشتن نیکان چون من آنان را دوست دارم.

چنانچه بخواهم به آنچه در فرهنگ الهی تحت عنوان عبادت از آن یاد شده اشاره کنم مثنوی هفتادمن شود، آنچه ذکر شد نمونه‌ای از مسائلی بود که از آنها به عنوان عبادت یاد شده است.

1. برترین عبادات

پاره‌ای از عبادات در فرهنگ سعادت بخش الهی به مرحله‌ای که از آن تعبیر به برترین عبادت شده است: از حضرت باقر (ع) روایت شده:

(1) - بحار، ج 77.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 312

«ان اشد العبادة الورع:» «1»

یقیناً قوی ترین عبادت تقوا و پرهیزکاری است.

از حضرت صادق (ع) نقل شده:

«افضل العبادۃ ادمان التفكير في الله و في قدرته:» «2»

برترین عبادت تداوم دادن اندیشه در خدا و در قدرت اوست.

از رسول اکرم روایاتی در این زمینه نقل شده از جمله:

«افضل العبادۃ الفقه:» «3»

برترین عبادت فهم واقعیات است.

«افضل العبادۃ قول لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله و خيرالدعا الاستغفار:» «4»

برترین عبادت گفتن «لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله» است، و بهترین دعا درخواست آمرزش از خداست.

از امیرالمؤمنین (ع) در این زمینه روایاتی نقل شده است از جمله:

«افضل العبادۃ العفاف:» «5»

برترین عبادت پارسائی و پاکدامنی است.

«افضل العبادۃ غلبة العادة:» «6»

(1) - نورالثقلین، ج 1، ص 33.

(2) - نورالثقلین، ج 1، ص 33.

(3) - خصال، ج 1، ص 29.

(4) - بحار، ج 3، ص 195.

(5) - بحار، ج 71، ص 269.

(6) - غرر الحکم.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 313

برترین عبادت پیروزی بر عادت ناپسند است.

«افضل العبادۃ الزهاده:» «1»

برترین عبادت عدم دلبستگی به امور مادی و منقطع بودن از حرام است.

«افضل العبادۃ الفكر:» «2»

برترین عبادت اندیشه در حقایق است.

«اعلی العبادۃ اخلاص العمل:» «3»

بالاترین عبادت اخلاص ورزیدن در عمل است.

«غض الطرف عن محارم الله افضل العبادۃ:» «4»

از حضرت باقر (ع) در این باب روایاتی نقل شده است از جمله:

«ما عبد الله بشیئ افضل من عفة بطن و فرج:» «5»

خدا به چیزی برتر از پاک نگاه داشتن شکم و شهوت از حرام عبادت نشده است.

«افضل العبادۃ العلم بالله و التواضع له:» «6»

برترین عبادت معرفت و شناخت خدا و فروتنی برای اوست.

«والله ما عبد الله بشیئ افضل من الصمت و المشی الی بيته:» «7»

(2) -

(3) -

(4) -

(5) - بحار، ج 71، ص 368.

(6) - بحار، ج 78، ص 247.

(7) - بحار، ج 71، ص 278.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 314

به خدا سوگند خدا به چیزی برتر از سکوت و رفتن به سوی خاتماش عبادت نشده است.

پیامبر شب معراج از حضرت حق پرسید؟

«یارب ایالاعمال افضل؟ فقال الله عزوجل: ليس شيء عندي افضل من التوكل على و الرضى ما قسمت ...» «1»

پروردگارا از میان اعمال کدامشان برتر است؟ خدای عزوجل فرمود: چیزی نزد من برتر از توکل و اعتماد بر من، و خوشنودی به چیزی که از حلال میان بندگانم تقسیم کرده ام نیست.

در روایت بسیار مهمی نقل شده که زنی به نام ام انس به محضر پیامبر اسلام (علیهما السلام) گفت: ای رسول خدا مرا موعظه و وصیت کنید، حضرت فرمود:

«اهجرى المعاصى فانها افضل الهجرة، وحافظى على الفرائض فانها افضل الجهاد، و اكثرى من ذكر الله فانك لاتأتين الله عزوجل بشيء غداً احب الى الله من كثرة ذكره:» «2»

از همه گناهان دوری کن که دوری از گناهان برترین هجرت است، و بر واجبات محافظت نما زیرا محافظت بر واجبات برترین جهاد است، و بسیار به یاد خدا باش، زیرا فردای قیامت به چیزی نزد خدا محبوب تر از بسیاری یاد خدا نمیآئی.

3. سود عبادت

آنان که به دنبال شناخت و معرفت به حق، و آراسته بودن به توحید اهل عبادت و بندگیاند، و عبادت خود را در هرحال خالصانه انجام میدهند، در دنیا

(1) - ارشاد القلوب.

(2) - میزان الحکمه، ج 10، ص 468.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 315

از امنیت و آرامش باطن، و سلامت روح و روان، و نظمی استوار در زندگی و محبوبیت نزد مردم به ویژه پاکان برخوردارند، و در آخرت از رضوان الهی و بهشت سرمدی بهره مندند.

بیان سود تکتک عبادات باید در کتابهای مفصل هم چون کافی شریف، و ثواب الاعمال، و بحار الانوار، و وسائل شیعیه دیده شود، در این زمینه به چند آیه و روایت اکتفا میکنم.

«قُلْ أَتُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذَلِكَُم لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَ رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ.» «1»

بگو آیا شما را به بهتر از این امور دنیوی خبر ندهم؟ برای آنان که در همه شئون زندگی پرهیزکاری پیشه کردند در نزد پروردگارشان بهشتهائی است که از زیر درختانش نهرها جای است، در آنجا جاودانهاند، و نیز برای آنان همسرانی پاکیزه و خوشنودی و رضایتی از سوی خداست و خدا به بندگان بیناست.

«سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ.»

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.» «2»

(1) - آل عمران، آیه 15.

(2) - آل عمران، آیه 134 - 133.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 316

و به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش به وسعت آسمانها و زمین است بشتابید، بهشتی که برای پرهیزکاران آماده شده است، آنان که در گشایش و تنگدستی انفاق میکنند، و خشم خود را فرو میبرند و از مردم در میگذرند، و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

«لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ:» «1»

اما آنان که از پروردگارشان در همه شئون زندگی پروا کردند «و فریفته زرق و برق زندگی مادی نشدند» برای آنان بهشتهائی است که از زیر درختانش نهرها جاری است، در آنجا جاودانه اند این به عنوان آغاز پذیرائی از سوی خداست، و آنچه غیر از بهشتها و نعمتهایش نزد خداست برای نیکوکاران بهتر است.

رسول خدا میفرماید:

«اکثر ماتلج به امتی الجنة تقوی الله وحسن الخلق:» «2»

بیشتر چیزی که امتم به سبب آن وارد بهشت میشوند، پروای از خدا در همه امور زندگی و خوش اخلاقی است.

خوش اخلاقی براساس روایات عبارت است از گشاده روئی با مردم، تبسم بر چهره همگان، جود، کرم، سخاوت، فروتنی، مهرورزی، نرمی، مدارا، بردباری، صبر و استقامت و اموری نظیر این امور است.

«من ختم له یجاهد فی سبیل الله ولو قدر فواق ناقة دخل الجنة:» «3»

(1) - آل عمران، آیه 198.

(2) - بحار، ج 71، ص 375.

(3) - مستدرک الوسائل، ج 3، ص 242.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 317

کسی که عمرش را به جهاد در راه خدا پایان برند، گرچه زمان جهادش به اندازه فاصله بازکردن انگشتان دوشنده شتر ماده باشد وارد بهشت میشود.

«اربع من كنوز الجنة: كتمان الفاقة، وكتمان الصدقة، وكتمان المصيبة وكتمان الوجع:» «1»

چهار چیز از گنجهای بهشت است، پنهان داشتن فقر و تهیدستی، و صدقه، و مصیبت و درد.

«ان في الجنة قصرًا لا يدخله الا صوام رجب:» «2»

بیترید در بهشت کاخی است که جز روزه گیرنده ماه رجب در آن وارد نمیشود.

«ان في الجنة درجة لا يبلغها الا امام عادل، او ذو رحم و صول او ذو عيال صبور:» «3»

یقیناً در بهشت درجه و مرتبه‌ای است که به آن نرسد مگر پیشوای دادگر، و صاحب رحمی که بسیار صله رحم میکند و صاحب عیال و ناخوری که بسیار شکمیاست.

«ان الله عزوجل جنة لا يدخلها الا ثلاثة: رجل حكم على نفسه بالحق، ورجل زار اخاه المؤمن في الله، ورجل آثر اخاه المؤمن في الله:» «4»

برای خدا بهشتی است که جز سه نفر وارد آن نمیشوند: مردی که براساس حق به زیان خودش حکم کند، مردی که برای خدا برادر مؤمنش را دیدار نماید، مردی که به خاطر خدا برادر مؤمنش را بر خود مقدم بدارد.

(1) - بحار، ج 81، ص 208.

(2) - بحار، ج 97، ص 47.

(3) - بحار، ج 74، ص 90.

(4) - بحار، ج 74، ص 348.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 318

«ان فی الجنة غرفا یری ظاهرها من باطنها و باطنها من ظاهرها یسکنها من امتی من اطاب الکلام و اطعم الطعام و افشی السلام و صلی باللیل و الناس ینام:» «1»

در بهشت بالا خانه‌هایی وجود دارد، که ظاهرش از درونش و درونش از ظاهرش دیده میشود، از اتمم کسانی در آن ساکن میشوند که سخن پاکیزه گویند، و به مردم طعام بخورانند، و سلام را آشکار کنند، و در نیمه شب آنگاه که مردم که در خوابند به تہجد و عبادت برخیزند.

از حضرت صادق روایت شده:

«ثلاث من الی الله بواحدة منهن اوجب الله له الجنة: الانفاق من اقتار، والبشر لجميع العالم، والانصاف من نفسه:» «2»

سه چیز است هرکس یکی از آنها را به سوی خدا آورد، خدا بهشت را بر او واجب میکند: انفاق به هنگام تہدستی و سختی معشیت، خوشروئی با همه جهانیان، انصاف دادن به مردم از جانب خویش.

از رسول الهی روایت شده:

«انه لانی بعدی ولا امة بعدکم الا فاعبدوا ربکم وصلوا خمسکم وصوموا شهرکم وحجوا بیت ربکم و ادوا زکاة اموالکم طیبة بها انفسکم واطیعوا ولایة امرکم تدخلوا الجنة ربکم:» «3»

(1) - بحار، ج 76، ص 2.

(2) - کافی، ج 2، ص 103.

(3) - کلمة الرسول، 109.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 319

یقیناً پس از من پیامبر و بعد از شما امتی نخواهد بود، آگاه باشید پروردگارتان را عبادت کنید، و نمازهای پنج گانه خود را به جای آورید، و رخصتتان را روزه بدارید، و خانه پروردگارتان را زیارت کنید، و زکات اموالتان را برای پاکیزگی وجودتان ادا نمائید، و والیان امرتان را که امامان معصومانند اطاعت کنید تا به بهشت پروردگارتان درآئید.

و نیز از آن حضرت روایت شده است:

«من احب ان ينظر الى عتقاء الله تعالى من النار فلينظر الى المتعلمين فوالذي نفسي بيده ما من متعلم يختلف الى باب العلم الا كتب الله تعالى له بكل قدم عبادة سنة و بنى الله بكل قدم مدينة في الجنة و يمشی على الارض وهي تستغفرله ويمشی ویصبح مغفورا له وشهدت الملائكة انهم عتقاء الله من النار.»¹

کسی که دوست دارد به آزادشدگان خدای بزرگ از آتش دوزخ بنگرد، پس به آنان که در پی آموختن معارف حقه‌اند نظرکند، به خدائی که جانم در دست اوست، آموزنده‌ای نیست که به سوی درب دانش رفت و آمد کند مگر این که خدای تعالی به هر قدمی برای او عبادت یکسال مینویسد، و به هر قدمی برای او شهری در بهشت بنا میکند، و روی زمین حرکت میکند در حالی که زمین برای او طلب آمرزش مینماید، و شب را صبح میکند و صبح را به شب میرساند و درحالی که آمرزیده است، و فرشتگان شهادت میدهند که اینان آزادشدگان از آتش دوزخند.

در هر صورت هر قدمی و هر حرکت مثبتی چه برای خدا و چه به فرمان خدا برای مردم از انسان تحقق یابد عبادت است، و سود عبادت محبویت و امنیت و کرامت دردنی و رضایت حق و بهشت جاودانی در آخرت است.

(1) - محجة البضاء، ج 1، ص 26.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 320

4. عبادت غیر خدا

از بزرگترین گناهان این است که انسان، مالک و مربی حقیقی خود، و خالق و به وجود آورنده اش را که معبود واقعی اوست، و جز او احدی کلید سعادت و خوشبختیاش را در دست ندارد رها کند، و از حضرتش روی بگرداند، و به بندگی و عبادت غیر او که بیاذن حق کاره‌ای نیست، و قدرت و قوتی در اختیار ندارد برخیزد، و وجود خود را درحالی که جز زیان و خسارت به بار نمیآورد هزینه او کند.

رسول خدا (علیهما السلام) میفرماید:

«ملعون ملعون من عبد الدینار و الدرهم:» «1»

از رحمت خدا دور است، از رحمت خدا دور است کسی که دینار و و درهم را بندگی کند.

از علی (ع) روایت شده است:

«من عبد الدنيا وآثارها على الآخرة استوخم العقابة:» «2»

کسی که دنیا را بندگی کند و آن را بر آخرت ترجیح دهد، عاقبت بدی خواهد یافت.

حضرت صادق (ع) در روایاتی میفرماید:

«من اطاع رجلاً في معصية فقد عبده:» «3»

کسی که در معصیتی از کسی فرمان ببرد، به حقیقت او را بندگی کرده است.

(1) - بحار، ج 73، ص 104.

(2) - بحار، ج 73، ص 104.

(3) - کافی، ج 2، ص 398.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 321

«من اصغى الى ناطق فقد عبده فان كان الناطق عن الله فقد عبده الله، وان كان الناطق عن ابليس فقد عبد ابليس.» «1»

کسی که به گوینده‌ای گوش فرا دهد، یقیناً او را عبادت کرده است، پس اگر گوینده از سوی خداست خدا را عبادت نموده، و اگر از سوی ابلیس است ابلیس را بندگی کرده است.

«ليس العبادة هي السجود ولا الركوع انما هي طاعة الرجال من اطاع المخلوق في معصية الخالق فقد عبده.» «2» عبادت و بندگی فقط سجود و رکوع نیست، فرمان بردن از مردم هم عبادت است، کسی که از مخلوق در معصیت خالق اطاعت کند پس او را عبادت کرده است.

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا....»

خدائی را عبادت و بندگی کنید که زمین را به سود شما و متناسب با نیازهایتان گسترده قرار داد.

بخش عظیمی از زمین که خالی از کوه و دریا و دژ و سنگلاخ است بستر گسترده و همراه با خاک حاصل خیز میباشد، که انسان میتواند همراه و وسائل و ابزاری که از این گنجینه الهی به دست آورد در آن زندگی کند و به نیازهای خود تا جائی که لازم است پاسخ دهد.

در طول میلیونها سال عواملی چون مراکز یخبندان، نمو گیاهان، حیوانات، آب، اکسیژن، ایند کرینیک؟؟ هوا، رودخانهها، باد، حرارت، آتش فشانها، به اراده

(1) - بحار، ج 72، ص 264.

(2) - بحار، ج 72، ص 94.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 322

حکیمانه حضرت حق تغییراتی در زمین در جهت پدید آوردن زمینه مناسب برای زندگی انسان به وجود آوردند، و بستری لازم به خاطر فرزندان آدم ساختند.

عوامل فرسایش که مواد سخت زمین و سنگها را خرد میکنند، و عوامل دیگر که این مواد را از نقطه‌ای به نقطه دیگر می‌برند اگر درکار نبود به یقین خیمه زندگی در زمین برپا نمیشد.

عمل فرسایش که نتیجه آن به وجود آمدن زمینه مناسب برای زندگی است بسیار بسیار اهمیت دارد زیرا باعث تشکیل خاک میگردد.

مواد خرد شده‌ای که قسمت‌های سخت و سنگها را میپوشاند پوشش خاکی نامیده میشوند، از این پوشش خاکی آنچه که محل رشد گیاهان و در حقیقت عامل به دست دادن رزق و روزی انسان است خاک زراعتی نام دارد.

با ارزش ترین و سودمندترین ماده زمین چیست؟ شاید فکر کنید طلا یا نقره یا فلز دیگری باشد که به صورت معادن وسیع در دل کوهها و اعماق زمین قرار دارد، محققاً این فلزات بسیار مفیدند و ما بدون آنها در زحمت خواهیم بود.

ولی بیشتر ثروت ما در خاک است، موجودات زنده برای بقای خود به خاک احتیاج دارند، گیاهان آب و مواد کافی را مستقیماً از خاک میگیرند، انسان و جانوران دیگر از گیاهان که از خاک برخاسته‌اند تغذیه میکنند، غذاهائی که به بدن ما میرسد از خاک به دست می‌آید.

در طی هزاران سال کشاورزی یکی از صنایع اساسی انسان بود، امروزه جمعیت زمین به سرعت زیاد میشود و بیش از همیشه به محصولات کشاورزی نیاز داریم.

نه فقط غذا و خوراک خود را از کشاورزی تهیه میکنیم، بلکه برخی از مواد لازم برای تهیه البسه، و دارو و ساختمان و بسیاری از چیزهای مفید دیگر هم از خاک به دست می‌آید.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 323

اگر خاک را به دقت آزمایش کنید خواهید دید «خاک تنها» نیست. بیشتر خاکها از مواد معدنی تشکیل یافته‌اند که به صورت ذرات کوچک سنگ درآمده‌اند، این ذرات خرد شده و تراشیده از سنگهای بزرگ تری هستند که تحت اثر نیروهای طبیعی تشکیل یافته‌اند.

خاکهای بسیار مفید، محصولات مزارع، و باغات معمولاً مخلوطی از شن و گِلرس و کود است.

مخلوطی که تقریباً به مقدار مساوی و گِلرس داشته باشد خاک گلدانی نامیده میشود، خاکهایی که گِلرس آنها بیشتر از شن باشند خاک رسی، و آنها که شن بیشتر از گِلرس در بردارند خاک شنی نام دارند.

شن و گِلرس موجود در خاک از تخریب سنگها به وسیله عوامل متعدد حاصل میگردد.

کود شامل بقایای پوسیده اجساد گیاهان و جانوران و مواد زائد آلی نظیر برگ گیاهان یا مدفوعات جانوران است، این مواد به خاک رنگ تیره‌ای میدهند، کود زمین را متخلخل میسازد به طوری که میتواند آبی را که برای رشد گیاهان لازم است جذب کرده در خود نگهدارد، ضمناً دارای ذخائر فراوانی از عناصر ازت و پتاسیم و فسفر است که برای رشد گیاهان لازم میباشد.

خاک مقداری هوا و آب در بردارد، آب برای ساختن غذا و انحلال مواد لازم برای رشد گیاهان به کار می‌آید، فضای میان ذرات خاک را هوا پر کرده است، مقداری هم هوا در آب داخل خاک حل شده است.

گیاهان به هوا احتیاج دارند، زیرا اکسیژن در بردارد، ریشه آنها بدون اکسیژن رشد نمیکند، اکسیژن یکی از احتیاجات موجودات زنده دیگر خاک است.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 324

خاک موجودات زنده بسیاری در بردارد، يك مشت خاک ممکن است شامل میلیونها موجود میکروسکوپی به نام باکتری باشد، بسیاری از باکتریها برای رشد گیاهان عالی تر مفیداند، علاوه بر باکتریها بسیاری از کپکها و جلبکها و انواع مختلف جانوران در خاک یافت میشوند، بسیاری از این موجودات زنده، خاک را متخلخل میکنند و به این طریق آن را برای رشد گیاهان آماده تر میسازند، ضمناً به تغییر ذرات معدنی و کود کمک میکنند به طوری که آنها را قابل حل شدن در آب میسازند.

بسیاری از گیاهان کوچک موجود در خاک قادرند موادی تهیه کنند که عوامل مولد بیماریها را از بین ببرند.

اگر مقداری خاک از زمین حاصل خیز بردارید چیزی غیر عادی در آن نخواهید دید، ولی عده موجودات زنده‌ای که در آن مقدار خاک وجود دارد احتمالاً بیش از جمعیت تمام جهان است!!

برخی دانشمندان که در پی کشف داروهای جدیدند مقداری از خاک را در يك لوله آزمایش وارد میسازند و آب مقطر به آن اضافه میکنند و آن را تکان میدهند، سپس قدری از مخلوط را در يك جعبه پتری (که بشقاب مخصوصی است که برای رویاندن کولونی کپکها و باکتریها به کار میرود) وارد مینمایند، پس از آن کولونیهای کپکها و باکتریها رشد کردند فرآوردههای شیمیائی مخصوصی را که برای از بین بردن یا متوقف ساختن رشد موجودات زیان آور تهیه کردهاند روی آنها میریزند. پیدا کردن يك دارو با این روشها همانند پیدا کردن يك سوزن در يك دسته علف خشك است، ولی با این روش بود که داروهای معجزه آسائی نظیر پنی سیلین، اورئومايسين و اسپریتومايسن، از بین برنده مولدهای امراض انسانی کشف شد! «1»

(1) - علم و زندگی، 133.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 325

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا

راستی چه شگفت آور است، مسئله تشکیل خاک به وسیله عوامل متعدد، مواد معدنی خاک، نرمیخاک، قابلیت جابجائی خاک، موجودات ذرهبینی خاک، در اختیار بودن خاک، و استعداد خاک برای به دست دادن انواع گیاهان و محصولات و رزق و روزی موجودات زنده به ویژه انسان و

و السَّمَاءَ بِنَاءً

و آسمان را سقفی برافراشته قرار داد.

سما در لغت به معنای همه عوامل و هر چیزی است که بالای سر قرار گرفته باشد.

دانش تا به امروز فقط از گوشه‌ای از عوالم بالا یا به تعبیر قرآن سماء خبر یافته، و اطلاع بر مجموعه آنچه به نام آسمان خوانده میشود و چون سقفی برافراشته است تا پایان جهان غیرممکن مینماید!

من فقط برای این که به گوشه‌ای از قدرت بینهایت حکیمانه حضرت حق آگاه شوید، و بدانید مسئله شگفتانگیز آسمان از چه قرار است، و ما و سایر موجودات زنده زیر چه سقفی با همه تأثیراتی که بر زمین دارد و ما از بسیاری از آنها بیخبریم زندگی میکنیم ابتدا به ظاهری از منظومه شمسی که در برابر عظمت و پهنای هستی نقطه‌ای نواری بیش نیست، و سپس به گوشه‌ای از بیرون منظومه اشاره میکنیم و تو از این مجمل حدیث مفصل بخوان.

خورشید و ستارگانی که به دور آن در گردشاند منظومه شمسی یا منظومه خورشیدی را تشکیل میدهند.

زمین و هشت سیاره بزرگ دیگر به دور خورشید میگردند، برخی از این سیارات قمر یا قمرهایی دارند. گذشته از این اجرام صدها جسم کوچک تر به نام سیارات صفر جزء منظومه شمسی هستند، به علاوه در این منظومه ستاره‌های

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 326

عجیبی به نام دنباله دار یا ذوزنب و میلیونها اجسام بسیار کوچک به نام شهاب وجود دارند.

همه این اجرام گوناگون تحت تأثیر دو نیروی عظیم در روی مسیرهای معینی به دور خورشید گردش میکنند، آزمایش زیر به شما نشان میدهد که چگونه این نیروها در آسمان عمل میکنند.

سنگی را به نخی ببندید و آن را به دور سرخود بگردانید، آیا کشش سنگ را احساس میکنید، نیروئی که سنگ را میکشد تا آن را از شما دور کند گریز از مرکز نام دارد، شما هم نخ را میکشید تا سنگ را نگاه دارید این نیروی جذب به مرکز است، دو نیرو با هم تعادل میکنند و در نتیجه سنگ به روی دایره‌ای به دور سر شما میگردد.

مسیر زمین و هر جرم سماوی دیگر تقریباً به شکل دایره است میدانید چرا؟ خورشید جسمی است بسیار بزرگ، و به تنهایی از زمین و هشت سیاره دیگر با هم بزرگ تر و سنگین تر است، و هر سیاره را با نیروئی شگرف «اراده حق» به سوی خود جذب میکند، این قوه جذب به مرکز را ثقل یا جاذبه نامند، در همان حال هر سیاره با نیروی گریز از مرکز خود از خورشید میگریزد، و اگر نیروی جاذبه خورشید نبود سیاره چنان در فضا دور میشد که هیچ گاه باز نمیگشت!

«إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا.» «1»

یقیناً خدا آسمانها و زمین را از این که از مدار معینشان و فاصله‌ای که با مرکز خود دارند، دور شوند و منحرف گردند نگاه میدارد و اگر دور شوند هیچ

(1) - فاطر، آیه 41.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 327

کس بعد از خدا نمیتواند نگاهشان دارد، بپتردید خدا همواره بردبار و بسیار آمرزنده است.

پس به اداره خدا دو نیروی متضاد در کار است، نیروی سیاره که آن را از خورشیدی دور میکند، و نیروی خورشید که سیاره را به سوی آن میکشاند، هیچ يك از این دو نیرو بر دیگری غیچرید و غلبه نمیکند.

پس هر سیاره بر روی مداری به دور خورشید میچرخد، و این سیر را در طی قرون و اعصار ادامه داده است و تا زمانی که خالق آنها بخواهد ادامه میدهد.

خورشید مهم ترین عضو منظومه شمسی است و خیلی بزرگ تر از ستاره های ثابت دیده میشود، آن هم به خاطر این است که خیلی به ما نزدیک است و فاصلهاش را ما فقط صد و پنجاه میلیون 150000000 کیلومتر است، پس از خورشید نزدیک ترین ستاره ثابت به زمین در فاصله 40 تریلیون / 400000000000000 کیلومتر قرار دارد.

حجم خورشید نسبت به زمین بسیار بسیار بزرگ است قطر زمین 12800 کیلومتر اما قطر خورشید 1384000 کیلومتر است، پس حجم خورشید نزدیک به يك میلیون برابر حجم زمین میشود، یعنی اگر خورشید میان تھی بود يك میلیون جسم مانند زمین در درون آن جای میگرفت، یا اگر خورشید را به اندازه يك توپ بسکتبال فرض کنیم زمین به اندازه يك دانه برنج خواهد بود.

شنیدستم که هر کوكب جهانی است

جداگانه زمین و آسمانی است زمین درجنب این افلاك مینا چو خشخاشی بود در قعر دریا تو خود بنگر کزین خشخاش چندی ج سزد تا بر غرور خود بخندی جخورشید بسیار داغ است اما نمیدانید به چه داغی؟ اگر کارخانه فولادسازی را دیده باشید دیده اید که فلز مذاب که از فرط حرارت رنگش سپید شده است

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 328

چگونه از دهانه کوره بیرون میریزد، فولاد مذاب 1450 درجه حرارت دارد، این درجه حرارت خیلی بالاست، اما درجه حرارت خورشید قابل مقایسه با آن نیست، در سطح خورشید درجه حرارت نزدیک به 6000 درجه و در مرکز آن شاید 17000000 میلیون درجه باشد!

ما حیات خود را مدیون خورشیدیم، خورشید تقریباً سرچشمه تمام انرژیهاست، بینور خورشید ابری تشکیل نمیشود، و باران و برفی نمیبارد، و گیاهی رشد نمیکند، و غذائی به وجود نمیآید، چون زندگی جانداران بسته به گیاهان است بینور خورشید جانوری به روی زمین وجود نداشت.

چوب و زغال و نفتی که هر روز مصرف میکنیم و نیز سایر عوامل انرژی کارمایه را در اعصار قدیم از خورشید گرفته و در خود هفتهاوند.

خورشید از عناصری چند که بر روی زمین هم یافت میشوند ترکیب شده است، تقریباً شصت عنصر از آنها که بر روی زمیناند در خورشید هم وجود دارند، عناصر اصلی خورشید عبارتاند از هیدروژن، اکسیژن، هلیوم، ازت، کربن، آهن و چند فلز دیگر، اما در نتیجه حرارت فوق العاده فلزاتی که بر روی زمین به شکل جامدند در خورشید به صورت گاز هستند. «1» تشکیل مجموعه جهان هستی و موجوداتش در خطبه اول نهج البلاغه از زبان نورانی و ملکوتی امیرالمؤمنین (ع) گرچه کلی و بدون شرح و تفصیل ذکر شده است بسیار خواندنی است و باید گفت از معجزات علمی آن حضرت است، و هنوز احتمالات و فرضیات بزرگ ترین دانشمندان کیهان شناس که با مهمترین

(1) - علم و زندگی، 321.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 329

ابزارهای علمی و روشهای تجربی و محاسبات دقیق به تحلیل آن میپردازند نه این که به پختگی آن نیست، بلکه فهم آنان از درك دقایق و لطایف آن عاجز است!

استحکام و استواری بیان آن حضرت به گونه ای است که گویا خدای مهربان ابتدا، او را آفریده و وی را شاهد خلقت و آفرینش قرار داده تا پس از برپا شدن نظام هستی چگونگی تکوین آن را برای انسانها بازگو کند، آن حضرت میفرماید:

خلقت را آغاز کرد، و موجودات را بیافرید، بدون نیاز به فکر و اندیشه ای، یا استفاده از تجربه ای، بیان که حرکتی ایجاد کند یا عزم و تصمیمی مضطرب در او راه داشته باشد.

برای پدید آمدن موجودات وقت مناسبی مقرر کرد، و موجودات متنوع و گوناگون را هماهنگ نمود، و در هر يك غریزه و طبیعت ویژه خودش را قرار داد، و غرائز را همراه آنان کرد، وجود مقدسش پیش از آن که موجودات را به وجود آورد از همه جزئیات و جوانب آنها آگاهی داشت و حدود و پایان آنها را میدانست و به اسرار و درون و بیرون پدیدهها آشنا بود.

سپس خدای منزّه و پاک از هر عیب و نقص طبقات فضا را شکافت و اطراف آن را باز کرد و هوای راه یافته به آسمان و زمین را آفرید، و در آن آبی روان ساخت آبی که امواج متلاطم آن شکننده بود، که یکی بردیگری مینشست، آب را بر بادی طوفانی و شکننده قرار داد و باد را به بازگرداندن آن فرمان داد و به نگهداری آب مسلط ساخت و حدّ و مرز آن را به خوبی تعیین نمود فضا در زیر تندباد و آب بر بالای آن در حرکت بود، سپس خدای سبحان طوفانی برانگیخت که آب را متلاطم نمود و امواج آب را پیدری در هم کوبید، طوفان به شدت وزید و از نقطه‌ای دور دوباره آغاز شد، سپس به طوفان فرمان داد تا امواج دریاها را به هرسو روان سازد و برهم کوبد و با همان شدت که در فضا وزیدن داشت

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 330

بر امواج آبها حمله ورگردد، از ابتدای آن برمیداشت و به پایشان میریخت و آبهای ساکن را به امواج سرکش برگردانید، تا آنجا که آبها روی هم قرار گرفتند، و چون قللههای بلند کوه بالا آمدند، امواج تند کفهای برآمده از آبها را در هوای باز و فضای گسترده بالا بردند که از آن هفت آسمان را پدید ساخت.

آسمان پائین را چون موج مهارشده، و آسمانهای بالا را مانند سقفی استوار و بلند قرار داد، بیان که نیازمند به ستونی باشد، یا میخهایی که آنها را استوار نماید، آنگاه فضای آسمان پائین را به وسیله نور ستارگان درخشنده زینت داد و در آن چراغی روشنایی بخش و ماهی درخشان به حرکت درآورد که همواره در مدار فلکی گردنده و برقرار و سقفی متحرک و صفحه‌ای بیقرار به گردش خود ادامه میدهند.

باران و آب

آب در عرصهگاه طبیعت يك دوره پایان ناپذیر تبخیر و میعان را میپیماید.

تبخیر در اقیانوسها و دریاچهها و رودخانهها و غیره در اثر کارمایه حرارتی آفتاب صورت میپذیرد و در نتیجه جذب این کارمایه حرارتی آفتاب محیط مجاور خنک تر میگردد. وقتی هوایی که از رطوبت اشباع شده است سرد میشود رطوبت به صورت باران در میآید. هنگامی که آب به صورت باران و یا برف از ابرهای معلّق در فضا برسطح زمین برمیگردد و در نواحی کوهستانی مینشیند به صورت رودخانهها و رودها و جویبارها و چشمه سارها و قنّاتها جریان پیدا میکند و در مجاور خود و نیز در مسیرهایی که جاری است زمینهای مستعد را جهت کشاورزی و باغ داری و پرورش انواع گیاهان و گلها و میوه جات مشروب میسازد و در بعضی نقاط برای بهره وری بیشتر از این نعمت حیاتی سدّهای بزرگ و کوچک میندند و از جریان یافتن آب به روی توربینها کار گذاشته شده کارمایه برقی تولید میکنند.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 331

کارمایه برقی که از کارمایه مکانیکی آبشارها به دست آمده ممکن است برای تهیه کارمایه نوری مصرف شود یا ممکن است دوباره به کارمایه مکانیکی تبدیل گردد و کار انجام دهد.

بنابراین میبینید که شکلهای گوناگون آب در داستان کارمایه نقش مهمی دارند!!

بیتزید آب یکی از مواد اصلی و نعمتهای ریشه‌ای خدادادی است که برای تمام موجودات زنده لازم است.

انسان آن را برای کشاورزی، حفظ حیوانات مفید، آشامیدن، تهیه غذا، و نظافت و ورزشهای صحّی استفاده میکند، و اگر مسئله تبخیر در میان نبود، ابری در فضا تشکیل نمیشد، و بارانی به وجود نمیآمد، و از رودخانه و رود و قنات و چشمه خبری نبود و در آن صورت عمود خیمه حیات موجودات زنده واژگون میشد.

آب را زمانی که تا درجه حرارت معینی گرم کنیم تغییر شکل میدهد و به بخار تبدیل میشود، بخار قدرتی به وجود میآورد که چرخهای صنعت را به کار میاندازد، این صنایع مقداری از موادی را که از زمین به دست میآید تصفیه میکنند، همینطور بخار با قدرتی که دارد قطارهای راهآهن و کشتیها را به حرکت درمیآورد که مسافران و محصولات ما را به نقاط مختلف زمین حمل میکنند.

آب که نعمت ویژه و محیرالعقولی است ترکیبی شیمیائی میباشد که از دو عنصر تشکیل شده است.

آب با به کاربردن انرژی الکتریکی به دو گاز بیرنگ تجزیه میشود، سرعت آزاد شدن یکی از دو گاز برابر دیگری است، گازی که کندتر به دست میآید اکسیژن است زیرا هر شیئی افروخته را مشتعل میسازد، گاز دیگر که میسوزد و یا با صدای مخصوصی تقریباً منفجر میگردد ئیدروژن است.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 332

چه عجیب و شگفت انگیز است که قدرت بینهایت حضرت حق از ترکیب دو گاز که یکی مشتعل میکند و یکی میسوزد آبی خنک و خوشگوار به وجود میآورد، تا چرخ حیات را در همه امور لازم به حرکت بیاورد!!

ساختمان اکسیژن و ئیدروژن که از مولکولهای غیرقابل دیدن ساخته شده داستانی عجیب و حیرت انگیز دارد، تا جایی که دانشمندان این فن به مطالعات بسیار دقیق و آزمایشات بسیار پیچیده و مهم میگویند: برابر با محاسبه و اندازه گیری علمی، قطر يك مولکول اکسیژن فقط برابر يك ششصد و پنجاه میلیون سانتی متر تعیین شده است و برای ما تصور ذره‌ای به این کوچکی بسیار مشکل است.

اگر تمام مولکولهای راکه در آب بطری يك لیتری وجود دارد سرخ رنگ کنیم و دريك اقیانوس بریزیم و بعد با همه آبهای اقیانوسهای کره زمین مخلوط کنیم، در هریك از نقاط زمین که يك بطری به همان اندازه از آب اقیانوس برداریم يك هزار مولکول سرخ در آن وجود دارد!!

وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً

برای فهم مطالب مفصل در رابطه با تبخیر آب، تشکیل ابرها، باریدن باران و برف، و منافع حاصله از آنها لازم است به کتابهای مشروحی که در این زمینه نوشته شده مراجعه کنید.

میوهها و محصولات یا مایه روزی و رزق انسان

قرآن مجید در آیه مورد تفسیر میگوید:

فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ

نهایتاً خدا به وسیله آبی که از آسمان نازل میکند از میوهها و محصولات گوناگون رزق و روزی برای شما بیرون میآورد.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 333

لازم است برای فهم حقایقی که در باطن این قسمت از آیه مندرج است به مطالب بسیار مهمی پرداخته شود از جمله:

هنگامی که ناراحتی گرسنگی را احساس میکنید در حقیقت به اراده حق از جانب طبیعت به شما اعلام میشود که نیاز به غذا دارید، غذا خوردن یکی از اموری است که ما باید برای زنده ماندن و تندرست بودن به آن توجه داشته باشیم.

از برخی جهات بدن ما شبیه به ماشین است، برای حرکت نیازمند به انرژی است، بخشهایی از بدن باید گاه به گاه ترمیم گردند، و بخشهای جدید باید ساخته شوند.

انرژی و مواد لازم جهت نمو و ترمیم بدن از غذا به دست میآیند، غذاها و خوراکیها از نظر ترکیب شیمیایی با هم تفاوت بسیار دارند، ممکن است غذائی فاقد يك یا چند چیزی باشد که بدن شما به آن نیازمند است، برای داشتن بدن سالم نه فقط باید غذای کافی داشته باشید، بلکه باید اغذیه متنوع و گوناگون مناسب مصرف کنید

فَأَخْرِجْ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ

شما در طی روز راه میروید، میدوید، بازی میکنید و کار انجام میدهید، هنگام شب وقتی خوابیده اید وضعی کاملاً آرام دارید ولی در این موقع قلب شما خون را به همه قسمتهای بدنتان میفرستد، سینه شما در حال نفس کشیدن بالا و پائین میرود، ماهیچههای دستگاه هضم شما ممکن است در فعالیت باشند، شما به ذخیره ثابتی از انرژی نیازمندید که همه این اعمال را انجام دهد.

بیتريد منبع انرژی شما خوراکیها و غذاهاست، انرژی وقتی در بدن شما تولید میشود که غذائی که خورده اید با اکسیژن هوائی که تنفس میکنید ترکیب گردد، از

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 334

این نظر بدن ما تا حدی به يك ماشین بخار شبیه است، در ماشین بخار سوختن زغال، انرژی حرارتی لازم برای تولید بخار محرك موتور را تولید میکند، در بدن ما غذا میسوزد تا انرژی لازم برای گرم نگهداشتن بدن و قدرت حرکت را تأمین کند.

بدن از تعداد بیشماري واحدهای كوچك ماده زنده به نام سلول ساخته شده است، اگر به يك ساختمان آجری از فاصله دور نگاه کنید، نمیتوانید آجرهای سازنده بنا را ببینید، ولی وقتی به ساختمان نزدیک میشوید واحدهای كوچك، یعنی آجرها را تشخیص میدهید، بازو و سایر قسمتهای بدن به نظر توده يك پارچه ای میآیند، اگر مقطع نازکی از بازوی خود را با

میکروسکوپ مطالعه نمائید مشاهده میکردید که از واحدهای کوچک فراوان ساخته شده است، این واحدها سلولها هستند.

هر سلولی به کار بدن شما کمک میدهد، غذای هضم شده را میگیرد، و به صورت ماده زنده درمیآورد و نمو میکند، وقتی به اندازه معینی میرسد ممکن است تقسیم شود و دو سلول تشکیل دهد، وقتی دو سلول اخیر نمو کرده به همان اندازه سلول اولیه رسیدند، ممکن است مجدداً تقسیم گردند، با این رشد و تقسیم دائم سلولها است که اندازه و وزن ماده زنده زیاد میشود و چنان که میدانید برای این روش حیاتی غذا و خوراک لازم است **مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ**

بخشهایی از بدن ما باید عوض شود، مثلاً سلولهای سطح بدن میمیرند و سلولهای جدیدی به جای آنها میآیند، برخی قسمتهای بدن باید ترمیم گردند، هنگامی که پزشکی دو لبه استخوان شکسته را مجاور هم قرار میدهد آنها را در قالبی میگذارد، در اینجا سلولهای استخوانی نمو میکنند و نهایتاً استخوانها جوش میخورد، بپزدید برای تولید سلولهای جدید غذا و خوراک لازم است.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 335

خلاصه آن که باید بگوئیم که: غذا سه عمل اساسی در بدن انجام میدهد:

اول: انرژی لازم برای انجام کارهای بدن را به وجود میآورد، دوم: مواد لازم برای نمو و رشد را تولید میکند، سوم: مواد لازم برای ترمیم یا تعویض قسمتهای آسیب دیده را تهیه مینماید. **مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ**

ما در طول هفته خوراکیهای متنوع و گوناگونی از قبیل نان، گوشت، پنیر، تخم مرغ، شیر، و میوههای مختلف و سبزیهای گوناگون میخوریم، همه اینها از غذاهای خوب به شمار میروند ولی ترکیبشان به هم شبیه نیست، هر نوع غذایی از يك یا چند نوع از شش دسته اغذیه زیر مرکب میباشد:

گلوسیدها، چربیها، پروتئینها، مواد معدنی، ویتامینها و آب.

بدن ما از این شش دسته مواد غذایی تغذیه میکند و ما از بعضی از آنها انرژی میگیریم.

بیشترین گلوسیدها را نشاسته و قند تشکیل میدهد، گلوسیدها یا مواد ئیدروکربنه از کربن و ئیدروژن و اکسیژن تشکیل یافته اند، ئیدرو یعنی آب و کربنه یعنی دارای کربن بنابراین گلوسیدها از سه عنصر شیمیائی کربن و ئیدروژن و اکسیژن ترکیب شده اند.

گلو سیدها تماماً به عنوان منبع انرژی بکار میروند، انرژی حرارتی لازم را برای گرم نگهداشتن بدن و قادر ساختن آن به انجام کارهایش تولید میکنند، گلو سیدها نظیر زغال سنگ درون کوره يك ماشین مواد قابل احتراقی هستند که ما را سرپا نگه میدارند.

سیب، موز، باقلای خشک، نان، خرما، آردجو، بادامزمینی، کشمش، برنج، شکر تصفیه شده غذاهایی هستند که دارای گلو سید فراوانند **مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ.**

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 336

چربیها و روغنها مانند گلو سیدها از کربن و ئیدروژن و اکسیژن ترکیب یافتهاند، اختلافشان با گلو سیدها در این است که مقدار عناصر سه گانه شان متفاوت است، چربیها و روغنها بهترین غذاهای انرژی زای ما هستند، انرژی که از مقداری چربی تولید میشود بیش از دو برابر انرژی حاصل از دو برابر آن مقدار گلو سید است.

ماهیچه گاو، ران گاو، کره، پنیر، روغن کبدماهی، روغن زیتون، بادام زمینی غذاهایی هستند که چربی فراوانی دارند **مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ.**

پروتئینها از مواد درهم میباشند، نه فقط دارای کربن و ئیدروژن و اکسیژن هستند، بلکه ازت نیز دارند، برخی پروتئینها مقدار کمی گوگرد و فسفر یا آهن دارند، به هرحال ازت مهم ترین عنصر يك ماده پروتئینی است و برای ساختن بافتهای جدید لازم بوده و فقط در مواد پروتئینی موجود میباشد، بنابراین پروتئینها از مواد اصلی است که بدن گیاهان و جانوران از آن تشکیل یافته است.

لوبیای خشک، ماهیچه گاو، نان، پنیر، ماهی، بادام زمینی، جوجه از غذاهایی است که دارای پروتئین زیاد است **مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ.**

تغذیه ناکافی، و بهره نگرستن از آنچه روزی انسان شده خطراتی از قبیل خون ریزی لثه، فاسد شدن دندان، موهای خشن و بیروح، سستی ماهیچه، کم وزنی، زردی پوست، وضعیت ضعیف، سوزش زبان، سرماخوردگی زیاد، محرومیت از نیرو و انرژی و مقاومت، کم اشتها، فکر و غصه زیاد، کج خلقی و تندخویی، مشکل پسندی، بیحالی، بد خوابی ایجاد میکند.

ویتامینها که در خوراکیها و میوه جات و سبزیجات از سوی حضرت حق تعبیه شدهاند در سلامت انسان، و انرژی زائی، و مقاومت بدن در برابر خطرات نقص بسیار بسیار مهمی برعهده دارند.

ویتامین A در روغن ماهی، سبزیجات، شیر، تخم مرغ و کره قرار دارد.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 337

ویتامین B 1 در گوشت، تخم مرغ، میوه جات، سبزیجات، باقلا، نخود، تمام غلات، موجود است.

ویتامین B 2 در غذاهایی که دارای ویتامین B 1 است به اضافه شیر و پنیر وجود دارد.

ویتامین B مخلوط در گوشت، شیر، تخم مرغ، سبزیجات، نان به مقدار فراوان قرار دارد.

ویتامین C در لیموترش، میوه جات، گوجه فرنگی، توت فرنگی، سبزی، کلم می باشد.

ویتامین D در روغن کبد ماهی، کره، تخم مرغ، شیر یافت میشود.

ویتامین E در سبزی، گوشت، تخم مرغ و تمام غلات قرار دارد.

ویتامین K در بیشتر خوراکیها یافت میشود این ویتامینها به ترتیب به رشد و نمو و مقاومت بدن در برابر میکروبها، و به اشتها و نیروی هاضمه، و تأمین سلامت سلسله اعصاب و سرعت رشد، و سلامت پوست، و نمو استخوانها و دندانها و لثه و نمو دندان و استخوان بندی محکم و عدم انعقاد خون کمک میدهند، «1» این همه عنایت و لطف خدا و احسان کرمش به سبب باران و آب که علت به وجود آمدن انواع محصولات و اغذیه و خوراکیهای گوناگون است به انسان میرسد و جز حضرت او احدی در این امور دخالت ندارد و اوست که به تنهایی به وسیله قدرت و حکمت و اراده و علم و ربانیت بینهایتش جهان و انسان را و دیگر موجودات را به خوبی اداره میکند و هرکه را هرچه لازم است میبخشد، بنابراین سزاوار نیست درحالی که برای انسان روشن است کارگردان هستی یکی است در کنار او شریک و شبیه و مثل و مانند قرار دهد چنان که در پایان آیه مورد تفسیر میفرماید:

(1) - علم و زندگی، 426.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 338

فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَاداً وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ:

با توجه به خالقیت و رازقیت الله برای او شریکان و همتایان قرار ندهید و از جاده توحید و یکتادانستن او منحرف نگردید، و به عبادت و پرستش غیروا نپردازید درحالی که با اندکی تفکر و اندیشه خواهید دانست که برای حضرت الله در ربوبیت و خالقیت و رازقیت شریک و همتائی وجود ندارد.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 339

تفسیر آیه 23- 24

وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ

و اگر در آنچه ما بر بنده خود «محمد (علیهما السلام)» نازل کرده ایم شک دارید [که وحی الهی است یا ساخته بشر] پس سوره‌ای مانند آن بیاورید و برای این کار از غیر خدا هرچه شاهد و گواه برگفتارتان از فصحا و بلغا دارید به یاری فراخوانید اگر [در گفتار خود مبنی براین که قرآن ساخته بشر است نه وحی خدا] راستگوئید.

شرح و توضیح:

حضرت حق پس از این که توحید و یکتا بودنش را از طریق منحصر بودن ربوبیت و خالقیت و رزاقیت در ذات مقدسش در دوآیه گذشته نشان داد، و هرگونه شریک و مثل و مانندی را از خود نفی کرد، و هر بت جاندار و بیجان را فاقد قدرت در پرورش دهندگی و آفریدن و روزی دادن دانست، همه مردم را به اثبات نبوت حضرت محمدصلی الله علیه و آله از طریق معجزه بودن قرآن به این صورت که احدی تا قیامت قدرت آوردن يك سوره مانند آن را حتی سوره‌ای که بیش از سه آیه ندارد نخواهد داشت توجه میدهد.

قرآن همه آنان را که در وحی بودنش تردید و شك دارند، و بلکه همه جن و انس را به مقابله و معارضه با خودش به این صورت که يك سوره مانندش را بیاورند دعوت میکند و میگوید: اگر اعتقاداتان این است که این کتاب دست

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 340

پخت فرد یا افرادی از بشر است، شما نیز که در بشریودن با دیگران هیچ تفاوتی ندارید پس سوره‌ای مانند آن را بیاورید تا وحی بودن و حق بودنش را برای ابد زیر سؤال ببرید، و نزولش را از آسمان علم خدا با چنین کاری نفی نمائید، و از این راه بر نبوت رسول ما و این که او برانگیخته خدا برای هدایت مردم است مهر باطل بزنید!

آنگاه با جمله **وَلَنْ تَفْعَلُوا** که خبری غیبی است آب پاکی به روی دست همه منکران و معاندان و متکبران و ناسپاسان میریزد و اعلام میکند که تا ابد آوردن مانند يك سوره برای احدی میسر نیست، و هیچ فرد و گروهی و هیچ دانشمند و علمی، و هیچ فرقه علمی گرچه مجهز به انواع وسائل و ابزار دانش باشند نمیتوانند حتی با كمك گرفتن از حروف الف تا یاء آیه و سوره‌های مانند این کتاب بیاورند، و از این طریق که دعوت به مقابله معارضه و به عبارت دیگر تحدی است معجزه بودن قرآن را که جلوه وحی الهی است، و کاری خدائی است، و کارخدائی تا ابد از عهده هیچ کس درهر حدی که باشد برنمیآید ثابت میکند، و به تبع این حقیقت نبوت و رسالت حضرت ختمی مرتبت را برای همه انسانها تا روز پایان این نظام و برپاشدن قیامت اثبات مینماید.

بیتردید در هیچ دروه‌ای چه دورانی که دانش مراحل اولیه را طی میکرده، چه روزگاری که علم به صورتی متوسط در اختیارش بوده، و چه در این زمان و پس از این که دانش به شکلی بسیار بسیار گسترده رخ نموده و مینماید تا جائی که هیچ دانشمندی گرچه دارای عمری طولانی و خارق العاده باشد امکان ندارد در يك رشته متخصصی جامع و هنرمندی کامل شود، انسان نتوانسته و نمیتواند ذوفنون باشد، زیرا محدودیت عقلی، و استعداد معمولی، و ظرفیت وجودی، و عمر بسیار بسیار اندک اجازه ذوفنون شدن را به انسان نمیدهد.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 341

انسانی که از توان علمی قابلقبول در يك رشته مثلاً ریاضی، یا فیزیک، یا شیمی، یا مهندسی، یا کشاورزی یا ... برخوردار است قطعاً نمیتواند در رشته‌ای دیگر صاحب نظر باشد، و صاحب نظران آن رشته نظر او را در رشته‌ای که تخصص ندارد قبول ندارند، و اصولاً به او اجازه اظهارنظر نمیدهند.

شاعری که حماسه سراسر است، اگر غزل یا قصیده بسازد مقبول قصیده سرایان و غزل گویان نخواهد بود، و شاعری که غزل سراسر است اگر شعر حماسی بسازد مقبول حماسه سرایان نخواهد بود.

عظمت و معجزه بودن قرآن در این است که نسبت به همه امور جهان هستی، و همه امور انسان اظهار نظر کرده، اظهار نظری که از جهت عبارت پردازی و سیاق کلام و روش سخن در نهایت فصاحت و در اوج بلاغت است، و از نظر معنی و مفهوم در کمال استواری و درستی و راستی است و با این که در طول بیست و سه سال به تدریج نازل شده میان آیات نازل شده در زما اول بعثت پیامبر و زمانهای وسط و روزهای آخر از نظر فصاحت و بلاغت و استواری و استحکام و درستی و راستی و یک نواخت بودن سیاق هیچ تفاوت و فرقی نیست، و کلمه به کلمه و آیه به آیه و سوره به سوره اش به روشنی نشان میدهد که وحی الهی و نازل شده از جانب خدا، و صنع پروردگار، و معجزه ابدی و دلیلی استوار بر صدق نبوت و رسالت خاتم پیامبران است.

در روزگار نزول قرآن شعر عرب جاهلی از نظر فن ادبی جایگاهی بلند و والا داشت، ولی هیچ یک از شاعران آن روزگار هر چند در سرودن شعر بسیار قوی و پرتوان بود در همه فنون قدرت سرودن شعر نداشت، اشعار شاعران زمان جاهلیت از بیان حکمت، فلسفه، عرفان، مطالب علمی، اخلاقی، انسانی، تربیتی، معنوی، عاجز بود.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 342

میگویند: شعر امرء القیس که از برجسته ترین شاعران آن روزگار بود و اشعارش دست به دست میگشت، آراستگی و زیباییاش در ارتباط با وصف و توصیف مجالس طرب و بیان محسنات ظاهری زنان خوب روی و اوصاف اسبان عربی بود.

و شعر نابغه شاعر معروف آن زمان بیانگر مسائل خوف و بیم و ترس و اضطراب بود، و شعر اعشی در عشق بازی و وصف انواع مسکرات و مشروبات الکلی سروده میشد، و شعر زهیر در ارتباط با میل و رغبت مادی و امید و آرزوی ظاهر و بیان عشق مجازی میدان داری مینمود.

ولی برای همگن روشن بود که هر شاعری با همه قدرت و توان شعریاش، اشعارش در همان یک فنی که در جهت آن شعر میسرود زیبا بود ولی اگر در فن دیگر شعر میسرود بسیار بسیار ضعیف میسرود و قابل قبول مستمعان نبود.

اما قرآن مجید در آن زمان که به صورت تدریج نازل میشد در بیان همه فنون و آداب اعم از دقایق نظام هستی، و امور خلقت و آفرینش، و آسمانها و زمین، و خورشید و ماه و ستارگان، و نباتات و حیوانات، و دریاها و رودها و چشمهها، و دریاها و صحراها، و اشجار و محصولات، و معادن و کوهها، و ابر و باران و باد، و توجه دادن انسان به مبدأ و معاد، و

مسئولیت و وظیفه، و امور فردی و خانوادگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، و توضیح فقه و حلال و حرام و مسائل اخلاقی و تربیتی و تاریخی، و روانکاوی و روان شناسی و عبرت آموزی و پند و موعظه، و جهان بینی و خردورزی، و تعقل و اندیشه و تفکر و ایمان و هجرت و جهاد، در اوج فصاحت و بلاغت، و استواری و استحکام، و ورود متخصصانه و عالمانه و حکیمانه در هر فنی و در هر رشته‌ای با پختگی کامل و مصونیت از بیاعتبار شدن نظرش در عین پیشرفتهای سریع علمی قدم به میدان

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 343

حیات گذاشت و با این نظم و نسق بسیار قوی معجزه بودن خودش را و این که دلیل بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله است نشان داد، و روزنه هر شك و تردیدی را به روی هرکس تا قیامت بست و حجت را برهمگان تمام کرد، و هر عذر و بهانه‌ای را در عدم قبول مطالبش از دست همه جن و انس گرفت، و بر همه مکتبهائی که برضد او قرار دارند خط بطلان کشید، و ثابت کرد که تنها راه قویم، و صراط مستقیم، و جاده استوار همان است که این کتاب در کنار نبوت پیامبر و ولایت اهل بیتش ارائه میدهد، و در دنیا و آخرت تنها دینی که از مردم پذیرفته میشود اسلام مبتنی برقرآن و نبوت حضرت رسالت پناه و ولایت اهل بیت پاک اوست.

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» «1»

از خدا که خواسته‌هایش درقرآن بیان شده، و از پیامبر که قوانینش به مصلحت شما ارائه میشود، و از فرمانروایان معصوم که فرمانهایشان در طول فرمانهای خدا و پیامبر است اطاعت کنید.

قرآن مجید ریشه و اصل علم و دانش و بصیرت و دانائی است، قرآن چشمه جوشان حقایق و معانی و مفاهیم عرشی و ملکوتی است، قرآن حاوی علم هیئت و کیهان شناسی، و علم مبدأ و معاد، و علم کلام، و علم فقه، و علم اصول، و نحو و لغت، و علم اخلاق و تربیت و دیگر علوم و فنون است که اگر کسی بخواهد مجموعه رشته‌های علمی را از قرآن استخراج کند و به توضیح هر يك اقدام نماید عمرش گرچه صدچندان شود کفاف این کار را نمیدهد!!

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 344

قرآن مجید برای همه طبقات و جمعیتها معجزه است، برای سخن سنجان از نظر فصاحت و بلاغت، برای حکما از جهت حکمت، برای دانشمندان در رابطه با جنبه‌های علمی، برای جامعه شناسان از نظرجهات اجتماعی، برای قانون گزاران از نظر قوانین عملی و برای سیاستمداران از جهت حقایق سیاسی و برای حاکمان در طرز حکومت و نهایتاً برای عموم جهانیان از نظر اموری که به آن دسترسی ندارند مانند علوم غیبی و احتراز از تناقض در احکام و بیانات.

براین اساس قرآن مدعی اعجاز از تمام جهات است زیرا تحدی آن عمومیت دارد، و تمام افراد جن و بشر اعم از دانا و نادان، مرد و زن، ماهران در کار خود و افراد عادی اگر درك صحیحی داشته باشند به خوبی میتوانند اعجاز آن را دریابند، زیرا انسان مطابق الهام فطری فضیلت را درك میکند و درجات آن را میفهمد، بنابراین هرکس میتواند آنچه را درخود یا دیگری فضیلت تصور میکند مورد تأمل قرار داده و آن را با قرآن مقایسه کند و سپس از روی حق و انصاف قضاوت نماید.

آیا اندیشه و فکر بشری میتواند معارف الهی مستدلی به روشنی معارف قرآن به وجود آورد؟ یا این که اخلاق فاضله‌ای که براساس حقایق استوار باشد به پاکی و صفای اخلاقیات قرآن پیدا کند، و آیا عقل انسانی میتواند احکام فقهی کاملی که تمام شئون زندگی را دربرداشته باشد بدون هیچ گونه تناقض و اختلاف و باحفظ روح توحید و تقوی درهر حکم و نتیجه آن به دنیا عرضه بدارد؟

آیا ممکن است «بدون اتصال به خدا و اتکاء به وحی» این احصاء عجیب از نظر حکم و استحکام و متانت شگفت آور از نظر مطلب، از فرد درس نخوانده‌ای صادر گردد؟؟ آن فردی که در دامان جمعیتی پرورش یافته بود که سهم آنان از انسانیت با آن همه مزایا و کمالات بیحساب آن همین بوده که از اموال به دست

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 345

آمده از غارتگری و چپاول زندگی کنند، و دخترانشان را زنده به گور نمایند، و فرزندانشان را از ترس فقر به قتل برسانند و همواره به پدران بتپرست و ستمکار خود افتخار کنند و با مادران خود ازدواج نمایند و به اعمال شنیع دیگر بر یکدیگر مباحثات جویند، علم و دانش را نکوهش کرده و به جهل و نادانی تظاهر کنند. و باآن همه نخوت و غیرت دروغین در مقابل هرکس ذلیل، و دربرابر هر متجاوززی تسلیم باشند يك روز در برابر حبشه، روز دیگر در مقابل روم، روزی هم در برابر ایران، آری حال اعراب در جاهلیت اینچنین بود.

کدام عاقل جرأت دارد ادعا کند که کتابی آورده ام که راهنمای عموم مردم جهان است و در عین حال اخبار غیبیه فراوانی از گذشته و آینده در باهای مختلفی از تاریخ پیشینیان و حوادث مبهم اقوام آینده و اموری که از همه کس پنهان است در آن وجود داشته باشد و بعداً هم معلوم شود هیچ يك از آنها کمترین تخلفی از واقع نداشته است؟!

آیا يك بشر که خود از جهتی یکی از اجزاء جهان ماده است، با در نظر گرفتن این که جهان، جهان تحول و تکامل است، قدرت دارد که در تمام شئون دنیای انسانی دخالت کرده و معارف و علوم و قوانین و اسرار و پندها و مثلها و داستانهای در هر باب از کوچک و بزرگ به جهانیان عرضه بدارد و در عین حال همه يك نواخت و دريك مرحله از کمال باشد. با این که آنها را در طی سالهای متمادی به طور تدریج بیان کند حتی پاره‌ای در چند حادثه تکرار شود و بعضی فرع بعض دیگر باشد. خلاصه انسانی که فکر او دائماً در تحول است چگونه میتواند يك سلسله حقایق چنانی را به صورت يك نواخت تحویل دهد؟

لذا هر فرد فهمیده‌ای که بتواند از عهده درك مطالب قرآن برآید به طور حتم میدانند که این مزایای مهمی که قرآن واجد آنهاست عموماً فوق توانائی انسان و

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 346

بالا تر از وسایل مادی است، و به فرض این که در این امور صاحب نظر نباشد لااقل به فطرت انسانیت خود مراجعه کرده و گوش به ندای وجدان فرا میدهد که به او فرمان مراجعه به افراد لایق و صاحب نظر در این امور میدهد تا حقیقت را دریابد. «1» فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا

پس اگر این تحدی و معارضه و مقابله با قرآن را انجام ندادید و سوره‌ای گرچه سوره‌ای کوچک به مانند آن نیاورید و هرگز نمیتوانید مانند يك سوره آن را بیاورید پس دل از شك و تردید بشوئید و عدم توانائی خود را در آوردن مثل يك سوره دلیل واقعی و برهان حقیقی این واقعیت بدانید که این کتاب ساخته بشر نیست بلکه وحی الهی برای هدایت انسان است، و مجموعه‌ای از معارف و حقایق میباشد که بر قلب بنده ما نازل شده تا به وسیله آن آدمیان به کمال و رشد و سعادت برسند، و خیر دنیا و آخرت خود را تأمین نمایند، بنابراین به همه آیاتش ایمان بیاورید، و خیمه حیات خود را با نور آن از هر ظلمتی بزدائید، و باطن از کفر و شرك برهانید و با ایمان آوردن به قرآن و عمل به آیات آن، وجودتان را از آتشی حفظ کنید که هیزمش انساختها و سنگهاست، آتشی که برای کافران آماده شده است.

آنچه گناه و معصیت از انسان صادر میشود، و صدور آن تا هنگام بیرون رفتنش از دینا تداوم مییابد بنابر آیات قرآن و روایات صحیح و مستند در قیامت به صورت آتش از وجود او شعله میکشد و همراه با سنگهای آتش گیره

(1) - المیزان، ج 1، ص 73.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 347

که به بیان آیات و روایات «1» یا سنگ کبریت یا بتهای مورد پرستش بت پرستان است «2» آتش دوزخ را تأمین میکند، و براین اساس انسان کافر و عاصی در قیامت هم هیزم افروز است و هم اهل سوختن در آن آتش است.

آتش دوزخ

شیخ صدوق در روایتی مستند از حضرت صادق (ع) روایت میکند:

روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله نشسته بودند که جبرئیل به محضرش آمد درحالی که غمناک و حزین بود و رنگ چهرهاش دگرگون مینمود، پیامبر فرمود: چه شده که تو را غمناک و غصه دار میبینم؟

پاسخ داد چرا این گونه نباشم در حالی که امروز دمه «3» های دوزخ را در دوزخ قرار دادند، پیامبر فرمود: دمههای دوزخ چیست؟ جبرئیل گفت: خدای تعالی به آتش فرمان داد، پس آن را هزارسال برافروخت تا قرمز شد، سپس به آن فرمان داد و هزارسال آن را برافروخت تا سپید گشت، آنگاه به آن فرمان داد پس آن را هزارسال برافروخت تا سیاه شد و آن سیاه و تاریک است. پس اگر حلقه‌ای از زنجیر به آتشی که طولش هفتاد ذراع است بر اهل دنیا قرار دهند، دنیا از حرارتش آب شود، و اگر قطره از زقوم و ضریع دوزخ در آشامیدنی اهل دنیا چکانده شود، اهل دنیا از بوی بد و متعفنش میمیرند... «4»

(1) - انبیاء، آیه 98.

(2) - صافی، ج 1، ص 102.

(3) - وسیله ای چرمی در قدیم بود که با دمیدن آن آتش را شعله ور می ساختند.

(4) - علم الیقین، ج 2، ص 1032.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 348

از حضرت حق روایت شده است:

«و عزتی لوقطرت قطرة فی بحورالدنیا لاجمدت کلّ بحر، ولهدت کلّ جبال، ولتشققت الارضون السبع من حرها:» «1»

به عزتم سوگند اگر قطره‌ای از مواد مذاب آتش دوزخ در دریا‌های دنیا بچکد همه دریاها خشک میشوند، و همه کوهها فرو میریزند، و زمینهای هفت گانه از شدت حرارتش میشکافد!!

در روایتی از قول پیامبر اسلام آمده:

«لوکان فی هذا المسجد مائة الف اویزیدون ثم تنفس رجل من اهل النار فاصابهم تنفسه لاحترق المسجد ومن فیه:» «2»

اگر در این مسجد صد هزار نفر یا بیشتر باشند سپس مردی از اهل آتش در میان آنان نفس بکشد و نفسش به آنان برسد همه آنان و مسجد را میسوزند!

و در روایت دیگری آمده: اگر اهل دوزخ را بر آتش دنیا نهند خوابشان ببرد «3» کنایه از این که آتش دنیا در برابر آتش آخرت گلستان است.

ابن بکیر از حضرت صادق (ع) روایت میکند:

«ان فی جهنم لوادٍ للمتكبرین یقال له سقر شکى الى الله تعالى شدة حره وسأله ان یأذن له ان یتنفس فاذن له فتنفس فاحرق جهنم:» «4»

(1) - کشف الاسرار، ج 1، ص 107.

(2) - علم الیقین فیض، ج 2، ص 1034.

(3) - تفسیر ابوالفتح، ج 1، ص 106.

(4) - کافی، ج 2 و کتاب ایمان و کفر، باب الکبر، ص 310.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 349

همانا در دوزخ درّه‌ای است که جایگاه متکبران است، آن را سقر میگویند، از شدت حرارت و گرمیاش به خدا شکایت کرد و از حضرت حق خواست که به او اجازه تنفس دهد، چون به او اجازه تنفس داد با نفش زدنش دوزخ را به آتش کشید!

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

مسلماً اهل آتش هم چون سگان و گرگان فریاد زشت میزنند و زوزه میکشند، این فریاد و زوزه به خاطر برخوردشان با عذاب دردناک است، چه گمان میبری به گروهی که در دوزخ اسیرند و راهی به سوی مرگ ندارند؟ عذاب بر آنان سبک نمیشود، در دوزخ تشنه و گرسنه‌اند، چشمانشان ضعیف و تیره است، کرولال و کورند، رویشان سیاه است، دور شده و رانده اند، پشیمان و حسرت زده اند، مورد خشم و غضب اند، به آنان ترحم نمی‌آورند، و عذابشان را تخفیف نمیدهند، به آتش واردشان میکنند، و از حمیم دوزخ مینوشند، و از زقوم میخورند، با چنگالهای آهنین میکوبندشان و با تبرهای آتشین آنان را میزنند، ملائکه خشمگین و سخت گیر به آنان رحم نمیکنند، و آنان را به صورت در آتش میکشند، و با شیاطین در يك زنجیر میندند، و با بندهایگران و زنجیرهای سنگین مقیدشان میسازند، اگر دعا کنند پاسخشان را نمیدهند، و اگر حاجتی بخواهند برآورده نمیکنند، این است حالی کسی که وارد آتش میشود. «1» زیدبن علی از پدرانش از امیرالمؤمنین از رسول خدا روایت میکند که پیامبر فرمود:

این آتش دنیای شما جزئی از هفتاد جزء از آتش دوزخ است، شعله و حرارت آن را هفتاد بار با آب فرونشانده اند، اگر اینگونه نبود هیچ انسانی قدرت

(1) - علم الیقین، ج 2، ص 1036.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 350

فرونشاندن التهاب آن را نداشت، آتش دنیا را نهایتاً در قیامت می‌آورند و بر آتش دوزخ مینهند، فرشته مقرب و پیامبر مرسلی نماند مگر این که از ترس نعره آتش دوزخ به زانو میافتد: «1» در روایت بسیار مهمی از رسول خدا نقل شده که آن حضرت فرمود:

«ارغبوا فیما رغبتکم الله، واحذروا مما حذرکم الله، وخافوا ما خوفکم الله به من عذابه و عقابه و من جهنم فانه لو كانت قطرة من الجنة معکم فی دنیاکم الی انتم فیها لطیبتها لکم، ولو كانت قطرة من النار معکم فی دنیاکم الی انتم فیها لخبثتها علیکم:» «2»

در آنچه خدا شما را به آن ترغیب و تشویق نمود رغبت کنید، و از آنچه خدا شما را بر حذر داشت حذر کنید، و بترسید از آنچه خدا به سبب آن شما را از عذاب و کیفر و دوزخش ترسانید، بپزدید اگر قطره‌ای از بهشت در دنیائی که در آن زندگی میکنید با شما باشد دنیایتان را برای شما خوش آیند میکند، و اگر قطره‌ای از آتش در دنیائی که در آن هستید با شما باشد دنیایشان را مورد نفرت شما مینماید!

(1) - بحار، ج 8، ص 288.

(2) - محجة البيضاء، ج 8، ص 358.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 351

تفسیر آیه 25

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَنُؤُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

و آنان را که ایمان آورده اند، و کارهای شایسته انجام داده‌اند مؤده ده که برای آنان بهشتی است که از زیر درختانش نهرها جاری است، هرگاه از آن بهشتها میوه‌ای آماده به آنان روزی دهند گویند: این همان است که از قبل روزی ما شده است، و از انواع میوه‌ها که در طعم و گوارائی شبیه هم است نزد آنان آورند، در آنجا برای آنان همسرانی پاکیزه است و در آن بهشتها جاودانه اند.

شرح و توضیح:

در این آیه شریفه سه حقیقت بسیار مهم مطرح است:

1- ایمان اهل ایمان 2- عمل صالح اهل ایمان 3- بهشتها و نعمتهایش حکمت، عرفان، علوم استوار، عقاید حقه، فقه، اصول، ادبیات، فصاحت و بلاغت، اخلاقیات، الهیات، پند و موعظه، مایه‌های عبرت، تاریخ صحیح است و دریک کلمه معرفت و شناخت حقایق سبب ظهور ایمان در قلوب اهل ایمان است، ایمانی که روزنه هر شک و تردیدی به روی آن بسته است.

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا» «1»

(1) - حجرات، آیه 15.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 352

جز این نیست، مؤمنان کسانی‌اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند و نگاه در حقانیت آنچه به آن مؤمن شده‌اند شک نکرده‌اند.

ایمانی که سبب عشق آنان به خدا و پیامبرش و امامان و قیامت و حقایق هستی است.

ایمانی که آنان را به سوی بندگی و طاعت سوق داده، و وادار به انجام واجبات و ترك محرمات و آراسته شدن به حسنات اخلاقی نموده است.

ایمانی که آنان را در گردونه عبادت ربّ و خدمت به خلق قرار داده و خیر دنیا و آخرت آنان را تضمین نموده است. ایمانی که آنان را به صبر و احسان و توکل و جهاد و مهریزی و تقوا و تعاون به نیکی و خوف از عذاب و خشیت از عظمت حق و خضوع و خشوع و جود و سخاوت و کرم و بزرگواری و عفو و گذشت و صدق و راستی و امانت و شرافت، رهنمون شده و از آنان انسانی متین، منظم، موقّر، درست کار، دلسوز و منبع خیرات و برکات ساخته است.

در این بخش لازم است به گوشه‌ای از حقایقی که از لوازم و متعلقات ایمان است و در حقیقت مایه‌های ایمانی اهل ایمان است که این مایه‌ها برگرفته از کتاب تکوین و کتاب نفس و کتاب تشریع یعنی قرآن مجید است اشاره شود، تا بهتر روشن شود که اهل ایمان، ایمان خود را چگونه به دست آوردند و از نردبان سعادت به چه صورت بالا رفته و به بام قرب رسیده اند، و سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین نموده اند.

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُوكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَخْضَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ:» «1»

(1) - بقره، آیه 164.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 353

بیترید در آفرینش آسمانها و زمین، و رفت و آمدهای شب و روز و کشتیهایی که در دریاها [با جابه‌جا کردن مسافر و کالا] به سود مردم روانند، و بارانی که خدا از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین را پس از مردگیش زنده ساخته و در آن از هر نوع جنبنده‌ای پراکنده نموده و گرداندن بادهای و ابر مسخّر میان آسمان و زمین نشانه‌هایی است [بر توحید و یگانگی و ربوبیت و حکمت و قدرت خدا] برای گروهی که میان‌دیشند.

آری اهل انصاف و وجدان، و متصلان به فطرت، و اندیشه کنندگان در خلقت هنگامی که این پدیده‌ها را می‌بینند و در وجود آنها به تفکر مینشینند و نظم دقیق و حکیمانه‌ای را که بر آنها حاکم است مشاهده میکنند به این نتیجه میرسند که این موجودات متنوع و گوناگون که هر یک در پیکره هستی در جایگاه ویژه خودشان قرار دارند، و چون خط و خال او ابرو بر چهره‌ای زیبا و آراسته هستند خودشان سبب به وجود آمدن خودشان نبودند، و دست آدمیان هم در پدیدشدنشان در

کار نبوده، و معقول هم به نظر نرسد که تصادفاً به وجود آمده باشند به وجود آمده خالقِ علیم، مدبری حکیم، ناظمی قدیر، بدیعی توانا، قدوسی قوی، کریمی محسن، و وجودی مستجمع جمیع صفات کمال است، که فطرت سلیم دل را به او توجه میدهد، و وجدان بیدار قلب را به مهر او گره میزند، و عقل فعال باطن را از ایمان و اعتقاد به او پرمیکند، زلف و جان را به ذات مقدسش گره میزند، و آدمی را در برابر او براساس وحی استوارش و تعلیمات پیامبران و امامان بزرگوار به بندگی و عبادت و طاعت و فرمانبرداری وادار مینماید، و پیشانی انسان را در برابر عظمت حضرتش به خاک فروتنی و ذلت و انکسار و تواضع به سجده میآورد، و راه را برای عروج عبد به ملکوت حقیقت باز میکند.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 354

«إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَى، يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ. فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ. وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ. وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَ مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ الزَّيْتُونِ وَ الرُّمَانَ مُشْتَبِهًا وَ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ يَنْعِهِ إِنِّي فِي ذَلِكُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.» «1»

بیتردید خدا شکافنده دانه و هسته است، زنده را از مرده بیرون میآورد، و بیرون آورنده مرده از زنده است، این است خدا پس چگونه از حق منصرفشان میکنند؟

شکافنده صبح از پرده تاریک شب است، و شب را برای آرامش قرار داد، و خورشید و ماه را وسیله‌ای برای محاسبه و اندازه‌گیری زمان مقرر فرمود، این است اندازه‌گیری آن توانای شکست ناپذیر دانا.

و اوست که ستارگان را برای شما قرار داد تا به وسیله آنها در تاریکیهای خشکی و دریا راه یابید، بیتردید ما آیات خود را برای قومی که دانایند بیان کردیم.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 355

و اوست که شما را از يك تن آفرید برخی از شما استقرار یافته در زمین و برخی به ودیعت نهاده در اصلاب و رحمهایند، ما آیات خود را برای قومی که میفهمند بیان کردیم. و اوست که از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن گیاهان گوناگون را از زمین رویانیدم، و از آن ساقها و شاخه‌های سبز در آوردم، و از آن دانه‌های متراکم را خارج میکنیم، و از شکوفه درخت خرما خوشه‌های سرفروشته به وجود میآوریم، و باغهایی از انگور و زیتون و انار شبیه به هم و بیشباهت به هم بیرون میآوریم، به میوه‌اش چون میوه دهد و به کیفیت رسیده شدنش با تأمل بنگرید یقیناً در این امور برای گروهی که ایمان میآورند نشانهائی [بر توحید، حکمت، ربوبیت قدرت خدا] است.

در پایان چند آیه‌ای که ترجمه آن از نظرتان گذشت جملات نورانی یؤفکون، عزیزعلیم، یعلمون، یفقهون، یؤمنون به کار گرفته شده که هر يك انسان را به حقیقت یا حقایقی توجه میدهد:

در یؤفکون میخواهد بگوید شما که از شکافته شدن دانه و هسته و بیرون آمدن زنده از مرده، و مرده از زنده به خدای یگانه پی بردید و تنها او را کلید دار هستی یافتید، پس چگونه و چرا با وسوسه‌های باطل خناسان، و دست اندازیهای هوای نفس، و پیروی از شهوات و دلبستگی به امور ظاهری، و مشغله‌های پردردسر از حق و حقیقتی که یافته اید روی میگردانید و خود را دچار بندهای اسارت بار بتهای زنده و بیجان میکنید، و از جهان آفرین غفلت میورزید؟!!

و در تقدیر العزیز العلیم توجه میدهد که نظام روز و شب و خورشید و ماه و جایگاه ویژه هر کدام در عرصه گاه هستی اندازه گیری خدائی است که قادر بر آفریدن و منظم نمودن است و این همه نقش عجیب، و آفریده شگرف از دانش بینهایت و علم ثابت و فراگیر او سرچشمه گرفته است.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 356

آن وجود پاکی که علمش عین ذات و ذاتش عین علم است، و دانش بینهایتش در آئینه کیفیت و موجوداتش آشکار و هویداست، و کورباد چشمی که این حقایق استوار و حکیمانه و منظم در برابر اوست و او نمیبیند و دقت نمیکند یا عمداً نميخواهد ببیند.

و در یعلمون میگوید: اهل دانش و علم و دانائی و بینائی و بصیرت و فراست با توجه به آفرینش ستارگان و کاربرد آنها در تاریکیهای خشکی و دریا، و نظام حکیمانه‌ای که بر آنها حاکم است، خدا را مییابند، و او را در چهره مخلوقاتش که

نشانها و آثار اویند تماشا میکنند، و قلب و جان را به نور او منور مینمایند، و هرچاهل و نادانی را که کنار این همه آثار است و به مؤثر توجه نمیکند دیوانه و غافل میدانند.

و در یفقهون توجه میدهد: که اهل فهم و درك با توجه به آفرینش انسان به این نتیجه میرسند که آفریننده انسان خدای یگانه است خدائی که وحدت حقه حقیقه ویژه اوست و کسی جز او آفریننده و کارگردان کارگاه خلقت نیست.

و در یؤمنون میگوید: اندیشه کنندگان در باران و منافع بیشماری که به سبب، ریزش آن از بستر زمین از انواع گیاهان و گلها و سبزیجات و میوه جات عاید بشرو موجودات زنده میگردد، خود را موظف و مکلف میبینند که با همه وجود به آفریننده این موجودات متنوع و گوناگون مؤمن شوند و دل به او ببندند و سرعبادت برخاک درگاهش بسایند، و در همه شئون زندگی از حضرتش اطاعت و فرمانبرداری نمایند.

به این معنی توجه داشته باشید که این فهمان بالارزش، و دانایان با قدر و منزلت، و مؤمنان والامقام فقط به ایمان به حضرت حق بسنده نمیکند بلکه با توجه به قرآن مجید کتاب تشریع الهی و با درك مسئولیت عظیمی که در این دنیا نسبت به همه حقایق

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 357

دارند، باطن و قلب خود را به ایمان به شئون حق چون فرشتگان، پیامبران، قرآن، امامان، معاد، و آنچه در ارتباط با معاد است زینت میدهند، و همه حرکات و سکنات و روش و منش خود را به هدایت حق برپایه آن ایمان و اعتقاد نظام میدهند.

اینان با توجه به آیات قرآن که فرشتگان را به عنوان مدبریات امر و امینان وحی، و حاملان عرش، و قابضان ارواح، و حافظان اعمال، و کاتبان پرونده، و نگاهبانان انسان از خطرات معرفی میکنند. مؤمن به فرشتگان و ملائکه الله هستند و میدانند که ایمان بدون ایمان به فرشتگان ایمانی ناقص است.

در بخشی از آن آیات آمده:

و الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا (1)، فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا (2)، وَ النَّاشِرَاتِ نَشْرًا (3)، فَالْفَارِقَاتِ فَرْقًا (4)، فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا: «1»

سوگند به آن فرشتگانی که پیدری جهت اجرای فرمانهای حق فرستاده میشوند، و سوگند به آن فرشتگانی که برای آوردن وحی در سرعت حرکت چون تندبادند، و سوگند به آن فرشتگانی که گشاینده صحیفه‌های وحی اند، و سوگند به آن فرشتگانی که جداکننده حق از باطل اند، و سوگند به آن فرشتگانی که القاکننده آیات آسمانی به پیامبران اند.

و النَّازِعَاتِ غَرْقًا (1)، وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا (2)، وَ السَّاجِدَاتِ سَبْحًا (3)، فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا (4)، فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا: «2»

سوگند به فرشتگانی که روح بدکاران را به شدت از بدنه‌هایشان برمیکنند، و سوگند به فرشتگانی که روح نیکوکاران را به نرمی و ملایمت از بدنه‌هایشان

(1) - مرسلات، آیات 5- 1.

(2) - نازعات، آیات 5- 1.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 358

بیرون می‌آورند، و سوگند به فرشتگانی که برای اجرای فرمانهای حق به سرعت نازل میشوند، و سوگند به فرشتگانی که درایمان، عبادت، پرستش و طاعت بر یکدیگر به صورتی ویژه سبقت میگیرند، و سوگند به فرشتگانی که به اذن خدا امور آفرینش را تدبیر میکنند.

وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ (10)، كِرَامًا كَاتِبِينَ (11)، يَغْلُمُونَ مَا تَفْعَلُونَ: «1»

و بيتدید بر شما نگهبانانی گماشته اند، بزرگواری نویسنده، که آنچه را از خیر و شر انجام میدهید میداند [و ضبط میکنند].

«مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ: «2»

هرکه با خدا و فرشتگان و رسولانش و جبرئیل و میکائیل دشمن باشد کافر است، و بيتدید خدا دشمن کافران است.

امیرالمؤمنین (ع) میفرماید:

«وَحْفَافُ صَدَقَ يَحْفَظُونَ أَعْمَالَكُمْ، وَعَدَدُ أَنْفَاسِكُمْ، لَا تَسْتَرِكُمْ مِنْهُمْ ظِلْمَةُ لَيْلٍ دَاجٍ، وَلَا يَلْنُكُمْ مِنْهُمْ بَابُ ذَوْرَتَاجٍ:» «3»

حافظان راستگوئی بر شما گماشته‌اند که اعمال شما را حفظ میکنند و شماره نفسهای شما را می‌شمارند، نه تاریکی شب شما را از آنان میپوشاند، و نه دری محکم و استوار شما را از آنان پنهان می‌سازد.

(1) - انفطار، آیات 12- 10.

(2) - بقره، آیه 98.

(3) - فتح البلاغه، خطبه 157.

تفسیر حکیم، ج1، ص: 359

این آگاهان بیدار و فهیمان مؤمن با دقت در آیات قرآن، و مطالعه در تاریخ حیات و این که درک و فهم و علم به خواستههای حق از طریق وحی میسر است پیامبران را تصدیق میکنند، و به آن سفیران هدایت مؤمن هستند، و این حقیقت را در درون خون زمزمه میکنند، و با زبان عقل میگویند: هنگامی که برای ما روشن و معلوم شد که ما را خالق مدبر، و صانع حکیم، و آفریننده‌ای کریم، و ربّی مهربان، و مصلحی عزیز، و کارگردانی رحیم است، و برای ما ارتباط مستقیم، و فهم خواستههایش بدون واسطه میسر نیست، و اوهم ما را رهانانموده و به خود واگذار نکرده و عبث و مهمل نیافریده، پس دارای فرستادگان و سفیرانی است که برای بیان وظائف و مسئولیتهای ما و تأمین سعادت دنیا و آخرتمان از سوی او در خیمه حیات ما ظهور کرده اند، که از نظر بشری با ما هم جنس ولی از نظر عقلی و روحی و اخلاقی و بصیرت و شایستگی دریافت وحی از همه انسانها ممتازند.

قرآن در رابطه با همه پیامبران میفرماید:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ: «1»

همانا ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و میزان تشخیص حق از باطل نازل نمودیم تا مردم به عدالت برخیزند.

و در رابطه با پیامبر اسلام که خاتم همه انبیاست میفرماید:

(1) - حدید، آیه 25.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 360

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ: «1»

او خدائی است که در میان بیسوادان پیامبری از جنس خودشان برانگیخت تا آیاتش را برآنان بخواند، و از آلودگیهای باطنی و ظاهری پاکشان کند و رشد و نموشان دهد، و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد گرچه پیش از این در گمراهی آشکار بودند.

مؤمنان دانا و فهیم به این حقیقت آگاهند که واجب است پیامبر از هر آلودگی معنوی و بدخلقی و خشم و غضب، و بخل و حسد، و پستی و دنائت، و انحراف فکری، و نقص در آفرینش بدنی پاک باشد.

پیامبر موجودی است اشرف و اکرم و اعظم و اعقل و اعلم، و اتقی و ازهد و اورع و واسط میان خدا و خلق که مأموریت دارد مردم را از جهالت و رذالت و ضلالت و گمراهی و اعوجاج در اندیشه برهاند، و آنان را به صراط مستقیم هدایت نماید، و انسافها را به خیر دنیا و آخرتشان آشنا نماید.

پیامبر در گرفتن وحی و دریافت آیات حق، و ابلاغ آن به مردم، و نیز در عمل کردن به آن آیات به عنوان تکلیف شخصی خودش دارای مقام عصمت است، و از همه گناهان چه صغیره و چه کبیره پاک و منزّه و معصوم میباشد، تا مورد نفرت قرار نگیرد و همه مردمان، با انصاف و عاشق هدایت با شوق و رغبت از او اطاعت نمایند.

(1) - جمعه، آیه 3.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 361

راستی پیامبر چگونه آلوده به گناه شود درحالی که همه گناهان بر چهار اصل استوار است: حرص، حسد، غضب، شهوت.

او نمیتواند حریص بردنیا باشد زیرا همه دنیا به اراده حق چون نگینی زیر انگشتر حیات اوست، و او خزانهدار حق برای امت در دنیا و آخرت آنان است.

او چرا حسد بورزد درحالی که پیش از همه جهان از فیوضات حق برخوردار است و نسبت به خود مقام مافوقی ندارد، ظهور حسد از مقام مادون نسبت به مقام مافوق است.

و براو خشم و غضب نسبت به امور مادی و ظاهری جایز نیست زیرا سعه وجودی و گستردگی ظرفیتش جایی برای خشم و غضب باقی نمیگذارد. نگرانی و ناراحتی او فقط نسبت به واسطه لجاجت مردم در عدم پذیرش دین و اقامه حدود خدا ظهور میکند و به عبارت دیگر آنجائی به خشم مینشیند که خدا خشم میکند.

و براو سزاوار نیست که به دنبال شهوات برخیزد و دنیا را بر آخرت ترجیح دهد، زیرا حضرت حق آخرت را محبوب و معشوقش قرار داده، و وی را به همه نعمتهای بهشت آگاه نموده، بنابراین کمترین نعمت بهشت را با بیشترین امور مادی لذتبخش دنیا عوض نمیکند و این جابجائی ناروا را زیربار نمیبرد، او زیبایی آخرت را با زیباییهای دنیا، و درمثل لباس نرم را به لباس خشن، و طعام لذیذ را به غذای تلخ و نعمت دائم را به نعمت فناپذیر تبدیل نمینماید. «1»

(1) - بحار، ج 7، ص 228 به نقل از هشام بن حکم.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 362

بنابراین بیداردلان و به فرموده قرآن در آیات مورد تفسیر فهیمان و دانایان و مؤمنان ایمان به عصمت همه جانبه پیامبر دارند، و آنان را در همه شئون ظاهری و باطنی معصوم از خطا و انحراف میدانند.

آنان همه پیامبران را با توجه به سجده همه فرشتگان برحضرت آدم که مقام نبوتش مقامی مادون پیامبران اولوالعزم بوده از کل ملائکه براساس آیات قرآن و روایات بالاتر میدانند.

از رسول خدا در روایتی بسیارمهم و قابل قبول اهل فن این مضمون محکم و استوار و زیبا را میخوانیم:

«یا علی ان الله تبارک وتعالی فضل انبیاء المرسلین علی ملائکة وفضلنی علی جمیع النبیین و المرسلین والفضل بعدی لك یا علی و للائمة من بعدک وان الملائکة لخدامنا وخدام محبينا:»¹

یا علی خدای تبارک و تعالی همه پیامبران را بفرشتگان برتری داده، و برابر بر همه انبیاء و مرسلین برتری بخشیده و برتری پس از من ویژه تو و امامان پس از توست، و مسلماً فرشتگان خادمان ما و خادمان عاشقان ما هستند.

فهیمان و دانایان و مؤمنان به همان کیفیتی که به پیامبر بزرگوار اسلام ایمان دارند به امامان بزرگوار و معصومان پس از او ایمان دارند، و ولایت ائمه طاهرین در قلبشان چراغی پرفروغ و نوری ابدی است که در پرتو آن زندگی میکنند و خیر و سعادت دنیا و آخرت خویش را تأمین مینمایند.

وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ: «2»

(1) - بحار طبع کمپانی، ج 7، ص 353 به نقل از عیون و علل و کمال الدین صدوق.

(2) - انعام، آیه 122.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 363

و برای زنده شده به هدایت ما نوری قرار دادیم تا در پرتو آن در میان مردم به درستی و سلامت زندگی کند.

با توجه به این که ایمان مؤمنان واقعی به امامان معصوم از قبیل همان ایمان به پیامبر است لازم نمی بینم فصل جداگانه ای در این بخش در این رابطه باز کنیم، اما به خواست حضرت حق در توضیح تفسیر آیاتی که مصداقی جز امامان معصوم ندارند به طور مفصل در رابطه با امامت که جایگاهی عظیم است و در رابطه با امام معصوم که فقط او لایق این جایگاه است مطالب بسیار مهمی را از طریق آیات و روایات متذکر خواهم شد.

اهل ایمان ایمانشان به قرآن مجید ایمانی استوار، محکم، و یقینی است به صورتی که روزنه ای برای شك و تردید نسبت به آن ایمان باز نیست.

آنان براساس دلائل قوی و براهین جلی که از اعماق قرآن دریافت کرده اند به این صورت مؤمن به قرآن هستند: قرآن یقیناً و جزماً کلام خدا و وحی آن وجود مبارك و مقدس است، هیچ باطلی در هیچ عصر و زمانی به حرمش راه ندارد و برای ابد از تحریف و تغییر مصون است، و این مجموعه ای که در اختیار امت است بدون کم و زیاد همان است که بر پیامبر نازل شده و در عصر آن حضرت و بعد از او در اختیار مسلمانان بوده است، و اعتقاد به تحریف از هرکس و از هرگروهی چه شیعه و چه سنی اعتقادی باطل و ضدآیات حق و بدون دلیل و برهان است، و بر همه امت واجب و ضروری است که معتقدان به تحریف را از امت طرد نمایند و بطلان اعتقادشان را به همه اعلام نمایند.

قرآن مجید به وجود آمده حضرت حق و نازل شده اوست، و از نظر استواری و استحکام و محتویات عرشش بر همه کتابهای اولین و آخرین برتری دارد.

از ابتدا تا انتهایش و محکم و متشابهش و خاص و عامش و بشارت و تهدیدش و داستانش و اخبارش همه و همه حق است و احدی از جن و انس در

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 364

هر مقامی که باشند، گرچه به پشتیبانی یکدیگر برخیزند قدرت آوردن مانند آن بلکه يك سوره آن را ندارند.

این است ایمان اهل ایمان به کتاب خدا و آیات استوار این دریای بی پایان علم و دانش و حکمت و عرفان، و فقه و اخلاق و تاریخ و پندوموعظه و ...

فهیمنان و دانایان و مؤمنان براساس فطرت، عقل و به ویژه آیات قرآن و فرهنگ اهل بیت و بیانات متین پیامبران به جهان پس از مرگ که جهان محاسبه اعمال و پاداش و کیفر خوبیها و بدیهاست ایمان قطعی و یقین جزمی دارند و میدانند که مرگ هم چون پلی است که همه از آن به جهان دیگر عبور میکنند و بدن را رها کرده وارد زندگی برزخی میشوند، تا پس

از پایان برزخ و شروع قیامت با بدنی همچون بدن دنیائی وارد محشر شوند و آنچه را از عقاید حقه و اعمال صالحه و اخلاق حسنه، یا عقاید باطله و اعمال زشت و اخلاق پست در دنیا در سرزمین هستی کاشته‌اند به صورت بهشت یا دوزخ درو کنند و تا ابد از نعمت بیپایان بهشتی یا عذاب دوزخی که محصول خود آنهاست نصیب ببرند.

آنان به حقیقت مرگ که چیزی جز نقطه انتقال نیست، و به برزخ و سؤال در برزخ و برانگیخته شدن در قیامت و صراط و میزان و حساب، و احوال قیامت و شفاعت و بهشت و دوزخ مؤمن هستند و حرکات و اعمال خود را براساس اعتقاد به خدا و پیامبر و ائمه و قرآن و معاد و شئون معاد نظام می‌دهند.

بنابراین منظور از **آمَنُوا** درآیه بیست و پنجم سوره مبارکه بقره که مورد تفسیر است چنین ایمان کامل و جامعی است که از طریق مطالعه در آثار حق، و دقت در آیات قرآن و روایات صحیحیه یا از راه شنیدن حقایق قرآنی و معارف الهیه از زبان علما ربانی به دست می‌آید، و این ایمان است که زمینه ظهور عمل صالح از همه اعضا و جوارح و جوانح انسان است.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 365

عمل و ریشه آن

پیش از این که عمل صالح را براساس آیات قرآن مجید و روایات اهل بیت معنا کنیم و به دایره توضیح و تفسیر درآوریم لازم است در رابطه با اصل عمل و این که عمل چیست و از کجا مایه میگیرد مطالبی را متذکر شوم.

انسان از سفره گسترده هستی، و از موجودات و نعمتهای جهان از طریق خوردن، نوشیدن، تنفس، نورگرفتن و غیراینها با نیروی جذب، اخذ مواد میکند و آنها را جزء بدن خود کرده و با کمک حیات خدادادی خود زنده میگرداند، و به عبادت دیگر وجود خود و ذاتش و کارگاه هستیاش را از مواد گرفته شده از جهان میسازد.

باید توجه داشت که اگر آنچه از مواد بردن اضافه میشود درآن باقی بماند در اندک مدتی بدن به صورتی غیرقابل تصور بزرگ میشود، این معنا را از طریق حجم خوراک و آبی که روزانه به بدن میرسد پس از دفع اضافات میتوان درک کرد این که بدن تا آخر عمر دارای اعتدال معینی است به خاطر این است که همانطور که بردن افزوده میشود، همانطور هم از آن کاسته میگردد، و همان گونه که از اجزاء جهان در بدن انسان وارد شده و زندگی نوینی میبایند همان گونه هم از آن خارج شده و خود را به دست مرگ یا به گردونه تبدیل شدن به کار و عمل و به عبارت علمیت تبدیل شدن به نیرو و انرژی میسپارند.

روشن است که بخش عمده‌ای از مواد از بدن به شکل ماده خارج نمیشود و گرنه محسوس میشد و همه خروج آن را مشاهده میکردند، و چون در جهان آفرینش هیچ موجودی بیشتر از دو صورت ندارد یا باید ماده باشد یا نیرو، پس بخش اعظمی از آنچه که از بدن خارج میشود حتماً به صورت نیرو خارج میگردد، و به این سبب دیده نمیشود.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 366

خروج این نیروها در حین عمل و با انجام دادن کار چه مثبت و چه منفی تحقق میپذیرد.

پس بدن انسان کارخانه‌ای است که کار آن تبدیل مواد جهان به نیروی اعمال است و شغل بدن این است که اجزائی از سفره هستی اخذ کند و در ذات خود به آنها زندگی دهد، سپس آنها را به وسیله عمل تبدیل به نیرو کرده از خود بیرون دهد.

انسان به صورتی آفریده شده که پیوسته در لحظات روز و شب خود را و ساختمان بدنش را از مواد جهان میسازد و سپس همین اجزاء را از ساختمان وجودی خود به شکل نیرو هزینه میکند و از ذات خود بیرون میدهد، و این برنامه گرفتن و هزینه کردن به کیفیتی است که باید گفت: انسان در زندگی این جهان به جز این اخذ مواد و هزینه کردنش به صورت عمل و نیرو کاری ندارد.

از برخی آیات و پاره‌ای روایات استفاده میشود که: بدن انسان به طور مطلق و بدون اختصاص به عضوی و جزئی معین در راه انجام دادن اعمال هزینه میشود.

اگر بدن با تکیه بر اراده اختیاری انسان در اعمال زشت و ناپسند و گناهان و بدیها و خلاصه خارج از فضای هدایت خدا و راهنمائیهای پیامبران و امامان معصوم هزینه شود، هزینه‌ای ناجزا و غیرمعقول و برخلاف شئون انسانیت و به فرموده قرآن اسراف و زیاده روی و خرجی خارج از حدود و مرزبندیهای حق است، و این گونه هزینه کردن بدن مورد نفرت خدا و امری بسیار ناپسند و سبب به باد دادن سرمایه وجودی است.

چنین اسراف نسبت به بدن، در قیامت عامل جریمه‌ای سنگین و کیفری سخت است:

وَ كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَ أَبْقَى: «1»

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 367

و کسی که وجودش را به اسراف و زیاده روی هزینه نموده و به آیات پروردگارش ایمان نیاورده این گونه کیفر می‌دهیم. ولی بپتزدید عذاب آخرت سخت تر و پایدارتر است.

و اگر بدن با تکیه بر اراده اختیاری انسان و براساس هدایت حق و وحی الهی و طرح پیامبران و امامان در اعمال پاك و برنامه‌های مثبت و صدق و درستی هزینه شود، این هزینه شدن نزد خدا پسندیده و مورد خوشنودی او و سبب پاداش و مزد مناسب است چنان که در آیه مورد تفسیر:

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ ... «1» بیان شده است.

در رابطه با هزینه شدن بدن در اعمال خیر و نیک از پیامبر اسلام روایت شده:

«والذی نفسی بیده مانفق الناس من نفقة احب من قول الخیر:» «2»

سوگند به آن که جانم در دست اوست، مردم هزینه‌ای محبوب تر از گفتار نیک هزینه نکرده اند.

و در قطعه‌های بسیار پرارزش که از محمد بن حنفیه روایت شده و نشان می‌دهد که آن را از نماینده‌های از نمایندگان خدا شنیده آمده است که از او پرسیدند:

«عن اعظم الناس خطراً فقال: الذی لایری الدنیا کلها عوضاً من بدنه ثم قال: ان ابدانکم هذه لیست لها ثمن الا الجنة فلا تبیعوها الا بها:» «3»

(1) - بقره، آیه 25.

(2) - محاسن برقی، ج 1، ص 15.

(3) - مجموعه ورام، ص 65.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 368

بزرگترین مردم در بلندی قدر و منزلت کیست؟ پاسخ داد کسی است که همه دنیا را در برابر بدن خود عوض نداند، سپس فرمود: حقیقت این است که برای این بدنهای شما بهائی و قیمتی جز بهشت نیست، آن را به چیزی جز بهشت مفرشید.

این دو روایت و نمونه این دو به طور واضح و به صورتی روشن دلالت دارد براین که: اجزاء بدن به صورت عمل خرج میشود و مصرف میگردد، و انسان بزرگ کسی است که بدن خود را در انجام دادن اعمال نیک که بهشت و نعمتهای آن از آنها ساخته میشود هزینه میکند و انسان پست کسی است که تن خود را از اعمال ننگین و آلوده و چرکین هزینه مینماید، اعمالی که دوزخ از آنها به وجود میآید.

با توجه به این که اعمال انسان از بدن مادی صادر میشود، و بدن هم از مواد و عناصر جهان ساخته و پرداخته میگردد، جایگاه آیه ذیل بیشتر برای ما روشن میشود:

«كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اعْمَلُوا صَالِحًا» «1»

از خوردنهای حلال و پاکیزه بخورید و اعمال شایسته و صالح به جای آورید.

از متن و ظاهر آیه شریفه چنین استفاده میشود که اعمال انسان از خوراکیهایی که از جهان میگیرد ساخته میشود و این که: اگر آدمی از خوردنیهای پاک بخورد موجب اعمال صالح، و اگر از خوردنیهای حرام و ناپاک بخورد نمیتواند اعمال صالح و نیک به جای آورد، بلکه به سوی کارهای ناپسند و بدگرایش پیدا میکند، چنان که حضرت سیدالشهداء (ع) هنگامی که از جانب حضرت سجاد مورد پرسش قرار گرفت که چرا یزیدیان با این که شما را میشناختند با شما جنگیدند و یاران بزرگوارتان و برادران و فرزندان را کشتند فرمود:

(1) - مؤمنون، آیه 51.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 369

«ملئت بطونهم من الحرام»:

شکمه‌ایشان از حرام پرشد!

در روایت بسیار مهمی است که حضرت مولی الموحدين اميرالمؤمنين (ع) به عنوان دعای شروع به غذا به پیشگاه حضرت حق عرضه میداشت:

«اللهم انی اسئلك فی اكلی وشربی السلامة من وعكة والقوة به علی طاعتك وذكرك وشكرك فیما بقیتة فی بدنی وان تشجعی بقوته علی عبادتك وان تلهمنی حسن التحرز من معصیتك»: «1»

خدایا از تو درخواست دارم که در خوردن و آشامیدنم از بیماریش سالم بداری و به وسیله آن تا آن را در بدنم باقی میداری برطاعت و ذکر و شکر نیرومندم گردانی، و به من الهام نمائی که چگونه از نافرمانی است بپرهیزم.

و از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«انما بنی الجسد علی الخبز»: «2»

همانا بدن بر نان بناگذاری شده است.

از این دو حدیث و امثال آنها استفاده میشود که ساختمان بدن برخوارك بناگذاری شده است، و ماکولات و آشامیدنیها هستند که نیروی اطاعت به خدا و ذکر و شکر او را در بدن مهیا میکنند، و خوارك همیشه در بدن نماند بلکه بخش عمده‌ای از آن به صورت عبادت یا معصیت از آن خارج میگردد.

در هرصورت عملی که از بدن صادر میشود، بدنی که ساخته شده عناصر مادی و نعمتهای جهان است این است که: با حواس خود از جهان آگاهی یابد و با سائر اعضاء خود در موجودات آن دخل و تصرف نماید، عمل انسان این است که: قلب وی اعضای او را وادار به اطاعت کند و آنها هم از آن اطاعت

(1) - مکارم الاخلاق، ص 164 - محجة البیضاء، ج 3، ص 12.

(2) - کافی، ج 6، ص 287.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 370

کنند، عمل کردن مصرف نمودن نیروی بدن است، عمل کردن مصرف نمودن بدن است، عمل کردن تبدیل مواد بدن به نیرو است، عمل کردن تلطیف مواد بدن است، عمل صادر شده عصاره تن است، عمل کردن خرج و مصرف نمودن خویشتن است، عمل کردن ساختن ساختمان کنونی بدن است، عمل کردن ساختن ساختمان آینده خویشتن است، عمل کردن تبدیل خود به لذت و یا درد و شکنجه آخرت است، عمل کردن تبدیل مواد و عناصر جهان و نعمتهای دنیا به نعمتهای بهشتی و یا عذابهای دوزخی است.

با توجه به این حقایق و براساس آیات و روایات به این نتیجه میرسیم که ساختمان آینده هرکس از اعمال کنونی او تحقق مییابد، اگر اعمال او نیک و صالح باشد وجود آخرتی او هم نیک و صالح و لذت بخش است، و اگر اعمالش زشت و فاسد باشد، بتردید آیندهاش شرم آور و ننگین و پراز درد و رنج است، مثلاً اگر با چشم خود نگاههای ناپسند میکند این نگاههای فاسد جمع شده و محفوظ مانده و برای او چشم فاسد آخرتی میگردد که برای همیشه از شکنجهاش مینالد، و یا اگر با زبان خود در زندگی دنیائش این و آن را مانند مار و کژدم میگزد، این نیش زدن و گزیدن و زشت گوئیها جمع گردیده و محفوظ مانده و در آخرت زبان او میگردند و این زبان پیوسته او را عذاب داده و ناراحتش میکند، و سایر اعضا هم به همین صورت است.

و کسانی که تا پایان عمر اعمال صالح و کارشایسته انجام میدهند ساختمان آخرتی خود را فرح بخش میسازند که هر دم به خاطر آن خوش و مسرورند و خودشان از خودشان لذت میبرند.

آری از چشم و زبان و گوش و دست و پا و شهوت و شکم فاسد در قیامت انواع عذابها و شکنجهها پدید میآید که از این واقعیت تعبیر به دوزخی شده که هیزمش خود انسان است.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 371

فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ: «1»

پس خود را از آتشی که هیزمش مردماند نگهدارید.

و از چشم و زبان و گوش و دست و شکم و شهوت و پای سالم و صالح، در قیامت انواع لذتها و سرور و خوشیها ظهور میکند، که صورت آخرتیش بهشت عنبر سرشت است.

و دريك كلمه که مبتنی بر آیات و روایات است: هرگونه عمل انسان چه زیبا و چه زشت، چه خوب چه بد در قیامت به صورت بهشت و یا دوزخ تجسم مییابد و در حقیقت پاداش اعمال خوب انسان همان اعمال خوب است که به صورت بهشت تجسم یافته، و کیفر اعمال بد انسان همان اعمال بد است که به صورت دوزخ و آتش رخ مینماید.

يَوْمَ يُجَدُّ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ ... «2»

قیامت روزی است که هرکس آنچه را از کار نیک انجام داده و آنچه را از کار زشت مرتکب شده [به صورت بهشت و دوزخ] حاضر شده مییابد.

وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلِمُ رَّبُّكَ أَحَدًا: «3»

قیامت همه مردم هر عملی را که در دنیا انجام داده‌اند [به صورت بهشت یا دوزخ] حاضر مییابند.

تجسم عمل

به نظر میرسد نخستین دانشمند از دانشمندان و مؤلفین اسلامی که بحث تجسم عمل را برابر آیات قرآن و روایات مطرح کرده، و گفته‌های منکرین را دفع

(1) - بقره، آیه 24.

(2) - آل عمران، آیه 30.

(3) - کهف، آیه 49.

نموده شیخ فلاسفه و رئیس حکما و مقتدای عارفان دانشمند بزرگ جناب شیخ بهاءالدین محمد عاملی معروف به شیخ بهائی است.

این انسان عالم و آگاه به معارف فرموده «1»: تجسم اعمال در نشأه اخرویه در احادیث زیادی که خاصه و عامه روایت کرده‌اند وارد شده است.

و نیز بعضی از صاحب‌دلان فرموده اند «2»: مارها و عقربها و بلکه آتشیانی که در قیامت ظاهر میشدند عین همان اعمال زشت و اخلاق پست و عقاید باطل هستند، که در این نشأه دنیا در این صورتهای ظاهر شده و این چادرها را به سرکشیده اند، چنان که روح و ریحان و حوری و میوه‌ها همان اخلاق پاکیزه و اعمال صالحه و اعتقادات حقه میباشند که در این جهان در این شکل آشکار گردیده و با این اسمها نامیده شده اند، زیرا که حقیقت واحده با اختلاف مواطن صورتهای مختلفه مییابد، و در هر جائی با زیوری آراسته شده، و در هر نشئه‌ای با طرزی پیراسته گردد.

سپس این مرد بزرگ میگوید: اهل تحقیق گفته‌اند که اسم فاعل لمحیطه در آیه شریفه:

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ: «3»

کافران و مجرمان و منکران و مشرکان شتاب و عجله درآوردن عذاب را از تو میخواهند درحالی که مسلماً دوزخ بر کافران احاطه دارد.

(1) - اربعین، ص 255 توضیح حدیث، 40.

(2) - اربعین، ص 256 و 257.

(3) - عنکبوت، آیه 54.

به معنای آینده و استقبال نیست تا به طوری که مفسرین از اهل ظاهر گفته اند: معنا این باشد که دوزخ در آینده در نشأة آخرت آنان را احاطه خواهد کرد، بلکه به معنای حقیقی خود که زمان حال است میباشد زیرا که اخلاق و اعمال و اعتقادات زشت ایشان در همین نشأ دنیا آنان را احاطه کرده و وجودشان را فراگرفته است، و اینها همان دوزخ هستند که در آینده به صورت آتش و عقربها و مارها آشکار خواهد شد.

با همین حقیقت آیه شریفه:

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا: «1»

آنان که اموال یتیمان را از روی ظلم و ستم میخورند، جزاین نیست که در شکمهای خود آتشی را میخورند. بسنج و قیاس کن، مقصود این نیست که مردم پاداش اعمال خود را که ماهیتاً غیر از اعمال است مییابند، بلکه این است که خود اعمال را مییابند که با صورت آخرتی آشکار شده و به شکل دوزخ و عذابهایش رخ نموده است و آیه شریفه:

فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ لَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: «2»

پس امروز به هیچ کس ستم نمیشود و پاداش داده نمیشوید جز اعمالی را که همواره انجام میدادید.

و در احادیث نبویه که شمارهای زیاد آمده:

«الذی یشرب فی آنیة الذهب والفضة انما یجر جرفی جوفه نارجهنم:» «3»

کسی که در ظرف طلا و نقره میآشامد، همانا به اندرون خود آتش دوزخ فرو میریزد.

(1) - نساء، آیه 10.

(2) - یس، آیه 56.

(3) - تبدل نیرو به ماده، 143.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 374

و فرموده:

«الظلم ظلمات يوم القيامة:» «1»

ستمگری، تاریکیهای روز قیامت است.

و فرموده:

«الجنة قيعان وانّ غراسها سبحان الله و بحمده:» «2»

بهشت دشتهای بزرگی است و کشت آن سبحان الله و بحمده است.

در آیه مورد تفسیر دربخش:

كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ: «3»

باید گفت باتوجه به همه مطالب گذشته در رابطه با معنای عمل و تجسم آن در قیامت معنای آیه کریمه این است که: اهل ایمان که عمل صالح انجام داده‌اند در بهشت اعمال صالح گذشته خود را که در دنیا انجام داده‌اند میبینند که با حقیقت خود ظهور نموده و به صورت لذتی ابدی و سروری دائمی و نعمتها و رزقهای همیشگی نمایان گردیده است، و در عین حال شباهت خود را هم به اعمال دنیوی گذشته محفوظ داشته چنان که میفرماید:

وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا.

و به عبارت دیگر میبینند که مواد خوراکی و نعمتهای پاک و حلالی که براساس خواسته خدا از سفره جهان گرفتند و ساختمان بدن را ساختند، سپس آن بدن پاک و پاکیزه را در اعمال صالح برپایه نیت پاک که عبارت بود از طاعت

(1) - تبدل نیرو به ماده، 143.

(2) - تبدل نیرو به ماده، 143.

(3) - بقره، آیه 25.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 375

رب و خدمت به خلق هزینه نمودند و به نقطه قبولی حق رسید تبدیل به بهشت و همه نعمتهای آن شده است پس با سرور و خوشحالی میگویند: این همان است که از پیش یعنی در دنیا روزی ما شده بود، و در آن جایگاه عنبرسیرشت است که رزق و روزی، و انواع میوهها و نعمتهای گوناگون که شباهت به روزی گذشته آنان دارد به آنان عنایت میشود.

در تأیید مطالب بالا باید به این دو آیه شریفه استناد کرد:

إِنَّ الْأُبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (13) وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ: «1»

یقیناً نیکوکاران در بهشتی هستند و مسلماً بدکاران در دوزخی قرار دارند.

این بهشت ناشناخته «نعیم بدون الف و لام معرفه» و این دوزخ ناشناخته «جحیم بدون الف و لام معرفه» که بنابر ترکیب ادبی آیه و مفهوم آن هم اکنون مردمان در آنها هستند چه چیزند و در کجا قرار دارند؟ ظاهراً هیچ پاسخی به این پرسش بهتر از این نمیتوان یافت که این بهشت و دوزخ در هر کجا که مردم هستند، میروند، میآیند، عمل میکنند، نیکی مینمایند، بدی و زشتی انجام میدهند میباشند، و همین اعمال نیک و بد ما نعمتهای بهشت و عذابهای دوزخاند.

چیزی که هست این اعمال زیبا و زشت ما که نسبت به عالم آخرت که عین حقیقت است چون خواب و رؤیائی بیش نیست، وقتی تأویل و تحقق و ظهور مییابند مانند رؤیای صددرصد صادقانه‌ای که تعبیرش در خارج از خواب و در عالم بیداری وقوع یافته باشد در شکل نعمتهای بهشتی و یا به صورت نکبتهای دوزخی پدیدار میگردند و این بهشت ناشناخته در دنیا و دوزخ نکره تغییر یافته و بهشت آخرتی و دوزخ حقیقی ابدی میگردند.

(1) - انفطار، آیات 14 - 13.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 376

روی این حساب بهترین نمونه در این دنیا برای اثبات تجسم اعمال همین تأویل و تحقق و ظهور واقعی رؤیاها در بیداری است، که باید اذعان و اعتراف کرد برگشت اعمال دنیوی به مواد آخرتی مانند برگشت موجودات رؤیائی به موجودات زمان بیداری است، چنان که در ابتدای سوره یوسف آمده که به پدر بزرگوارش گفت:

يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ: «1»

پدرم در رؤیا یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم که به من در حال کرنش هستند.

آیه با صراحت میفهماند که: یازده ستاره و خورشید و ماه صورت رؤیائی برادران و پدرومادر یوسف هستند و يك حقیقت در دو نشأه دو صورت پیدا کرده است، در رؤیا به صورت ستارگان و خورشید و ماه، در بیداری به صورت برادران و پدرومادر یوسف.

سالمها گذشت و آنچه که در رؤیا وقوع یافته بود در بیداری هم وقوع یافت و حقیقت کرنش ستارگان و خورشید و ماه تغییر صورت داد و به شکل حقیقی کرنش برادران و پدرومادر درآمد چنان که خدای مهربان میفرماید:

وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَ قَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا: «2»

همه برای او کرنشکنان افتادند، یوسف گفت: پدرم این است ظهورعینی رؤیای پیشین من که پروردگارم آن را ثابت و حق گردانید.

(1) - یوسف، آیه 4.

(2) - یوسف، آیه 100.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 377

باز مؤید این حقیقت که برگشت اعمال دنیوی به آخرتی مانند برگشت موجودات رؤیائی به موجودات زمان بیداری است آیات و روایات زیادی است که میگویند: حقیقت زندگی و زندگی حقیقی زندگی آخرتی است و زندگی دنیوی در برابر آن بازیچه و رؤیائی بیش نیست:

و مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا هَوٌّ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ: «1»

این زندگی جز سرگرمی و بازیچه‌ای نیست و بیتردید اگر بدانند البته خانه آخرت زندگی واقعی و حقیقی است.

از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده است:

«الناس ينام فاذا ماتوا انتبهوا:» «2»

مردم خوابند، آنگاه که مردند بیدار میشوند.

و از حضرت سجاد (ع) روایت شده است:

«الدنيا سنات والآخرة يقظة ونحن بينهما اضغاث احلام:» «3»

دنیا خوابهای سبکی است و آخرت بیداری است و ما در این میان مشتی رؤیاهای پریشانیم.

در هرصورت آیه مورد تفسیر در قسمت:

كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ أُنْثُوا بِهِ مُتَشَابِهًا.

(1) - عنكبوت، آیه 64.

(2) - نورالابصار، ص 74.

(3) - ارشاد القلوب، 108.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 378

دلالت صریح بر تجسم اعمال دارد و این که جزای خوبان و پاداش نیکان همان اعمال صالح آنان و اعتقادات حقه ایشان است که در قیامت عیناً به صورت بهشت و نعمتهایش ظهور میکند، و کیفر پلیدان و مجرمان و کافران هم عیناً اعمال زشت خود آنان است که به صورت دوزخ نمایان میشود.

علامه بزرگ مرحوم شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء در کتاب بالارزش الفردوس الاعلی «1» درباره تجسم اعمال براساس آیات و روایات بدون این که هم چون برخی از فلاسفه اسلامی گرفتار تأویل و توجیه آیات گردد یا تقدیری برای آیات در نظر بگیرد، محکم و استوار میفرماید:

نه فقط این صورتهای محسوس برگشت و عودت مینمایند، بلکه حتی حقیقت و جوهر اعمال و صفات و ملکات و هر عمل خیر و شر بر تو عود نموده در پیش تو میایستند، سخن چینی عقری است که نیش میزند، و بدگوئی ماری است خبیث که تو را میگززد، و غیبت کردن گوشت میته‌ای است که آن را میخوری و هر جنایت که اعضا و دست و زبان انجام میدهد چنین است، و مانند این است هر عمل نیک و احسان و عبادتی که آن را به صورت زیبایی میبینی و میبایی.

وَّ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا: «2»

در قیامت آنچه را که در دنیا انجام داده‌اند حاضر مییابند.

إِنَّمَا تُحْزَنُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: «3»

جزاین نیست، آنچه را همواره انجام میدادید همان را پاداش خود مییابید.

(1) - ص 269.

(2) - کشف، آیه 49.

(3) - طور، آیه 16.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 379

به طوری که برخی از مفسران خیال کرده‌اند در این گونه آیات نه حذفی است نه تقدیری که گفته شود جزای عمل را حاضر می‌بینند، یا جزای آنچه را انجام داده‌اند می‌بندد، بلکه آنچه را به عنوان جزا می‌بندد خود عمل است، چنان که در حدیث آمده: خدای عزوجل در قیامت به بندگان می‌فرماید:

«اعمالك ردت اليكم:» «1»

اعمالتان به شما برگردانیده شده ولی با جوهر و حقیقت آنها، و هرچه در این دنیا هست مجازات و حقیقت آنجاست، این است معنای آنچه شنیده‌ای و یا میشنوی که اعمال تجسم می‌بندد.

جبرئیل در موعظه‌ای به پیامبر اسلام گفت:

«واعمل ما شئت فانك ملاقيه:» «2»

آنچه را خواهی انجام ده، بپذیرد آن را دیدار خواهی کرد.

از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده:

«ما من احد اودع قلبا سروراً الا وخلق الله له من ذلك السرور لطفاً، فاذا نزلت به نائبة جری اليها كالماء في انحداره حتى يطردها عنه كما تطرد غريبة الابل:» «3»

هرکس به دلی شادی رساند خداوند از آن شادی لطفی می‌آفریند، هرگاه مصیبتی به او رسد مانند آبی که در سرازیری روان باشد به سوی آن مصیبت روان می‌گردد تا آن را از وی براند همان گونه که شتر بیگانه رانده می‌شود.

(1) - شرح دعای عدیله، سبزواری، ص 170.

(2) - وسایل، ج 1، ص 14؛ وافی کتاب صلاة، ص 21.

(3) - نفع البلاغه، حکمت 257.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 380

در پایان این بحث قرآنی لازم است به این نکته توجه داده شود که: اگر کسی بگوید: «لفظ جزاء و مشتقات» آن در آیات کریمه قرآن مانند: **جَزَاءٌ وَفَاءً (26) جَزَاءٌ مِنْ رَبِّكَ**

زیاد آمده که دلالت میکند جزای عمل غیر از خود عمل است، در پاسخ باید گفته شود: چون عمل دنیوی به صورت دنیویاش به عامل نمیرسد بلکه باطن و حقیقت عمل پس از آن که خود را بروز میدهد و تغییر شکل داده به او میرسد لذا صحیح است که گفته شود عین عمل به او رسید، منتها به صورت بهشت یا دوزخ، و نیز صحیح است گفته شود: جزای عمل خود را با عین عمل یافت یا این که عمل خود را به عنوان جزا دریافت کرد.

اگر در آیات کریمه قرآنی آمده: بهشت جزای نیکان و دوزخ کیفر بدان است به این معنا نیست که ماهیت جزا و کیفر با عمل دو ماهیت است بلکه جزا همان اعمال انجام گرفته در دنیا است که در آخرت به صورت بهشت یا دوزخ ظهور میکند و در حقیقت مصالح بهشت و جهنم و مواد ساختمان هردو اعمال و صفات و اخلاقیات و عقاید انسان است در این زمینه صدها روایت استوار و محکم وارد شده که از باب نمونه به بخشی از آنها اشاره میشود:

پیامبر اسلام میفرماید:

«لما اسرى بي الى السماء دخلت الجنة فرأيت فيها قيعاناً بقعا من مسك و رأيت فيها ملائكة يبنون لبنة من ذهب و لبنة من فضة و ربما امسكوا، فقلت لهم ما بالكم ربما امسكتم؟ فقالوا حتى تحثينا النفقة، قلت و ما نفقكم؟ قالوا قول المؤمن: سبحان الله و الحمد لله

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 381

و لا اله الا الله و الله اكبر فاذا قالهن بنينا و اذا سكت و امسك امسكنا: «1»

«عليك بالصلاة فان آخر ما اوصى به رسول الله و حث عليه الصلاة».

آیا حورعین از مخلوق دنیاست یا مخلوق بهشت فرمود: چه کار با این داری برتوباد به نماز، زیرا آخرین چیزی که پیامبر به آن سفارش فرمود و برآن ترغیب کرد نماز بود.

در حدیث آمده:

«ان موسى اوحى الله تعالى اليه ان قم في ظلمة الليل اجعل قبرك روضة من رياض الجنة:» «2»

خدای متعال به موسی وحی فرستاد که: در تاریکی شب برخیز تا قبرت را باغی از باغستانهای بهشت گردانم.

با توجه به آیات قرآن و روایات متین و استوار این معنی برای ما روشن میشود که دنیا مزرعه آخرت و انسان در این مزرعه زارع، و حبه و دانه او عقاید و اعمال اوست، آنچه را در این مزرعه بیفشاند بدون تردید آن را همراه با نمو و رشد و بقاء و دوام در آخرت درو میکند.

از رسول اسلام روایت شده است:

«الدنيا مزرعة الآخرة:» «3»

(1) - ارشاد القلوب، 111.

(2) - سفينة البحار، ج 2، ص 46.

(3) - مجموعه ورام، 183.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 382

دنیا کشتزار آخرت است.

و نیز آن حضرت فرمود: هنگامی که مرا به معراج بردند ابراهیم خلیل نزد من آمد و گفت: امتت را فرمان ده که از کشت بهشت زیاد بکارند چون زمینش با وسعت و خاکش نیک است گفتم: کشت بهشت چیست؟ گفت: «لا حول ولا قوة الا بالله» «1» و نیز آن حضرت فرمود:

«اربی الربا الکذب:» «2»

ربا ترین ربا دروغ است.

یعنی دروغ از تمامی گناهان بیشتر بزرگ میشود و زیادتیر میروید.

اگر دنیا و آخرت را جهان واحد ممتدی در نظر بگیریم و آن را به زندگی کنونی تشبیه نمائیم خواهیم دید که آن جهان بزرگ یعنی آخرت مانند این جهان کوچک دارای چهار فصل است.

نخست همین زندگی ناپایدار کنونی است که بجای فصل پائیز است، زیرا که هنگام شخم کردن و بذرافشاندن و آبیاری کردن با انجام دادن اعمال است.

بخش دوم آن که عالم برزخ است و انساها باکفن سپید به خواب سنگین مرگ فرو میروند به جای فصل زمستان جهان بزرگ و فصل برف آن است.

قسمت سوم که موقع بعث و زنده شدن و سراز خاک بیرون آوردن است بهار آن است که افراد انسان با اعمال خود مانند گلهای رنگارنگ و یا خارهای خوفناک از قبرها بیرن میآیند.

(1) - سفینه البحار، ج 2، ص 312.

(2) - من لایحضره الفقیه، ح 579.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 383

بخش آخرهم که مردم اعمال خویش را دریافت میدارند و با آنها زندگی نوینی را آغاز میکنند یا در فردوس برین یا دوزخ سوزان به منزله تابستان است. «1» جلال الدین رومی در کتاب مثنوی در دفتر سوم زیرعنوان جواب حمزه مرخلق را در رابطه با تجسم عمل میگوید:

ای دریده پوستین یوسفان ج

گرگ برخیزی از این خواب گران گشته گرگان يك به يك خواهی تو جمیدراند از غضب اعضای تو خون نخسبد بعد مرگت در قصاص جتومگو که مُردم و یابم خلاص این قصاص نقد، حیل سازي است پیش زخم آن قصاص این بازی است زین لعب خوانده است دنیا را خدا کین جزا لعب است پیش آن جزا و در دفتر چهارم زیر عنوان ادوار و منازل خلقت درباره تجسم اعمال در قیامت میفرماید: چون به امرتوست اینجا این صفات حج

پس در امرتوست آنجا آن جزاست حج چون زدست زخم بر مظلوم رفت جان درختی گشت از آن ز قوم رست حج چون زخشم آتش تودر دلهای نار جهنم آمدی جآتشت اینجا چو آدم سوز بود جانچه از وی زاد مرد افروز بود آتش تو قصد مردم میکند جنار کزوی زاد و بر مردم زند آن سخنها چو مار و کژدم گشت و میگیرد دُمت حج اولیا را داشتی در انتظار جانتظار رستخیزت گشت یار حج

(1) - این قسمت و بخشی از قسمت های قبل در رابطه با عمل و تجسم آن از کتاب تبدیل نیرو به ماده با اندکی تصرف در عبارات و اضافه کردن بخشی از مباحث به وسیله خود استفاده گردیده است.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 384

وعده فردا و پس فردای تو حج

انتظار حشرت آمد وای تو منتظرمانی در آن روز دراز جحدر حساب و آفتاب جانگداز خشم تو تخم سعیر دوزخ است جهین بکش این دوزخت را کین فحاست

عمل صالح

ابوالفتح رازی در توضیح عمل صالح به آیات و روایاتی که در ذیل میآید استناد کرده است «1»، از بعضی از صحابه روایت کرده اند که مراد از عمل صالح عملی است که براساس نیت پاک و خالص برای خدا انجام گیرد، آن که عملی که از روی نفاق و برای خدا انجام پذیرد صالح نیست.

از مولای متقیان امیرمؤمنان روایت شده که مراد از عمل صالح نمازهای واجب پنج گانه است چنان که در قرآن مجید آمده:

وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُنْصِغُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ: «2»

و آنان که نماز را اقامه کرده‌اند دارای پاداشاند زیرا ما پاداش اصلاحگران را ضایع و تباه نمیکنیم.

عبدالله بن عباس گفته عمل صالح آن است که فقط بین خدا و عبد باشد به صورتی که ریا در آن راه نداشته باشد.

معاذبن جبل گفته عمل صالح آن است که چهار حقیقت آن را فراگرفته باشد: معرفت، نیت، صبر، اخلاص.

بیترید عمل صالح از مصادیق این حقایق نقل شده است، که صحابه در طول معاشرت با پیامبر، در مناسبت‌های مختلف از رسول خدا شنیده‌اند.

(1) - تفسیر ابوالفتح، ج 1، ص 108.

(2) - اعراف، آیه 170.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 385

آری اگر عمل براساس وحی، و فرهنگ پاک پیامبر و اهل بیت صورت گیرد، و بر نیت پاک و خالص استوار گردد، و انجام دهند‌هاش مؤمن به خدا و قیامت و فرشتگان و قرآن و پیامبر و امامان باشد، در روز محشر به صورت بهشت عنبرسرشت رخ مینماید و صاحب عمل برای ابد در آن جایگاه ملکوتی و منزل عرشی خواهد بود، و اگر برای خودنمائی و تظاهر و ریا صورت گیرد هیمه و هیزم جهنم و آتش دوزخ خواهد شد، به خواست حق در ضمن آیات مربوط به اخلاص در رابطه با اخلاص بحث مفصل و مشروحی خواهد آمد.

شنیدم که نابالغی روزه داشت

به صد محنت آورد روزی به چاشت پدر دیده بوسید و مادرش جفشاندند بآدام وزر برسرش چو بروی گزر کرد يك نیمه روز ججفتاد اندر او زآتش معده سوز جبه دل گفته اگر لقمه چندی خورم ججچه داند پدر غیب یا مادرم چو روی پسر درپدر بود و قوم نهمان خورد و پیدا به سرپود صوم جج که داند چو در بند حق نیستی جاگر بیوضو در نماز ایستی پس این

پیرازآن طفل نادان تر است ججکه از بھر مردم به طاعت دراست کلید در دوزخ است آن نماز که در چشم مردم گزاری
 دراز اگر جز به حق میبود جاده است در آتش فشاند سجاده است ج **قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ (4) الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ**
(5) الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤْنَ ... «1»

(1) - ماعون، آیات 4-6.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 386

پس وای [یا چاهی در دوزخ] بر نمازگزاران باد، آنان که از نمازشان غافل و نسبت به آن سهل انگارند، همانان که همواره در عبادتشان ریا میکنند و نماز را برای جلب نظر دیگران به جای میآورند.

نتیجه این که تنها عمل و کار و کوشش و جهادی که در دنیا و آخرت مورد پذیرش حق واقع میشود و ثمره و محصول میدهد عمل صالح است.

ثمره اخلاص در عمل

جابر جعفی که از چهره‌های برجسته شیعه و از راویان ثقه و مورد اعتماد معصوم و فقیهان مکتب اهل بیت و دارای منزلتی عظیم و مرتبتی بزرگ است از پیامبر اسلام روایت میکند که آن حضرت فرمود: در روزگار گذشته سه نفر باهم از شهر بیرون شده به سیاحت و گردش رفتند. وارد غاری گشته و در آنجا مشغول عبادت شدند که ناگهان سنگی بزرگ از بالای کوه غلطید و راه بیرون شدن از غار را بست.

به یکدیگر گفتند: هیچ برنامه‌ای ما را از این گرفتاری نجات نمیدهد مگر این که از در صدق و راستی با خدا درآئیم و هرکه هر عملی را براساس اخلاص برای خدا انجام داده بگوید و از حضرت او درخواست نماید تا از این گرفتاری نجاتمان دهد.

یکی گفت خدایا تو آگاهی که من به زنی دل بسته و عاشق و دل داده او بودم و در راه جذب وی ثروت فراوانی هزینه کردم یا دلش را به دست آورده، و با مراد خویش يك دلش نمودم، چون زمینه کام گرفتن از او فراهم شد یاد تو کردم و به حضرت تو و این که ناظر و حاضر من هستی توجه نمودم و از او دست برداشته او را رها ساختم، اکنون این سنگ را به

پاداش آن کاری که خالصانه برای تو ترك كردم از سر راه ما بردار! بخشی از سنگ به طرفی رفت به صورتی که شکاف غار آشکار شد.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 387

دیگری گفت: خدایا تو عالم و دانائی که من چند کارگر را جهت زراعت اجیر کردم که پس از پایان کار به هریك نصف درهم مزد دهم، چون کار تمام شد و هریك مزدشان را دریافت داشتند و رفتند یکی از آنان گفت: من به اندازه دونفر زحمت کشیدم هرگز به نصف درهم راضی نخواهم شد، باید مزدم را يك درهم کامل بدهی، این بگفت و نصف درهم را از من اخذ نکرده رفت، من آن نصف درهمی که از او نزدم باقی مانده بود در کار زراعت انداختم و مدتها بهره برداری کردم تا سرمایه قابل توجهی شد! روزی صاحب نصف درهم آمد و از من مالش را خواست نمود، هجده هزار برابر به او دادم، خدایا اگر میدانی این کار را فقط برای خوشنودی و رضای تو و برپایه اخلاص انجام دادم این سنگ را از سر راه ما بردار، در آن هنگام سنگ تکانی خورد که توانستند یکدیگر را مشاهده کنند.

آخرین نفر گفت: پروردگارا تو میدانی که پدر و مادر پیروکهنسال داشتم و همواره آنان را مورد احترام قرار میدادم شی ظریف شیر برای هردو آوردم، وقتی وارد خانه شدم دیدم هر دو خواب اند، ترسیدم اگر ظرف را زمین بگذارم بریزد، و اگر از خواب راحت بیدارشان کنم ناراحت شوند و راضی نباشند، خدایا تو آگاهی که آنقدر ایستادم تا بیدار شده و آن شیر را آشامیدند، اگر این عمل را برای رضای تو و با تکیه بر اخلاص انجام دادم این سنگ را از سر راه ما بردار تا از گرفتاری نجات یابیم، سنگ به صورتی کنار رفت که راه بیرون آمدن از غار برای آنان باز شد «1»، سپس پیامبر فرمود:

«من صدق الله نجی:»

(1) - بحار، ج

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 388

هرکه با خدا از در راستی و درستی درآید نجات مییابد.

اخلاص زمینه قبول عمل

روضات الجنات خوانساری که در چند مجلد در شرح زندگی بزرگان و علما و دانشمندان و حکما و فلاسفه و اهل عرفان تدوین یافته از خاتون آبادی مؤلف کتاب حدایق المقرین نقل میکند که: چند تن از علمای بزرگ شیعه چون حمدانی قزوینی و عبدالجبار بن عبد الله مقری و حسب بن بابویه در شهر بغداد درباره کتاب نهایه شیخ طوسی و تریب و ابواب و فصولش سخنانی به میان آوردند و هر یک به بیانی بر شیخ بزرگوار اعتراض وارد ساختند و بالاتفاق رأی دادند که خالی از عیب نیست.

همه باهم برای زیارت مرقدمطهر امیرالمؤمنین علی (ع) عازم نجف نجف شدند درحالی که این جریان در زمان حیات شیخ بود.

با یکدیگر قرار گذاردند سه روز روزه بگیرند و غسل کنند و در زیارت شب جمعه از مولا بخواهند که مسئله کتاب نهایه را برای آنان روشن کند.

اعمال لازم را انجام دادند، شب معین حضرت را در عالم رؤیا دیدند که فرمود: در فقه اهل بیت کتابی که شایسته اعتماد باشد و به مسائلش بتوان رجوع کرد مانند نهایه شیخ همان کتابی که درباره اش اختلاف دارید تألیف نشده، و علت این ارزش آن است که شیخ آن را برای رضای خدا و با اخلاص نوشته، درباره موضوعات کتاب شك نکنید، به مسائلش عمل نمائید و برابر آن فتوا دهید، نهایه شیخ به واسطه ترتیب و تفصیلی که دارد شما را از سایر کتابها بیناز میدارد.

همین که از خواب برخاستند هر یک گفتند: درباره نهایه خوابی دیده ایم، قرار براین شد که هر کدام به طور جداگانه خواب خود را مشروحاً بنویسند آنگاه با یکدیگر مطابقت دهند تا روشن شود در خوابها اختلافی وجود دارد یا نه، پس

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 389

از نوشتن و مطابقه کردن معلوم شد کمترین اختلافی در خوابهای دیده شده نیست، همه برای عرض تبریک و تهنیت خدمت شیخ رسیدند، همین که چشم شیخ طوسی به آنان افتاد فرمود: آنچه را من درباره نهایه گفتم نپذیرفتید تا از زبان امیرالمؤمنین (ع) در خواب شنیدید. «1»

لغت زوج شامل مرد و زن است، در بهشت برای اهل ایمان که دارای عمل صالحانند همسرانی پاکیزه است برای مردان همسرانی طیب و پاک و برای زنان نیز همسرانی مطهر و پاکیزه، پاک و پاکیزه از نظر جسم و روح و جان و بدن، پاک و پاکیزه از نظر اخلاق و رفتار و منش و کردار، پاک و پاکیزه از نظر گناه و معصیت.

از پیامبر اسلام (علیهما السلام) روایت شده است که این همسران با صدائی خوش و آوائی دلنشین میگویند:

«نحن خيرات الحسان خلقنا لازواج كرام، نحن الخالدات فلاموت ابداء، ونحن الناعمات فلابنؤس ابداء و نحن الراضيات فلابسخط ابداء» «2»

ما همسران با خیر و جمال و زیباچهره گانیم که برای شوهرانی کریم آفریده شده ایم، پایندگانیم و هرگز نمی میریم، به نعمت پرورش یافتگانیم که به سختی و رنج نرسیم، و خوشنودانیم که خشمگین نگردیم.

(1) - روضات الجنات، شرح حال شیخ طوسی، ج ص.

(2) - ابوالفتح، ج 1، ص 110.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 390

در بهشت برای اهل بهشت دغدغه از دست رفتن بهشت و نعمتهایش وجود ندارد، و به این خاطر اهل بهشت نسبت به دوام و ثبات نعمتها قلبی مطمئن و دلی آرام دارند، و برای آنان یقینی است که فضای بهشت و ویژگی نعمتهایش با فضای دنیا و عناصرش تفاوت دارد، نعمت دنیا همراه زوال و فناست و نعمت بهشت بافتش بافت دوام و بقاست، و براین اساس است که توجه به خلود بهشت و نعمتهایش **وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** برای آنان زمینه آرامش و آسایش فکر است.

در روایتی است که اهل بهشت را ندا دهند:

«تصحون فلاتمضون ابداء، تشبعون فلاتجوعون ابداء، تشبون فلاتهرمون ابداء، وتحبون فلاتموتون ابداء» «1»

تندرست باشید که هرگز بیمار نشوید، سیر باشید که هرگز رنج گرسنگی نچشید، جوان باشید که هرگز مبتلا به درد پیری نشوید، زنده باشید که هرگز به کام مرگ در نیفتید.

مفسر بزرگ شیعه ابوالفتح رازی در ذیل این آیه میگوید:

حضرت حق جل جلاله انواع منافع و لذات را در این آیه در سه بخش بیان فرموده و جامع و کامل اعلام نموده است: از باغها و بستانها و رودها اسم برده تا لذت منظر را بنمایاند، و به رزق بهشتی اشاره کرده تا زمینه لذت خوراکیها را نشان دهد، و ازواج مطهره فرموده تا کمال لذت جنسی را بیان نماید و خالدون را ذکر کرده تا ذائقه انسان مؤمن به خوف انقطاع از بهشت مکدر نگردد، این حقایق در همین دنیا برای اهل قرآن، آنان که به

(1) - ابوالفتح، ج 1، ص 111.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 391

آن یقین دارند و آیاتش را با قلب و جان تصدیق کرده‌اند قابل لمس و مورد درک است، چنان که از حضرت باقرالعلوم امام پنجم (ع) روایت شده است:

«مانکم من احد الا وقدعاین الجنة وما فیها وعاین النار وما فیها ان کنتم تصدقون بالکتاب:» «1»

هرکس از شما بهشت و آنچه را که در آن است، و دوزخ و آنچه را در آن است آشکارا دیده است، اگر قرآن را تصدیق کرده باشید.

(1) - کافی، ج 2، ص 457؛ مرآة العقول، ج 2، ص 426.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 392

تفسیر آیه 26

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنََّّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ

بیتردید خدا [برای فهمانیدن مطلبی به مردم] از این که به پشه و فراتر از آن [در کوچکی] مثل بزند حیا نمیکند، اما کسانی که مؤمن هستند میدانند که آن مثل از سوی پروردگارشان درست و حق است، و اما کسانی که کافرند گویند: خدا از این مثل چه اراده کرده است؟ خدا بسیاری را به آن مثل به خاطر انکارشان گمراه میکند و بسیاری را به سبب پذیرفتنشان هدایت مینماید و جز فاسقان را به آن گمراه نمیکند.

شرح و توضیح:

حیا مایه‌ای است که نمیگذارد فاعل فعل به خاطر ترس از عقوبت فعلش را انجام دهد، یا نمیگذارد به سبب ملامت و سرزنش دیگران قدم در کاری بگذارد.

چون این امور بر حضرت حق روانیست بنابراین از این که به بیان برنامه‌های دست یازد، آن هم برنامه‌ای که دارای هدف مثبت و آمیخته به حکمت، و پوشیده به مصلحت است حیا و امتناع ندارد.

علاوه بر این آنجا که بیان حقیقت و روشن کردن واقعیت، و درمان جهالت، و ایجاد زمینه برای رشد شرافت و کرامت واجب و ضروری است حیا روانیست، و امتناع از بیان حقیقت برخلاف حکمت و مصلحت است.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 393

از آنجا که حضرت حق ربّ خلق است، و ربوبیت وجودش و ربانیت ذاتش اقتضا دارد همه انسانها را در حوزه با عظمت پرورش و هدایت قرار دهد، براو شایسته و سزاوار است که هروسیله‌ای را حتی تمثیل و نهایتاً مثل زدن به پشه یا کوچک تر از آن را برای رشد و تربیت و هدایت انسانها به کار گیرد.

لذا در آیه شریفه و در دیگر آیاتی که برای روشن کردن حقیقت، و آشکار نمودن واقعیت، و بیان معقول با مثل زدن به محسوس از مثلها بهره گرفته همه مثلها را به ربوبیت خود مستند نموده است.

براین اساس همه مؤمنان که آگاه به ربوبیت حق و آثار آن هستند، و میدانند که پرورش و هدایت بندگان جلوه ربوبیت در زندگی آنهاست مثل را گرچه به پشه و کمتر یا فراتر از آن باشد از جانب ربّ خود حق میدانند، و برای درك حقیقت و دریافت واقعیت به آن تکیه میکنند و از آن بهره میگیرند.

ولی فاسقان و سبک مغزان، و جاهلان غرض ورز، و متکبران بیخرد، و بازیگران تیره بخت با مثلهای قرآنی برخوردی بیخردانه و اعتراض آمیز میکنند و به خیال پوچ خود میخواهند با ایجاد شبهه نسبت به این حقایق قرآنی، روی آورندگان به قرآن را از فهم حقایق محروم کنند، بیخبر از آن که طالبان حقیقت، و عاشقان واقعیت در فضای توفیق حق به سرمیبرند و به خاطر این که براساس خردورزی و تعقل به دنبال درك حقیقت هستند، از یاری و نصرت خدا بهره مندند و یاوه گوئیهای آنان، و شبهه اندازی شان کمترین اثری در حرکت آگاهانه آنان ندارد، و مثل به پشه یا کمتر از آن را وحی حضرت ربّ دانسته و با دیده احترام و با چشم عقل به کلام حق مینگرند و از آن طلب هدایت و درك حقیقت مینمایند و حاضر نیستند بدون طهارت ظاهری و پاکی باطن به روی کلمه بعوضه که در آیه شریفه ذکر شده دست بگذارند.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 394

یاهوگویان به پندار پوک خود نسبت به این مثل زبان اعتراض گشوده و با حالتی تمسخرآمیز گفتند: خدا را از این مثل چه هدفی است، و او را چه نیاز که به این صورت مثل بزند، و مگر مثل زدن به پشه در خور او و درخور شأن اوست، و او از این مثل چه اراده‌ای دارد، و این چه سخنی است و نهایتاً در این مثل چه فایده و سودی است؟!

این بیخبران که گفتارشان به صورت استفهام و پرسش و در حقیقت به منظور انکار و تمسخر است توجه نکردند که پشه مخلوقی از مخلوقات حق است و انواع عجائب و صنایع و شگفتیها و ظرائف در آفرینش او به کار رفته و مطالعه و دقت در وجود او انسان را به این معنا میرساند که این موجود با همه خردی و کوچکیاش که وجودش پیچیده به اسراری ناشناخته و بدایع حیرت انگیز است نشانه‌ای از ربوبیت و حکمت و قدرت و دانش بینهایت، و نظمی استوار و رحمت حضرت حق جل جلاله است.

امیرالمؤمنین (ع) میفرماید:

اگر همه جانداران جهان، از پرندگان و چهارپایان، آنچه درآغل است و آنچه در بیابان مشغول چراست از تمام نژادها و جنسها، آدمیان درس نخوانده و انسائهای زیرک گردهم آیند تا پشه‌ای را بیافرینند، قدرت پدیدآوردن آن را ندارند، و راه به وجود آوردنش را نمیشناسند، که عقلهایشان متحیر و در شناخت آن سرگردان میمانند و نیروی آنان سست و به پایان میرسد.

و درمانده باز میگردند، آنگاه اعتراف به شکست مینمایند و اقرار میکنند که نمیتوانند پشه‌ای بیافرینند و از نابود ساختنش ناتوانند. «1»

(1) - فتح البلاغه، خطبه 186.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 395

حضرت صادق (ع) در رابطه با خلقت این موجود کوچک میفرماید:

خدا به پشه مثال زده است، با این که از جهت جسم بسیار کوچک میباشد، ولی از نظر ساختمان همان دستگاههایی را دارد که بزرگ ترین حیوانات یعنی فیل دارد، و جز آنچه در فیل است دو عضو دیگر چون شاخکها و بالها در پشه است که فیل آنها را ندارد، خدا میخواهد اهل ایمان را به دقت و ظرافت آفرینش و شگفتی کار و هنرش آگاهی دهد، و از طریق این حیوان کوچک، آنان را به عظمت و بزرگی خودش توجه دهد «1»، و بنمایاند که میتواند جنبندهای ریزشبه فیل با دو عضو اضافی بسازد!

پس جایی برای شرم و حیا برای خدا از مثل زدن به پشه و کوچک تر از آن نمیماند، که پشه و کوچک تر از آن درجای خود نشانگر عظمت خالق و عجایب صنع او و ظرافت کار آن قدرت بینهایت است. و آن که دلش به نور هدایت و مایه ایمان آراسته است میدانند که این مثل از جانب پروردگار حق و درست است.

گروهی حیا را به معنای امتناع و بازایستادن از عمل گرفته‌اند و میگویند إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي ... یعنی خدا برای فهمانیدن مطلب از مثل زدن به پشه و فراتر از آن امتناع نمیکند و بازنیایستد.

و عده‌ای حیا را به معنای ترك کردن و رها نمودن دانسته‌اند و می‌گویند معنای آیه میشود: خدا برای روشن نمودن حقیقت مثل زدن به پشه را رها نمی‌کند و وا نمی‌گذارد.

و برخی حیا را به معنای ترس و خشیت ذکر کرده‌اند و می‌گویند معنای آیه کریمه این است که خدا از مثل زدن به پشه و فراتر آن خشیت و ترسی ندارد. «2»

(1) - نورالثقلین، ج 1، ص 38.

(2) - ابوالفتوح، ج 1، ص 112.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 396

يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا

حضرت حق همه انسانها را براساس فطرت توحید و کشش ذاتی به سوی وجود مقدسش آفریده و فرمان میدهد: که ای انسان به دین توحیدی و فرهنگ خدائی که برپایه آن سرشته شده‌ای روی آور:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا: «1»

پس [باتوجه به بیپایه بودن شرك] بدون انحراف و کژی و حقگرایانه با همه وجودت به سوی دین الهی که دین توحیدی است روی آور [و پای بند به] سرشت خدا باش که خدا مردم را برآن سرشته است.

پروردگار مهربان هستی انسان را به عقل و خرد و وجدان و فطرت آراسته و او را از پذیرش علم و دانش و معرفت و بینش و بصیرت و حقیقت متمکن و مهیا ساخته، و راه هدایت را با برانگیختن صدویست و چهارهزار پیامبر و نازل کردن صدوچهارده کتاب آسمانی به ویژه قرآن و قرار دادن دوازده امام معصوم به او نشان داده، و دراین زمینه حجت را براو تمام نموده است.

او به هدایت بندگان عنایت ویژه دارد، و کفر و شرك و گمراهی را برآنان هرگز نمیپسندد و چنان که در قرآن مجید آمده است:

و لَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ: «2»

خدا برای بندگانش کفر و انکار حقایق را نپسندیده.

(1) - روم، آیه 30.

(2) - زمر، آیه 7.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 397

هدایت حضرت او نسبت به همه بندگان عمومیت دارد و ویژه گروه خاصی نیست، او چراغ هدایت را فرا راه همه بندگان قرار داده، و با رحمت و لطفش از همه دعوت نموده در مسیر هدایت قرار گیرند و از منافع دنیائی و آخرتی این مایه سعادت و خوشبختی بهره جویند. قبول هدایت و پذیرش آن با توجه به آزادی و اختیاری که در انتخاب به همه بندگان داده است، و عقل و خرد را برای تشخیص خوب و بد و زشت و زیبا و حق و باطل کنار آزادی در انتخاب قرار داده است صددردصد به عهده عبد و در حیطه اختیار اوست، و به خاطر این که با حسن اختیار و انتخاب خود هدایت را میپذیرد و به لوازم آن که عمل به خواسته‌ای حق و اجتناب از محرمات است پای بند میگردد و استحقاق ثواب و پاداش و رضوان الهی و بهشت را پیدا میکند و شایسته اجر و مزد میگردد.

ولی اگر به سوء اختیار خودش و انتخاب غیرمعقولش، و بر اثر کبر و غرورش، و جهل ورزی و بیتوجهیاش از آن همه عنایات و الطاف و محبت‌های حق روی برتابد، و تن به پذیرش هدایت ندهد، و در اسارت بت‌های جاندار و بیجان بماند، و در چاه هوای نفس به زندگی نکبت بار ادامه دهد، به دست خودش و بدون اینکه حضرت حق خواسته باشد، و لَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ، خود را سزاوار کیفر و عقاب و آتش و عذاب نموده، و روزی با يك دنیا حسرت و اندوه و غصه و افسوس، درحالی که خود را به دست خود از همه فیوضات حضرت حق، و الطاف پروردگار، و نعمت‌های ابدی که پاداش خوبی‌خوبان است محروم نموده فریاد برمیدارد:

يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّآخِرِينَ: «1»

(1) - زمر، آیه 56.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 398

دریغ و افسوس بر افعال کاری و تقصیری که نسبت به خدا و خواسته‌ها و هدایتش داشتم، و بیشک در سراسر زندگی دنیائی ام درباره احکام الهی و آیات ربانی از مسخره کنندگان بودم!

باتوجه به حقایق و مطالبی که با تکیه بر آیات و حکمت‌های عقلی در سطور گذشته ملاحظه کردید باید گفت معنای یُضِلُّ به کثیرا اضلال ابتدائی و بیسبب و علت نیست، اگر گمراه کردن بندگان کار خدا و فعل حضرت او باشد، و عباد او به اجبار او سرنگون درجه گمراهی شوند یقیناً بعثت انبیاء و نزول کتابهای آسمانی و عذاب و جریمه بدکاران باطل خواهد بود، زیرا هنگامی که اضلال به جبر صورت گیرد، برای دعوت انبیاء زمینه‌ای نخواهد بود، و دعوتی صددرصد لغو و بیهوده است، چون گمراه مجبور هیچ قدرتی برای بیرون آمدن از گردونه ضلالت و قدم نهادن در عرصه هدایت ندارد، و اگر در قیامت به جرم گناهان و گمراهیاش جریمه‌اش کنند به او ظلم و ستم فاحش شده است، و قرآن کراراً ظلم را از خدا نفی میکند.

بعثت پیامبران، و نزول کتابهای آسمانی، و دعوت انسان به هدایت، که براساس رحمت و محبت و لطف حضرت حق انجام گرفته همه و همه هدف مند و برپایه حکمت و مصلحت و از همه مهم تر نشان دهنده آزادی و اختیار انسان، و روشن کننده این حقیقت است که انسان هدایت را به اختیار خودش و با تکیه بر عقل میپذیرد، و نیز به انتخاب و اختیار خودش از هدایت روی میگرداند، و در وادی ضلالت میماند.

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا: «1»

ما انسان را به مسیر سعادت و خوشبختی و رشد و کمال و رسیدن به نعمتهای ابد و جاوید بهشت هدایت و راهنمایی نمودیم او به انتخاب و اختیار

(1) - انسان، آیه 3.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 399

خودش یا سپاسگزار و قبولکننده هدایت، یا ناسپاس و رویگردان از پذیرش این حقیقت است.

اضلال کارعلیم و حکیم، و کریم و غفور، و رحیم و ودود، و متنفر از زشتی و بدی، و مخالف گناه و معصیت، و دشمن آلودگی و خباثت، و بیزار از کفر و شرک نیست، اضلال کار ظالم و ستمگر و یاغی و طاغی و متجاوز و سرکش است، چنان که در قرآن مجید به این مسئله اشاره شده است، و هرگز چنین کاری در شأن حق که جز هدایت بندگان را نمیپسندد نیست، و هرگز سزاوار شایسته نیست به وجود مقدسش نسبت داده شود، اضلال در قرآن به طاغیانی چون شیطان و فرعون و سامری نسبت داده شده است:

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (60) وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (61) وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ: «1»

ای فرزندان آدم آیا به شما سفارش نکردم که شیطان را پرستید زیرا او دشمن آشکاری نسبت به شماست، و آیا سفارش نکردم که مرا پرستید که پرستیدن من راهی است راست، و یقیناً و بیتزدید شیطان گروه بسیاری از شما را گمراه کرد آیا اندیشه نمیکردید [که پیروانش به چه سرنوشت شومی دچار شدند].

وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ مَا هَدَى: «2»

و فرعون قومش را گمراه کرد و به راهنمایی آنان برخاست.

(1) - یس، آیات 62 - 60.

(2) - طه، آیه 79.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 400

قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ: «1»

خدا در کوه طور به موسی گفت ای موسی همانا قوم تو را پس از آمدن تو به وادی طور امتحان کردیم و سامری آنان را گمراه نمود.

آیا سزاوار و شایسته است هم چون منطقی نامعقول جبری مسلکان کارشیطان و فرعون و سامری که چهره‌هایی طاغی، یاغی، ظالم و ستمگر و خائنانه به خدا نسبت دهیم و نعوذ بالله بگوئیم هرکه گمراه است به اراده خدا و به خواست خدا گمراه شده است؟!!

با توجه به این واقعیات استوار که در قرآن و روایات آمده که اضلال از مصادیق ظلم و ستم است، و ظلم کار امثال شیطان و فرعون و سامری است، و ذره‌ای از آن بر حضرت حق روا نیست باید صددرصد به این معنا حکم کرد که ضلالت و گمراهی فعل عبد است نه کارحق، و حضرت حق از باب لطف و رحمتش فقط بندگان را به راه راست هدایت میکند و به گمراهی و ضلالت نمیکشاند، و هدایت اوهم هدایت اجباری نیست چنان که در قرآن فرموده:

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ...: «2»

در دین و فرهنگ هدایت هیچ اکراه و اجباری نیست، [کسی را نرسد که مردم را از روی اجبار وادار به پذیرش دین کند، بلکه هرکسی باید به اختیار و آزادی با به کارگیری عقل و با تکیه بر مطالعه و تحقیق دین را بپذیرد]، بپذیرد راه هدایت از ضلالت [به وسیله قرآن و پیامبر و امام معصوم] روشن و آشکار شده است.

(1) - طه، آیه 85.

(2) - بقره، آیه 255.

پس در زمینه هدایت یا ضلالت هیچ اجباری در کار نیست و مکتب اهل جبر و نیز اهل تفویض براساس آیات و روایات باطل است و چنان که در يك روایت بسیار مفصل و طولانی و سراسر محکم و استوار از حضرت هادی (ع) نقل شده نه جبرمحض در فعل انسان درکار است و نه تفویض بلکه حقیقتی میان جبر و تفویض است «1».

داستانی بسیار با ارزش

ابو حنیفه میگوید: در دوران حضرت صادق (ع) به حج رفتم، چون به مدینه آمدم به خانه آن حضرت وارد شدم و در دهلیز نشستم تا به من اجازه ورود دهند، ناگهان کودکی نوپا بیرون آمده به او گفتم: ای پسر چه شخص غریب که در دیار شما آید کجا قضای حاجت کند؟ گفت: آرام باش، سپس نشست و پشت به دیوار داد و گفت: از کنار نهرها و میوه ریز درختان و سایه انداز مساجد و وسط جاده دوری کن و پشت حایلی پنهان شو و جامه بالازن و رو به قبله و پشت به آن مباح و هر جا خواهی قضای حاجت کن.

آنچه از این کودک شنیدم مرا به شگفتی و تعجب کشید به او گفتم نامت چیست؟ گفت: موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، به او گفتم ای پسر چه گناه برعهده کیست و از چه کسی است؟ در پاسخ فرمود: از سه حال بیرون نیست یا از خداست یعنی به اجبار او صورت میگیرد که باید گفت از او نیست زیرا شایسته نیست پروردگار بنده را بر آنچه خود نکرده و اختیاری در آن نداشته عذاب کند، و یا از خدا و بنده است، یعنی در ارتکاب گناه خدا و عبد باهم شریک اند، و چنین هم نیست زیرا برای شریک نیرومند

(1) - تحف العقول، 481.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 402

سزاوارنیست که به شریک ضعیف و ناتوان ستم ورزد، و یا از خود عبد است که به اختیار خودش صورت گرفته است و باید گفت غیر از این نیست، در این حال اگر خدا از گناه بندهاش گذشت کند از کرم و جود اوست، و اگر کیفر دهد به سبب گناه و جرم عبد است، ابوحنیفه میگوید امام صادق را دیدار نکرده برگشتم و به آنچه شنیدم از ملاقات با حضرت

صادق بنیاز شدم. «1» باتوجه به این همه حقایق و نتیجه آنها که اضلال ابداً کار خدا نیست پس **يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا** در آیه مورد تفسیر و دیگر آیات که فاعل جمله **يُضِلُّ** خداست به چه معناست؟

مفسرین بزرگ اسلامی امثال طبرسی در مجمع البیان، و ابوالفتح رازی در روح الجنان، و ملافتح الله در منهج الصادقین و فخر رازی در تفسیر کبیر و شیخ اسماعیل حقی در روح البیان و علامه طباطبائی در المیزان در تفسیر **يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا** به دو پاسخ تکیه کرده اند:

اول اینکه احتمال دارد دو جمله **يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا** گفتار فاسقان باشد که منظورشان استهزاء به تمثیل خداست به این معنا که خدا میخواهد با مثل زدن پشه و فراتر از آن بسیاری را گمراه و بسیاری را هدایت کند درحالی که راه اضلال و هدایت با پشه میسر نیست، پس عجب مثال بیاعتبار و سخیف و بیمعنایی است، بنابراین نباید وحی باشد، و شأن خدائی که پیامبر معرفی میکند این نیست که با مثل زدن به پشه به اضلال و هدایت اقدام کند.

(1) - تحف العقول، 434.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 403

اگر این احتمال پذیرفته شود جائی برای بحث در جمله **يُضِلُّ** که گفتار کافران است نمیماند، و مقام زمینه‌ای برای طرح دو مسئله بسیار مهم جبر و اختیار نمیگذارد.

و اگر دو آیه جمله، گفتار حضرت حق باشد، که بسیاری از بزرگ ترین مفسرین قرآن آن را پذیرفته‌اند از جمله بعضی از مفسرینی که در سطور گذشته نام برده شده‌اند باید گفت به نظر آن بزرگواران اضلال از نظر لغت به معانی گوناگونی آمده که به نظر برخی از لغویین و اصولیین در یک معنا حقیقت و در دیگر معانی مجاز و به نظر گروهی از اهل لغت و اهل اصول در همه معانی حقیقت است، و این فقیر با توجه به دقتی که در اصول و لغت داشته ام آن را در همه معانی حقیقت میدانم.

1- اضلال یعنی محرومیت از فیوضات دنیوی و اخروی که شامل تیره بختان و اهل شقاوت است، و این محرومیت پس از این است که مجرمان حرفه‌ای خود را پس از بیان هدایت از طرف حق و بعثت انبیاء و نزول کتابهای آسمانی به دست خود

بر اثر کثرت گناه و احاطه معصیت بر وجودشان، و ریشه دار شدن عصیان در خیمه ذاتشان به تیره بختی و شقاوت دچار مینمایند، چنان که در پایان آیه شریفه آمده است:

وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ

و خدا با نزول آیاتش و مثل زدن، جز بیرون رفتگان از مدار انسانیت و عبادت و طاعت را از فیوضات ملکوتیه و عرشیه، و عنایات دنیویه و اخرویه محروم نمیکند.

2- اضلال به معنای امتحان و آزمایش بندگان به ضرب المثل است، که برخی به سبب عدم تفکر در حقیقت ضرب المثل و شدت انکار وحی بودن آن از

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 404

جانب خدا، و جهل به مورد نزول آن، و بیتوجهی به حسن ظاهر و باطن کلام و هدف و مقصود مقدس و پاک آن، و اندیشه ننمودن در مصلحت و حکمت کلام ملکوتی حق، تأمل نکردن در واقعیت ضرب المثل و خلاصه به تمسخرگرفتن آن به گمراهی دچار میشوند و این گمراهی معلول حالات انحرافی روان و کژفهمی آنان، و اخلال فکری این فاسقان است، و این گمراهی که به دست خود آنان صورت میگیرد همانند همان گمراهی است که در این آیه شریفه مطرح است:

رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّوا كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ: «1»

پروردگارا بسیاری از مردم نزد پرستیدن بتها گمراه شدند.

در این آیه به نظر گروهی از مفسرن معنا این نیست که بتها بسیاری از مردم را گمراه کردند، چون چوب و سنگ و مجسمه قدرت گمراه کردن ندارند، معنا این است که بسیاری از مردم بر اثر جهل و عناد و تعصب نابجا، و انکار حقایق باروی آوردن به بت پرستی به دست خود گمراه شدند، چون در این زمینه پای بت در میان است اضلال به بت نسبت داده شده، و درآیه مورد تفسیر هم چون پای ضرب المثل وحی شده در میان است اضلال به حق نسبت داده شده، ولی حقیقت معنا همان است که ذکر شد که انکار وحی و تمسخرآن، و جهل ورزی و عناد و کبر و فاسقان در کنار ضرب المثل به گمراهی آنان به دست خودشان انجامید، نه این که خدا، یا ضرب المثل فاعل گمراهی بودند.

در کلام عرب هرگاه شتری از کسی گم شود گفته میشود «فلان اضل نافته» یعنی فلانی شترش گم شد، هیچ گاه این جمله را این گونه معنا نمیکنند که فلانی شترش را به اراده خودش گم کرد، در آیه مورد نظر اهل تحقیق آیه را این گونه معنا میکنند که فاسق در کنار ضرب المثل گمراه شد.

(1) - ابراهیم، آیه 36.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 405

3- اضلال به معنای هلاک کردن، و عذاب نمودن و درهم کوبیدن است.

در کلام عرب آمده: «ضَلَّ الْمَاءُ فِي اللَّبَنِ» آب در شیر صورت ناپودی به خود گرفت و به همین معنا در قرآن مجید آمده:

وَقَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ؟ «1»

و منکران لجوج گفتند: آیا زمانی که در زمین هلاک شدیم و مُردیم و بدن ما ریزیز و پوسیده شد و اثری از ما نماند آیا به راستی در آفرینشی تازه و جدید قرار میگیریم؟

و به معنای عذاب در این آیه شریفه آمده است:

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ: «2»

بیترید مجرمان در عذاب و شکنجه و آتش افروختهانند.

براساس این معانی که در قرآن مجید و در لغت آمده آیه را باید به این صورت معنا کرد:

خدا بسیاری را بر اثر انکار وحی و عناد در برابر آن هلاک میکند و به عذاب دچار مینماید و جز فاسقان را هلاک و عذاب نمیکند.

4- معنای دیگر اضلال ابطال است که در قرآن مجید زیاد به این معنا آمده است از جمله:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا (103) الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا: «3»

(1) - سجده، آیه 10.

(2) - قمر، آیه 47.

(3) - کهف، آیات 104 - 103.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 406

بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل آگاه کنم؟ کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا هدر گشته و باطل شده است.

و الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالُهُمْ: «1»

و آنان که در راه خدا کشته شدند و به فیض شهادت رسیدند خدا هرگز اعمالشان را تباه و باطل نمیکند.

براین اساس معنای آیه این میشود که خدا وجود بسیاری از همراه اعمالشان بر اثر خروجشان از دایره انسانیت و ایمان تباه و باطل مینماید که از آنان جز هیزمی برای دوزخ باقی نماند.

وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا: «2»

و اما منحرفان از حق هیزم دوزخند.

5- از دیگر معانی اضلال نام گذاری و حکم کردن به صفت برای شخصی است که متصف به آن صفت است.

عرب در تسمیه و نام گذاری میگوید:

«اکفرته و افسقته»:

یعنی نامش را کافر و فاسق نهادم.

و در حکم کردن میگوید:

«افلس القاضي فلاناً اذا حكم بافلاسه.»

یعنی قاضی به افلاس و تهیدستی فلان کس حکم داد.

(1) - محمد، آیه 4.

(2) - جن، آیه 15.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 407

براین پایه معنی آیه این میشود که خدا این سبک مغزانی که تمثیل حق را به مسخره گرفته و آن را سخیف میدانند به گمراه نام گذاری کرده و به ضلالت آنان حکم کرده است.

6- دیگر معنای اضلال خذلان و واگذاری و ترك است، که براساس این معنا توضیح **يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا** این است که کسانی که از راه حق منحرف گشته و در وادی انکار و عناد و لجاجت سلوك نموده اند، و به خاطر این که دلشان زنگ کفر و انکار گرفته و به کدورت و ظلمت معنوی مکدر و تاریک و سیاه شده، و حاضر نیستند خود را آماده سازند تا پرتو هدایت و حکمت و مصلحت آن ضرب المثل بر قلوب ایشان بتابد و آنان را از تیره بختی درآورده در شاهراه هدایت قرار دهد، و مورد لطف و رحمت هم چون مؤمنان قرار گیرند، همه فیوضات را از آنان به تقصیر خودشان دریغ داشته و به حال خودشان واگذاشته و نهایتاً آنان را ترك نموده است.

اسناد همه این معانی به حضرت حق اسنادی صحیح است و ابداً بوی جبر نمیدهد، و لغت اضلال در رابطه با وجود مبارك پروردگار در معانی و مفاهیمی به کار رفته که در جای خود صحیح، و هیچ ابهام و اشکالی ندارد، در سایر آیات قرآن هم اضلال برابر یکی از این معانی یا مطابق همه این معانی است، و نهایتاً آیه میخواهد بگوید فاسقان به خاطر

فسقشان و به سوء اختیار خودشان از فیوضات حق محروم و سزاوار ورشکسته شدن در امتحان، و لایق هلاکت و عذاب، و باطل شدن همه اعمال، و واگذاشتن به خویشانند. «1»

(1) - ابوالفتح، ج 1، ص 114 - منهج، ج 1، ص 206 - مجمع البیان، ج 1، ص 136 با تغییر عبارات و توضیح بیشتر.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 408

هدایت هم چنان که در آیات و روایات مطرح است، امری اجباری و زوری نیست، بلکه عنایتی خاص و لطفی ویژه از جانب حضرت حق به سوی انسان است که اگر انسان با تکیه بر عقل و مطالعه و تحقیق و براساس حُسن اختیارش آن را بپذیرد از منافع سرشار دنیائی و آخرتیش بهره مند میگردد، و مصداق عناوینی چون مقربین، صالحین، صدیقین، مخلصین، مطهرین، محسنین، صابرين، قانتین، مؤمنین، مسلمین میگردد.

«المیزان میگوید: اینها اوصافی هستند که از يك سلسله حقایق روحی و مقامات در جاده سعادت حکایت میکنند و هرکدام مبدأ آثار و احکام مخصوصی میباشند. «1»»

این بنده شرمسار از حق، و تکی دست از علم و بصیرت بازهم برای اینکه توهم افرادی که از این گونه آیات برداشت جبر میکنند و معالجه کند، و تاریکی این برداشت را از باطنشان بزدايد، آنان را به بیانی از مفسر بزرگ قرآن عارف معارف، و فیلسوف والامقام علامه طباطبائی توجه میدهم:

1- اساس تشریع و قانون گذاری خدابر «اختیار» است یعنی قوانینی که برطبق مصالح بندگان گزارده میشود به افرادی که در فعل و ترک مختارند تعلق میگیرد، و سپس به این افراد برطبق کاری که به اختیار خود انجام دادهاند جزای نیک یا کیفر سخت داده خواهد شد.

2- در قرآن موضوعاتی از قبیل اضلال، خدعه، مکر، مسلط ساختن شیطان برانسان و مشابه اینها به خدا نسبت داده شده، ولی مسلم است منظور از آنها نوعی است که با مقام مقدس خدا که از تمام عیوب و آلودگیها منزّه و پاک

(1) - المیزان، ج 1، ص 117.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 409

است مناسبت دارد، زیرا تمام آنها بالاخره به اضلال و شعب آن بازگشت میکنند و واضح است که هر نوع اضلال را نمیتوان به خدا نسبت داد، مانند اضلالی که ابتدائی و بدون جهت و به عنوان اغفال عبد بوده است، بلکه منظور و مقصود از آن اضلال و گمراه کردن است که به عنوان مجازات در برابر اعمال سوء و زشت انجام داده میشود چنان که در آیه مورد بحث فرموده:

وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ «1»

و فرموده:

فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ: «2»

هنگامی که روی گردانیدند، خداهم روی دلهایشان را از حق برگردانید.

و فرموده:

كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ: «3»

این چنین هراسراف کننده‌ای را که در آیات خدا تردید میکند در گمراهی وا میگذارد.

3- این که «قضا» (یعنی لزوم و وجوب چیزی در نظام خلقت) شامل افعال بندگان از نظر نسبت فعلی نه از نظر نسبت وجودی نمیشود، و از این نظر افعال انسان جنبه امکان دارد نه لزوم و حتم.

4- تشریع و جعل قانون همانطور که با «جبر» سازش ندارد، با «تفویض» نیز سازگار نیست زیرا بنا بر قول تفویض خدا حق تصرفی در افعال بندگان ندارد که

(1) - بقره، آیه 26.

(2) - صف، آیه 5.

(3) - مؤمن، آیه 34.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 410

برای آنان مقرراتی تعیین کند چه این که از محیط ملک او خارج است، به ویژه اگر این تشریع به صورت امری باشد، زیرا در مورد امری مالکیت مولویت و برتری آمرلازم است و بنابراین چنین چیزی وجود ندارد!

نگاه معصوم (ع) به جبروتفویض

در کتاب شریف عیون از طرق مختلفی نقل شده است که: هنگامی که امیرمؤمنان علی (ع) از جنگ صفین بازگشت پیرمردی که در رکاب آن حضرت در جنگ شرکت داشت برخاست و گفت: ای امیرمؤمنان آیا این حرکت ما از روی قضا و قدر الهی بود؟ فرمود: آری ای پیرمرد به خدا سوگند از هیچ تپه‌ای بالا نرفتیم و در هیچ دره‌ای قدم نگذاریم مگر به قضا و قدر الهی، پیرمرد گفت: و اسفا بر این رنجهای بیحاصل من!

حضرت فرمود: ای پیرمرد آرام باش گمان کردی میگویم: قضاء حتمی و قدر لازم؟! اگر اینطور باشد ثواب عقاب و امری و منع باطل خواهد شد و معنی وعده و وعید خدا از میان میرود، و بدکار در خور ملامت نبوده، نیکوکار هم شایسته مدح نخواهد بود، و نیکوکار اولی به سرزنش از گنه کار و گنه کار اولی به خوبی از نیکوکار خواهد بود!

این عقیده بت پرستان و دشمنان خدا و جبری مسلکان این امت و محوسیهاست، ای پیرمرد خدا تکلیف اختیاری کرده، و نهی تحذیری نموده، و در برابر عمل اندک مزد زیاد قرار داده است، و کسی از روی مقهوریت او را معصیت نکرده، و از روی اجبار اطاعت ننموده، و آسمانها و زمین را بیهوده نیافریده است، این گمان کافران است وای بر آنها از آتش. «1»

(1) - نهج البلاغه، حکمت 78 با اندکی مختصر از عیون.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 411

در کتاب توحید صدوق از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام نقل شده که فرمودند: خدا نسبت به مخلوقش از این مهربان تر است که آنان را مجبور به معصیتها نماید، و سپس آنها را به واسطه آن عذاب کند، و خدا از آن بزرگ تر است که کاری را بخواهد و نشود، از ایشان پرسیدند آیا میان جبر و تفویض جایگاه سومی وجود دارد فرمودند: آری وسیع تر از فاصله آسمان و زمین.

و در همان کتاب از محمد بن عجلان روایت شده که: به حضرت صادق عرض کردم آیا خدا کار را به بندگان تفویض کرده؟ فرمود: خدا از آن بزرگوارتر است که به آنها تفویض کند، گفتم: پس آنان را مجبور به اعمال ساخته؟ فرمود: خدا از آن عادل تر است که بنده‌ای را مجبور به کاری کند و سپس او را به سبب آن عذاب نماید!

در طرائف نقل شده که حجاج بن یوسف به حسن بصری و عمرو بن عبید، و واصل بن عطا و عامر شعبی نوشت: آنچه در باب قضا و قدر به شما رسیده به من بنویسید.

حسن بصری نوشت: بهترین چیزی که در این زمینه به من رسیده است کلامی از امیرالمؤمنان علی بن ابی طالب (ع) است، شنیدم فرمود:

«اتظن ان الذی نھاك دھاك و انما دھاك اسفلك واعلاك والله بری من ذالك»

آیا گمان میکنی کسی که تو را نهي کرده، تو را در مصیبت معصیت میاندازد، تنها چیزی که تو را در مصیبت معصیت میاندازد زیان و عضو شهوت توست و خدا از معاصی تو بیزار است.

عمرو بن عبید نوشت: بهترین چیزی که در باب قضا و قدر شنیدم کلام امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع) است:

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 412

«لو كان الزور في الاصل محتوما لكان المزور في القصاص مظلوماً»

اگر باطل از ازل مقدّر و حتم باشد، مرتکب آن در مجازات و قصاص مظلوم است.

واصل بن عطا نوشت: بهترین چیزی که در مسئله قضاو قدر شنیدم گفتار امیرالمؤمنان علی بن ابی طالب (ع) است:

«أيدلك على الطريق و ياخذ عليك المضيق»

آیا میشود خدا راه را به تو نشان دهد ولی گذرگاه را بر تو ببندد؟!

عامر شعبی نوشت: بهترین مطلبی که در قضاو قدر شنیدم سخن امیرالمؤمنان علی بن ابی طالب است:

«كلما استغفرت منه فهو منك و كلما حمدت الله عليه فهو منه»

هرچه که از آن استغفار کنی از ناحیه توست، و هرچه در برابر آن خدا را شکر نمائی از خداست.

یعنی: معاصی و گناهان عمل اختیاری خود توست، زیرا اگر از ناحیه تو نبود جائی برای استغفار و طلب عفو نداشت.

در طرائف از حضرت صادق (ع) است که مردی از حضرتش درباره قضاو قدر پرسید حضرت فرمود: آنچه میتوانی عبد را درباره آن ملامت کنی از اوست، و آنچه نمیتوانی او را بر آن ملامت نمائی از خداست. خدا به بنده میگوید:

چرا گناه کردی، چرا مخالفت نمودی، چرا شراب خوردی، چتر زنا کردی، پس اینها کار عبد است، اما نمیگوید: چرا بیمار شدی، چرا کوتاه شدی، چرا سپید شدی، چرا سیاه شدی، زیرا اینها کار خداست و جای چون و چرا ندارد.

در پایان لازم است به آیهای اشاره کنم که پاسخ همه جبری مسلکان را در يك جمله میدهد و اتهام واهی آنان را به حضرت حق که میگویند او ما را وادار به

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 413

فسق و فجور مینماید، و در بند معاصی و گناهان میاندازد و ما را در این زمینه اختیاری نیست و در نهایت عذابی نداریم!!

وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَ اللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ:

«1»

و چون کار زشتی مرتکب میشوند میگویند: پدرانمان را بر این روش یافتیم و خدا ما را به آن وادار کرده است، بگو: بیزداید خدا به کار زشت فرمان نمیدهد، آیا چیزی را که نمیدانید، از روی جهل و نادانی به خدا نسبت میدهید؟

آری اگر حضرت حق بندگان را به گناه وادار کند و آنان در این زمینه اختیاری نداشته باشد، پس نهی او از گناهان، و تحریم معاصی کوچک و بزرگ، و بعثت انبیاء برای پاک کردن فضای حیات از گناه، و تهدید به عذاب نسبت به مجرمان، و ارزش تقوا و هدایت، و سعادت و بهشت چه جایگاهی دارد؟

(1) - اعراف، آیه 28.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 414

تفسیر آیه 27

الَّذِينَ يَنْفُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

فاسقان و بیرون رفتگان از دایره انسانیت و طاعت و عبادت کسانی هستند که پیمان خدا را پس از استوار کردنش میشکنند، و رشته‌هایی را که خدا به پیوند خوردن به آن فرمان داده [مانند رابطه با توحید، نبوت، امامت و ارتباط با رحم و اقوام] می‌گسلند و در زمین فساد میکنند، فقط اینانند که سرمایه وجودی خود و اعمالشان را از دست داده در چاه خسارت غیرقابل جبران سرنگون شده اند.

شرح و توضیح:

در این آیه شریفه فاسقان را به وسیله سه علامت و همراه سه وصف معرفی میکند و آنان را گروهی میداند که سرمایه وجودی خود را تباه و به باد داده اند، و در خسارت غیرقابل جبرانی درافتاده اند:

1- شکستن پیمان محکم و استوار خدا 2- گسستن پیوندهایی که خدا اتصال به آن را فرمان داده است 3- فساد و تباهی در زمین.

شکستن پیمان

ازاین که انسان بنا به آیات کتابهای آسمانی، و به ویژه قرآن مجید در معرض عهدخدا قرار گرفته، و چنین مسئولیت با ارزشی برعهده او نهاده شده، و از او دعوت نموده‌اند وفادار به عهد و پیمان خدا باشد، استفاده میشود که انسان در عرصه گاه هستی با همه موجودات از نظر ارزش تفاوت میکند و دارای جایگاه ویژه‌ای است، و نزد حضرت حق از کرامت و رفعت و مرتبه والائی در جهت استعداد برخوردار است، که این جایگاه ویژه‌اش، و کرامت و رفعت و

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 415

مرتبه والایش از مطلع الفجر وفای به پیمان خدا طلوع میکند، و او را از فرشی بودن به عرشی شدن میرساند، اما اگر در پی هوای نفس، و خواسته‌های مادی صرف، و متابعت از شهوات، و پیروی کردن از شیاطین عهد خدا را بشکنند، و از وفاداری به پیمان حق امتناع ورزد، به تدریج به سوی سقوط از مقامات ملکوتی پیش رفته و نهایتاً به چاه اسفل سافلین سرنگون خواهد شد، و به محرومیت از فیوضات ربانیه در دنیا و آخرت دچار خواهد گشت.

عارفان معارف الهیه، مفسران بزرگ، و عالمان معالم قرآن و اهل بیت، در رابطه با عهدالله و پیمان خدا مصادیقی را ذکر کرده‌اند که هر یک در جای خود مصداقی محکم و استوار است:

1- دلایل تکوینی و تشریعی توحید و معاد، و برهانها و حجت‌های عقلی که مایه تصدیق پیامبران الهی است، و معجزاتی که اثبات کننده صدق نبوت رسولان حق است از مصادیق عهدالله است که عقل هر صاحب عقلی را برای پذیرش توحید و نبوت و معاد تسلیم میکند، و زمینه اقرار به یگانگی حق، و وجود مقدس او، و اقرار به نبوت و معاد را فراهم می‌آورد، ولی کسی که از دایره انسانیت خارج شده، و راه طاعت حق را بر خود مسدود نموده، و به محرومیت از رحمت حق تن داده، از اقرار به حقایق پس از اثبات با دلایل روی میگرداند، و حجت‌ها و برهانهای حق را پس از استحکام و استواریش به هیچ میانگارد، و از وفای به آن که در حقیقت قبول کردن و پذیرفتن و نهایتاً اقرار قلبی به آن حقایق متکی بر دلایل است امتناع میکند، و با کمال بی‌حیائی به انکار هم برمی‌خیزد، و خود را به خسران ابدی دچار می‌سازد **أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.**

2- عهدخدا سفارشات و خواسته‌ای حکیمانه و فرمانهای استوار حضرت اوست که به زبان پاك و ملکوتی پیامبران به مردم ابلاغ شده که مجموعه آنها در

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 416

حقیقت امر به طاعت رب و نهي از معصیت و فسق و فجور است، و راهی معنوی است که اگر مردم آن را بپیمایند به خوشبختی ابدی و سعادت سرمدی میرسند.

این سفارشات و خواستهها و امر به طاعت و نهي از معصیت که از علم و عدل و رحمت و حکمت حضرت حق سرچشمه گرفته از تمام جوانبش استواری و استحکام میجوشت و نشان میدهد که این سفارشات برپایه مصلحت دنیا و آخرت مردم نظام گرفته، و در میان جهانیان در هر دوره و روزگار کسی نیست که از عهده درک و فهم این سفارشات برنیاید و استواری و استحکامش را درنیابد.

بیترید آنان که پس از آگاهی به حکیمانه بودن اوامر و نواهی حق و وصایا و سفارشات او به نقض آنها که در حقیقت روی گردانی از عمل به آن حقایق است بپردازد، و شانه جان و دل و بدن از آن تکالیف و مسئولیتهای سعادت بخش خالی کند، چنین انسانی با اراده و اختیار خود بنای خوشبختیاش را خراب، و برای خود زیان ابدی و خسران سرمدی تدارک دیده، چنان که در پایان آیه مورد تفسیر به آن اشاره شده است: **أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.**

3- مراد از عهدالله نبوت پیامبراسلام و قرآن مجید است، که این معنا ازآیه شریفه زیر استفاده میشود:

إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ: «1»

(1) - بقره، آیه 124.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 417

ای ابراهیم من تو را پیشوای همه انساها قرار دادم، ابراهیم گفت: و از دودمانم نیز پیشوایانی برگزین، پروردگار گفت: عهد من که مقام نبوت و امامت است به ستمکاران نمیرسد.

و مراد از شکنندگان عهد و ناقضان پیمان منکران و ناسپاسان از یهود و نصاری به ویژه عالمان و معلّمان تورات و انجیل اند، دو ملّتی که خدای مهربان برای سعادت و خوشبختی آنان در آیات متعددی از تورات و انجیل از آنان عهد و پیمان گرفت که چون پیامبراسلام مبعوث به رسالت شد و قرآن مجید به عنوان صدق نبوتش و هدایت جهانیان بر او نازل گشت از وی پیروی کنند و نبوت و قرآنش را تصدیق نمایند، ولی آنان پس از آگاهی از این حقیقت، و معرفت به این واقعیت

هنگامی که پیامبر اسلام مبعوث به رسالت شد و قرآن مجید براو نازل گشت به انکار او برخاستند، و به نبوت و قرآنش کافر شدند، و حق را پس از آن که خدا از آنان پیمان گرفته بود انکار نکنند و از عوام یهود و نصاری کتمان نمایند، منکر شدند و کتمان کردند و در حالی که پیش از بعثت صفات او را برای عوام گفته بودند، با حيلهگری و خدعه به عوام قبولاندند که این شخص آن شخصی نیست که در تورات و انجیل مطرح است، و با این ترفند راه اسلام آوردن را بر عوام بستند، و با شکستن عهد خدا خود و بسیاری از عوام یهود و نصاری را به زیان ابدی و خسارت سرمدی دچار کردند، چنان که در آیه مورد بحث آمده: **أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.**

روایات

در مسئله وفای به عهد و شکستن و نقض پیمان روایات بسیار مهمی از پیامبر اسلام و اهل بیت طاهرینش در کتابهای باارزش اسلامی وارد شده که لازم است به برخی از آنها اشاره شود:

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 418

رسول خدا فرمود:

«اقریکم غداً منی فی الموقف اصدقکم للحديث، واداکم للامانة، ووافاکم بالعهد واحسنکم خلقاً واقربکم من الناس:» «1»

فردای قیامت نزدیک ترین شما به من در پیشگاه حق راستگوترین شما در گفتار، و اداکننده ترین شما نسبت به امانت، و وفادارترین شما به عهد و پیمان، و خوش اخلاق ترینتان و نزدیک ترین شما به مردم هستند.

و نیز آن حضرت فرمود:

«ثلاثه لا غدر لاحد فیها: اداء الامانة للبر والفاجر، والوفاء للبروالفاجر وبروالوالدین برین کانا اوفاجرین:» «2»

سه برنامه است که برای احدی در آن نسبت به اجرایش هیچ عذر و بهانه ای نیست.

ادای امانت به نیک و بد، وفای به عهد به نیک و بد، و نیکی به پدر و مادر چه نیکوکار باشند و چه بدکار.

از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده است:

«الوفاء حفظ الزمام:» «3»

وفای به عهد حفظ حق و پاسداشت و احترام به آن است.

«من احسن الوفاء استحق الاصطفاء:» «4»

کسی که وفای به عهد را نیکو انجام دهد، شایسته برگزیده شدن است.

(1) - بحار، ج 75، 94.

(2) - بحار، ج 75، 93.

(3) - غررالحکم.

(4) - غررالحکم.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 419

«الوفاء حيلة العقل و عنوان النبيل:» «1»

وفای به پیمان زینت عقل و دیباچه و سنبل ذکاوت است.

«بحسن الوفاء يعرف الابرار:» «2»

نیکان به نیکو وفاکردن شناخته میشوند.

«الخائن لاوفاءله:» «3»

خیانت کار وفادار به پیمان نیست.

«لاتعتمدعلى مودة من لا يوفى بعهده:» «4»

به دوستی کسی که به عهدش وفا نمیکند تکیه مکن.

امیرالمؤمنین (ع) در عهدنامه‌ای که برای مالک اشتر نوشت به او تذکر داد:

«وایاک والمن علی رعیتک باحسانک و التزید فیها کان من فعلک اوان تعدهم فتتبع موعدک بخلفک فان المن یطل الاحسان و التزید یذهب بنورالحق و الخلف یوجب المقت عندالله و الناس...» «5»

مبادا با خدمات و نیکیهائی که نسبت به مردم انجام داده‌ای بر مردم منت بگذاری، یا آنچه را انجام داده‌ای بزرگ و با عظمت بشماری یا به مردم وعده دهی، سپس خلف وعده کنی، منت نهادن پاداش نیکوکاری را نابود میکند، و

(1) - غررالحکم.

(2) - غررالحکم.

(3) - غررالحکم.

(4) - غررالحکم.

(5) - نهج البلاغه، نامه 53.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 420

بزرگ شمردن کار نور حق را دردل خاموش مینماید و خلاف وعده کردن موجب خشم خدا و مردم میشود.

امام صادق (ع) فرمود:

«عدة المؤمن اخاه نذرا لكفارة له فمن اخلف فخلف الله بدء و ملقته:» «1»

وعده دادن مؤمن به برادر مؤمنش نذری است که کفاره ندارد، هرکس وعده خلافی کند با خدا پیمان شکنی نموده و خود را در معرض خشم خدا قرار داده است.

پیامبر اسلام فرمود:

«ثَلَاثٌ مَنْ كُنْ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا وَاِنْ صَامَ وَصَلَّى وَزَعَمَ اَنَّهُ مُسْلِمٌ مَنْ اِذَا تَمَنَّى خَانَ وَاِذَا اَحْدَثَ كَذَبَ وَاِذَا وَعَدَ اَخْلَفَ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى قَالَ فِى كِتَابِهِ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ وَقَالَ اِنَّ لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ، وَفِى قَوْلِهِ: وَاذْكُرْنِى الْكِتَابَ اِسْمَاعِيْلُ اَنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ:» 2»

سه چیز است در هر کس باشد منافق است، اگرچه روزه بگیرد و نماز بخواند، و گمان کند مسلمان است، کسی که او را امین بشمارند ولی او به خیانت در امانت برخیزد، و چون سخن براند دروغ گوید، و هنگامی که وعده دهد خلف وعده کند، زیرا خدا در قرآن میفرماید: همانا خدا خائنان را دوست ندارد «3»، و

(1) - وسائل، ج، ص 286.

(2) - وسائل، ج 11، ص 513.

(3) - انفال، آیه 58.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 421

نیز میفرماید لعنت خدا بر دروغگویان باد «1»، و میگوید: زندگی اسماعیل را به یاد آر که انسانی درست پیمان و وفاکننده به عهد بود «2».

حضرت صادق (ع) از پیامبر اسلام در روایتی بسیار بسیار مهم نقل میکند که آن حضرت فرمود:

«مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَفِ اِذَا وَعَدَ:»

کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد واجب است به وعده خود وفا کند.

وفاداران به پیمان

حضرت صادق (ع) میفرماید: حضرت اسماعیل که در قرآن مجید از او به عنوان صادق الوعد یاد شده به مردی وعده داد که در محل معینی بماند تا آن مرد بیاید، آن مرد دچار فراموشی شد و به آن محل معین بازنگشت، اسماعیل به مدت يك

سال به انتظار آمدن آن مرد در آن محل اقامت گزید، مردم به جستجوی اسماعیل برخاستند تا او را یافتند، به او گفتند: ما مدتی است بدون رهبر و راهنما ناتوان شده و از نظر معنوی از میان رفته ایم، فرمود: فلان کس که از اهل طائف است به من وعده کرده اینجا بمانم تا برگردد، چون به او وعده ماندن داده ام از این محل نخواهم رفت تا بازگردد، مردم به نزد آن مرد رفتند و برپیمان شکنیاش وی را مورد توبیخ و سرزنش قرار دادند، آن مرد نزد اسماعیل آمد از این که وعدهاش را فراموش کرده بود پوزش خواست اسماعیل به او گفت به خدا

(1) - آل عمران، آیه 61.

(2) - مریم، آیه 54.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 422

سوگند اگر نیامده بودی در این محل میماندم تا در قیامت يك دیگر را دیدار کنیم، به همین جهت خدا از او به عنوان اسماعیل صادق الوعد یاد کرده است. «1» وعدهها باید وفاکردن تمام
ورنخواهی کرد باشی سرد وخام وعده اهل کرم گنج روان وعده نااهل شد رنج روان در کلام خود خداوند ودود امر فرموده است او فوابعهود جگر نداری خوی ابلیسی بیا باش محکم برسرعهده و وفا ج «مثنوی»

رأی امیرالمؤمنین در وفای به عهد

هرمزان یکی از هفت پادشاه صاحب تاج بود که در اواخر عهد ساسانیان در اهواز حکومت میکرد، هنگامی که ارتش اسلام اهواز را فتح کردند هرمزان را به اسارت گرفته و به مدینه نزد عمر که در آن روزگار خود را زمامدار مسلمین میدانست فرستادند.

چون به نزد عمر رسید عمر به او گفت: اگر میخواهی جانم در امان باشد ایمان بیاور و گرنه تو را به قتل میرسانم. هرمزان گفت اکنون که کمر به قتل من بسته ای فرمان ده مقداری آب برایم بیاورند که به شدت تشنه ام، عمر دستور داد برایش آب آورند؛ مقداری آب در ظرفی چوبین آوردند، هرمزان گفت: من از این آب نمیآشامم زیرا همیشه در قدحهای

جواهرآگین آب خورده ام! علی (ع) فرمود برای او قدحی از آبگینه بیاورید، جامی از آبگینه پرکرده و به نزد او آوردند، هرمزان آن را گرفت و هم چنان در دست خود نگه داشت و لب به آن نزدیک نکرد، عمرگفت: با خدا عهد کرده

(1) - مستدرک الوسائل، کتاب حج، ص 85.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 423

ام تا از این آن نیاشامی تو را نکشم، در این هنگام هرمزان جام پرآب را به زمین زد و شکست، آب جام از میان رفت عمر از تدبیر هرمزان شگفت زده شد به امیرالمؤمنین علی (ع) که گرگشای مشکلات بود روی کرد و گفت: اکنون چه باید کرد؟ حضرت فرمود چون کشتن او را مشروط به نوشیدن آب کرده‌ای و با خدا پیمان بسته‌ای که او را تا آب ننوشد نکشی نمیتوانی دست به کشتن او ببری ولی براو جزیه مقرر کن، هرمزان گفت: جزیه قبول نمیکنم اینک با خاطری آسوده و بدون ترس از کشته شدن مسلمان میشوم، سپس شهادتین گفت و به حقیقت مسلمان شد، عمر از اسلام او خوشحال گشت و وی را نزد خود نشانید، و خانه‌ای در مدینه برای او مقرر کرد و سالی ده هزار درهم جهت او از بیت المال معین نمود. «1»

تذکر امیرالمؤمنین به مسعود بن افلح

مولی حسن کاشی از شعرای بزرگ و مداحان با اخلاص اهل بیت است که جز در مدح آن بزرگواران شعر نگفت. او پس از زیارت مرقد منور پیامبر و حج بیت الله به کشور عراق رفت، و درحالی که به زیارت قبرمطهر امیرمؤمنان شتافت در برابر آن حضرت ایستاد و قصیده‌ای که ابتدایش این است سرود:

ای ز بدو آفرینش پیشوای اهل دی ج

وی زعزت مداح بازوی تو روح الامین شبانه امیرالمؤمنین (ع) را در رؤیا زیارت کرد درحالی که به او فرمود: کاشی تو از شهرهای دور به سوی ما آمده‌ای و دوحق از تو برعهده ماست یکی این که میهمان مائی و دوم حق اشعارت، اکنون به

شهر بصره عزیمت کن، در آنجا تاجری است معروف به مسعود بن افلاح، سلام مرا به او برسان و بگو: امیرالمؤمنین میگوید: روزی که اراده داشتی به سوی عمان سفر کنی، عهد و پیمان

(1) - الکلام بحواله الکلام، ناسخ التواریخ.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 424

بستی که اگر کشتی حامل اجناس و اموال تجارت به سلامت وارد ساحل شود هزار دینار در راه ما صرف کنی، از او هزار دینار بگیر و در نیازهایت مصرف کن.

مولی حسن میگوید: به بصره رفتم و او را پس از جستجو یافتم و حکایت خود را برایش گفتم، نزدیک بود از خوشحالی بیهوش شود گفت به خدا سوگند جز امیرمؤمنان کسی دیگر از راز من آگاه نبود، هزار دینار را تسلیم من کرد و به خاطر شکر این موهبت خلعتی هم اضافه به من بخشید و ولیمه‌ای هم به فقرای بصره داد «1»

وفاداری به قیمت جان

رئیس شهربانی مأمون میگوید: روزی نزد خلیفه رفتم مردی را در بارگاه او به زنجیرهای گران بسته دیدم، مأمون به من گفت: این مرد را نزد خود بر و به شدت از او محافظت کن، و متوجه باش که از کنار تو نگریزد، و آنچه در توان داری در نگهداریش به کارگیر، به چند مأمور دستور دادم او را ببرند و با خود گفتم با این همه تأکید مأمون نباید این اسیر را در غیر اطاق خود زندانی کنم از این جهت فرمان دادم در اطاق خودم جایش دهند، هنگامی که به منزل رفتم از حال او و سبب گرفتاریش پرسیدم و این که از کدام شهری؟ گفت: از اهالی دمشق هستم، گفتم فلان کس را میشناسی پرسید شما از کجا او را شناخته اید، گفتم من با او داستانی دارم، گفت: پس حکایت خود و سبب گرفتاری ام را نمیگویم مگر این که شما داستان را با آن مرد دمشقی برای من بگوئی.

به او گفتم: چند سال پیش در شهر شام با یکی از فرمانداران همکاری داشتم، مردم شام بر آن فرماندار شوریدند، او از ترس مردم به وسیله زنبیلی از قصر پائین

(1) - روضات الجنات، ج، ص 171.

تفسیر حکیم، ج1، ص: 425

آمد و با یارانش گریخت، من هم با عده‌ای پابه فرار گذاشتم، درمیان کوچه‌ها میدویدم، مردم در تعقیب من بودم، به کوچه‌ای رسیدم مردی را برادر خاتماش نشسته دیدم به او گفتم اجازه میدهی وارد خانه شما شوم و تو با این اجازه خون مرا بخری و مرا از کشته شدن به دست مردم نجات بخشی گفت: آری وارد خانه من شو، مرا وارد خانه کرد و دریکی از اطاقها جای داد و به همسرش دستور داد به اطاقی که من هستم درآید، از ترس و وحشت یارای نشستن به زمین را نداشتم، مردم به خانه هجوم آوردند و مرا از او طلب کردند، صاحب خانه گفت بروید همه خانه را بگردید و گوشه به گوشه منزل را جستجو کنید، مردم به جستجو برخاستند به اطاقی که من در آنجا بودم رسیدم همسر صاحب خانه برآنان نهب سختی زد و گفت شرم نمیکنید، میخواهید داخل اطاقی شوید که ناموس مردم در آنجا جای دارد! مردم به سبب این کلام خانه را واگذارند و رفتند، زن گفت ترسی نداشته باش همه بیرون رفتند، پس از ساعتی خود آن مرد آمد و گفت: برای زندگی در اینجا آسوده خاطر باش، سپس درمیان منزلی اطاقی را ویژه من قرار دادند و در آنجا به بهترین صورت از من پذیرائی میشد.

روزی به صاحب خانه گفتم اجازه میدهی از خانه درآیم، و از حال غلامانم خبری به دست آورم، ببینم آیا کسی از آنها مانده یا نه، اجازه داد ولی از من پیمان گرفت که باز به خانه بازگردم، بیرون رفتم ولی هیچ يك از غلامانم را نیافتم، نهایتاً به منزل برگشتم، پس از مدتی يك روز به من گفت: چه خیال داری؟ گفتم علاقه دارم به بغداد بروم گفت: قافله بغداد سه روز دیگر حرکت میکند، من چنانچه خیال رفتن داری راضی نیستم تنها حرکت کنی باش و با همان کاروان به سوی بغداد برو، من از او بسیار پوزش خواستم که دراین مدت

تفسیر حکیم، ج1، ص: 426

نسبت به من کمال احترام و پذیرائی را متحمل شده بود، ولی با خدای خود پیمان بستم که او را فراموش نکنم و احسان او را در خور شأنش تلاقی کنم.

زمان حرکت کاروان به بغداد رسید، هنگام سحرآمد و گفت: قافله آماده حرکت است، من پیش خود گفتم چگونه این راه طولانی را بدون مرکب و غذا طی کنم؟! در این هنگام دیدم همسرش آمد و يك دست لباس با يك جفت كفش در میان پارچه‌ای پیچید و به من داد، شمشیر و کمربندی را نیز به دست خویش برکمر بست، اسبی با قاطری برایم آورده و صندوقی که محتوی پنج هزار درهم بود با يك غلام به عطایای خود نسبت به من اضافه کرد تا آن غلام به قاطر و اسب رسیدگی کند و برای دیگر نیازمندیهای من آماده باشد.

زنش در عین این همه احسان از من بسیار عذرخواهی نمود، آنگاه مقداری راه از من مشایعت و بدرقه کردند تا به کاروان رسیدم، وقتی به بغداد وارد شدم به این منصبی که اکنون دارد مشغول شدم، دیگر مجال نیافتم از آن انسان والا خبر بگیرم، یا کسی را بفرستم از حالش جویا شود، خیلی دوست دارم او را ملاقات کنم تا اندکی از خدماتش را پاداش دهم چون سخنم پایان یافت زندانی گفت: خداوند بدون زحمت شخصی را که در جستجویش بودی به نزدت آورده، من همان صاحب خانه هستم که از تو مدتی محافظت و پذیرائی کردم، آنگاه شروع به تشریح داستان کرد و جزئیات آن را برایم به تفصیل گفت. به طوری که برایم یقین حاصل شد راست میگوید: آنگاه به من گفت: تو اگر به خواهی به عهده‌ت که پرداخت پاداش به احسان من است وفا کنی من از خانواده خود که جدا شدم وصیت نکردم، غلامی به همراه آمده و در فلان منزل جای دارد او را نزد من آر تا وصیت خود را نسبت به خاندانم به او بنمایم، پرسیدم چه شد به این بلا مبتلا شدی؟ گفت: فتنه‌ای در شام مانند همان شورش زمان تو به وقوع

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 427

پیوست، خلیفه لشگری فرستاد، شهر را از فتنه امنیت دادند درضمن گرفتن مردم مرا هم گرفتند، به اندازه‌ای زدند که نزدیک به مردن رسیدم، آنگاه بدون این که بگذارند خانواده ام را ببینم به بغداد منتقل کردن! این است حکایت من. رئیس شهربانی مأمون میگوید: همان وقت فرستادم آهنگری را آوردند و زنجیرهایگران را از دست و پایش گشودم و او را به حمام برده و لباسهایش را عوض کردم، کسی را فرستادم غلامش را نزد او آورد همین که غلام را دید به گریه افتاد و شروع کرد به وصیت نمودن، من معاون خود را خواستم دستور دادم ده اسب و ده قاطر و ده غلام و ده صندوق و ده دست لباس و به همین مقدار غذا برایش آماده کند و او را از بغداد خارج نماید.

گفت این کار را مکن زیرا گناه من نزد خلیفه به خیال خلیفه بسیار بزرگ است و مرا مستحق کشتن میدانند، اگر در فکر آزادی من هستی مرا در محل مورد اعتمادی بفرست که درهمین شهر باشم تا فردا اگر حضورم در نزد خلیفه لازم شد مرا حاضر کنی، هرچه پافشاری و اصرار نمودم که خود را نجات بده نپذیرفت، ناچار او را به محل امنی فرستادم به معاون خود

گفتم اگر من سالم ماندم که وسیله رفتن او را فراهم میکنم و اگر خلیفه مرا به جای او کشت او را آزاد کن تا به وطنش برود.

فردا صبح هنوز از نماز فارغ نشده بودم که گروهی آمدند و فرمان خلیفه را راجع به احضار آن مرد به من رسانیدند، پیش او رفتم همین که چشمش به من افتاد گفت: به خدا سوگند اگر بگوئی فرار کرده تو را میکشم گفتم: فرار نکرده اجازه دهید داستانش را به عرض برسانم گفت: بگو، تمام گرفتاری خود را در دمشق و جریان شنیده شده از او را در شب گذشته برایش گفتم و اعلام کردم میخواهم به عهده نسبت به او وفا کنم، یا مولایم به جای او مرا میکشد که

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 428

اینک کفن خود را پوشیده برای کشته شدن آماده ام، یا مرا میبخشد که در این صورت منی بر غلام خود نهاده، مأمون همین که قصه را شنید گفت: خداوند تو را خیر ندهد این کار را درباره آن مرد انجام میدهی درحالی که او را میشناسی، ولی آنچه او نسبت به تو در دمشق انجام داد در حالی بود که تو را نمیشناخت چرا پیش از این حکایتش را به من نگفته بودی تا پاداش مناسبی به او بدهم.

گفتم: او هنوز در اینجاست و هرچه از او درخواست کردم خود را نجات دهد نپذیرفت، سوگند خوردم تا از حال من آگاه نشود از بغداد بیرون نرود، مأمون گفت: این هم منی بزرگ تر از کار اول اوست که بر تو دارد، اکنون برو او را حاضر کن، رفتم و به او اطمینان دادم که مأمون از تو گذشت کرده و مرا به احضار دستور داده چون این خبر را شنید دو رکعت نماز خواند و سپس باهم نزد خلیفه آمدم، مأمون نسبت به او بسیار مهربانی کرد، او را نزدیک خود نشانید و با گرمی با او به صحبت و گفتگو مشغول شد تا وقت غذا رسید، باهم غذا خوردند به او پیشنهاد فرمانداری دمشق را کرد، از پذیرفتنش عذر خواست، آنگاه از او خواست که از اوضاع شام همواره به او خبر دهد، این کار را قبول کرد، مأمون دستور داد ده اسب و ده غلام و ده برده و ده هزار دینار به او بپردازند و به فرماندار شام نوشت که مالیاتش را نگیرد و سفارش نمود که با او به خوبی رفتار کند.

از خدمت مأمون مرخص شد، پس از رفتن مرتب نامه‌هایش به مأمون میرسید، هرگاه نامه‌ای می‌آمد مرا احضار میکرد و میگفت نامه‌ای از رفیق آمده است.

وفا به پیمانی سخت و شگفت

محدث قمی در کتاب تتمه المنتهی از قول عالم بزرگ و فقیه کم نظیر و مفسر عالی قدر شیخ طوسی روایت میکند: که صفوان بن یحیی از همه اهل زمان خود بیشتر مورد اعتماد و وثوق بود.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 429

او محضر حضرت موسی بن جعفر و امام هشتم و حضرت جواد را درك کرده بود.

صفوان شبانه روز صدوپنجاه رکعت نماز میخواند و هرسال سه ماه روزه می گرفت و سه بار زکات مالی میپرداخت.

این اعمال به خاطر این بود که با عبدالله بن جندب و علی بن نعمان کنار کعبه پیمان بسته بودند که هر يك زودتر از دنیا رفتند کسی که زنده است نماز و روزه و زکات و حج و سایر اعمال خیر او را به جا آورد.

عبدالله و علی پیش از صفوان از دنیا رفتند، به این خاطر صفوان تا زنده بود نماز و روزه و زکات و حج برای آنان بجا میآورد تا به عهدش نسبت به دو دوستش وفا کرده باشد! «1»

پیوند مورد فرمان حق

در رابطه با پیوندی که خدای مهربان فرمان داده باید میان انسان و غیرخودش برقرار باشد روایات و تفاسیر حقایقی را ذکر کرده اند که باید گفت آیه شریفه شامل همه آنهاست و بر انسان است چنانچه خواستار خیر دنیا و آخرت و رشد و تربیت و کمال خویش است برپا برجائی آن پیوند، و استواری و استحکامش بکوشد، و از فتنهها و خطراتی که سبب گسستن و قطع شدن آن میشود جداً پرهیزد.

در این زمینه آنچه میتوان از روایات و تفاسیر استفاده کرد حدود شش مورد است که به نظر میرسد همه شش مورد حفظش واجب، و پیوند با همه آنها امری لازم و ضروری است.

(1) - تتمه المنتهی.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 430

1- ایمان به همه پیامبران و کتابهای آسمانی و اقتدای عملی به فرستادگان پروردگار، و به اجرا گذاشتن احکام و خواستههای حق که در منابع وحی و به ویژه در قرآن مجید مطرح است.

پیوند اعتقادی و عملی با انبیاء و وحی الهی بپیردید سبب رشد روحی و عقلی انسان، و موجب خوشبختی او در دنیا و آخرت است.

این پیوند باید میان انسان و همه پیامبران و منابع وحی برقرار باشد و در این زمینه نباید پیامبر یا کتابی از این پیوند استثناء شود، که این استثناء چنان که به وسیله یهود نسبت به مسیح و پیامبر اسلام و به وسیله نصاری نسبت به پیامبر خاتم صورت گرفته، و قوم یهود از ایمان به مسیح و رسول اسلام، و نصاری از ایمان به پیامبر اسلام و قرآن سربرافتهاند از مصادیق قطع پیوند و گسستن رابطه‌ای است که خدا به آن فرمان داده است.

وی نیز بیدین به سربردن، و لائیک زندگی کردن، و غافل و بیخبر زیستن از پیامبران و کتابهای آسمانی از مصادیق کامل قطع رابطه و گسستن پیوند است.

2- پیوند با رحم، وصله با اقوام و خویشان به ویژه با پیامبر و اهل بیت که در روایات از آنان تعبیر به رحم حقیقی شده، واقعیت بسیار مهمی است که در آیات و روایات و معارف برآن تأکید فراوان شده، و گسستن آن از گناهان بزرگ و موجب کم شدن عمر، و گرفتاری سخت در قیامت کبری است، در سطور آینده به روایاتی که نمایانگر عظمت صله رحم و نشان دهنده گناه سنگین قطع رحم است اشاره خواهد شد.

3- پیوند با مؤمنان و اهل اسلام و به ویژه با اولیاء حق، و حفظ این پیوند در همه مراحل از مصادیق مهمی است که حضرت حق به آن فرمان داده، و گسستن آن و پیوستن به غیرمؤمنان و غیرمسلمین گناهی بزرگ است تا جائی که

تفسیر حکیم، ج1، ص: 431

قرآن مجید میگوید هرکس با مؤمنان قطع رابطه کند و به دشمنان دین پیوندد، و با کفار و معاندین رابطه برقرار کند به عنوان فردی از کفار و معاندین به شمار خواهد آمد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ: «1»

ای اهل ایمان یهود و نصاری را دوستان خود مگیرید، آنان دوستان یکدیگرند (و تنها به روابط و دوستی میان خودشان وفادارند و برای شما و دوستی شما ارزشی قایل نیستند) و هرکس از شما آنان را دوست خود انتخاب کند از زمره آنان است بپتردید خدا متجاوزان از حدود الهی را هدایت نمیکند.

4- داشتن رابطه و پیوند صلح آمیز با همه خودیها و حفظ صفا و مهر و محبت در فضای خانه و جامعه از موارد امر خداست، و گسستن آن به وسیله نزاع و دعوا و جنگ بیدلیل، و ایجاد تفرقه و فتنه بپتردید از گناهان بزرگ و معاصی سنگین است.

سرپرست خانواده لازم است با همسر و فرزندان، و همسر و فرزندان واجب است با سرپرست خانواده پیوندی سالم و صحیح و درست داشته باشند، و فضائی از مهر و صفا و عشق و وفا بر آنان حاکم باشد، و همه آنان به هنگام برخورد با دیگران چه اقوام و چه افراد جامعه باید پیوند خود را بر همان پایه صفا و صمیمیت و صلح و دوستی رعایت کنند و از نزاع بیمورد و اختلاف و تفرقه و فتنه و گسستن پیوند جداً پرهیزند.

(1) - مائده، آیه 51.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 432

5- حاضر شدن به جماعت و پیوند داشتن با مؤمنان در عبادات و همراهی با آنان در کارهای خیر از موارد فرمان حق است، کنارگیری از جماعت، و انزوا و گوشه گیری، و بریدن از جماعت مؤمنان، و تك روی، بپتردید گناه و موجب نارضایتی حق از انسان است، خداوند مهربان به مؤمنان امر میکند:

وَ ارْكَبُوا مَعَ الرَّاكِبِينَ «1»

در عبادت به جماعت عبادت کنندگان پیوندید و نماز خود را به صورت جماعت با آنان برگزار کنید.

6- پیوند میان گفتار ایمانی و عمل که نجات بخش انسان از نفاق است از جمله موارد فرمان خداست، بپتردید گسسته شدن پیوند میان قول و عمل مایه بروز نفاق در زمینه ظهور کذب و دروغ است.

روایات به ترتیب عناوین شش گانه بالا

رسول خدا در ذیل آیه 177 سوره بقره که ایمان را پیوند و علاقه قلبی و رابطه باطنی با خدا و قیامت و فرشتگان و همه پیامبران و همه کتابهای آسمانی میدانند میفرماید:

«من عمل بهذه الآية فقد استكمل الإيمان:» «2»

کسی که به همه حقایق بیان شده در این آیه عمل کند، تحقیقاً ایمانش را کامل کرده است.
از پیامبر اسلام روایت شده است:

(1) - بقره، آیه 43.

(2) - صافی، چاپ صور، ج 1، ص 215.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 433

«سرسنة صل رحمك:» «1»

راه یکساله را طی کن و صله رحم به جای آر.

«صله الرحم تهون الحساب وتقى ميتة السوء:» «2»

صله رحم حساب فردای قیامت را آسان میکند، و انسان را از مرگ بد حفظ مینماید.

«صلة الرحم تعمر الديار وتزيد في الاعمار وان كان اهلها غير اخيار:» «3»

صله رحم خانهها را آباد میکند و به عمرها میافزاید، گرچه اهلش از نیکان نباشند.

از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده:

«واكرم عشيرتك فاهم جناحك الذى بهم تطير، واصلك الذى اليه تصير، ويدك التى بها تصول.» «4»

اقوام و عشیره ات را با صله به آنها و رفت و آمد با ایشان، و قدرشناسی از آنان گرامی بدار، زیرا آنان بال و پر تو هستند که به سبب آنان به رفعت و منزلت میرسی، و ریشه تو هستند که به آنان بازمیگردی، و دست قدرت تو هستند که به وسیله آنان به دشمن یورش میری.

حضرت هادی میفرماید: موسی در کلامش با خدا گفت: پاداش کسی که صله رحم میکند چیست؟

(1) - بحار، ج 74، ص 103.

(2) - بحار، ج 74، ص 94.

(3) - بحار، ج 74، ص 94.

(4) - بحار، ج 74، ص 105.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 434

خدا فرمود: «انسی له اجله و اهون علیه سكرات الموت.» «1» مرگش را به تأخیر میاندازم، و سكرات مرگ را بر او آسان مینمام.

رسول حق فرمود:

«ثلاث لا يدخلون الجنة مدمن؟؟ خمر، و مؤمن سحر و قاطع رحم.» «2»

سه نفر وارد بهشت نمیشوند: آن که پیوسته ماده مست کننده مینوشد، کسی که به سحر و جادو معتقد است، و آن که قطع پیوند با اقوام و خویشان میکند.

«ان الرحمة لاتنزل على قوم فيهم قاطع رحم.» «3»

بیتردید رحمت خدا بر قومی که در میانشان قطع کننده پیوند با رحم است نازل نمیشود.

علی (ع) میفرماید:

«اقبح المعاصی قطیعة الرحم والعقوق:» «4»

زشتترین معاصی قطع رحم و سرپیچی و نافرمانی از پدر و مادر و آزار آنان است.

صفوان از جهم بن حمید روایت میکند که جهم گفت: به حضرت صادق عرضه داشتم خویشی دارم که شیعه نیست آیا از خویشان غیر شیعه برعهده من حقی است؟ حضرت فرمود آری

«حق الرحم لا یقطعه شیئی وذا کان علی امرک کان لهم حقان حق الرحم و حق السلام:» «5»

(1) - بحار، ج 61، ص 383.

(2) - بحار، ج 74، ص 90.

(3) - کنز العمال، حدیث 6978.

(4) - غرر الحکم.

(5) - بحار، ج 74، ص 133

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 435

چیزی حق رحم را قطع نمیکند، و هرگاه بر مذهب تو باشند برای آنان برعهده تو دو حق است: حق رحم و حق سلام.

آثار پیوند با اهل بیت

عبدالله بن ابی یعفور که از چهره‌های برجسته ایمان و عمل و در مذهب شیعه شخصیتی کم‌نظیر است میگوید: به حضرت صادق (ع) گفتم: من با مردم رفت و آمد دارم، بسیار متعجبم از این که گروهی از مردم نسبت به شما پیوند ندارند، و قلوبشان از دوستی شما خالی است در ضمن به فلانی و فلانی مهر می‌ورزند و هر دو را دوست دارند با این همه امین و راستگو و وفادارند، و گروهی هستند که به شما خانواده عشق دارند، و دوستی شما در قلب و جان آنان است و به راستی اهل ولایت شما هستند ولی چون آنان امین و راستگو و وفادار نیستند.

امام صادق وقتی کلام مرا شنید راست نشست و مانند شخص خشمگین روی به من کرد و فرمود:

آنان که نسبت به هرپیشوای ستمگری که از جانب خدا منصوب به پیشوائی نشده علاقه و محبت دارند و به آنان مهرمی‌ورزند دین ندارند، و کسانی که نسبت به امام عادل که از سوی خداست دوستی دارند، و ولایت امام عادل را پذیرفته‌اند برآنان ملامت و سرزنشی نیست.

گفتم: آنان دین ندارند و براینان سرزنشی نیست فرمود: آری آنان دین ندارند، و اینان مورد سرزنش قرار نمی‌گیرند.

سپس فرمود: مگر این آیه را نشنیده‌ای که خدا می‌فرماید:

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ: «1»

(1) - بقره، آیه 257.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 436

خدا یاور و سرپرست اهل ایمان است، آنان را از تاریکیها به سوی نور میبرد.

یعنی از تاریکیهای گناه به سوی نور توبه و مغفرت میبرد، البته به سبب دوستی و ولایت با امام عادل که از سوی خداست.

و نیز می‌فرماید:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ: «1»

وکسانی که منکر حق هستند یار و سرپرستان طاغوت است، آنان تورا از نور به سوی تاریکیها میبرد.

عبدالله بن یعفور میگوید: به حضرت عرضه داشتم مگر در این آیه شریفه مراد کفار نیستند به دلیل این که میفرماید: **وَالَّذِينَ كَفَرُوا؟**

حضرت فرمود: مگر کافران درحال کفر نور دارند که از نور به تاریکیها برده شوند، همانا منظور این اشخاصاند که بند ولایت ستمگران و طاغوتیان را به گردن دارند، اینان به خاطر دوست داشتن پیشوایان ستمگری که از سوی خدا منصوب نشدهاند، از نور اسلام به تاریکیهای کفر کشیده میشوند، آتش همراه با کفار برآنان لازم شده «2»، از این جهت خدا میفرماید:

أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

اینان اهل آتشاند و در آنجا جاودانه‌اند.

راستی اگر مردم در طول تاریخ کنار ستمگران اجتماع نمیکردند، و با آنان از در دوستی وارد نمیشدند، و ولایت و حکومت و فرمانهایشان را نمیپذیرفتند و

(1) - بقره، آیه 257.

(2) - بحار، ج 68، ص 100.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 437

آنان را تنها و بیار میگذاشتند هیچ ظلم و ستمی تحقق پیدا نمیکرد، و کسی مظلوم واقع نمیشد، و فساد و تباهی در زمین رواج پیدا نمیکرد، آنان که یار و مددکار ستمگراند، و فرمان او را با جان و دل اطاعت میکنند، و نهایتاً هر ستمی را به بندگان خدا روا میدارند و با یاری ستمکار پیشوای منصوب شده از سوی خدا را خانه نشین نموده و به غربت و

مظلومیت مینشانند، امانت داری یا راستگویی یا عبادت آنان در برابر زنده نگاه داشتن انواع جنایات هولناک چه اثر و چه ثمری دارد؟!

اینان در هر روزگاری باید سرستیز با ستمکار را داشتند، و به جانب امام عادل روی آورده و به او کمک میدادند تا حکومت الهی و دولتی عادل برپا میشد، و مردم در سایه آن حکومت عادل و حکیم و عامل بار میآمدند، و مزه شیرین حیات طیبه را میچشیدند، و در هر زمینه‌ای اقامه حق میکردند، و کلید سعادت دنیا و آخرتشان را از برکت وجود امام عادل و پیشوای منصوب از جانب خدا به دست میآوردند.

علاء بن محمد میگوید: از حضرت باقر (ع) از تفسیر آیه شریفه

«فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» «1»

پس اینانند که خدا زشتیهایشان را به خوبیها تبدیل میکند.

پرسیدم فرمود:

روز قیامت مؤمن گناهکار را میآورند تا جایی که او را در جایگاه حساب قرار میدهند، پس خداوند خودش به حساب مؤمن رسیدگی میکند، احدی از مردم را برگناه او آگاه نمیکند، گناهانش را به شخص خودش گوشزد مینماید،

(1) - فرقان، آیه 70.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 438

هنگامی که مؤمن به اقرار و اعتراف برخاست به فرشتگان نویسنده اعمال فرمان میدهد همه گناهانش را به حسنات تغییر دهید، سپس نامه عمل او را میان مردم آشکار میسازد، اهل محشر میگوید شگفتا این عبد را يك گناه نیست! آنگاه به سوی بهشت رهسپار میگردد، این برنامه فقط ویژه شیعیان ماست و این است تأویل آیه شریفه. «1» حضرت رضا (ع) از پدرانش از پیامبر اسلام روایت میکند که آن حضرت فرمود: دوستی و محبت ما خاندان گناهان را محو و حسنات را دوجندان میکند مظلوم عباد که برعهده عاشقان ما خانواده باشد خداوند بر میدارد، مگر زیان و خسارت و ستم و ظلمی

که به مؤمنان رسانیده باشد، خدا به گناهان عاشقان ما میگوید به حسنات تبدیل شوید. «2» و نیز حضرت رضا (ع) از پدرانش از حضرت رسول روایت میکند که آن حضرت فرمود: روز قیامت بررسی پرونده شیعیان ما به ما واگذار میشود، کسی که گناهایش میان خود و خدا باشد ما را نسبت به آن حکومت و اختیار دادهاند، بنابراین اگر آمرزشش را از خدا بخواهیم خواسته ما را اجابت میکند، و اگر مظلماه‌ای از مردم برعهده او باشد از صاحب مظلومه میخواهیم شیعه ما را ببخشد و او نیز میبخشد، و هرکس مظلماه‌ای میان ما و او باشد ما به عفو و گذشت شایسته ترمیم. «3» حضرت حسین (ع) از پیامبر اسلام روایت میکند که آن بزرگوار فرمود:

(1) - بحار، ج 68، ص 100.

(2) - بحار، ج 68، ص 100.

(3) - بحار، ج 68، ص 98.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 439

«الزموا مودتنا اهل البيت فانه من لقي الله يوم القيامة وهو يودنا دخل الجنة بشفاعتنا والذى نفسى بيده لا ينتفع عبد بعمله الا بمعرفة حقنا:» «1»

پای بند به محبت ما و اهل بیت و عمل به دستورات ما باشید «2» زیرا کسی که خدا را در قیامت دیدار کند و ما را دوست داشته باشد به شفاعت ما وارد بهشت میشود، به کسی که جانم در دست اوست عبد به اعمالش بهره مند نمیشود مگر این که به حق ما که امامت و پیشوائی ما از جانب خدا بر مردم است عارف و آگاه باشد.

حضرت صادق (ع) میفرماید: با پدرم امام باقر همراه بودم تا به قبر و منبر رسیدم، پدرم به گروهی از یارانش برخورد کرد، بالای سرشان ایستاد و به آنان سلام کرد و فرمود:

«والله انى لاحبكم و احب ربحكم و ارواحكم فاعينونا على ذلك بورع واجتهاد فانكم لن تنالوا ولايتنا الا بالورع والاجتهاد من ائمتنا بامام فليعمل بعمله....» «3»

به خدا سوگند من شما را دوست دارم و بو و روح شما را دوست دارم ما را براین دوستی به پرهیز از گناه و پاکدامنی و کوشش در راه خدا یاری دهید زیرا جز با ورع و کوشش به ولایت ما نرسید، کسی که امامی را برای اقتدای به او انتخاب نموده، باید هم چون عمل امام عمل کند.

(1) - امالی طوسی، ج 1، ص 190.

(2) - مودت محبت همراه با عمل است.

(3) - امالی طوسی، ج 2، ص 332.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 440

حضرت صادق (ع) به شیعیانشان فرمود:

«انتم للجنة، واللجنة لكم، اسماءكم عندنا الصالحون والمصلحون انتم اهل الرضى عن الله لرضاه عنكم والملائكة اخوانكم في الخير اذ اجتهدوا» «1»

شما برای بهشت هستید و بهشت برای شماست، نامتان نزد ما صالحون و مصلحون است، شما از خدا راضی هستید چون خدا از شما راضی است، و فرشتگان درخیز و خوبی برادران شمايند زمانی که در راه خدا با علم و عمل و طاعت و عبادت بکوشید.

محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش روایت کرده که سماعة بن مهران به محضر حضرت صادق رسید، حضرت از او پرسید بدترین مردم چه کسانی هستند؟ پاسخ داد ما هستیم، سماعة گفت امام صادق چنان خشمگین شد که دوگوشا برافروخت و درحالی که تکیه داده بود حرکت نمود و راست نشست و فرمود: سماعة بدترین مردم درنظر مردم کیانند؟ گفتم: سوگند به خدا به شما دروغ نگفتم، بدترین مردم درنظر مردم ما هستیم زیرا آنان ما را کافر و رافضی مینامند! در این هنگام نگاهی به من کرد و فرمود: چگونه خواهید بود آن روز که شما را به سوی بهشت و آنان را به جانب آتش میبرند، آن زمان به سوی شما بنگرید و بگویند: چه شد؟ کسانی را که از اشرار میشمردم اینک در دوزخ نمیینیم! [ص 62]

سماعه از هريك از شما گناهی سرزند روز قیامت به پای خود به پیشگاه خدا رفته و برای او شفاعت میکنیم، پس شفاعت ما پذیرفته خواهد شد. سوگند به خدا ده نفر از شما به دوزخ وارد نمیشود، نه به خدا سوگند پنج نفر هم وارد نمیشوند، به خدا سوگند سه نفر از شما وارد دوزخ نمیشوند، نه به خدا سوگند

(1) - بحار، ج 68، ص 144.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 441

يك نفر هم وارد نمیشود، در به دست آوردن درجه عالی بهشت کوشش و جدیت کنید و دشمنان را به وسیله ورع و پرهیزکاری به اندوه مبتلا نمائید. «1» چون مأمون امام هشتم را ولیعهد خود نمود، گروهی به درخانه آن حضرت آمدند و اجازه ورود خواستند و گفتند به حضرت رضا بگوئید که يك گروه از شیعیان علی (ع) میخواهند به محضر شما مشرف شوند، در پاسخ فرمود: من مشغولم، آنان را برگردانید، فردا آمدند مانند روز گذشته خود را معرفی کردند باز فرمود آنان را برگردانید، تا دوماه به همین صورت میآمدند و حضرت آنان را برمیگردانید تا از شرفیابی به محضر آن بزرگوار نا امید شوند! روزی به دربان گفتند به مولای ما علی بن موسی الرضا بگو: ما شیعه پدرت علی هستیم، دشمنان به خاطر این که شما ما را نمیدیرید ما را سرزنش و شتمات کردند، این باز میگردیم و از شرمندگی و خجالت به وطن خود نخواهیم رفت زیرا دیگر ما را تاب شتمات دشمنان نیست.

امام این بار اجازه دادند، آنان وارد شدند و سلام کردند آن حضرت نه پاسخ سلام دادند و نه اجازه نشستن! همانطور که ایستاده بودند گفتند: یا بن رسول الله این چه ستمی است که بر ما روا میداری، ما را خوار میکنی، پس از این همه سرگردانی که اذن شرفیابی ندادید دیگر چه آبرویی برای ما باقی ماند؟ فرمود: این آیه را بخوانید:

وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ

(1) - امالی طوسی، ج 1، ص 301.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 442

و هرآسی به شما رسد به سبب اعمالی است که مرتکب شده اید و از بسیاری از آن هم در میگذرد.

در این برخوردی که با شما داشتم من از خدا و پیامبر و علی و پدران پاکم پیروی کردم، آنان شما را مورد عقاب قرار دادند من نیز چنین کردم.

عرض کردند سبب چه بود که مورد عقاب و سرزنش قرار گرفتیم؟ فرمود: چون شما ادعا میکنید ما شیعیان علی هستیم، وای بر شما شیعیان آن آقا حسن و حسین و ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و محمد بن ابی بکراند، آن کسانی که کوچک ترین مخالفتی با دستورات علی نکردند، و مرتکب يك عمل که او از آن نمی کرده بود نشدند، ولی شما میگوئید ما شیعه علی هستیم درحالی که در بیشتر امور مخالف با او میباشید، و نسبت به بسیاری از واجبات کوتاهی میکنید و حقوق برادران دینی را سبک میانگازید، جایی که نباید تقیه کنید تقیه میکنید و آنجا که باید تقیه نمائید تقیه نمیکنید، اگر بگوئید دوستان و محبان آن بزرگواریم، با دوستانش دوست و با دشمنانش دشمنیم این سخن را رد نمیکنم ولی مقامی بسیار ارجمند را ادعا نمودید، اگر گفته خود را با عمل ثابت نکنید هلاک خواهید شد مگر رحمت خدا نجاتتان دهد.

گفتند یابن رسول الله هم اکنون از ادعای خود استغفار میکنیم و خود را به زینت توبه میآرئیم و همانطور که شما به ما تعلیم دادید اقرار و اعتراف میکنیم، شما را دوست داریم، دوست دوستان شما و دشمن دشمنانتان هستیم، در این هنگام حضرت رضا فرمود:

«مرحبا بکم یا اخوان و اهل ودی.»

ای برادران و دوستانم به شما خوش آمد میگویم.

بالا تر بیائید، بالاتر بیائید، بالاتر بیائید، پیوسته آنان را به طرف بالا برد تا نزد خود نشانید، آنگاه از دربان پرسید اینان چندبار آمدند و اجازه نیافتند عرض کرد:

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 443

شصت بار. حضرت فرمود شصت مرتبه نزد اینان بیا و برو و سلام کن و سلام مرا نیز به آنان برسان، به سبب استغفار و توبه‌ای که کردند گناهانشان محو شد، و به خاطر محبتی که با ما دارند سزاوار اکرام و احترام اند، به نیازهای خود و خانواده آنان رسیدگی کن، و از نظر مالی برآنان گشایش فراوان ده. «1» بلال بن حمّامه میگوید: روزی پیامبر اسلام (علیهما السلام) شاد و خندان بر ما وارد شد، عبدالرحمن بن عوف از جا برخاست و گفت: یا رسول الله از چه چیز این گونه مسرور و خندانید؟ فرمود به سبب بشارت و مژده‌ای که از سوی پروردگارم به من رسیده زمانی که خدا اراده کرد فاطمه را به ازدواج علی درآورد، فرشته‌ای را فرمان داد درخت طوبی را تکان دهد، همین که تکان داد برگهائی برزمین ریخت خداوند فرشتگانی آفرید تا آن برگها را جمع آوری کنند، چون روز قیامت شود همان فرشتگان در صف محشر در میان مردم گردش میکنند

«فلا یرون محبا لنا اهل البیت محضا الا دفعوا الیه منها کتاباً»

پس هردوست خالص ما خاندان را که ببینند یکی از آن نوشته‌ها را که برات آزادی از دوزخ است به او میدهند. از برکت برادر و پسرعمویم علی بن ابی طالب و دخترم فاطمه زهرا مردان و زنانی از امتم از شراره آتش دوزخ نجات مییابند. «2» این بود گوشه‌ای اندک از روایات بسیاری که درباب صله رحم به ویژه صله و پیوند با پیامبر و اهل بیت بزرگوارش در کتابهای با ارزش حدیث نقل شده

(1) - بحار، ج 68، ص 157.

(2) - الکنی واللقاب، ج 2، ص 269.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 444

است، اما دیگر روایاتی که در ارتباط با دیگر پیوندهای مثبت نقل شده به برخی از آنها اشاره میشود:

پیامبر فرمود:

«خياركم احسنكم اخلاقا الذين يألفون و يؤلفون:» «1»

بهترین شما خوش اخلاق ترین شماست، آنان که با دیگران الفت و انس میگیرند و به گونه‌ای هستند که دیگران هم با آنان الفت و انس برقرار میکنند.

«خيرالمؤمنين من كان مألّفه للمؤمنين ولاخيرفيمن لا يالف ولا يؤلف:» «2»

بهترین مؤمنین کسی است که برای مؤمنین محل الفت و انس باشد، و در کسی که با دیگران الفت نمیگیرد، و به گونه‌ای است که با او الفت نمیگیرند خیری نیست.

پیامبر اسلام در روایت مهمی فرمودند:

«استكثروا من الاخوان فان لكل مؤمن شفاعة يوم القيامة:» «3»

برادران دینی را زیاد کنید زیرا برای هر مؤمنی در قیامت شفاعتی هست.

حضرت صادق میفرماید:

«المؤمن اخو المؤمن عينه و دليله لا يخونه ولا يظلمه ولا يغشه ولا يعده عدة فيخلفه:» «4»

(1) - بحار، ج 77، ص 149.

(2) - بحار، ج 75، ص 265.

(3) - كنز العمال، حديث 24642.

(4) - بحار، ج 74، ص 268.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 445

مؤمن برادر مؤمن است، دیده بان و راهنمای اوست، به او خیانت نمیورزد و ستم نمیکند، و او را فریب نمیدهد، و وعده‌ای به او ندهد که از آن تخلف نماید.

«من لم يرغب في الاستكثار من الاخوان ابتلى بالخسران:» «1»

کسی که در زیاد کردن برادران دینی خودش میل و رغبت ندارد به خسران دچار میگردد.
پیامبرفرمود:

«انما يرحم الله من عباده الرحماء:» «2»

جز این نیست که خدا به بندگان مهربانش مهربانی میکند.

«من لم يرحم صغيرنا ولم يعرف حق كبيرنا فليس منا:» «3»

کسی که به کوچک ما مهر نوزد و حق بزرگ ما را شناسد از ما نیست.

«الراحمون يرحمهم الرحمن يوم القيامة:» «4»

خدای مهربان در قیامت به مهرورزان مهر میورزد.

«ارحم المساكين:» «5»

به مساکین ترحم آر و آنان را مورد مهر و محبت قرار ده.

از رسول خدا روایت شده:

«ايها الناس عليكم بالجماعة وياكم والفرقة:» «6»

ای مردم بر شما باد به پیوستن به جماعت و امت اسلامی و شما را از تفرقه و جدائی برحذر میدارم.

(1) - بحار، ج 78، ص 232.

(2) - کنزالعمال، حدیث 5967.

(3) - کنزالعمال، حدیث 5970.

(4) - بحار، ج 77، ص 167.

(5) - کنزالعمال، حدیث 5983.

(6) - کنزالعمال، حدیث 1031.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 446

«يدالله مع الجماعة:» «1»

دست قدرت خدا با جماعت است.

به خاطر ارزش جماعت است که فرهنگ پاك اسلام از مردم خواسته برای نمازهای یومیه در مساجد اجتماع کنند و نمازهای خود را به جماعت برپا کنند، و در روزهای جمعه که روز رهاکردن داد و ستد، و روزعبادت است به نمازجمعه حاضرشده نماز باشکوه آن روز را کنار یکدیگر و با صفوف فشرده برگزار کنند و در آن نماز ویژه، امام جمعه يك خطبه را به بیان مسائل سیاسی و اجتماعی و اخلاقی و دردها و گرفتاریهای مسلمانان اختصاص دهد و راه حل مشکلات را بیان کند و از آن جمعیت عظیم اقدام به حل مشکلات مملکت و ملت را بخواهد.

نگاه اسلام به جمعه و جماعت و نماز و عبادت دسته جمعی نگاهی ویژه است تا جائی که بسیاری از کتابهای حدیث نقل کردهاند نماز جماعت هنگامی که نفراتش از ده نفر بگذرد جز خدا هیچ حساب کننده‌ای قدرت محاسبه پاداش آن را ندارد، و هیچ شماره کننده‌ای جز خدا نمیتواند اجر آن را به شمار آورد.

برخی از مفسران فرمان حق را به مؤمنان در سوره بقره که فرموده:

وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ «2»

و دستور وجود مقدس او را در سوره آل عمران خطاب به مریم که فرموده:

وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ «3»

دستور و فرمان به نمازجماعت معنا کرده‌اند و گفته‌اند: مراد حق در این دوآیه برگزاری نماز با جماعت است.

در مسئله پیوند قول با عمل و رابطه ایمان با کارشایسته در روایات آمده:

(1) - کنز العمال، حدیث 20241.

(2) - بقره، آیه 43.

(3) - آل عمران، آیه 43.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 447

ایمان اعتقاد به قلب، و اقرار به زبان، و عمل به اعضاء و جوارح است چنانکه این معنا از حضرت صادق و حضرت رضا نقل شده است:

«الایمان هو الاقرار باللسان، وعقد فی القلب وعمل بالارکان.» «1»

به فرمان حق باید در مسئله ایمان میان زبان و دل و اعضا و جوارح رابطه و پیوند باشد، زیرا گسستن قول از عمل و هردو از قلب و به عبارت دیگر قول قول ایمانی و عمل عملی منافقانه، قلب قلبی حیوانی و شیطانی نشانه زشتی انسان در ظاهر و باطن و سبب نفرت حق و اولیاء او از انسان و موجب هلاکت آدمی و روانه شدنش در قیامت به دوزخ است.

فساد و تباهی در زمین

فساد با توجه به آیات قرآن و روایات و معارف الهیه حدوداً به نُه معنا آمده:

- 1- دعوت از مردم برای پذیرفتن کفر و شرک و افتادن در چاه ضلالت و گمراهی و دور شدن از مکتب پیامبران و قرآن و اهل بیت.
- 2- ایجاد ناامنی و ترس در مسیر مسافران جاده‌ها و قتل و غارت مسافران و به هم زدن آرامش و امنیت مردم در شهرها.
- 3- ارتکاب گناه و معصیتی که زیانش به خانواده و جامعه برسد، یا به آبرو و مال و جان مردم زیان وارد کند مانند بیحجابی، مشروب فروشی، رباخواری، مؤسسه قماربازی، رشوه و اختلاس و ...
- 4- ایجاد شک و تردید در قلوب مردم نسبت به حقانیت دین و نبوت و امامت و آثار روحی با کتانبویسی و مقاله‌پردازی و سخنرانیهای برزرق و برق.

(1) - بحار، ج 68، ص 256.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 448

- 5- سخن چینی برای ایجاد تفرقه در میان خانواده‌ها و زشت تر از آن در میان امت اسلام.
- 6- مسخره کردن دین، و استهزاء به اهل ایمان، و تحقیر مردم، و سرزنش و ملامت آنان به خاطر دینداری.
- 7- منافقانه عمل کردن، و خود را همراه و همراه مسلمانان نشان دادن، برای به دست آوردن اسرار حکومت اسلامی و ملت اسلام و همدستی با دشمنان دین به ویژه کافران و مشرکان و یهود و نصاری برای ضربه زدن به دین و زیان زدن به ملت اسلام.
- 8- نابود کردن بذر توحید فطری در سرزمین وجود خویش از طریق پذیرش شرک و کفر و اعراض از قبول دعوت پیامبران و راهنمایان راه حق.
- 9- بدعت گذاردن در دین، و نوآوریهای باطل و ایجاد زمینه برای روی آوردن مردم به بدعت، با تبلیغات پیدری، و پی گیری مستمر.

سبب فساد و تباهی و مفسد شدن

حضرت صادق (ع) به بهترین صورت و با استوارترین روش، مفسدان و سبب فسادشان را روانکاوی نموده که این روانکاوی ازهرجهت برای دانشمندان این رشته در شرق و غرب جهان قابل دقت است، و نشانگر این حقیقت است که امامان شیعه از دانشی سرشار، و علمی جامع، و حکمتی استوار باعنایت و رحمت خدا برخوردار بودند و فوق کلام آنان تا قیامت در رشتههایی که اظهارنظر کردهاند از هیچ عالم و دانشمندی شنیده نخواهد شد.

امام (ع) میفرماید: فساد ظاهر ریشه در فساد باطن دارد، کسی که باطن خود را با داروی وحی و نسخه‌ای چون قرآن اصلاح نماید، خداوند توفیق اصلاح ظاهرش را به او عنایت میکند، و آن که در باطن وجودش از عظمت حق بیم

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 449

داشته باشد، و از دادگاههای قیامت و عذاب دوزخ بترسد، خدا آبرویش را در فضای آشکار حیات نمیرد.

بزرگترین فساد و در وجود آدمی غفلت و بیخبری از خداست، و اعظم فساد این است که آدمی به دست خود وجودش را به غفلت از حق بسپارد، و این فساد ناشی از آرزوهای دور و دراز مادی، و حرص برمال دنیا و تکبر در برابر حق است، چنان که خدای عزیز در داستان قارون درقرآن به این معنا اشاره کرده است که اهل ایمان به او گفتند:

وَلَا تَتَّبِعِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ: «1»

ای قارون در روی زمین به دنبال فساد مباش، و تباهی در زمین را نخواه، زیرا خدا مفسدین را دوست ندارد.

آرزوهای مادی طول و دراز که خارج از دسترس بود، و حرص برثروت و تکبر در برابرحق که در قارون به صورت طبیعت ثانویه درآمده بود، ریشهای عشق به دنیا و جمع ثروت و پیروی از نفس وخواستههای بیمهارش، و برپا نگاه داشتن شهوات حیوانی و خارج از حدود، و علاقه به تعریف و ثنای نسبت به خود از جانب دیگران، و هماهنگی با شیطان و قدم جای قدم او گذاشتن بود، و همه این امور که هر يك از آنها برای هلاکت انسان و خسران ابدیاش کافی است در نقطه غفلت باهم جمع میشود، و در فضای تاریک فراموشی و نسیان نسبت به عنایات و الطاف حق و نعمتهای با ارزشش گریبان انسان را میگیرد. «2» قرآن مجید به تك تك انسانها سفارش میکند و هشدار میدهد که:

(2) - بحار، ج 73، ص 395.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 450

وَلَا تُكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ: «1»

از گروه غافلان و بیخبران از حقایق مباش.

حضرت صادق (ع) در روایتی میفرماید:

«ان كان الشيطان عدواً فالغفلة لماذا؟ وان كان الموت حقا فالفرح لماذا؟» «2»

اگر شیطان دشمن واقعی توست که یقیناً هست پس بیخبری از حقایق و غفلت از خدا برای چیست؟ و اگر مرگ امری قطعی و مسلم است که هست پس خوشحالی و سرور آمیخته به کبر و غرور برای چیست؟

در فضای غفلت که فضای بسیار تاریکی است انسان دچار انواع فساد و تباهی میشود، و توجهی هم به آن ندارد، فساد در اقتصاد و شهوت و مال اندوزی که معلول غفلت از خداست آن چنان سنگین است که پیامبر اسلام را به وحشتی سنگین و بیمی سخت نسبت به امت گرفتار کرد:

حضرت موسی بن جعفر از پدرانش از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«ان اخوف ما اتخوف على امتي من بعدى هذه المكاسب المحرمة، الشهوة الخفية، والربا:» «3»

بیتردید ترسناک ترین چیزی که مرا برامتم پس از خودم میترساند: کسبهای حرام، و شهوت رانیهای پنهانی خلاف شرع و انسانیت، و رباخواری است.

(1) - اعراف، آیه 205.

(2) - امالی صدوق، 6.

(3) - نوادر راوندی، ص 17.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 451

به مردمی که دچار فسادند لازم است تذکر داده شوند که شیطان این دشمن آشکار انسان و انسانیت با عملکردی که دارید بر شما چیره و مسلط گشته، و چرخ عقلمندان را از کار انداخته، و چراغ وجدانتان را خاموش ساخته، و مایه فطرتان را غرق تاریکی و ظلمت نموده، و یاد خدا را فراموشتان داده است چنان که قرآن میفرماید:

«اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ» «1»

شیطان بر آنان چیره شده، پس یاد خدا را از یادشان فراموشی داده، اینان گروه شیطانی‌اند، هشدار که گروه شیطان همان زیانکاران و اهل خسارت‌اند.

امیرالمؤمنین (ع) کارکرد مفسدان را سه جمله بیان میفرماید:

«زَرَعُوا الْفَجْرَ، وَسَقَوْهُ الْغُرُورَ، وَحَصَدُوا الثَّبِيرَ» «2»

تخم ودانه گناه و معصیت و فسق و فجور کاشتند، آن را با آب مکر و فریب آبیاری کردند، و نهایتاً از زراعت خود عذاب و بدبختی برداشت نمودند.

در بیانی دیگر به بازیگری انسان مفسد اشاره کرده میفرماید:

و آن دیگر که قیافه علم و دانش به خود گرفته تا دانشمندش نامند، درحالی که از دانش بی بهره است، بخشی از نادانیها را از گروهی نادان فراگرفت، و مسائل گمراه کننده را از گمراهان آموخته و رطبی و یابسی به هم بافته، دامهایی از طناب غرور و سخنان دروغین بر سر راه مردم افکنده، قرآن این کتاب هدایت و بصیرت آور را برامیال و خواستههای شیطانی خود تطبیق میدهد، و حق را با کمک هوسهای آلوده خود تفسیر میکند.

(1) - مجادله، آیه 19.

(2) - نهج البلاغه، خطبه 2.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 452

مردم را از گناهان بزرگ ایمن میسازد تا در آلودگی معصیت و لجن فسق و فجور بمانند، و جرائم بزرگ را سبک جلوه میدهد، ادعا میکند که از دست زدن به شبهات و آلوده شدن به آنها پرهیز دارد، ولی در آنها غوطه میزند، میگوید: از بدعتها دورم ولی در آنها غرق شده است، چهره ظاهر او انسان و قلبش قلب حیوان درنده است، راه هدایت را نمیشناسد که از آن پیروی کند، و راه باطل را نمیداند که از آن پرهیزد پس مرده‌ای است در میان زندگان. «1» در پایان آیه مورد بحث و تفسیر، وجود مبارك حضرت حق این عهدشکنان و قطع کنندگان آنچه که خدا به پیوند آن فرمان داده و فسادکنندگان روی زمین را گروه خاسران معرفی کرده است.

خسارت کنندگان

خسران در اموری تصور دارد که انسان به صورتی مالك آن امور باشد.

انسان سرمایه عظیمی چون عقل و وجدان و فطرت، و بدن و اعضا و جوارح دارد که با کمک آنها میتواند در مسیر هدایت، کرامت، دانش، معرفت، اخلاق شایسته، عمل صالح و نهایتاً به دست آوردن بهشت که شایسته است قرار بگیرد، چون دچار فسق شود یعنی از چهارچوب انسانیت درآید، و از دایره طاعت حق خارج شود، و به گناه بزرگ شکستن عهد خدا، و قطع آنچه را خدا به پیوند آن فرمان داده و فساد و تباهی روی زمین گرفتار آید به خسارت عقلی که از دست دادن نور آن و فعالیتهای مثبت آن است، و خسارت وجدانی که خاموش شدن روشنایی آن است، و خسارت فطری که از میان رفتن ندای آن است و خسارت بدنی که به کارگرفته شدن آن به وسیله شیطان است و خسارت اعضائی که غرق شدن آنها در انواع گناهان است و خسارت هدایت که

(1) - نهج البلاغه، خطبه 87.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 453

تبدیل آن به ضلالت است و خسارت کرامت که تغییر آن به دنائت و پستی است، خسارت دانش و معرفت که تعویض آن با جهل و غفلت است، و خسارت حسنات اخلاقی که جابجاکردن آن با رذایل نفسی است، و خسارت عمل شایسته که تغییر آن به اعمال و قبیح و زشت است و خسارت بهشت که تبدیل به آن به دوزخ است دچار میگردد و خلاصه دراین جابجائیها و تغییر و تبدیلهای همه سرمایههای وجودی انسان، و سرمایههای معنوی و آخرتی آدمی از دست میرود و ازدست رفتن کل سرمایهها که زمینه تیره بختی ابدی و شقاوت سرمدی، و استحقاق عذاب ابدی، و محرومیت از فیوضات ربانی و رحمت رحیمه حضرت حق است در اصطلاح قرآن و زبان وحی به عنوان خسارت یادشده است.

از آنجا که این فاسقان نابکار، و فاجران غدار، و گمراهان بدبخت باکمال بیشرمی درحالیکه دلایلی آشکار و براهینی استوار از علم و حکمت و نیز معجزاتی از طریق نبوت به ویژه معجزه‌ای چون قرآن، و بیناتی آشکار بروجوب شکر نعمت منعم پیش روی آنهاست، باز درانکار و عنادشان نسبت به حق اصرار میورزند، و خدا و وحدانیت او را منکرند خدای مهران برای هدایتشان به سوی توحید و ایمان به حضرتش مسئله مرگ و حیات را که خود میدانند به دست کسی از مخلوقات نیست، واحدی در آن دخالت ندارد مطرح کرده و آنان را درکمال لطف و محبت جهت بیدارشدنشان مورد خطاب قرار داده میفرماید:

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 454

تفسیر آیه 28

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

چگونه به انکار خدا برمیخیزید، درحالی که ترکیبی از عناصر مرده بودید پس شما را حیات داد، آنگاه شما را میمیراند، سپس دوباره زنده میکند، آنگاه به سوی او بازگردانده میشوید.

شرح و توضیح:

آیه شریفه برحقایقی دلالت دارد، که لازم است پیش از توضیح مفصل به آن حقایق اشاره شود:

1- آیه به وضوح نشان میدهد که حضرت حق ابداً برپندگانش کفر و انکار حق و حقیقت را نخواست و نمیخواهد، بلکه آنچه از بندهاش مورد پسند و رضایت اوست درك حقایق و ایمان و اعتقاد به آنهاست، لذا در ابتدای آیه با به کارگرفتن کَيْفَ که از ادات تعجب است آنان را به شدت مورد توبیخ و سرزنش قرار داده و انکار و اعتقاد باطلشان را در معرض حمله سخت آورده است که: شگفتا از شما با این که دلایل بیشمار و حتی فطرت شما و نتیجه کمترین تفکرتان نشان میدهد مرگ و حیات، و آفریدن و میراندن فقط و فقط از ناحیه فرمانروا و کارگردان هستی است، و ویژه الله است که مستجمع تمام صفات کمال و اسماء حسنی است چگونه و چرا و با چه دلیل و باتکیه برچه منطقی به انکار او برخاسته اید؟!

2- آیه به همه انسانها از هر عصر و روزگاری به روشنی میفهماند که هیچ مخلوقی سبب مرگ و حیات خود و دیگران نیست و اصولاً مخلوقی که خودش درابتدای امر ترکیبی از عناصر مرده بوده سپس او را به فضای حیات آوردهاند

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 455

چگونه میتواند علت زنده کردن خودش و میراندن خودش و اماته احیاء دیگران باشد؟

آیه اثبات میکند که کلید مرگ و حیات فقط در دست قدرت الله است و اگر این نبود منکر برای نمونه يك نفر را نام میبرد که قدرت براماته واحیا دارد، و بر فرض اگر مرگ و حیات را به غیر خدا نسبت دهد نمیتواند کمترین دلیلی بر اثبات آن اقامه کند، و ادعایش بیدلیل و حکمت میماند که چنین ادعائی هم از جانب خردمندان مورد پذیرش نیست.

3- آیه علاوه بر دلایل فراوان عقلی و فلسفی که همراه خود دارد دلیلی محکم و برهانی استوار بر حقانیت قیامت و صدق حشرونشر است، زیرا میگوید: خدا شما را پس از آن که ترکیبی از عناصر مرده بودید حیات و زندگی داد و این کار را که نسبت به شما يك بار انجام داده و آن این که خاک مرده بودید شما را تبدیل به انسانی زنده کرد، باز شما را در گور تبدیل به خاک مرده میکند و سپس حیات دوباره میبخشد تا در پیشگاه حق برای محاسبه اعمال حاضر شوید.

4- به انسان برای تفکر و اندیشه درآفرینش وجودش و آیندهاش زمینه میدهد، تا از طریق اندیشه که راهی نواری و صراطی معنوی و ملکوتی است به ایمان و اعتقاد به خدا برسد و از کفر و انکار نجات یابد.

5- از لغت رجع که درجملهی يَرْجَعُونَ قرار دارد و به معنای بازگشت است و بازگشت درآنجائی تصور دارد که آغاز و مبدأ از آنجا بوده استفاده میشود که مبدأ و مرجع انسان و همه موجودات فقط و فقط الله است و بس.

إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ: «1»

(1) - بقره، آیه 156.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 456

- 6- شگفت و تعجب که از **كَيْفَ** فهمیده میشود برای این است که انسان در باطن خود، و در اعماق قلب و مغزش میدانند که مرگ و حیات به دست هیچ مخلوقی نیست، و این دو مسئله مربوط به قدرتی است که برهستی حکومت میراند، و همه امور موجودات را تدبیر میکند، پس چرا با داشتن چنین علم فطری و عقلی در ظاهر کار به انکار برمیخیزد.
- 7- انسان اگر اندکی در آیه شریفه و معنا و محتوای آن دقت کند مییابد که آیه انسان را به زهد در دنیا ترغیب مینماید، و او را به آزاد نمودن قلب از تعلقات و وابستگیهای افراطی که مانع رشد و کمال انسان و حرکت او به سوی معنویات و حقایق و ادب و تربیت و متانت و وقار است تشویق میکند.
- آیه شریفه با جمله **فَأَحْيَاكُمْ** پس از **أَمْوَاتًا** میخواهد بگوید: شما روزگاری **خَاك** مرده بودید خداوند شما را پس گذرکردن از **خَاك** و نطفه و علقه و مضغه و اسکلت و دوران جنینی که همه در سایه قدرت او انجام گرفت به صورت انسانی راست قامت، معتدل، زیبا اندام، حیات بخشید و زنده کرد، آنگاه در شما عقل و خردی که سود و زیان را تشخیص دهد قرار داد، و دست شما را برای استفاده از انواع نعمتها باز گذاشت، پس دارای همسر و فرزند مال و مقام و جاه و حشمت و خانه و کارخانه و باغ و ریاست و شهرت شدید و نهایتاً این همه را با مرگ دوم **ثُمَّ يُمِيتُكُمْ** از شما میگیرد، و شما تهیدست و فقیرانه این امور به گور فرستاده میشوید، پس در کنار این مجموعه نعمت و حشمت و مکنات و ثروت و سلطنت، و صولت و ریاست و زن و فرزند، و به جنگ و نزاع و دروغ و تهمت و تزویر و حيله برمیخیزید و برای بدست آوردن متاع اندک دنیا و کالای ازدست رفتنیاش به هر گناه و معصیتی خود را آلوده میسازید و وجودتان را به هر آب و آتشی میزنید؟!

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 457

شما که با مردنتان مالکیت خود را نسبت به آنچه دارید از دست میدهید، و پس از اندک مدتی که در گور مانند و **خَاك** شدید چنان فراموش میشوید که انگار از اول وجود نداشتید، چرا به دنیا و کالایش دلبستگی افراطی پیدا میکنید، و چرا این همه دردسر برای خود ایجاد مینمائید، و چرا به خاطر دنیایان آخرتتان را خراب میکنید و بنای سعادت و خوشبختی خود را

ویران مینمائید؟ پس از این که مرگ گریبان‌تان را گرفت، و بدن مرده شما را در تاریکی و تنگی لحد قرار داد، صدائی را پاسخ نمیدهید، و سخنی را بر زبان جاری نمیکنید، و نسبت به چیزی عکس العمل نشان نمیدهید، اقوام و خویشان و زن و فرزندان و برادران و خواهران و عروسها و دامادها شما را فراموش میکنند تاجائی که برای يك بارهم به زیارت گورتان نخواهند آمد، و اگرهم پس از مدتی عبورشان به قبرستان بیفتد بدون این که توجهی کنند از برابر گورتان میگذرند و کمترین اعتنائی به شما نمیکنند چنان که یحیی بن معاذ میگوید:

بمراقاری بخدای قبری کان اقاری ربی لم یعرفونی

خویشانم از برابر گورم میگذرند، و چنان به من بیتوجهاند که گویا مرا از ابتدا نمیشناخته اند.

آفرینش انسان زنده از خاک مرده

قرآن مجید انسان را طی ادوار و مراحل مختلفی بیان میکند که از قدرت و ربوبیت و حکمت بینهایت پروردگار سخن میگوید:

وَ قَدْ خَلَقْكُمْ أَطْوَاراً: «1»

و خدا شما را در مراحل و اطوار مختلفی آفرید.

(1) - نوح، آیه 14.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 458

این اطوار و مراحل مختلف به ترتیبی که تقریباً خالق و آفریننده انسان بیان میکند و اولین مرحله و طورش از خاک مرده است، وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا عبارت است از:

1- وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ: «1»

وما تحقیقاً انسان را از عصاره و فرآورده‌های خاک آفریدیم بدون شك نطفه انسان مولود غذاهای گوناگونی است که از نباتات، گوشت، ولبنیات حیوانات سرچشمه میگیرد، حیوانات هم از نباتات زندگی میکنند، و نباتات هم از خاک مایه میگیرند، براین اساس نطفه انسان که پس از مدتی به صورت انسان درمیآید مولود خاک میباشد، اکتشافات جدید نیز نشان میدهد، عنصری که زمین دربردارد از قبیل: آهن، مس، کلسیم، ید و ... عصاره آنها در انسان وجود دارد، و انسان پیوسته به وسیله نباتات و حیوانات از عصاره‌های موادخاکی تغذیه مینماید.

2- هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا: «2»

اوست خدائی که بشر را از آب آفرید.

در مرحله و طور دوم میتوان اعلام کرد که انسان از آب به وجود آمده است، زیرا از نظر دانش زیست شناسی انسان به اسفنجی میماند که او را آب فراگرفته است، يك فرد هفتاد کیلوئی پنجاه متر آب دارد و این نسبت ثابت است و غیرممکن است که این نسبت را تغییر داد، بدون این که آدمی دچار ناراحتی نشود، اگر شخصی بیست درصد آب بدنش را از دست بدهد دیگر سلامتی خود را باز نخواهد یافت.

(1) - مؤمنون، آیه 12.

(2) - فرقان، آیه 57.

تفسیر حکیم، ج1، ص: 459

آب یاخته‌های بدن انسان دارای مقدار زیادی پتاسیم بوده و عملاً فاقد نمک است، ولی آب خارج از یاخته‌ها عملاً پتاسیم ندارد، بلکه دارای مقدار زیادی نمک است و این ترکیب آب خارج از یاخته‌ها جزء به جزء به آب دریائی شباهت دارد که میلیون‌ها سال قبل اولین اشکال حیات و زندگی در آن شکل میگرفت و بعداً وقتی که موجودات آبی به خشکی روی آوردند (دریای درون) را نیز با خود آوردند، چون بدون آن زندگی برای آنان در خشکی ممکن نبود، این پدیده‌های شگفت انگیز گفته قرآن را که در قرنها قبل در شهری خالی از علم و دانش نازل شده و به عنوان معجزه الهی و صدق

نبوت رسالت پناهی است به ما نشان میدهد وحی و مافوق علم علیمان و جلوتر ازهر دانشی تا قیامت است، قرآن میگوید: اوست خدائی که انسان را از آب آفرید!

3- خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ: «1»

خدا انسان را از علق (کرمی بسیار کوچک شبیه زالو) آفرید.

مرحله سوم آفرینش انسان از علق آغاز میشود، علق در لغت کرمی است که به دیواره رحم میچسبد و به معنای زالو و حیوان شناور خون خور نیز آمده است.

امروزه هنگامی که اسپرماتوزوئید را زیر میکروسکوپ میگذارند انبوه کثیر کرمکهای زنده شناوری را مشاهده میکنند که این کرمکها وقتی وارد رحم میشوند مانند زالو به دیواره رحم میچسبند.

علق که به آن کرمک یا اسپرماتوزوئید گفته میشود درحدود چهارسانت مکعب است که درهریک ازصد تا دویست میلیون حیوان زنده شناور یافت میشود، این

(1) - علق، آیه 2.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 460

موجودات حیرت انگیز دسته جمعی به قصد رسیدن به اوول (سلول ماده) مسافرت میکنند.

تخم دان يك زن جوان تقریباً شامل سیصد هزار تخمك نارس است ولی از تمام اینها درحدود چهارصد عددشان رسیده و بالغ میشوند.

هنگام قاعدگی، تخمك پس از ترك خوردن کیسه ای که محتوی آن است به روی دنباله های لوله کوتاهی که از تخم دان تا زهدان کشیده شده است میافتد، و با حرکت مژه های لرزان این لوله، خود را به زهدان میرساند.

البته گاهی اتفاق میافتد که دو دانه یا بیشتر تخم ریزی میشود و منجر به نوزادان دوقلو یا سه قلو و گاهی اضافه تر میگردد، و به این ترتیب تخمدان خود را برای پذیرش اسپر نرآماده میسازد.

4- ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ: «1»

سپس خدا نسل بشر را از چکیده و خلاصه‌ای از آب پست آفرید.

اینک نوبت اسپرهاست که وارد میدان شوند، اسپرها یعنی همان کرمکها و یاخته‌های جنسی نر با ماده لزجی همراه نطفه مرد خود را به دهانه رحم میرسانند و پس از رسیدن به داخل رحم ناگهان نبرد شگفتی میان آنان به وقوع میپیوندد.

أَوْ لَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ: «2»

آیا انسان ندانسته که ما او را از نطفه آفریده‌ایم و اینک ستیزه‌گری آشکار است [که به انکار قیامت برمیخیزد].

(1) - سجده، آیه 8.

(2) - یس، آیه 77.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 461

دراین نبرد عجیب دویست میلیون اسپرم شرکت دارند دویست میلیون اسپرم که با سرعت 15 کیلومتر در ساعت برای تصرف تخمک زن به سوی آن حرکت میکنند و طولی نمیکشد که اولین صفوف اسپرها به جدار تخمک میرسند. ناگهان هزاران کرمک، معشوق خود تخمک را در بغل گرفته و سرخود را به سینه وی میگذارند، این عاشقان بیشمار که دمهایشان به سرعت میچنبد، در زیر ذره بین به چمنزاری میمانند که با وزش نسیم موج میزنند و تا زمانی که یکی از کرمکها نتواند خود را در آغوش تخمک فرو برد این عمل هم چنان ادامه دارد.

هراسپری سعی میکند اولین نفری باشد که به درون تخمک وارد میگردد، تا این که بالاخره اولین اسپر پوسته را میشکافد و وارد تخمک میشود و به محض ورود دم کرمک قطع شده محل ورود تورم مییابد.

در این موقع پرتوپلاسمای تخمک نیز منقبض گشته مایعی از خود خارج میسازند تا کرمکهای دیگر نتوانند وارد آن شوند. بنابراین از دویست میلیون اسپر فقط يك اسپر با تخمک میآمیزد و انسان تولید میشود به همین خاطر حضرت حق میفرماید:

آنگاه خدا بشر را از چکیده و خلاصه‌ای از آب پست آفرید.

5- إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ: «1»

ما انسان را از نطفه مخلوط پدید آوردیم.

در این مرحله برای آن که انسانی به وجود آید ابتدا باید تخمک یعنی یاخته جنس ماده که یکی از کرمکها را دربرگرفته است وارد رحم میگردد.

تخمک دانه سپیدی است که دویست و پنجاه هزار بار از یاخته جنسی نر بزرگ تر است، از این جهت وقتی تخمک با سیل اسپر برخورد میکند یکی از

(1) - دهر، آیه 3.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 462

آنها را درخود فرو میبرد و کروموزومهای سلول تخمک میآمیزد و در نتیجه موجود تازه‌ای به نام سلول تخم پدید می‌آید که در اصلاح قرآن امشاج نامیده میشود.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ (12) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ: «1»

بیتزید ما انسان را از چکیده و فرآورده‌ای از گِفل آریدم، سپس آن را نطفه‌ای در قرارگاهی استوار (چون رحم مادر) قرار دادیم.

اگر بهترین اوضاع زندگی برای سلول نر و سلول ماده فراهم باشد قادر به ادامه زندگی نیستند و به سرعت میمیرند مگر آن که با یکدیگر ترکیب شوند و سلول تخم یا به اصطلاح قرآن امشاج را به وجود آورند.

پس از عمل لقاح سلول تخم (امشاج) شروع به تقسیم مینماید ابتدا به دو سپس به چهار و هشت تقسیم میشود و به همین روش بر اثر تقسیمات متوالی توده‌ای سلولی به وجود می‌آید، تقسیم سلولها هم چنان ادامه مییابد تا این که در مرحله بعدی سلولهای مرکزی متوجه سطح آن میشوند، و به شکل توت فرنگی درمی‌آید و بعد توده سلولی شکل و قیافه کره‌ای میان قه‌ی به خود میگیرد، در مرحله بعدی بخشی از دیواره متوجه داخل میشود و توده سلولی رفته رفته به شکل کیسه‌ای دولایه درمی‌آید و در مرحله آخر به تدریج بخشی مرکب از دولایه به وجود می‌آید، سپس از تقسیم این سلولها و تغییر شکل تدریجی آنها بافتها و اندامها و دستگاههای بدن ساخته میشود.

در این قسمت به این آیه شریفه که نشان دهنده معجزه بودن قرآن مجید است توجه کنید:

(1) - دهر، آیه 2.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 463

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى: «1»

اوست ذات مستجمع جمیع صفات کمال، آفریننده (انبوه سلولها) و جداکننده، [آن خدای پیکر سازی که به این سلولها] شکل و قیافه بشری میبخشد، نامهای نیکوتر ویژه اوست.

ساختمان این مصالح و موازنه‌ای که در تهیه اعضاء آن بکار میرود آن چنان شگفت انگیز است که هیچ شباهتی به ساختمان مصالح خانه‌ای ندارد، اگرچه همانطور که يك خانه از آجرهای متعدد بالا رفته، بدن انسان نیز از سلولهای متعدد ساخته شده است ولی همان طور که دکتر کارل فرانسوی میگوید:

برای مقایسه کردن این دو باهم باید خانه‌ای را فرض کنیم که تنها از يك آجر ساخته شده باشد، تنها آجری که توانسته است با استفاده از آب رودخانه و نمکهای معدنی آن و گازهای جو آجرهای زیاد دیگری بسازد و بعد آنها را بدون نقشه

معمار و حضور بنا روی هم بگذارد و دیوارها را بالا ببرد و سپس همانها را به صورت شیشه برای پنجرهها و سفال برای سقفها و ذغال برای گرم خانه و آب برای دستشوییها و آشپزخانه دریاورد.

خلاصه ساختمان عضوی به افسانههای پریانی که برای کودکان نقل میشود شبیه است، و این ساختمان عضوی به وسیله سلولهای انجام میشود که گوئی نمای بنای آینده را از پیش میدانند و به کمک محیط داخلی خود طرح ساختمان و مصالح کار کارگران را آماده میکنند!!

6- پس از تکمیل شدن سلولها یعنی مصالح ساختمان جنین انبوه کثیر سلول برای بنای پیکره انسان تحویل رحم داده میشود و در رحم ساختمان جنین آغاز میگردد.

(1) - حشر، آیه 24.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 464

ابتدا این سلولهای بیشمار به قدرت مطلقه پروردگار از یکدیگر مجزا شده، هرکدام به جایگاه ویژه خود روانه میشوند. سلولهای مغز، سلولهای چشم، سلولهای گوش و همین طور هر يك، ذرات هم عضو خود را پیدا کرده عضوی را تشکیل میدهند و بدین ترتیب پیکر جنین به وسیله سلولها ساخته و پرداخته و صورت بندی میشود.

ساختمان جنین را درسه مرحله ی زیر میتوان خلاصه کرد:

آفرینش توده سلولها یا مصالح ساختمانی بدن يك انسان.

مجزاشدن سلولها از یکدیگر و رفتن هر يك به جای خود.

تصویر و صورت بندی جنین.

این سه مرحله را قرآن کریم در ضمن سه کلمه بیان داشته است:

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ: اوست خدائی که آفریننده انبوه سلولهاست.

الْبَارِئُ: خدائی که جداکننده (سلوها) است.

1- الْمُصَوِّرُ: خدای پیکرسازی که به این سلوها صورت انسانی میدهد.

گلوله کوچکی که درطرف چپ جنین قرار دارد منبع تغذیه جنین به حساب میآید، این گلوله که درخون شناور است عصاره غذا و آب و تنفس را که توسط دستگاههای گوارشی و اکسیژن تهیه و وارد خون شده است گرفته از راه ناف به بدن طفل منتقل مینماید.

حضرت صادق (ع) در تفسیرآیه شریفه:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» «1»

(1) - بلد، آیه 4.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 465

میفرماید: یعنی: او را در رحم درخوردنی و آشامیدنی و تنفس شریک مادر قرار دادیم.

7- يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ: «1»

شما را درشکمهای مادرانتان میآفریند، آفرینشی به دنبال آفرینش دیگر درسه تاریکی.

به تدریج سه پرده جنین را دربرمیگیرد، این پردهها ظاهراً يك پوست بیشتر نیستند ولی اگر آن را با میکروسکوپ به دقت نگاه کنیم همانطور که درآیه قرآن ذکر شده است میبینیم که از سه پرده تشکیل یافته است: 1- پرده آم نیوم 2- پرده کوریون 2- پرده آل لان توئید.

آم نیوس: پردهای است که از نموسطح خارجی جنین حاصل میشود و از اطراف توسعه پیدا میکند تا فضائی به نام حفره آم نیوس در پشت جنین به وجود میآورد و آنگاه درحفره آم نیوس مایع زلالی پدید میآید.

پرده کوریون خارج از پرده ام نیوم قرار دارد و به کمک آن جنین را محفوظ نگه میدارد.

پرده آل لان توئید در ناحیه شکمی جنین است و مربوط به لوله هاضمه آن بوده به جذب غذا کمک میکند.

این پردهها نمیگذارند از ناحیه هوا، نور، آب، باد و دیگر ضربات وارده زیانی به جنین وارد آید، و در فاصله میان پرده آم نیوس و جنین مایعی وجود دارد که هرگاه ضربه‌ای به شکم وارد میشود، این ضربه به مایع منتقل میگردد و در آن خنثی و مستهلک میگردد.

(1) - الزمر، آیه 23.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 466

8- زنده شدن جنین: فَأَحْيَاكُم

ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكُ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ: «1»

سپس او را با آفرینشی دیگر ایجاد میکنیم، پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین به وجودآوردگان است.

پس از پایان صورت بندی جنین، مرحله دمیدن روح فرا میرسد در این هنگام حضرت حق تحوّل شگفت انگیزتری در جنین پدید میآورد، یعنی روح و جان یا به عبارت دیگر حیات دراو میدمد و جنین مرده را زنده میگرداند: فَأَحْيَاكُم

از این به بعد جنین عادت دارد که انگشت خود را در دهان کند و از همین جاست که نوزاد بلافاصله پس از تولد میتواند پستان مادر را بمکد. «2»

مرگ پس از حیات اول: ثُمَّ يُمِيتُكُمْ:

از آیات قرآن مجید و روایات و معارف عقلیه و براهین و دلایل فلسفیه به وضوح استفاده میشود که مرگ که همانند حیات کارحضرت حق است ما را به چاه عدم محض و نیستی و نابودی سرنگون میکند، بلکه میان ما و غیرما و امور غیرلازم، و نهایتاً میان ما و روح و حیات دنیائی ما جدائی میاندازد و بدن ما را برای مدتی هم چون جفت جنین زیرخاک برده و وجود اصلی ما را که تشخص ما به آن است برای مدتی به عالم برزخ که درقرآن مطرح است انتقال میدهد و در اولین لحظه قیامت به اراده حق ذرات جسم خاک شده هم چون انبوه سلوها

(1) - مؤمنون، آیه 14.

(2) - گذشته و آینده جهان، 52.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 467

که در رحم مادر جنین را تشکیل میدهند دوباره به مانند بار اول بدن را سرپا کرده و روح به آن باز میگردد تا به صورت همان انسانی که برای زندگی موقت دنیا آفریده شده بود برای حیات ابدی و زندگی جاوید و سرمدی پا به جهان بگذارد و به مبدأ و ریشه خود حضرت حق بازگردد.

كَمَا بَدَأْنَكُمْ تَعُودُونَ: «1»

همان گونه که شمار را آفرید، پس از مرگ به او باز میگردید.

قرآن مجید و روایات میراندن را بیواسطه یا به واسطه کار خدا میداند، چنانچه حیات بخشی را ویژه حضرت او می‌شمارد.

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا: «2»

خداست که جان مردم را هنگام مرگشان به طور کامل میگیرد.

وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ: «3»

و فقط اوست که زنده میکند و میمیراند.

قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ: «4»

بگو: فرشته مرگ که بر شما گماشته شده است جان شما را به طور کامل میگیرد.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ: «5»

(1) - اعراف، آیه 29.

(2) - زمر، آیه 42.

(3) - مؤمنون، آیه 80.

(4) - سجده، آیه 11.

(5) - انعام، آیه 61.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 468

تا هنگامی که یکی از شما را مرگ در رسد در این هنگام فرستادگان ما جانش را میگیرند و آنان در مأموریت خود کوتاهی نمیورزند.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ ... «1»

ای کاش ستمکاران را هنگامی که در سختیها و شداید مرگاند ببینی درحالی که فرشتگان دستهای خود را به سوی آنان گشوده و فریاد میزنند جانتان را بیرون کنید ...

حضرت صادق (ع) از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود: زمانی که مرا به معراج بردند فرشته‌ای از فرشتگان را دیدم که لوحی از نور در دست او بود و به راست و چپ نظر نداشت، به صورتی حزین به آن لوح توجه داشت. به جبرئیل گفتم: این فرشته کیست؟ گفت: این ملك الموت است که به قبض ارواح اشتغال دارد.

به جبرئیل گفتم: مرا نزدیک او ببر تا با وی سخن بگویم، پس مرا نزدیک او برد به او گفتم: آیا همه آنان که مردند و پس از این میمیرند قبض روحشان به دست توست؟

گفت: آری، گفتم: خودت نزد همه آنان حاضر میشوی؟ گفت: آری دنیا به آن صورت که خدا برایم مسخر کرده، و مرا نسبت به آن تمکن داده مانند دره‌ای در دست مردی که است به هر صورت که بخواهد آن را زیر و رو میکند. و هیچ

خانه‌ای در دنیا نیست مگر آن که من روزی پنج بار وارد آن می‌شوم و به کسانی که بر مرده خود می‌گیرند می‌گویم: براو گریه نکنید، زیرا برعهده من لازم است که به شما بازگردم تا آنجا که یکی از شما باقی نماند! «2»

(1) - 93.

(2) - علم الیقین، ج 2، ص 845.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 469

در این مرحله توجه شما را به روایتی بسیار مهم از حضرت مولی الموحدين امیرالمؤمنین جلب می‌کنم که آن حضرت به حقیقتی ضروری که باید پیش از مرگ مورد نظر هرکسی باشد هشدار می‌دهد:

«حرام علی کل نفس ان تخرج من الدنيا حتی تعلم انه من اهل الجنة هی ام من اهل النار:» «1»

برهر انسانی حرام است که از دنیا بیرون رود مگر این که بداند اهل بهشت است یا اهل آتش.

درک این مسئله به این است که انسان همه امور را به کتاب خدا و فرهنگ اهل بیت عرضه کند، اگر با این دو منبع اصیل هماهنگ است بداند که اهل بهشت است و حفظ این هماهنگی تا لحظه مرگ براو واجب است، و اگر هماهنگ نیست بداند اهل دوزخ است ولی پیش از مرگ می‌تواند با توبه و انابه و اصلاح حال و مال، خود را از دوزخ رهانیده و مستحق بهشت الهی می‌کند.

حیات دوباره پس از مرگ دوم

اعجاب انسان از زنده شدن پس از مرگ باتوجه به این که روزی خاک مرده بوده و به اراده حق زنده گشته اعجابی بیهوده و بیپایه است.

او اگر در اطوار خلقت خود، و نیز اطوار خلقت موجودات و مرگ و حیات آنان دقت کند نه این که نسبت به مسئله حیات پس از مرگ تعجب نخواهد کرد بلکه به راحتی و حتی بدون تکیه بر بحث علمی و فلسفی حیات پس از مرگ را خواهد پذیرفت.

چه بسا انفجارهائی که در ذرات، در اتمهای تراکم، در ستارهها انجام میگیرد و برخی از اشخاص تصور میکنند چهارچوب وجود آنها و ذات و هویتشان در

(1) - علم الیقین فیض، ج 2، ص 853.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 470

گودال تاریک نیستی و عدم قرار میگیرد، درحالی که تصور آنان صددرصد باطل است و آزمایشات علمی، و تجربهای دانشمندان و مشاهدات حسی اهل بصیرت غیر این را میگوید.

مجموعه جهان ماکه به منزله يك اتم با حجمی غیرقابل اندازه گیری است با يك اتم که قوی ترین ابزار ذره بینی قابل مشاهده نیست از لحاظ پدیدآمدن و مردن و حیات دوباره یافتن در سیطره يك نظم و در حاکمیت يك قانون است، انفجار و پراکنده شدن ذرات سبب معدوم شدن نیست، بلکه اجزاء پراکنده چه اجزاء پراکنده جهان هستی باشد چه اجزاء پراکنده يك اتم مثلاً اتم اورانیوم دوباره میتوانند از پراکندگی به اجتماع درآیند و جهان و اتم بعدی را به صورتی محکم تر و زیباتر و پابرجاتر بسازند.

قرآن مجید در آیات بسیاری از انفجار کامل همه جهان خبر میدهد ولی اعلام مینماید که پس از درهم ریخته شدن ستارهها و متلاشی شدن کوهها و برافروخته شدن و مشتعل گشتن دریاها دوباره هستی صورت دیگر خواهد گرفت و همین زمین و آسمان به شکلی دیگر ظهور خواهند کرد.

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ: «1»

در روزی که زمین به غیراین زمین و آسمانها به غیراین آسمان تبدیل شود و همه در پیشگاه خدای قهار حاضر گردند.

دانشمندان پس از مطالعات عمیق و دقیقی که در خصوص اتم اورانیوم به عمل آوردهاند چنین نتیجه گرفتهاند که هرگاه يك برق قوی که بیش از 7 تا 10

(1) - ابراهیم، آیه 48.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 471

میلیون ولت برق داشته باشد از اتم اورانیوم برخلاف حرکت وی عبور دهند حرکت الکترونها متوقف میشود و بر اثر این توقف طبعاً انفجار مهیبی رخ خواهد داد که چندین میلیون درجه حرارت تولید میکند به طوری که حرارت آن به اندازه حرارت ستارگان میرسد.

در این هنگام خورشید اتم یعنی پرتون به خاموشی میگراید و تمام اجسام آن به حالت الکتریک درآمده و دنیای بمب اتم تمام موجودات خود را از دست خواهد داد.

جهان پناور آسمانها و کهکشانها چون جهان شگفت دیگری را میتوان تصور کرد. و مطالعه درخصوص اتم و انفجار بمبهای اتمی میتواند نموداری از چگونگی این جهان و انفجار رستاخیز آن را در چشم انداز ما مجسم سازد و به ما بفهماند این بمب اتمی که منفجر میشود درحقیقت جهانی هم چون جهان ماست.

آیا بمب اتم پس از انفجار نیست و نابود میگردد و هیچ میشود، و در تاریک خانه عدم و نیستی فرو میرود؟! مسلم نه، بلکه وقتی يك بمب منفجر میشود ذراتش به صورت گرد از هم پراکنده و پاشیده میگردند و این گردها همان پارههای اتم هستند که ازهم جدا و متفرق گشته اند.

این اجزاء پراکنده دوباره رشد مینمایند و روبه تکامل میگذارند و دومرتبه به صورت نخستین (اتم) عود کرده رستاخیز خود را آغاز مینمایند تا این که کدام يك سعادت داشته داخل شهر زیبای پرتون شده و الکترونها به دور آن پروانه وار بگردند، و کدام يك از سعادت محروم باشند که جزء الکترونها گشته دائماً متحیر و سرگردان، هم چون ذغال های آتش گردان به دورهسته آتش زائی درچرخش باشند، و نیز تا کدام يك از اتمها صالح باشند که اجزاء و ذرات

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 472

الماس و طلا گشته و پیوسته برآویزه گوشوارهها قرار گیرند و کدام يك پست و بیمقدار باشند که اجزاء و ذرات شن و لای را تشکیل دهند و نیز تا کدام خوشبخت باشند که ذرات گل و ریحان را به وجود آورند و در باغستانها و در تالار مهمان خانها جای گیرند و کدام يك بدبخت و بدکار بوده که اجزاء و ذرات هیزم گشته در آتش بسوزند.

ابداً نباید به نظر بعید برسد، و دور از عقل و منطق باشد که جهان ما که تراکمی از اتمهای گوناگون است پس از انفجار و خاموش شدن خورشیدش این چنین باشد، یقیناً جهان و انسان که هر يك به مثابه يك اتم هستند و ساختمانشان ترکیبی از اتمهاست پس از متلاشی شدن و پراکنده گشتن ذراتشان دوباره شکل و صورت جدید میگیرند خوشبختشان بهشت و بهشتی، و تیره بختشان دوزخ و دوزخی میشود.

آری بخشی از جهان در قیامت بهشت و دوزخ و گروهی از مردم که مؤمن و صالحاند بهشتی و گروه دیگر که کافر و ناصالحاند دوزخی میگردند:

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسَاكِينَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ: «1»

خدا به مردان و زنان با ایمان بهشتهایی را وعده داده که از زیر درختانش نهرها جاری است، در آن جاودانه اند، و نیز سرازای پاکیزه‌ای را در بهشتهای ابدی وعده فرموده، و همچنین خوشنودی و رضایتی از سوی خدا که از همه آن نعمتها بزرگ تر است، این همان کامیابی عظیم است.

(1) - توبه، آیه 72.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 473

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً وَ قُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ ...

ای اهل ایمان خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسانها و سنگهاست حفظ کنید.

حیات پس از مرگ حقیقتی است که چون يك رودخانه در بستر هستی در جریان است و ابداً جایی برای انکار و یا شگفتی و تعجب ندارد.

جزیره مرجانی بیکینی و اینوتوک در بین سالهای 1946 و 1958 به وسیله بمبهای اتمی آمریکا منفجر شد و آتش سوزان ناشی از بمبها همه جا را سوزانید و به نظر اولیه نیست و نابود کرد، واثری از حیات در دو جزیره و موجوداتش باقی نگذاشت.

همه وجودات زنده این دو جزیره نابود شدند و ازمیان رفتند و دیگر احدی امید به زنده شدن و تجدید حیات مردگان در این سرزمین نداشت ولی در برابر 59 آزمایش بمب اتمی که در این دو جزیره صورت گرفت و از حیات کوچک ترین نشانه و اثری نماند، باردیگر محیط این دوسرزمین برای حیات آماده گشت و زندگی به صورت جالبی نمایان شد و اکنون این دو منطقه رستاخیز و تجدید حیات خود را پس از گذشت 9 سال از بمباران به دست آورد.

آخرین گروه تحقیقاتی اعزامی که در سال 1964 به این مناطق سفر کردند، ارمغان تازه‌ای از تجدید حیات به همراه آوردند. در این منطقه به تدریج پرندگان با زندگی و حیات انس دوباره گرفتند، و گیاهان گوناگون تجدید حیات یافتند.

وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا: «1»

(1) - یس، آیه 33.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 474

واین برای مردم نشانه‌ای [از قدرت خدا در رابطه با تجدید حیات و رستاخیز موجودات است] که زمین مرده را زنده نموده و از آن دانه رویاندم.

در جزیره نامو که یکی از جزایر بیکینی است يك نوع نارگیل تجدید حیات یافته که در زمین شوره زار آن جزیره روئیده شده است، با این که در هنگام انفجار بمب اتمی تمام درختان نارگیل و سایر گیاهان و حیوانات این جزیره به کلی محو و نابود شده بود.

آیا این تجدید حیات و این رستاخیز که در برابر چشمان ما انجام گرفته پس از این که انفجار بمبها مرگ را بر گیاهان و حیوانات جزیره برای چندین سال حاکم کرد و اثری از حیات نگذاشت، دلیل بر امکان رستاخیز و تجدید حیات و زندگی دوباره ما پس از مرگ و ویران شدن جهان نیست؟

بیتردید براساس آیات قرآن و روایات استوار و محکم و آنچه که پس از بمبارانها در جزائر بیان شده اتفاق افتاد انسان پس از مرگ حیات دوباره میابد: **ثُمَّ يُحْيِيكُم**

آری همانطور که در ابتدای کار در این جهان با قدرت حق حیات پدید آمد و از مواد مرده و بیجان نباتات و حیوانات و سپس اولین انسان بدون پدر و مادر به وجود آمدند و دیگر انسانها در رحم مادر از يك دانه سلول ساخته و پرداخته و زنده شدند، بار دیگر مردگان در جهان قیامت که جهان جدید است حیات میگیرند و زنده میشوند.

كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ: «1»

آنگونه که آغازتان کرد و از خاک مرده آفریدتان و حیاتتان بخشید به همان گونه و با تکیه بر همان قدرت آغازگر بازخواهید گشت.

(1) - اعراف، آیه 29.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 475

ذرات بدن انسانها که پس از مرگ به خاک تبدیل شده، از میان قبرها و آشیانه پرندگان و لانه درندگان و میدانهای جنگ و اعماق دریاها گردآوری میشود و همان طور که در رحم مادران پس از گردآمدن انبوه سلولها و مصالح ساختمانی بدن ناگهان انقلابی پدید میآید و هر يك از سلولهای مختلف و پراکنده که مربوط به يك عضوی است اجزاء خود را پیدا کرده و تشکیل عضوی میدهند، اعضا و ذرات پراکنده مردگان نیز درسایه قدرت و اراده و خواست حق اجزاء خود را پیدا کرده انسانی را تشکیل میدهند، سپس همانطور که خدا ابتدا در پیکر بیحس و حال آدم و جنین روح دمید در این جسمها روح میدهد. **«1» وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ: «2»**

و در صور میدمند ناگهان همه آنان از قبرها به سوی پروردگارشان میشتابند.

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزِ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى؟ «3»

آیا ندانسته اند؟ [که قطعاً دانسته‌اند و میدانند] خدائی که آسمانها و زمین را آفرید و از آفریدن آنها درمانده و خسته نشد قدرت دارد که مردگان را زنده کند آری بدون تردید او بر هر کاری تواناست.

فَانْظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيٍ الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: «4»

(1) - گذشته و آینده جهان، 167.

(2) - یس، آیه 51.

(3) - احقاف، آیه 33.

(4) - روم، آیه 50.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 476

پس با دقت و تأمل به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از مردگیاش زنده میکند، بتردید این خدای قدرتمند زنده کننده مردگان است و او برهرکاری تواناست.

پس در رابطه با زنده شدن مردگان که به اراده حق و قدرت بینهایت او انجام میگیرد، و يك بار هم از خاك مرده انسان زنده آفریده است و بار دیگرهم مرده او را زنده میکند هیچ تردید و شکی باقی نمیماند، و این مطلب یعنی مردن و تجدید حیات که در تمام هستی دیده میشود و کسی تعجب نمیکند نسبت به انسان هم که یکی از اجزاء هستی است جای تعجب و شگفتی ندارد.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّبَيِّنَ لَكُمْ وَ نُفِّرُ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَ مِنْكُمْ مَّنْ يُتَوَقَّى وَ مِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ

إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أُنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ
نَوْجٍ بَهِيجٍ. ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. «1»

ای مردم اگر در برانگیخته شدن پس از مرگ در تردید و شک هستید پس به این حقیقت با کمال دقت توجه کنید که ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، آنگاه از علقه، بعد از آن از پاره گوشتی با آفرینش کامل یا غیرکامل تا برای شما روشن کنیم [که ما به برانگیختن مردگان توانائیم] و آنچه را می‌خواهیم تا مدتی معین در رحمها مستقر میکنیم آنگاه شما را به صورت کودک از رحم مادر بیرون می‌آوریم تا آن که به قدرت فکری و نیرومندی جسمی خود برسید و

(1) - حج، آیات 5-6.

تفسیر حکیم، ج1، ص: 477

برخی از شما پیش از کهنسالی قبض روح میشوید، و برخی از شما را به پائین ترین دوره عمر برمیگردانند تا در نتیجه از دانشی که داشتند چیزی ندانند، [واز نشانه‌های دیگر قدرت ما این که] زمین را در زمستان خشک و افسرده میبینی پس چون آب باران بر آن نازل میکنیم می‌جنبند و برمیآید و از هر نوع گیاه تر و تازه و بهجت انگیزی می‌رویند. همه این امور که برای شما بیان شد بخاطر این است که بدانید خدا همان حق است و این که او مردگان را زنده میکند و این که او برهرکاری تواناست.

دراین آیات روی مسئله حرکت و تحول و تبدل تکیه شده و برای رفع استبعاد، و شگفتی و تعجب، همه مردم را متوجه مسئله حرکت و تحول و تبدل میکند، و این که ذرات خاکی بدن شما را باز با تحول و تبدل و با حرکت دادن به صورت بدن اول درمی‌آوریم، به طوری که همین بدن فعلی شما را با حرکت دادن و متبدل کردن خاک به صورت بدن درآوردم.

از لحن مخصوصی که این آیات دارد کاملاً این حقیقت استفاده میشود که جسم و بدن انسان پس از تبدل به خاک، تبدلات و تحولاتی را درپیش دارد و با تحولاتی که پیش خواهد آمد باز به صورت بدن و جسم برای روح درمی‌آید به این معنی که ذرات خاکی بدن انسان دفعه و بدون يك سلسله تحولات و تبدلات به صورت بدن درمی‌آید، بلکه با يك رشته تحولات و تبدلاتی به صورت جسم و بدن درآمده و در قیامت حاضر میشود، تحولاتی که در اثر آن بدن ساخته شده متناسب با نظامهای بیان شده است.

وَصَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ (78)، قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ: «1»

(1) - یس، آیات 79 - 78.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 478

در دو آیه نیز با لحن و بیان و تعبیر خاصی به همین حقیقت اشاره نموده میفرماید:

آنان که منکر معاد هستند با لحن انکار و استبعاد میگویند: چه کسی به استخوانهای پوسیده حیات میدهد و آنها را زنده میکند، درپاسخشان بگو که: استخوانهای پوسیده را آن که ابتداء آنها را از خاک مرده به وجود آورد و به آنها حیات داد زنده میکند، یعنی همان مبدء متعال که ابتداء با تدبیر ربوبی خود و براساس يك سلسله قوانین و سنن حساب شدهای خاک و ذرات دیگر را به حرکت آورد و بعد از يك رشته تبدلات آنها را به صورت استخوان درآورد و زنده ساخت، استخوانهای پوسیده و به صورت ذرات خاک درآمده را نیز براساس يك سلسله قوانین حساب شده و با حرکت و تبدل به صورت استخوان درآورده و به آنها حیات دوباره میبخشد. ثُمَّ يُحْيِيكُمْ

در آخر آیه دوم نکتهای هست و با تعبیر:

وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ

به آن اشاره شده این است که میفرماید: خدای متعال به هرخلق و ایجاد دانا است، یعنی او به خوبی میداند که ذرات خاکی بدن انسان و استخوانهای پوسیده را درکدام شرایط و درکدام مسیری باید قرار دهد تا باز به صورت بدن و استخوانها آمده و زنده شود.

بنابراین ملاحظه میکنیم که قرآن مجید در زنده شدن بدنهای مرده و جسمهای متلاشی شده روی مسئله حرکت و تغییر و تبدل تکیه نموده و این بعید شمردن را که چگونه بدن به خاک مبدل شدهای دوباره به صورت بدن و جسم اولی درمیآید؟ با اشاره به این که بدن اولی و جسم نخستین شما را با تبدل و حرکت دادن ذرات به صورت بدن درآوریم برطرف نموده میفرماید: خلق و ایجاد بعدی و دوباره ساختن جسم شما مانند خلق و ایجاد اول است، و به طوری که در ابتدای کار

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 479

ذرات خاکی و غیره را با تبدل به صورت بدن درآوردیم در قیامت و معاد هم ذرات بدنی انسانها را با تبدل به صورت همان بدنهای نخستین درمیآوریم، و اگر تبدیل خاک و ذرات به بدن انسان کاری محال و ممتنع بود و اشکالی در این تحویل وجود داشت نه تنها در هنگام معاد و قیامت، بلکه در اصل و ابتدای کام هم محال و ممتنع بود.

بنابراین استبعاد منکرین معاد، جزیک استبعاد بیاساس چیز دیگری نیست. «1»

(1) - معاد یا زگشت به سوی خدا، 129.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 480

تفسیر آیه 29

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

اوست که همه آنچه را در زمین است برای شما و به سود شما آفرید سپس آفرینش آسمان را اراده کرده، و آن را به صورت هفت آسمان همراه نظامی استوار و حسابی دقیق درست و نیکو قرار داد و او [به آفرینش و قوانین و محاسبات] همه چیز داناست.

شرح و توضیح:

داستان آفرینش همه موجودات زمین در جهت بهره وری انسان از جمادات و انواع آنها، معادن و تنوع آنها، گیاهان و نباتات و کثرت آنها، حیوانات و گوناگون بودن آنها، دریاها و وسعت و اعماق و موجودات زنده و اشیاء گران بهای آنها و ناتوانی

انسان از شمارش عدد مجموع موجودات زمین داستانی بسیار بسیار شگفت انگیز و گوشه‌ای از قدرت، دانش، ربوبیت، بصیرت، و رحمت بینهایت حضرت حق است.

از **خَلَقَ لَكُمْ** استفاده میشود که همه انسانها درحق بهره‌گیری از این مجموعه عظیم، و نعمتهای غیرقابل شمارش مساوی هستند و کسی را دراین زمینه بر دیگری برتری نیست، و فقر و مسکنتی که در ادوار تاریخ گریبان بسیاری را به چنگ داشت و هم اکنون هم دارد ربطی به تقسیم بندی حق از انسانها به غنی و فقیر ندارد، بلکه دردی است که زورمداران و ستم کاران و متجاوزان، و ثروتمندان مرفه بیدرد، و دولت مردان بیعدالت و غارتگران بیشرافت برندگان مظلوم حق تحمیل کرده اند، و برعهده غارت شدگان است که هماهنگ با قوانین

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 481

الهی حقوق طبیعی خود را از غارتگران بستانند، و برابر شأن خود از سفره پرنعمتی که آفریدگارشان برای آنان قرار داده بفرهند گردند.

از مفهوم و معنای آیه شریفه استفاده میشود که انسان برتمام موجودات روی زمین برتری و فضیلت ذاتی و استعدادی دارد، و این همه موجودات روی زمین باید به درستی هزینه او شوند، و از طریق مشروع در راه خدمت به او قرار گیرند، و او هم به وسیله عبادت و خدمت به بندگان حق هزینه مافوق خود که خدای اوست شود.

انسان بدون تردید مادون خدا و بالقوه مافوق همه موجودات است، و براوست که دراین زمینه از خود دربرابر خطراتی که شخصیت او را مورد هجوم قرار میدهند محافظت نماید و قدر و منزلت خویش را که مقامی مادون حق و مافوق موجودات است بشناسد و از به غارت رفتن مقامش به دست دشمنان غداری چون هوای نفس و خواستههای بیمهار و شیاطین نگهداری کند.

این موجود شریف، و

دلا غافل زسبحانی چه حاصل جج

مطیع نفس و شیطانی چه حاصل جج بود قدر تو افزون از ملایک جتوقدر خود نمیدانی چه حاصل ججج این وجود بافضیلت باید به گونه‌ای زندگی کند که دیگر موجودات زمین فدای او گردند و او هم با بهره‌گیری از موجودات هزینه حضرت حق شود. چنانچه انسان به طمع مال اندوزی، و در گردونه حرص ورزی نسبت به شهوات و امیال خود را فدای

طلا و نقره، و معدن و جماد و نبات و حیوان و کوه و زمین کند، و همه بدن و جسم و جان و عمرگران مایه و عقل و قلب را فقط در راه رسیدن به موجودات مادون خود بگذارد، در حقیقت دچار حرکت نزولی شده و به تدریج ارزش و قیمتش از موجودات مادون خودش کمتر و کمتر

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 482

شده به بینهایت کوچک شدن و نهایتاً به خسران ابدی و زیان سرمدی و تیره بختی همیشگی، و شقاوت و عذاب جاودانگی میرسد، و داغ **بَلْ هُمْ أَضَلُّ «1»** برپیشانی حیات و ذات او میخورد و از دیده رحمت حق میافتد و به پوکی و پوچی و تبدیل شدن به هیمة دوزخ **«2»** میرسد.

امیرالمؤمنین (ع) در روایتی بسیار بسیار مهم در رابطه با انسان و همه موجوداتی که در زمین به سود او آفریده شده‌اند میفرماید:

«خلق لكم لتعبروا به وتتوصلوا به الى رضوانه، ولتوقوا من عذاب نيرانه.» «3»

همه موجودات روی زمین را برای شما آفرید تا از آنها برای شناخت حق و صفات علیا و اسماء حسناى او درس بگیرید، و خود را با هزینه کردن مشروع آنها و به کارگرفتن در راه عبادت و بندگی و خدمت به رضوان و خوشنودی او برسانید و وجودتان را با پرهیز از مصرف نمودن آنها درگناه از عذاب آتشش حفظ نمائید.

درآیه شریفه مسئله زمین و موجوداتش و هفت آسمان مطرح است که تاجائی که این نوشتار اقتضا کند به آن پرداخته میشود.

داستان زمین و پیدایش حیات

زمین پس از گذشت دوره‌هائی طولانی شکل میبندد، گازها درمیان فضا ناپدید شده، و اینك برگرد زمین هوائی وجود ندارد، نه ابری است و نه بارانی، نه

(1) - اعراف، آیه 179.

(2) - جن، آیه 15.

(3) - نورالثقلین، ج 1، ص 38؛ صافی، ج 1، ص 106 با اندکی تفاوت.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 483

رودی و نه دریائی، بلکه زمین هم چون گوی بزرگی از صخره‌های خشک و عریان جلوهرگر است و درهیچ جا نشانی از حیات یافت نمیشود.

ولی در دل این سیاره گنجی نهفته و توده‌های بخار آب و دیگر گازها همراه با توده‌های گل، قرنها پیش در آن مدفون شده و اینک آن گازها در میان صخره‌های زمین محبوس اند.

صخره‌های زمین اتمهای مخصوصی نیز در خود دارند، این اتمها میشکنند و از شکستن آنها گرما پدید می‌آید و در ژرفای زمین صخره‌ها چنان گرم میشوند که گداخته میگردند و همراه با حبابهای گاز به جوش درمی‌آیند و از آتش فشانه‌ها فوران کرده به روی زمین روان میشوند گازها نیز از آتش فشانه‌ها بیرون میزنند و در پیرامون زمین گسترده میشوند و پوششی از هوا به روی آن میکشند بخار آب سرد میشود و ابرهای کلان پدید می‌آید و بارانهای نخستین فرود میبارد، میلیونها سال هم چنان باران میبارد و درگودالهای زمین فرو میرود، قرآن در این زمینه میفرماید:

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّا فِي الْأَرْضِ: «1»

واز آسمان آبی به اندازه نازل کردیم و آن را در زمین جای دادیم.

از آنجا که براساس مدارك دیرین شناسی در طی اولین مراحل پیدایش زمین، حیات نمیتوانسته است وجود داشته باشد، و فقط هنگامی حیات پدید آمد که شرایط مساعد گردیده و آب موجود گشته است، بزرگ ترین مسئله‌ای که در برابر ما خودنمایی میکند این است که چگونه و به چه علتی حیات به روی کره زمین پدید آمده است.

(1) - مؤمنون، آیه 18.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 484

مسئله پیدایش حیات یکی از جالب ترین مسائل علوم طبیعی است، اما با وجود تحقیقات فراوانی که درباره آن به عمل آمده هنوز حل نشده است، چنان که کریس موریس استاد سابق آکادمی علوم در نیویورک میگوید: «در اسرار پیدایش حیات نکته‌ای است که دانشمندان از درک آنها عاجز مانده‌اند و به واسطه فقدان دلیل نسبت به توضیح آن سکوت اختیار نموده‌اند، چگونگی پیدایش حیات آن چنان مرموز و عجیب است که از فهم متعارف خارج می‌باشد و حتی دانشمندترین علمای علم الحیات نیز درمقابل اسرارآن متحیر مانده اند. يك نفر دانشمند ممکن است نتواند به معجزه و خرق عادت عقیده داشته باشد اما درعین حال بر اثر تجربیات خود و آزمایش دیگران به چشم می‌بیند که همه موجودات این جهان از يك سلول ذره بینی سرچشمه می‌گیرند و به تدریج رشد و نمو میکنند. به این سلول اولیه حیات، قدرت عجیبی واگذار شده است که با سرعتی وصف ناکردنی به توالد و تناسل پردازد و تمام سطح زمین و گوشه‌ها و زوایای آن را با هزاران نوع و شکل موجودات زنده پر نماید.»

دانشمندان درباره این سلول زنده که ریشه و سرچشمه حیات است اتفاق نظر دارند، نهایت برخی از آنها معتقدند که پیدایش آن تصادفی و بر اثر ترکیب مواد شیمیائی با آب در طول زمان بوده است.

ولی امروز ثابت و مسلم و قطعی و یقینی شده است که هرچند محیط مناسب و مساعد به حال حیات باشد ممکن نیست بتواند ایجاد حیات نماید، هم چنین با هیچ نوع امتزاج و ترکیب مواد شیمیائی نمیتوان جرثومه حیات را به وجود آورد.

دانشمندانی که از روی دلیل و برهان و دقت در آثار هستی و تعمق عقلی به آفریننده دانا و توانا ایمان دارند اظهار میدارند که: چنین نظم دقیق در کیفیت آفرینش و ایجاد جنس نر و ماده در جانداران و گیاهان و غرائز و احساسات

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 485

عجیب در حیوانات و تعادل شگفت انگیزی که در حیات آنها برقرار است و هماهنگی بخت آوری که در سلسله موجودات مشاهده میشود با حساب تصاعد احتمالات محال است که از روی تصادف حادث شده باشد.

علم و دانش با هزاران ابزار علمی و تجربیات دقیقی که در دست دارد عقیده خداپرستان را تأیید نموده اعلام میدارد که: سرچشمه حیات ممکنات ذره بسیارکوچکی است به نام پرتوپلاسم یا جرثومه حیات که جسمی نرم و شفاف و دارای قوه حرکت است و از آفتاب کسب نیرو میکند، این ذره به وسیله بکاربردن نور خورشید اسیدکربنیک هوا را تجزیه کرده ذرات

آن را متلاشی میسازد، و ئیدروژن را از آب گرفته هیدروکربن میسازد و به این طریق مواد غذایی خود را که یکی از غامض ترین ترکیبات شیمیایی عالم است به دست میآورد.

این ذره يك سلولی و این قطره شفاف بخارمانند ماده اصلی حیات را دل خود میپروراند و قدرت آن را دارد که خلعت حیات را به همه موجودات زنده این جهان از خرد و کلان تفویض نماید و به هرکس لباس حیات آراست محیط او را مناسب با شرایط دوام و زیست او نماید خواه در اعماق دریا و خواه بر فراز آسمانها.

آیا میتوان گفت و راستی قابل باور است که این موجود عجیب و حیرت انگیز خودبه خود یا برحسب تصادف توسط قوای لاشعور طبیعت موجود شده باشد؟!

آیا میتوان باور کرد که فقط برحسب اتفاق يك سلول منشأ حیات حیوانات و سلول دیگر منشأ و ریشه نباتات گردیده است؟!

باید در فضائی از خردورزی و انصاف و با بکارگیری وجدان و فطرت و با تکیه بردلائل و براهین و معارف حقه و فلسفه و عرفان علمی اعتراف کرد که:

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 486

حیات نشانه‌ای از قدرت بیچون الهی است و اوست که در آغاز موجودات و عناصر بیجان را آفرید و به آنها حیات بخشید، و هم اوست که قادر است در جهان دیگر به مردگان حیات بخشد و آنها را به صورت نخستین بازگرداند، و این آفریدن و حیات بخشیدن و میراندن و زنده کردن فقط و فقط ویژه او و وقف حریم قدرت بینهایت آن وجود مقدس است:

هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ: «1»

منحصراً اوست که زنده میکند و میمیراند و چون پدید آمدن چیزی را بخواهد جزاین نیست که به آن میگوید باش، پس بیدرنگ موجود میشود.

نباتات و پیدایش آنها

«وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ نَبَاتٍ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.» «2»

و اوست که از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن گیاهان گوناگون را از زمین رویاندم و از آن ساقه‌ها و شاخه‌های سبز درآوردیم و از آن دانه‌های متراکم را خارج میکنیم، و از شکوفه درخت خرما خوشه‌های سرفروشته به وجود میآوریم و باغهایی از انگور و زیتون و انار شبیه به هم و بیشباهت به هم بیرون

(1) - غافر، آیه 68.

(2) - انعام، آیه 99.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 487

میآوریم، به میوه‌اش چون میوه دهد و به کیفیت رسیدن میوه با تأمل بنگرید، مسلماً در این امور برای قومی که ایمان می‌آورند نشانه‌هایی [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] ست.

اینک برای مشاهده پیدایش نباتات، تاریخ زمین را از يك میلیارد سال پیش از میلاد در نظر محسم میکنیم ... هنوز سطح کره زمین گرم و مقدار بسیاری از آب‌هایی که امروز اقیانوسها را پر کرده‌اند به صورت طبقات ضخیم ابر در آسمان بال و پر گشوده‌اند و در نتیجه نور آفتاب نمیتواند اشعه خود را مستقیماً به سطح زمین بفرستد، فقط جاندارانی در رطوبت تاریک زندگی میکنند که از نوع موجودات ذره بینی مخصوص بوده بدون نور خورشید میتوانند زنده بمانند.

با گذشت زمان سطح زمین رفته رفته سرد میشود و باران‌هایی پی در پی فرود میبارد و آب فراوانی در اقیانوسها جمع میگردد و آهسته آهسته از ضخامت ابرهای فراوانی که خورشید را پوشیده بود کاسته میشود و خورشید به آسانی میتواند نور خود را به زمین بتابد ...

موجودات زنده میکروسکوپی اولیه به تدریج «کلروفیل» میسازند تا «ایندریدکرنیک» هوا را تجزیه کرده از این راه مواد لازم را برای رشد و نمویشان تهیه نمایند.

این امکان تغذیه از هوا افق جدیدی برای رشد و نمو موجودات زنده باز میکند و منجر به پیدایش نباتات میگردد.

ابتدا گیاهانی به صورت جلبکها درآب اقیانوسها پدیدار میگردند و بعد نخستین گیاهان خشکی به نام دونین سرازخاک برمیدارند، این گیاه ساقه زیرزمینی دارد و ساقه هوا نیز تولید میکند که نازک و راست است و در انتها دارای هاگدان بوده و از نظر شکل ظاهری به خزهها شباهت دارد و بعد سرخسها و پنجه گرگها و دم اسبها گیاهان دوره اولیه را تشکیل میدهند.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 488

در دوره دوم سرخسها فراوان میشوند و گیاهانی گلدار مانند بید، تبریزی، انجیر و ماکنولیا و در اواخر این دوره بلوط، گردو، افرا، زبان گنجشگ و مانند اینها پا به عرصه حیات میگذارند.

در طی دوران سوم گیاهان تنوع و تکثیر بسیار مینمایند، و بالاخره در دوران چهارم وضع گیاهان به صورت کنونی درجهان جلوهگر میگردد. «1»

فَأَنْظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُخْلِقُ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتِ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: «2»

پس به آثار مهر و رحمت خدا بنگر چگونه زمین را پس از مردگیش زنده میکند، به یقین همان قدرتی که زمین مرده و بیجان را زنده و سرسبز گردانید مردگان را در روز قیامت زنده میکند و فقط اوست که برهرکاری تواناست.

پیدایش حیرت انگیز حیوانات

وَ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: «3»

و خدا همه جنبندگان را ازآب پدیدآورد، برخی برشکم و بعضی بر دوپا و بعضی بر چهارپا راه میروند خدا هرچه را بخواهد میآفریند زیرا برهرکاری تواناست.

(1) - زمینشناسی و تکامل به روایت گذشته و آینده جهان، 38.

(2) - روم، آیه 50.

(3) - نور، آیه 41.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 489

همانطور که درآیه فوق ملاحظه میکنید قرآن منشأ حیات و نخستین گهواره جنبندگان را آب معرفی نموده است.

علوم زیست شناسی نیز آب را پایه زندگی میداند چنان که تحقیقاتی که راجع به ساختمان عمومی جسم زنده به عمل آمده است میرساند که آب و کرین قریب نود و هشت درصد جسم موجود زنده را تشکیل میدهند، و نیز بررسیهای زمین شناسی میرساند که قبل از پیدایش آب و حیات برسطح زمین وجود نداشته و پس از پیدایش آب و ایجاد دریاها و اقیانوسها تدریجاً محیط مساعدی برای زندگی موجودات زنده و تنوع آنها فراهم گردیده است، و جنبندگان اولیه ابتدا در دریا بوده و بعد به خشکی درآمدهاند.

اکنون اگر با کمک علم دیرین شناسی و فسیل شناسی به قهقرا برگردیم و به تماشای جنبندگان و حیوانات ابتدائی بپردازیم به همان ترتیبی که در قرآن آمده است ابتدا به خزندگان آتھائی که برشکم راه میروند و بعد به پرندگان و آتھائی که بردو پا راه میروند و بعد به پستانداران و آتھائی که برچهارپا راه میروند برمیخوریم.

قدیمیترین فسیلهائی که از دوران اول به دست دیرین شناسان رسیده است عبارتاند از: تریلوبیتها، براکیوپودها، برخی از انواع مرجانها، گرایتولیتها، فوزولین و ماهیان زره دار و در دوره بعد بعضی دیگر از ماهیها و هم چنین گروه سوسماران و ماران و لاک پشتان و تمساحان و خزندگان زمینی پدید آمدند، این حیوانات جزء آن دستهاند که برشکم راه میروند.

در دوران دوم (دوره ژوراسیک) پرندگان پیدا شدند که قدیمیترین آنها ارکتورنیت است که دارای پرو استخوان و جمجمه شبیه به پرندگان و به جثه

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 490

کبوتری بوده ولی نمیتوانسته است خوب پرواز کند و پرهی او بیشتر برای جلوگیری از حملات دشمنان بوده است.

در دوره بعد پرندگانی پدید آمدند که عبارت بودند از ایکتیورنيس که به جثه کلاغی بوده و به خوبی میتواند پرواز نماید و هسپرونيس که دارای قیافه مرغان ماهی خوار بوده است. این حیوانات جزء آن دستهاند که بردو پا راه میروند.

نخستین آثار پستانداران در دوره تریاس در اواخر دوره دوم پیداشده است، این پستانداران اکثراً جثه‌ای کوچک داشته اند، گرچه از بقایای کامل این جنبدگان به حدکافی به دست فسیل شناسان نرسیده ولی احتمال می‌رود که از دسته کیسه داران بوده اند.

از اوایل دوران سوم پستانداران و آنتهای که بر چهارپا راه می‌روند به يك باره كثرت و تنوع پیدا کرده‌اند تا به انواع بیشمار کنونی از قبیل اسب، گاو، شتر، فیل، کرگدن و میمون رسیده‌اند و این حیوانات جزو آن دسته‌اند که بر چهار پا راه می‌روند.

نتیجه‌ای که قرآن از مشاهده آفرینش حیوانات گوناگون به دست می‌دهد این است که:

خداوند هرچه بخواهد می‌آفریند زیرا او برهرکاری تواناست.

راستی این آفرینشهای گوناگون و حیرت انگیز حیوانات ما را به قدرت بینهایت پروردگار هدایت نموده «1» و دل را برای پذیرش توحید ناب و ربوبیت حضرت حق آماده می‌سازد.

(1) - گذشته و آینده جهان، 32.

تفسیر حکیم، ج1، ص: 491

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ؟! «1»

آیا به آفرینش شتر با دقت و تأمل نمینگرند که چگونه «با منافع بسیار» آفریده شده است.

أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَفَائٍ وَ يَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ: «2»

آیا ندانسته‌اند که پرندگان بالای سرشان را درحالی که بال می‌گشایند و مینندند فقط خدای رحمان در فضا نگه میدارد؟
یقیناً او بر همه چیز و برهرکاری بیناست.

عناصر اصولی ساختمان موجودات

کربن

بدن همه گیاهان و حیوانات مقدار زیادی عنصر کربن دربردارد، شما زغال سنگ، زغال چوب، یا مغزمداد را دیده اید، تقریباً همه این موارد از کربن تشکیل یافته اند. معمولاً کربن جسمی سیاه رنگ است ولی وقتی با سایر عناصر ترکیب میشود، مثلاً به صورتی که در ماده زنده موجود است موادی را به وجود میآورد که سیاه نیستند، کربن مهم ترین عنصری است که در ماده زنده وجود دارد.

اکسیژن

یکی دیگر از مهم ترین عناصر شیمیائی ماده زنده، اکسیژن است، اکسیژن معمولاً به صورت گاز است ولی وقتی با عناصر دیگر ترکیب میشود مواد تازه‌ای که به دست میآیند گاهی جامد و زمانی هم به حالت گازند.

(1) - غاشیه، آیه 18.

(2) - ملك، آیه 19.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 492

هنگامی که اکسیژن و کربن ترکیب میشوند گازهایی از ترکیب آنها حاصل میگردد، یکی از این گازها ایندريك كرنيك است که در بدن ما به وجود میآید و در هوای بازدم موجود میباشد.

ازت

ازت سومین عنصر مهم موجود در گیاهان و جانوران است، ازت گازی است که قسمت اعظم هوا را تشکیل میدهد، تمام موجودات زنده برای زنده ماندن باید ازت داشته باشند، ولی نه گیاهان و نه جانوران هیچ کدام نمیتوانند مستقیماً ازت را از هوا بگیرند، گیاهان ازت را از خاک میگیرند.

ازت که در اینجا با سایر عناصر ترکیب شده است به صورت مواد جامع یا مایع موجود میباشد، جانوران فقط میتوانند با خوردن گیاهان یا سایر جانوران علف خوار ازت به دست بیاورند.

علاوه بر کربن و اکسیژن و ازت عناصر شیمیایی دیگری نیز به مقدار کم در ماده زنده وجود دارند این عناصر عبارتند از هیدروژن، آهن، کلسیم، فسفر، پتاسیم، گوگرد، منیزیم و مس.

اگر شما بتوانستید برخی از موجودات غیرزنده مانند سنگ و خاک را تجزیه کنید میدیدید در آنها نیز همان عناصری وجود دارد که در ماده زنده موجود است مانند کربن، اکسیژن، ازت غیره، منشأ تمام عناصری که بدن گیاهان و جانوران را تشکیل میدهند از هوا، خاک یا سنگهاست.

گیاهان میتوانند مستقیماً از هوا و خاک مواد ضروری را بگیرند و با آنها ماده لازم بسازند ولی جانوران قادر به انجام چنین عملی نیستند و برای تحصیل

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 493

موادی که بدنشان لازم دارد باید گیاه مصرف کنند، بنابراین بدون وجود خاک نه گیاهی میماند نه حیوانی «1» نه انسانی

....

این بود گوشه‌ای بسیار بسیار اندک از آنچه حضرت حق به رحمت و لطفش و کرم و قدرتش به سود انسان در زمین آفریده، تا انسان از طریق مشروع از این مواهب و نعمتها استفاده کند و انرژی لازم را برای بندگی حق و خدمت به خلق به دست آورد، و در این دنیا به حیات طیبه و در آن دنیا به زندگی در بهشت عنبر سرشت برسد.

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ: «2»

و جن و انس را جز برای عبادت کردن نیافریدم.

كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا: «3»

از روزیها و نعمتهای پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ: «4»

ای اهل ایمان از روزیها و نعمتهای پاکیزه‌ای که روزی شما نموده ام بخورید، و انرژی به دست آمده از آن نعمتها را هزینه شکر و سپاس خدا کنید.

(1) - علم و زندگی، ص 372.

(2) - ذاریات، آیه 56.

(3) - مؤمنون، آیه 51.

(4) - بقره، آیه 172.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 494

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ: «1»

و محققاً شما را در زمین جای دادیم و در آن برای شما وسائل و ابزار زندگی قرار دادیم ولی بسیار اندک و کم سپاس می‌گزارید.

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ: «2»

از نعمتهائی که خدا روزی شما کرده است درحالی که حلال و پاکیزه است بخورید و نعمت خدا را سپاس گزارید، اگر فقط او را می‌پرستید.

مصرف کردن این همه نعمتهای گوناگون حق، و بهره‌وری از سفره بیکران او، و بیتوجهی به خواستههای حضرتش دور از عقل و منطق و انصاف و انسانیت است، خواستههایی که درجهت سعادت دنیا و آخرت انسان تنظیم شده است.

درآیه بیست و سوم سوره بقره در توضیح والسماء بناءً به گوشه‌ای از آفرینش منظومه شمسی اشاره شده، در شرح این جمله از آیه مورد تفسیر هم **ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ** به گوشه‌ای از خلقت جهان با عظمت آسمانها اشاره میکنم و به خواست حضرت حق مفصل این مطلب را در ضمن شرح و توضیح آیات دیگر خواهم آورد.

روزگاری گذشت که از جهان هستی هیچ خبری نبود، و حتی يك موجود تك سلولی هم وجود نداشت، و اثری از چیزی خودنمائی نمی‌کرد، و جز خدای

(1) - اعراف، آیه 10.

(2) - نحل، آیه 114.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 495

یکتا که بدون زمان اول اولین و آخر آخرین است چیزی نبود، نه خورشیدی، نه ماهی، نه ستاره ای، نه گیاهی، نه حیوانی و نه کوچک ترین موجود ذره بینی.

«كان الله ولم يكن معه شيء:» «1»

فقط او بود و درکنار حضرتش چیزی به نام آفریده و موجود و شیئی نبود.

فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا: «2»

پس خدا در دو دوره و دومرحله کار هفت آسمان را به انجام رسانید و آنها را محکم و استوار ساخت، و در هر آسمانی نظام و قوانینش را وحی نمود و به جریان انداخت.

این که ماده و مصالح ساختمان آسمانها چگونه پدید آمد و آفرینش آنها به چه ترتیب و کیفیت صورت گرفت جز آفریننده قادر و توانا و به وجودآورنده آنها هیچ کس را برآن آگاهی و اطلاع نیست، چنان که درقرآن به این مطلب اشاره شده:

مَا أَشْهَدُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: «3»

ما آنان را شاهد و گواه آفرینش آسمانها و زمین قرار ندادیم.

امروزه که علم و دانش به صورت بس گسترده پیشرفته و بشر از ابزارهای بسیارقوی و پیچیده برای کشف اسرار طبیعت بهره مند است به این حقیقت اعتراف دارد که از چگونگی به وجودآمدن ماده و مصالح آسمانها بیخبر است.

جان ففر میگوید:

(1) - اصول کافی، ج 1، ص ۹.

(2) - فصلت، آیه 12.

(3) - کهف، آیه 51.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 496

«مسئله پیدایش ماده، اصولاً مسئله‌ای است که بیرون از قلمرو و تحقیقات و تفکرات ثمربخش است، بایستی ماده را مفروض و موجود پنداشت و از آنجا جریان آفرینش کائنات را دنبال کرد.» «1» آنچه در قرآن مجید ذکر شده و زبان علم و دانش هم پس از تحقیقات فراوان به آن رسیده، و نزد دانشمندان بزرگ محقق و مسلم است این است که این مصالح و مواد که خدا بدون سابقه قبلی برای ساختن آسمانها آفریده عبارت بودند از ذرات دود و گاز که در فضا سرگردان، و چنان پراکنده بودند که به ندرت به یکدیگر برمیخوردند.

ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ: «2»

آنگاه آهنگ آفرینش آسمان کرد، درحالی که به صورت دود بود، پس به آسمان و زمین که به صورت ماده اولیه بود فرمان داده خواه ناخواه بیاید و شکل ویژه و لازم را به خود بگیرد، آن دو پاسخ دادند، فرمان بردار آمدیم.

سرجمس جنیز دانشمند فلك شناس میگوید:

«ماده هستی و آفرینش از گازهایی که در فضا انتشار دارد شروع شده و از تراکم این گازها «سدیم یعنی مه رقیق» پدید آمده است.» «3» دکتر گاموف استاد بزرگ دانش طبیعی مینویسد:

(1) - از کهکشان تا انسان.

(2) - فصلت، آیه 11.

(3) - پیدایش و مرگ خورشید.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 497

«جهان در ابتدای پیدایش مملو از گازهایی بوده که درفضا پراکنده بوده است، این گازها از نظر تراکم و درجه حرارت به حدی است که تصور آن برای امکان پذیر نیست.» «1» درهرصورت براساس آیات قرآن که سخن آفریدگار آسمانها و زمین و همه موجودات است، حضرت حق در طی دومرحله ازاین گازها و مواد اولیه آسمانهای هفت گانه را بنا نهاد.

فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ: «2»

و نقشه بنا و ساختمان این هفت آسمان را به صورت هفت طبقه یکی برفراز دیگری ترسیم نمود.

أَمْ لَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا: «3»

آیا ندانسته اید که خدا هفت آسمان را چگونه برفراز یکدیگر آفرید؟

هفت آسمان محکم و استواری که هیچ گونه خلل و سستی درآن راه ندارد:

وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا: «4»

و به وسیله ستونهای نامرئی که دانش ازآنها به نیروی جاذبه عمومی تعبیر میکند آسمانها و کرات و کهکشانشا و خورشیدها و ستارگانش را استواری و استحکام بخشید.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا: «5»

آسمانها را بدون ستونی که شما آن را مشاهده کنید «باتکیه برستونهای نامرئی» آفرید.

(1) - النجوم فی سالکها.

(2) - فصلت، آیه 12.

(3) - نوح، آیه 15.

(4) - نبأ، آیه 12.

(5) - لقمان.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 498

سپس حضرت حق با آفرینش ستارگان به تزئین و چراغانی آسمان پائین که آسمان دنیای ما و نزدیک ترین آسمان به ماست پرداخت:

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ: «1»

و به تحقیق ما آسمان دنیا را با چراغهای آراستیم.

إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ: «2»

ما آسمان دنیا را با ستارگان درخشان زینت دادیم.

به این ترتیب که میلیونها ذره گاز و دود به شکل ابرهای عظیم به دورهم گردآمدند تودههای ابر ذرات را به سوی مرکز جذب مینمود، و بالاخره توده انبوده ابر جمع میگشت و ذرات آن به یکدیگر نزدیک میشد، این ذرات که به یکدیگر اصطکاک پیدا میکرد تولید گرما و حرارت مینمود، و گاهی در مرکز ابر گرما چنان شدت مییافت که توده را به تابش میانداخت و فضای تاریک را روشن میساخت، سرانجام میلیونها توده ابر به صورت ستارهها و کواکب درآمدند، و از آن پس در جهان تاریک نور پدیدار گشت و آسمان پائین چراغانی شد.

این نکته مهم علمی را هم نباید ناگفته گذاشت که: «ستارگان و کواکب به صورت جمعی در یک زمان پیدا نشدند، برخی از ستارگان هنوز هم بسیار تابناکند و این امر نشان میدهد که آنها زمانی دیرتر از دیگر ستارهها پدید آمده اند، درغیراین صورت میبایست بیشتر نورشان تمام میشد.

آری در چهار هزار میلیون سال پیش در زمانهای معین، تودههای ابر ستاره شدند و هنوز هم گازهای میان ستارگان ستاره میشوند و طی سالهایی که درپیش داریم ستارگان بیشمار هم چنان پدیدار خواهند شد» «3» مسئله وسعت گرفتن جهان و گسترده شدن آن که امروزه به عنوان يك واقعیت مسلم مورد بحث و توجه دانشمندان علم هیئت و فلك شناسی است

(1) - ملك، آیه 5.

(2) - صفات، آیه 7.

(3) - دنیای ستارگان، نوشته آنتری وایت - گذشته و آینده جهان، ص 22.

تفسیر حکیم، ج 1، ص: 499

حقیقتی است که در قرآن کریم به طور صریح به آن اشاره شده است، و باید گفت از معجزات ویژه قرآن و نبوت رسول کریم اسلام است:

وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ: «1»

و آسمان را به قدرت و نیرو بنا کردیم و ما گسترانندهایم.

راستی قرآن مجید در همه زمینهها، جهان، انسان، دریا، کوه، معدن، نبات، موجودات ذره بینی، کهکشانها، عقل، نفس، روح، فرهنگ، دین، ایمان، عمل، اخلاق، احکام، تاریخ، ابتدای خلقت، انتهای آفرینش، جهان دیگر، عاقبت انسان، و ... سخن اول و آخر را گفته، و نظریات متین و محکم و استوارش نسبت به هر حقیقتی مافوق همه نظریات و بلکه میزان و معیار همه رشتههای علمی و اعتقادی و فرهنگی و امور مادی و معنوی است که صحت و سقم هر عقیده‌ای و علمی و اندیشه‌ای و امری را باید با آن سنجید. پایان جلد اول 24 شهریور 1384. برابر با نهم شعبان 1426 قمری

(1) - ذاریات، آیه 47.

